

دولست سخنور

«تذکره الشعراء منظوم و منثور»

تألیف :

نظمی تبریزی

چاپ دوم با تجدید نظر

۱۳۶۳ خورشیدی

آثار ما به صفحه گیتی نشان ماست از بعد ما نگاه به آثار ما کنید

مرکز پخش در تهران و شهرستانها :

انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل در بزرگ دانشگاه تهران

شماره ۱۳۵۸ - تلفن ۶۶۰۶۶۷

چاپ تابش

بها : ۱۳۵۰ ریال

فهرست ماخذ :

ت

- ۱- آشکده : لطفعلی بیگ آذر ، چاپ دکتر شهیدی ، ۱۳۳۷ شمسی (تألیف در ۱۱۷۹ قمری)
۲- آثار عجم : فرصت الدوله شیرازی ، بمبئی ۱۳۵۴ قمری ، (تألیف در ۱۳۱۰ ق)

الف

- ۳- اختر : احمد گرجی ، متخلص به «اختر» جلد اول ، چاپ تبریز ، ۱۳۳۴ شمسی
۴- ادبیات معاصر : رشید یاسمی ، تهران ، ۱۳۱۶ شمسی
۵- از سعدی تا جامی : پروفیسور ادوارد براون ، ترجمه علی اصغر حکمت ، چاپ دوم ، ۱۳۳۹ شمسی
۶- از صبا تا نیما : یحیی آریز پور ، ۲ جلد ، تهران ۱۳۵۱ شمسی

ب

- ۷- بهارستان : عبدالرحمن جامی ، از انتشارات کتابخانه مرکزی
۱۳۱۱ شمسی (تألیف در ۸۹۲ ق)

ت

- ۸- تاریخ ادبیات ایران :
ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، علی اصغر
حکمت و رشید یاسمی
- ۹- تاریخ ادبیات ایران :
استاد جلال الدین همائی، چاپ دوم، تهران،
۱۳۳۰ شمسی
- ۱۰- تاریخ ادبیات در ایران :
استاد ذبیح الله صفا، جلد اول چاپ دوم و جلد
دوم چاپ چهارم
- ۱۱- تاریخ ادبیات ایران :
دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۱۳ شمسی
- ۱۲- تاریخ ادبیات ایران :
هرمان اته، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران،
۱۳۳۷ شمسی
- ۱۳- تاریخ گزیده :
حمدالله مستوفی، لندن، ۱۳۲۸ قمری (تألیف
در ۷۳۰ ق)
- ۱۴- تاریخ مفصل ایران :
عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۴۶ شمسی
- ۱۵- تحفه سامی :
سام میرزای صفوی، تهران ۱۳۱۴ شمسی (تألیف
در ۹۵۷ ق)
- ۱۶- تذکرة الشعراء :
دولت شاه سمرقندی، تهران ۱۳۳۷ شمسی، تصحیح
محمد عباسی (تألیف در ۸۹۲ ق)
- ۱۷- تذکرة الاولیاء :
فریدالدین عطار نیشابوری، تهران ۱۳۴۶ شمسی،
تصحیح دکتر محمد استعلامی (تألیف در سبده هفتم)
- ۱۸- تذکرة المعاصرین :
شیخ محمد علی حزین لاهیجی، اصفهان ۱۳۳۴
شمسی (تألیف در ۱۱۶۵ ق)
- ۱۹- تذکرة شعرای معاصر ایران :
سید عبدالحمید خلخالی، ۲ جلد، تهران ۱۳۳۳-
۱۳۳۷ شمسی

۲۰- چهارمقاله :

چ
احمد ، نظامی عروضی سمرقندی، چاپ تهران
(تألیف در ۵۵۱ ق)

۲۱- چهل مقاله :

حاج حسین نخجوانی ، تبریز ، ۱۳۴۲ شمسی

ح

۲۲- حدایق السحرفی دقایق الشعر :

رشیدالدین وطواط ، (تألیف در سده ششم ق)

۲۳- حدیقه امان اللهی :

میرزا عبدالله سنندجی ، متخلص به « رونق »
(تألیف در ۱۲۶۵ ق)

د

۲۴- دانشمندان آذربایجان :

محمدعلی تربیت ، تهران ، ۱۳۱۴ شمسی

ر

۲۵- روز روشن :

محمد مظفر حسین ، متخلص به « صبا » چاپ

تهران ۱۳۴۳ شمسی (تألیف در ۱۲۹۵ ق)

۲۶- ریاض العارفین :

رضا قلی خان هدایت ، تهران ، ۱۳۴۴ شمسی،

تصحیح مهرعلی گرگانی

۲۷- ریحانة الادب :

محمدعلی مدرس تبریزی ، ۶ جلد، چاپ اول،

۱۳۲۸ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ شمسی

س

۲۸- سبک شناسی :

استاد محمدتقی ملک الشعراء بهار ، ۳ جلد ،

چاپ سوم ، تهران ۱۳۴۹ شمسی

۲۹- سخن و سخنوران :

استاد بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ دوم، تهران

۱۳۵۰ شمسی

۳۰- سخنوران نامی معاصر :

سیدمحمدباقر برقی ، تهران ، ۱۳۲۹-۱۳۳۶

شمسی

پنج

۳۱- سرخوش «کلمات الشهر۶۶»: محمد افضل سرخوش، چاپ لاهور ۱۹۳۲ میلادی

(تألیف در ۱۰۹۳ تا ۱۱۰۸ ق)

۳۲- سفینه‌المحمود : محمود میرزای قاجار، ۲ جلد، تبریز، ۱۳۳۶

شمسی (تألیف در ۱۲۴۰ ق)

ص

۳۳- صبح گلشن : سیدعلی حسن خان، هندوستان ۱۲۹۵ ق (تألیف

در ۱۲۹۳)

ط

۳۴- طرایق الحقایق : معصومه علی نعمت‌اللهی شیرازی ، تهران، ۱۳۱۹

قمری

ف

۳۵- فرهنگ سخنوران : استاد عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۰ شمسی

ق

۳۶- قاموس الاعلام : شمس‌الدین سامی ، ۶ جلد ، (تألیف در ۱۳۰۶

تا ۱۳۱۶ ق)

ق

۳۷- گلزار ادب : حسین مکی

۳۸- گلزار معانی : احمد گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۵۲ شمسی

۳۹- گنج شایگان : میرزا طاهر اصفهانی، متخلص به «شعری»، تهران

۱۲۷۳ قمری (تألیف ۱۲۷۲ ق)

ش

ل

محمد عوفی ، چاپ تهران (تألیف در ۱۸۶ ق)
 علامه علی اکبر دهخدا، ۲۶ جلد، چاپ تهران

۴۰- لباب الالباب :

۴۱- لغتنامه دهخدا :

م

قاضی نورالله شوشتری ، ۲ جلد ، تهران ۱۳۷۶
 قمری چاپ اسلامیه (تألیف در ۹۹۳ تا ۱۰۱۰ ق)
 امیر نظام الدین علیشیر نوائی (تألیف در ۸۹۶)
 که اصلش به ترکی جغتائی بود، و در سال ۹۲۷
 به توسط حکیم شاه محمد قزوینی به فارسی
 ترجمه شده است

۴۲- مجالس المؤمنین :

۴۳- مجالس النفائس :

صادقی کتابدار ، تبریز ۱۳۲۷ شمسی (تألیف در
 اوایل سده یازدهم ق)

۴۴- مجمع الخواص :

رضاقلی خان هدایت، ۶ جلد، چاپ دوم، تهران
 ۱۳۳۶ شمسی، تصحیح دکتر مظاهر مصفا (تألیف
 در ۱۲۸۲ ق)

۴۵- مجمع الفصحا :

امیر شیر علیخان لودی ، بمبئی ۱۳۲۴ قمری
 (تألیف در ۱۱۰۲)

۴۶- مرآت الخیال :

حاج حسین نخجوانی ، تهران، ۱۳۴۳ شمسی
 ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، تصحیح احمد
 گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۴۰ شمسی (تألیف
 در ۱۰۲۸ ق)

۴۷- مواد التواریخ :

۴۸- میخانه :

ن

۴۹- نامه دانشوران :

میرزا ابوالفضل ساوجی ، شیخ مجمد مهدی
عبدالرب آبادی ، میرزا حسن طالقانی و ملا
عبدالوهاب قزوینی، هفت جلد (تألیف در زمان
ناصرالدین شاه قاجار)

۵۰- نصر آبادی :

میرزا محمد طاهر نصر آبادی اصفهانی، تهران
۱۳۱۷ شمسی (تألیف در ۱۰۸۳ تا ۱۱۱۲ ق)

۵۱- تفحات الانس :

عبدالرحمن جامی، چاپ تهران، ۱۳۳۶ شمسی،
تصحیح مهدی توحیدی پور (تألیف در سال ۸۸۳ ق)

۵۲- نگارستان دازا :

عبدالرزاق دنبلی ، چاپ تبریز ، ۱۳۴۲ شمسی

ه

۵۳- هفت آسمان :

مولوی آغا احمد علی احمد ، کلکته ، ۱۸۷۳
میلادی

۵۴- هفت اقلیم :

امین احمد رازی ، ۳ جلد ، چاپ تهران ، تصحیح
جواد فاضل (تألیف در ۱۰۱۰ ق)

بنام خدا

از : آقای پروفور بیگدلی

نظری گذرا به کتاب «دویست سخنور»

فن ماده تاریخ نویسی از فنون مرکب و پریچ و خم و در عین حال بسیار ظریف و لطیف ادبیات شرق است که بعد از اسلام در آثار گویندگان عرب و عجم ، از آن جمله فارسی زبانان نیز آمده است و آبخور این فن حساب ابجد جمل می باشد . ماده تاریخ سازی در تثبیت نام و جاویدانه ساختن مقام شاعران و سخنوران به نوبه خود سهم به سزائی داشته و دارد ، بویژه برای آیندگان و تاریخ ، نقش شایان توجهی را عهده دار است و برای زاد و بود ، تا دیرگاهی در خور بهره برداری است . تذکره شمرای منظوم و منشور «دویست سخنور» محصول ذهن و حاصل طبع روان شاعر توانا و فاضل گرانقدر معاصر آذربایجان . نظمی تبریزی می باشد که سزاوار است یکی از گوهرهای گرانبهای گنجینه ادبیات معاصر ایران شناخته شود و جا دارد که برای دوهزار شاعر و سخنور دیگر الگو و نمونه قرار گیرد و انشاء الله که خود مؤلف توانا از عهده این کار ، نیک بر خواهند آمد .

تذکره دوپست سخنور نظمی تمایز و ویژگی‌هایی دارد که شأن فن ماده تاریخ‌نگاری را بالا می‌برد و همگان پسند می‌نماید. مؤلف چیره زبان توانسته است در اندک سخن، معانی بسیار گفته و از لحاظ فرم و مضمون اثری ارزنده و سودمند تقدیم عالم علم و ادب نماید و حقیقتاً در این کار موفق بوده و دقیق‌ترین تاریخ وفات شعرا را آورده است.

مؤلف برای جاودانه نمودن نام‌گویندگان و استادان سخن، در چند بیتی مناسب حال و احوال و خصوصیات آن نویسنده و مشخصات بارز فکری آن شاعر، نام وی را به ابدیت پیوند داده و در ضمن، در يك مصراع و یا چند مصراع ماده تاریخ وفات شاعر را ساخته است و راستی که چه زیبا ساخته است! مثلاً تاریخ وفات لطفعلی بیگ آذر بیگدلی را در هشت مصراع ساخته و در هر مصراع رقم به دست آمده برابر ۱۱۹۵ می‌باشد که سال وفات شاعر بوده است و این کار خود استادی و مهارت فوق‌العاده‌ای را الزام می‌نماید. به جرأت می‌توان گفت که مؤلف در انتخاب اشعار شعرائی که نامشان در این کتاب ذکر شده اگر چه چند بیتی هم باشد بهترین و زیباترین و پر مضمون‌ترین آنها را برگزیده و راستی که حسن سلیقه و ذوق نشان داده است. مؤلف با هنر، ابتکاری به کار برده که تاکنون هیچکدام از ماده تاریخ‌نویسان سلف به کار نبرده‌اند و آن اینکه برای بعضی از شعرا ماده تاریخ شمسی و قمری ساخته و پرداخته است، مثلاً در ساختن ماده تاریخ وفات عارف قزوینی:

(عارف داننده نیکو سخن) (مرد لیکن نام نیکش زنده است)

۱۳۵۲ ق

۱۳۱۲ ش

تاکنون چنین هنرنمایی از عهده کسی بر نیامده است و گاهی قدم فراتر نهادن مصراع می‌نویسد که لفظاً و معنأ تاریخ می‌باشد، یکی از آنها ماده تاریخ مشرب

عامری است که در آخر قطعه‌ای چنین گفته است :

سال وی جستم ز «نظمی» بادو طرز آنچه نیکو داند ارباب کمال
گفت در فوتش ز هجرت رفته بود (یکهزار و یکصد و هشتاد سال)

ق ۱۱۸۰

نظمی حتی در کلمه یا جمله یا مصرعی که حاوی ماده تاریخ شاعر منظور است به خوبی از عهده برآمده که صفت ممیزه آن شخص را نیز بگنجانند مثلاً :
تاریخ وفات شیخ بهائی عاملی را در يك قطعه چنین سروده است :

چو کامل بود شیخ اندر فضیلت بود تاریخ او : (يك شیخ کامل)

ق ۱۰۳۱

یا تاریخ وفات حافظ شیرازی : (اولین عندلیب شیرازی) = ۷۹۱ ق یا
خیام : (حکیم و بزرگوار) = ۵۲۰ ق یا مرحوم علی اکبر دهخدا : (دهخدا شاه جهان
فرهنگ) = ۱۳۳۴ ش یا عطار : (وه قدوه دهر بود عطار) = ۶۲۷ ق یا شیخ
محمود شبستری : (آه از آن واقف اسرار آه) = ۷۲۰ ق یا فردوسی بزرگ :
(فردوسی دانا) = ۴۱۶ ق والنخ که هنر این ماده تاریخها پاسخگوی شخصیت خود
آن شاعر و گوینده نیز می باشد و کاملاً حسب الحال گفته شده است .

ما به قضاوت عادلانه و قدردانی از گذشتگان مؤلف اثر نیز ارزش بسیاری
فائل هستیم . وی درجائی می گوید : « قا آنی شاعر قصیده سراسر است و در سرودن
قصیده قدرت و مهارتی عظیم دارد ، چنانکه بعد از صائب تبریزی می توان او را
معروفترین شاعر قصیده سرای ایران از دوره صفویه تا اواخر قاجاریه دانست »
این يك داوری عادلانه و منصفانه است که مورد تائید صاحب نظران می باشد ، یا
اینکه ناصرالدین شاه را يك پادشاه شعر و ادب دوست می خواند و او را «شهریاری

یازده

شعرشناس و شاعر دوست می‌نامد» و این قدردانی از گذشتگان از صفت جوانمردانه و دانشمندانه ایشان است. ما برای مؤلف این اثر ارزشمند آرزوی تندرستی و عمر دراز نموده و آرزو مندیم که این شیوهٔ پسندیده را دربارهٔ دو هزار سخنگو مبدول دارند.

تهران - هفدهم خرداد ۱۳۶۳

غلامحسین بیگدلی

به نام سخن در زبان آفرین

تذکره «دویست سخنور» پاسخی تواند بود به کوته بینانی که چون می خواهند ادب کهن ما را به مسخره بگیرند ماده تاریخ سازی را به عنوان مظهر تباهی آن به رخ می کشند و سره و ناسره را به باد ناسزا می گیرند .

شاید از یک دیدگاه به اینان بتوان حق داد، چراکه متوسط بودن در هنر و از آن جمله در شعر، به ویژه در شعر فارسی نه تنها جایز نیست بلکه موجب شکست بازار شعر و هنر خواهد بود ولی خرده گیران حافظ را نیز به سختی می پذیرند و شعر کهن را درست به یک سو می نهند . ماده تاریخ به علت ارزش اضافی خود اگر چه فاقد ارزش ذوقی و هنری و حتی نادرست از آب درآمده باشد برخلاف دیگر اقسام شعر تا دیرگاهان پای بر جا می ماند .

ماده تاریخ سرائی از هر شاعری اگر چه فحل و چیره زبان ، ساخته نیست و از نامداران شعرا نیز کم نیستند آنان که سرافکنده از این میدان بازگشته اند چه رسد به خامانی ره نرفته که شاعری را شعر بافی پنداشته اند .

دامنه این صنعت به عبارات غیر شعری نیز کشیده است چنانکه در نثر و

تداول عامه نیز ماده تاریخ بسیار است که هر چند در قالب شعر نیامده‌اند ولی پیشامدی تاریخی و یا گوشه‌ای از حیات اجتماعی را نقل می‌کنند و چه بسا که از دیدگاهی دیگر به توجیه رویدادها می‌پردازند چنانکه ماده تاریخ کشتن نادر شاه در جمله «بدرک رفت ندر» سال واقعه «۱۱۶۰» را دربردارد. نتیجه این که شعر و ماده تاریخ باهم پیوند بنیادی ندارند زیرا در شعر هر مضمونی اعم از ماده تاریخ و غیر آن تواند آمد و همان گونه که در اشعار دیگر، نیک و بد توان یافت در ماده تاریخ نیز زشت و زیبا باهم آمده است. در اینجا از ذکر يك نکته ناگزیر است: برخی از ماده تاریخها در زیبایی و دل‌انگیزی و استحکام باکاهی کهن پهلومی زنند. ملک الشعرای صبا در تاریخ اتمام بنای مدرسه «ابراهیمیه» کرمان قصیده‌ای ساخته که در کتیبه بالای دیوارهای زیبای کاشی مدرسه نقش بسته است و در آن بیتی و ماده تاریخی پرداخته که نام بانی مدرسه و مزرعه و قناتی که بر آن وقف شده در مصراع‌ی زیبا آمده است:

زد صبا نیز از پی تاریخ این و آن رقم (سلسبیل از جود ابراهیم در جنت سبیل)
۱۲۳۱ ق

که کلمه (این) در مصراع اول اشاره به مدرسه و (آن) اشاره به موقوفه مدرسه و سلسبیل نام قنات و مزرعه وقفی است و در اصل نام چشمه‌ای است که در بهشت جاری است، جنت کنایه از مدرسه است که با وجود کوچکی نسبی محوطه از حیث صفا و دل‌انگیزی و هنرپردازی کم نظیر است، موضوع ماده تاریخ نیز در کمال زیبایی است و کوچکترین تکلفی در پرداخت آن به چشم و گوش نمی‌خورد. در این زمینه، کار پر بار نظمی در تألیف «دو بست سخنور» شانی خاص دارد شرحی موجز درباره هر شاعر که در مجموع، بخش عمده‌ای از تاریخ شعر فارسی را شامل است همراه با پانویس‌های مأخذی سودمند، ایبائی مناسب حال و ماده تاریخی،

گاه چنان متبلور که آدمی را در تلفیق زیبایی و سودمندی که در فراوردن این اثر به کار رفته است به حیرت و امید دارد. در این روزگار عسرت، کاری به این دشواری و بی‌پاداشی در پیش گرفتن، نشان غنای طبع و سلامت ذوق و شدت شوق و دل‌بستگی به تاریخ ادب و فرهنگ این مملکت است که در کمتر جایی مگر آذربایجان آن را به این روشنی و جلا می‌توان یافت.

جامعیت پیشگفتار مؤلف و زندگی‌نامه او که به قلم توانای دوست شاعر، آقای دکتر محمود پدیده نگارش یافته است مرا از هر گونه افزایش و کاهش بی‌نیاز می‌دارد.

تبریز - بیست و چهارم تیرماه ۱۳۵۵

ناصر بقائی

از : شادروان استاد محمد امین ادیب طوسی متخلص به « طوسی »

« نظمی » ای شاعر ، ای ادیب هنرور
الحق با این دویست شاعر نامی
هرچند انجام یافته‌ست به « یغما »
خواهی با این دویست مرد سخن سنج
نیکو آراستی به ماده تاریخ
گفتی تاریخ فوت جمله ایشان
گاه فتاده به جمع و تفریق کار
گاهی تاریخ را به تعمیمه گفتی
گاهی با نام و گاه گفتی بی نام
خوردم افسوس، از میان ز چه رورفت
خاصه سخن پروران که تیغ سخنشان
گویم : شاید نیوقتاده به دست
یا شده نام کتاب مانع تحقیق
ماقی شاعران ندیده گرفتی
« نظمی » از آن شمه‌ای ز فضل تو گفتم
ورنه در این چامه کی مدیح تو گنجد ؟
تحفه « طوسی » است اگر از او بپذیری
فضل و کمال تو بیش از این بود ، آری

خواندم من آن کتاب نغز ، سراسر
رشته کشیدی دویست دانه گوهر
نیکو آغاز گشته است ز « آذر »
ملک سخن آوری به چنگ خود اندر
سال وفات دویست نخبه ، به دفتر
با سخن دلنشین و طبع توانگر
گاه بهر یک جدا کشیدی مسطر
گاهی پوشیده در کنایه و مضمیر
گاه یکی شد درون و گاه یکی در
حق فزون از هزار شاعر دیگر ؟
لشکر از باختر کشیده به خاور
سابقه حال شاعران فزون‌تر
نام کتاب است چون به سال برابر
از نظرت دور ماند « مظهر » و « منظر »
بو که کنم خدمتی به قدر مقدر
فضل تو دریاست، وصف بنده چو فرغر
گرچه سخن مختصر سرود و محقر
من ز هزاران یکی نگفته‌ام ایدر

شانزده

از: آقای دکتر محمود پدیده

بسمه تعالی

گفتار کوتاهی در پیرامون تذکره «دویست سخنور»

در روزگار ما که هر روز صدها اثر گوناگون از نویسندگان و سرایندگان مختلف، به منصفه ظهور می‌رسند و مانند اخگری، لحظه‌ای می‌درخشند و محو می‌گردند و ثبات و بقائی ندارند، اثری جاودانی و سرمدی از خود به یادگار گذاشتن، اثری که برای هر بیننده و خواننده‌ای تازگی داشته باشد و بتواند در میان این همه آثار نظمی و نثری جلوه‌کنندگاری است مشکل. امکان دارد که عنوان نوشته‌ای توأم با کلمه جاودان باشد، ولی زمان است که گذشت آن، بر ثبات و زوالش صحنه خواهد گذاشت. گلستان و بوستان سعدی، بدون هیچگونه آرایش و پیرایش، به ارباب فضل و ادب ارائه شده است و چنان در دل صاحب‌دلان راه یافته که تا دنیاست شهرت آنها باقی خواهد بود.

همچنین کتاب کلیله و دمنه که می‌توان گفت: علاوه بر محسنات ادبی، بهترین کتاب جامعه‌شناسی می‌باشد که از زبان بی‌زبانان برای زبانداران نوشته شده است. اگرچه برخی از لغاتش به علت انحطاط ادبی که روز به روز قوس نزولی می‌بیناید، برای بعضی‌ها قابل هضم نیست. ولی بکارت مطلب و اصالت مضمون آن هرگز به کهنگی نمی‌گراید. کتاب ارزنده‌ای که مورد بحث ماست همین تذکره «دویست سخنور» یا به عبارت دیگر تراجم نظمی و نثری دویست گوینده

می باشد که از طبع لطیف و قلم شیوای شاعر و فاضل گرانقدر، علی نظمی تراوش کرده است.

ارزش ادبی و هنری محتویات و سبک و سلیقه تازه‌ای که در این تذکره مشاهده می‌شود، ستودنی است. مؤلف در نگارش این تذکره که قطعاً ابتکاری است، شیوه بنحوصی بکار گرفته است. یعنی در شرح حال هر شاعری، نخست به سرودن چند بیت شعر می‌پردازد و در بیت آخر، ماده تاریخ زیبایی می‌آورد. سپس با مراجعه به منابع و مأخذ معتبر، شرح حال شاعر مورد نظر را به صورتی مفید و مختصر بازگو می‌کند. بدیهی است که استخراج و تحقیق و تطبیق احوال و آثار دو بیست نفر گوینده، از تاریخ و تذکره‌هایی که در غالب آنها اختلاف آراء می‌باشد کاری است بس مشکل، که با ذوق و حوصله هر کسی وفق نمی‌دهد. ولی می‌توان گفت: در این راه توفیق رفیق مؤلف بوده که به خوبی از عهده برآمده است.

وی علاوه بر دقت و پژوهش گسترده‌ای که در استخراج شرح حال شعرا به عمل آورده، در سرودن اشعار، به ویژه ماده تاریخ‌ها که مشکلترین قسمت شعر است. قدرت و مهارت شگفت‌انگیزی به خرج داده است. بعضی اشعار چند تاریخ دارد و برخی هر مصراعش تاریخ است!

با اینکه در زمان صفویه و قاجاریه نیز، شعرائی از قبیل سعیدای گیلانی و محترم کاشانی و ناطق اصفهانی، از این چیره دستی‌ها کرده‌اند، اما امتیاز نظمی در اینجاست که آنها برای چند نفری این کار را کرده‌اند ولی قهرمان داستان ما برای ۲۰۰ نفر. در بعضی ماده تاریخ‌ها روز و ماه و سال وفات شاعر را در یک جمله یا مصراع گنجانیده است. تاریخ وفات شادروان پیرمان بختیاری را در قطعه‌ای چنین گفته است:
جستم چو ز روز و ماه و سال مرگش گفتند که: (شنبه دوم آذرماه)

ش ۱۳۵۳

دربریخی، قدم فراتر نهاده مصرعی می نویسد که لفظاً و معنای تاریخ می شود!
وزر این هنگام است که ساحران سخن می راند و خواننده را سخت به شکفت می آورد.
تاریخ وفات مشرب عامری را که از شعرای دوره افشاریه بوده و نادر به چشمش میل
کشید، در قطعه ای چنین گفته است:

سال وی جسمم ز «نظمی» با دو طرز آنچه نیکو داند ارباب کمال
گفت: در فوتش ز هجرت رفته بود (یکهزار و یکصد و هشتاد سال)

۱۱۸۰

حتی جمله «دویست سخنور» که نام این تذکره می باشد با حساب جمل
۱۳۹۶ می شود که تاریخ تألیف است! آری بطور کلی می توان گفت: نظمی در
بیمودن این راه پرییج و خم که در هر گامی صد ناکامی نهفته است چنان داد سخن
داده و حق مطلب ادا کرده که فوق آن متصور نمی باشد.

بر حدیث تو و حسن تو نیفزاید کس

حد همین است سخنندانی و زیبایی را

مختصری از زندگینامه مؤلف

علی نظمی فرزند حسین به سال ۱۳۰۶ خورشیدی در تبریز دیده به جهان
گشود. پدرش از شکارچیان زبردست تبریز بود که در آغاز شاعری نظمی در گذشت.
نظمی در قطعه مفصلی به ذوق پدرش اشاره کرده گوید:

یاد آن عهد که من با پدرم در یکی کلبه بی روزن و تار
می نشستیم و سخن می گفتیم من ز شعر، او ز فن و فوت شکار
یار او بود یکی کهنه تفنگ یار من دفتر و دیوان بهار

نوزده

نظمی در سال ۱۳۲۴ ازدواج می کند ولی پس از ۶ سال حباله نکاح می گسند
و به متار که می انجامد ، از همسر قبلی دو پسر دارد. که یکی از نعمت گوش و
زبان، یعنی شنوائی و گویائی که از بزرگترین نعمت های الهی است محروم می باشد.
تنها بار گرانباری که توانسته بر دوش این رادمرد صبور ، سنگینی کند همانا
محرومیت این پسر زبان بسته است ، و در غزلی ، با همه بردباری این ناراحتی را
ظاهر می سازد :

آخر چرا نمی شنود ناله های من

گر گوش چرخ چون پسرم نیست گر هنوز؟

پس از ۳ سال با دختری عقد همسری می بندد که هفت فرزند نیز نتیجه این
ازدواجند و جمعاً ۹ فرزند دارد ، پنج دختر و چهار پسر.

با اینکه از لحاظ معاش به علت کثرت اولاد چندان وسعتی درزندگی ندارد
ولی با کمال متانت و آبرومندی، روزگاری گذراند و لب به شکایت نمی آید. همیشه
خنده بر لبهایش نقش می بندد و چنان بشاشت چهره و فراغت خاطر از خود نشان
می دهد که کسی را بر ما فی الضمیرش راه نیست، سخنش به مناعت طبعش گواهی میدهد:
« نظمی » در کس را نزنند از سر حاجت

پیوسته به رویش در احسان تو باز است

و اگر احیاناً شکایتی هم از روزگار داشته باشد توأم با هزل و طنز است تا
احساس و عاطفه خواننده را جریحه دار و ملول نسازد :

بسکه اولاد بیشتر دارم
بر سر سفره تلته^۱ باران است

۱- تلته : در زبان ترکی نرید را گویند

تحصیلات مؤلف :

از آنجا که پدر نظمی، از علم و ادب بهره‌ای و از فضیلت نصیبی نداشت پسرش را نیز در کودکی از تحصیل ممانعت می‌کند. بطوریکه نظمی تا ۱۸ سالگی عامی و امی محض بود. در ۱۹ سالگی هوای تحصیل به سرش می‌زند و در کلاسهای شبانه ثبت‌نام می‌کند. پس از اخذ گواهی‌نامه ششم ابتدائی به فراگیری صرف و نحو و خواندن کتب قدیمه از قبیل: گلستان سعدی و کلیله و دمنه و مقامات حمیدی و تاریخ معجم که از مهمترین متون ادبی می‌باشند گرایش پیدا می‌کند. و مدت ۶ سال، ادب عرب را از اساتید می‌آموزد.

در همان ایام که مشغول تحصیل و مطالعه بود گهگاهی نیز به طبع آزمائی می‌پرداخت. در سال ۱۳۲۵ شمسی شعری از وی در یکی از جراید به چاپ می‌رسد که شاعر گمنام، يك مرتبه در میان اهل فضل و ادب جلوه گر می‌شود و به محفل ادیبان و نکته‌سنجان راه پیدا کرده و مانند واسطه‌العقد، درسلک شعرا و فضلا می‌پیوندد. از آنجا که نظمی در سبک و سیاق سهل‌گویان ممتنع‌پرداز می‌باشد. به ویژه تجانس و هم‌موجی عجیبی با اشعار سعدی شیرازی دارد، مورد توجه خاص و عام قرار گرفته و با قاطعیت میتوان گفت که این هم‌موجی و سنخیت او مرهون ارادت است که نسبت به سعدی دارد. السنخية علة الانضمام .

وی در بعضی اشعار که به استقبال رفته به خوبی از عهده برآمده و موفق است. کسانی که آشنائی کامل با اشعار نظمی ندارند شاید این تعریف را حمل بردوستی و ارادت اینجانب کرده باشند. ولی پس از مراجعه به دیوانش « هفت شهر » که به زیور طبع آراسته شده و در دسترس همگان قرار دارد تصدیق خواهند کرد که: در این

کفتار راه اغراق و غلو پیموده نشده است ،

ترکیبات نو و تعبیرات پخته و مضامین بدیع محتوای دیوان نظمی را تشکیل میدهد . هفت شهر ، که هفت شهر عشق را پیموده است برای عاشقان ییذل ، راه عشق و عاشقی نشان میدهد .

این شاعر ، در انواع شعر ، طبع آزمائی می کند و همه فن حریف است و میتوان گفت : در هر فن ، مردی است يك فن . به قول منوچهری :

خجسته ذو فتونی ، رهنمونی که در هر فن بود چون مرد يك فن

و یا به مصداق گفته متنبی که زبان حال اوست :

اللیل والخیل والبیاء لتعرفنی والطنن والضرب والقرطاس والقلم

خصوصیات مؤلف :

نظمی ، علاوه بر اینکه دارای فضیلت ادبی و محسنات شعری است ، حسن معاشرت و سجایای اخلاقی وی نیز ستودنی است . این مرد بی آرایش چنان در دل دوستان و آشنایانش راه یافته که بر همه دلها حکومت می راند .

صفای دل و پاکی ضمیر و صداقت و دوستی بی ریا همه و همه بارقه ای است که همیشه در ناصیه او میدرخشد . جهانی مردی است که دید نیز بینش حدود و ثغور نمی شناسد و دینی که او را در محدوده زمان و مکان مقید دارد تبدیل به دین محبت شده که گوید :

بهر کاری زدم دست و ندیدم به عالم خوشتر از کار محبت

قلبس چنان سیورده یافته که دیویرون رفته و فرشته به جایش نشسته است . با وجود گرفتاریهای روزمره زندگی ، هرگز دیده نشده است که خللی بر اراده

آهنین و خلل ناپذیرش راه یابد و گره‌ی برابر و چینی برجین بیفکند. اگر کسی اشعار او را بخواند ، بدون اینکه خودش را ببیند، تصور می‌کند که این اشعار نغز که دارای لطف و ذوق و شور و حال بی‌نهایت می‌باشد ، از آن جوانی است که سر بر آستان معشوقه می‌ساید و شعر می‌سراید :

عمر دراز

این گردش چشمان تو یا غایت ناز است ؟
وین سلسله زلف تو یا عمر دراز است ؟
مردیم ز نازت ، پس از این چاره دلها
با عشوه تو عشوه و با ناز تو ناز است
محمود به افسانه نشد شیفته عشق
این معجزه حسن دلاویز ایاز است
تنها نگه او دل ما را نفریبد
چشم همه خوبان جهان شعبده باز است
رازی که از آن هیچکس آگاه نباشد
در سینه ما جوی که گنجینه راز است
گفتم که : سر زلف تو روزی به کف آرم
گفتا که : امید تو عجب دور و دراز است
« تظمی » در کس را نزنند از سر حاجت

پیوسته به رویش در احسان تو باز است

تبریز - سوم فروردین ماه ۱۳۵۵

محمود پدیده

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

تذکره نویسی در ایران :

تذکره نویسی در ادبیات عرب ، گویا: از چندین قرن پیش معمول بود. ولی در میان فارسی زبانان از اوائل سده ششم هجری به کار گرفته شده و سخن سنجان و نویسندگان، در صدگردآوری شعر شاعران و نوشتن شرح حال ایشان برآمده اند. اگرچه منظور اصلی این نویسندگان، نخست تذکره نویسی نبوده ، بلکه در ضمن نوشتن مطالب تاریخی و اجتماعی خود به ترجمه احوال بعضی از گویندگان پرداخته و شعر آنان را بعنوان شاهد و ارسال المثل آورده اند. ولی می توان گفت: همان شاهدها و ارسال المثل هاست که امروز ما را از چگونگی احوال بسیاری از شاعران گذشته آگاه می سازد.

از جمله قدیمترین کتابهایی که در آنها به ذکر احوال شاعران بر می خوریم، گذشته از تاریخها و ظفر نامه ها کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی تألیف در سال ۵۵۰ هـ و کتاب راحة الصدور ابوبکر نجم الدین محمد راوندی تألیف در سال

۵۹۹ هـ و کتاب المعجم شمس الدین محمد قیس رازی تألیف در سال ۶۱۷ هـ رامیتوان نام برد .

این سه کتاب از نظر قدمت و صحت تاریخی و دارا بودن به شعر و شرح حال بعضی از شاعران ، از تذکره های قدیم زبان فارسی به شمار می روند که امروز نیز در ادبیات ایران ، ارزش و اعتبار فراوان دارند . از اینها که می گذریم ، کتاب بزرگ لباب الالباب است که به تفصیل در ترجمه حال شاعران پارسی گو نگارش یافته و بهترین و معتبرترین تذکره گویندگان فارسی زبان ، از قدیمترین دوره های شعر فارسی پس از اسلام تا آغاز سده هفتم هجری می باشد .

تذکره لباب الالباب تألیف نورالدین محمد عوفی ، در سال ۶۱۸ هجری قمری تألیف شده و ترجمه تمام سخنوران پس از اسلام تا زمان مؤلف را دربر دارد ، و از دیر باز مأخذ و سند معتبر نویسندگان و پژوهشگران بوده است . بطوریکه میتوان گفت : همه تذکره نویسان از این کتاب استفاده کرده اند .

پس از تألیف لباب الالباب ، فن تذکره نویسی در ایران مرسوم شد و بسیاری از شاعران و نویسندگان ، به تألیف و ترتیب تذکره ها و جنک ها همت گماشتند و کجینه های گرانبھائی از خود به یاد کار گذاشتند که اکنون شماره آنها از پانصد جلد تجاوز می کند .

برای آشنائی بیشتر با سبک و سلیقه این تذکره ها باید به کتاب « تاریخ تذکره های فارسی » در دو جلد نوشته شاعر و نویسنده و پژوهشگر توانای معاصر آقای احمد گلچین معانی مراجعه کرد . گلچین معانی ، در تألیف این کتاب به زحمتهای زیادی متحمل شده و سبک و سلیقه همه تذکره هائی را که تا کنون ترتیب یافته اعم از خطی و چاپی با نام مؤلف و تاریخ تألیف آنها باز گو کرده است .

تقلید تذکره نویسان

متأسفانه سلیقه اکثر تذکره نویسان ، در گزارش احوال شاعران، یکمواخت است . و با اندک نقد و بررسی معلوم می شود که بیشتر آنان پابند تقلید و تبعیت بوده و در تألیف خود هیچگونه تازگی و ابتکار به کار نبسته اند و نوشته دیگران را با مختصر دستکاری در کتاب خود آورده و به نام تذکره تازه ای بهمانحویل داده اند! حتی افراط این تقلید گاهی به جائی رسیده که خنده آور است .

اینک ترجمه بعضی از تذکره نویسان معروف را از نظر خوانندگان می گذرانیم تا حقیقت این مطلب کاملاً روشن شود . شرح حال آصفی هروی را که یکی از غزلسرایان سده دهم هجری و از شاگردان عبدالرحمن جامی بوده است چنین نوشته اند :

۱- **روضه الصفا** : خواجه آصفی ، ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام می نمود و آنجناب بصفاء ذهن سلیم و ذکاء مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء رفیع مقدار امتیاز تمام داشت . گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بر برده احیاناً همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت ...

۲- **تحفه سامی** : مولانا آصفی چون پدرش مدتی مدید وزیر سلطان ابوسعید میرزا بود ، آصفی تخلص کرد و او بصفای ذهن سلیم و ذکای مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء عالیمقدار امتیاز تمام داشت و بر عنائی و خود آرائی علم نزاکت می افراشت ...

۳- **هفت اقلیم** : آصفی ، ولد خواجه نعمت الله است که چند گاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام می نمود و مشارالیه بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم ا تصاف

داشته، گاهی درسایه امیر نظام الدین علیشیر به سر می برد و گاهی همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میکماشت...

این شرح حال در چند کتاب به همین صورت آمده و اگر همه آنها را ارائه نمی دهم از بیم دراز شدن سخن است، ولی در میان این مقلدان لفظ باز و صنعت پرداز کسانی را هم می شناسیم که نه تنها شیفته تقلید و لفظ بازی نبوده اند بلکه در گزارش احوال گویندگان، شیوه زیرپا افتاده « فلان از فصحای آن دیار است و این یک بیت از ویاد گار است » را دور انداخته و به تحقیق و تتبع دامنهداری پرداخته اند تا اطلاعات گسترده ای برای نویسندگان و پژوهشگران آینده باقی گذاشته اند.

مرحوم رضا قلی خان هدایت و شمس الدین سامی و از متأخرین استاد بدیع الزمان فروزانفر، و استاد علی اکبر دهخدا از آن گروه بوده اند که تا نامی از ادبیات ایران هست نام و آثار ایشان گرامی و پایدار خواهد بود.

مبالغه و کزافگوئی تذکره نویسان :

گروهی از تذکره نویسان، در ترجمه احوال شعرا از مبالغه و کزافگوئی نیز بی پروا بودند و برای اینکه شاعر مورد نظر خود را بزرگ جلوه دهند و یا مقام علمی و اخلاقی او را بالا ببرند یک داستان شکفت انگیز و مبالغه آمیز هم برای وی دست و پا کرده اند که با اندک تأمل، ساختگی آن آشکار می شود. چند نمونه :

اغیاث الدین خوند میر در جلد سوم حبیب السیر و همچنین در خلاصه الاخبار

می نویسد :

« ... و از شعرای زمان شاه شجاع، یکی خواجه عماد کرمانی است و آن

جناب، شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت به او اعتقادی عظیم داشت.

گویند که : خواجه عماد هر گاه نماز گزاردی گربه او شرط متابعت به جا آوردی و شاه شجاع این معنی را به کرامت حمل می فرمود و پیوسته به قدم اخلاص ، ملازمت آن جناب می نمود !» در صورتی که گربه یکی از حیوانات کم فهم و بسیاری وفاست و از او چنین عملی موافق خرد نیست .

عجب تر اینکه داستان دروغ گربه رقصانی پس از نوشته حبیب السیر در بسیاری از تذکره های فارسی راه یافته است .

۲- دولتشاه سمرقندی در شرح حال اسدی طوسی می نویسد :

« نقل است که چون فردوسی از غزنین فرار کرد و به طوس آمد و از طوس به رستم دار افتاد بعد از مدتی که از رستم دار و طالقان مراجعت کرده به وطن مألوف آمد در آن حین چون وفاتش نزدیک شد، اسدی را طلب کرد و گفت :

ای استاد وقت رحیل در رسید و از نظم شاهنامه قلیلی مانده است ، می ترسم که چون من رحلت کنم کسی را قوت آن نباشد که باقی شاهنامه را به قید نظم در آورد ، استاد گفت :

ای فرزند غمگین مباش که اگر حیات باشد بعد از تو من این شغل را به اتمام رسانم . فردوسی گفت : ای استاد تو پیری مشکل که این کار بر آید و کفایت شود . اسدی گفت : انشاء الله تعالی شود .

و از پیش فردوسی بیرون شد و آن شب و آن روز تا نماز دیگر چهار هزار بیت باقی شاهنامه بگفت ...!» کسانی که طبع شعر دارند و از فنون مختلفه آن آگاهند خوب می دانند که سرودن چهار هزار بیت شعر که هم سطح اشعار شاهنامه باشد در عرض يك شبانه روز محال است و به قول استاد معظم دکتر ذبیح الله صفا « این افسانه بی سروین را معلوم نیست دولتشاه از کجا آورده است ؟»

۳- همچنین دولتشاه در ترجمه حال سید حسن غزنوی متوفی سال ۵۵۶ هـ

آورده است :

«گویند که سیدحسن درغزنین وعظ می گفت ، هفتاد هزار کس درپای منبر او جمع شدند!» اولاً وسعت مجلس سیدحسن چقدر بود و ثانیاً غزنین در آن زمان چند هزار نفر جمعیت داشت که هفتاد هزار نفر از مردان آن درپای منبر حاضر شوند؟ از این نوع داستانها که دروغ از قیافه آنها آشکار است در تذکره ها ، بویژه دولت‌شاه فراوان دیده می شود و می توان گفت: اغلب اینها از دولت‌شاه به تذکره های دیگر رفته است .

تبعیض و تقصیر تذکره نویسان :

بدیهی است که ما امروز آنچه درباره احوال و آثار شاعران و نویسندگان گذشته می دانیم یا به وسیله نوشته خود آنان و یا به وسیله تاریخ ها و تذکره هاست که دیگران نوشته اند .

گزارشی که شاعر و نویسنده برای خود نوشته اگر دست نخورده باشد، جای چون و چرا نیست و با مطالعه آن . می توان از چگونگی احوال و آثار او آگاه شد . ولی آنچه دیگران درباره او نوشته اند نمی توان قبول کرد که صد درصد درست است و افراط و تفریط در میان نبوده است، چرا که گروهی از تذکره نویسان ما گرفتار این عیب بوده اند، یعنی با کسی که دوستی و یا توفعی داشته اند شرح حال زیبا و مفصلی نوشته و هنر هائی نیز از قبیل : خوشنویسی و نقاشی و موسیقی دانی و غیره برای وی تراشیده اند .

اما شاعری را که نمی شناختند و یا شعرش را نمی پسندیدند ، در حق او از نوشتن حقایق نیز کوتاهی ورزیده اند . مثلاً لطفعلی بیگ آذر ۱۳ صفحه از آتشکده

را به شعر و شرح حال حاجی سلیمان صباحی بید گلی که با وی رفاقت داشته اختصاص داده است و به آن نیز اکتفاء نکرده می نویسد :

« آنچه تا حال از افکار ابرار او دیده منتخب و نوشته می شود ، بعد از این هم آنچه از طبع وفادش بتر اود ملحق به این کتاب خواهد شد »
اما وقتی که به ترجمه فخرالدین اسعد گرگانی بزرگترین داستانسرای سده پنجم هجری می رسد با کمال بی رغبتی می نویسد: « فخرالدین اسعد از فصحای آن دیار است و این دو شعر از او یادگار است ... »

و محمد مظفر حسین ، مؤلف تذکره روز روشن ، قدم فراتر نهاده شرح حال آصفی هروی را که قبلا به گزارش احوالش اشاره شد ، در ۶ کلمه خلاصه کرده گوید : « آصفی هروی ، این مطلع از وی مروی است ... » همچنین امیرعلیشیر نوائی ، شرح حال فغانی شیرازی ، بهترین غزلسرای سده دهم هجری را در مجالس النفايس چنین نقل کرده است :

« فغانی هم از شیراز است از دست ... » باری کسانی که با تذکره های فارسی سر و کار دارند بهتر می دانند که در عالم تذکره نویسی آشفته گیها و بی بند و باری های گوناگون از قبیل: تبعیض و نسبت شعر شاعری به شاعر دیگر و انتساب يك قطعه شعر به دو یا چند شاعر و اشتباه در نوشتن زمان زندگی و محل تولد و تاریخ وفات و غیر آن کم نیست که بطور کلی باعث حیرانی و سرگردانی است و با وجود این همه آشفته گیهای تاریخی و ادبی ، باز شناختن درست از نادرست کاری است بسیار مشکل . نگارنده در ترتیب این اوراق که به نام تذکره « دویمت سخنور » به پیشگاه شیفتگان شعر و ادب پارسی تقدیم می کند با همه این آشفته گیها مواجه بود و در این راه پر پیچ و خم تا چه اندازه توفیق رفیقش بوده تشخیص آن با صاحب نظران است .

سبب تألیف :

با اینکه اغلب اشعار نگارنده غزل است و از انواع شعر ، بیشتر به سرودن آن می پردازد . ولی از آغاز جوانی و شاعری به مطالعه تذکره های فارسی و دانستن احوال و آثار گویندگان این زبان علاقه ای وافیه و ذوقی کافی داشت . اما از اینکه در اکثر ترجمه ها به یافتن زادگاه و محل دفن و تاریخ مرگ شاعر مورد نظر خود موفق نمی شد رنج می برد .

چون از فن ماده تاریخ نویسی که یکی از فنون مشكله شعر فارسی است پر بی بهره نبود . در اواخر سال ۱۳۵۰ خورشیدی تصمیم گرفت که برای هر يك از شاعران پارسی گوی از دست رفته ، قطعه شعری همراه با تاریخ مرگ بنویسد و از مجموع آنها جنگی ترتیب دهد که در نوع خود ابتکاری است . چون سرودن شعر هر شاعر مستلزم آگاهی از احوال و آثار او بود . ناگزیر به پژوهشهای دامنهداری در تاریخها و تذکره ها پرداخت تا برای نوشتن شعر و تاریخ اطلاعات گسترده ای در دست داشته باشد . در آن هنگام که سرگرم مطالعه کتابهای لازم بود عده ای از شعرا و فضلاء تبریز از جمله شاعر گرانقدر مرحوم سلیمان امینی به تشویقش برخاستند که در ضمن این نقد و بررسی ها شرح حال مختصری نیز برای هر شاعر نگارش دهد تا جنگ مزبور به نحوی کوتاهتر و جامعتر صورت گیرد .

اگر چه پیشنهاد خوبی بود . ولی اومی دانست که بسیاری از شاعران و نویسندگان انجام این تألیف را از وی سزاوارتر ندیدند و ترتیب اینگونه کتابها قبائی است که بر قامت آنان راست تر آید . اما از شوقی که به انجام این خدمت فرهنگی و هنری داشت ، سنجیده و عمق و غور این مهم ندانسته بپذیرفت . هر چند از یمناکی یمناک بود و از

کمی اسباب می اندیشید و همواره با خود می گفت :
ای مگر عرصه سیمرخ نه جولانگه نست

عرض خود می بری و زحمت ما میداری

بالاخره پس از تأمل بسیار ، دل به دریا زده و با بضاعت مزجات و اطلاعات ناقصی که در این کار خطیر و پر زحمت داشت شروع به ترتیب این اوراق کرد و تا آنجا که فهم و فرصت اجازه می داد به تحقیق و تطبیق همت گماشت و روزها را در گوشه کتابخانه ها به شب آورد و برخی از عمر گرانمایه را خرج نمود تا این تألیف ناقابل را که شامل شرح حال دو بیست تن از گویندگان بزرگ می باشد هدیه پیشگاه ارباب فضل و دانش ساخت که امید است از دیدنش . روی ملال در نکشند و به چشم قبول در آن نگرند . بدیهی است که در انجام این کار طاقت فرسا . هیچگونه چشم داشتی نداشت و همه امید و آرزویش آن بود که :

مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در حق این مسکین دعائی
از خوانندگان گرامی امیدوار است از لغزشهایی که در این اثر مشهود خواهد افتاد چشم پوشی فرمایند . چرا که گذشته از کم مایگی ، به اغلب منابع نیز دسترس نداشته است . من الله التوفیق و علیه التکلان .

تبریز - هفتم فروردین ماه ۱۳۵۵

علی نظمی

فن ماده تاریخ فویسی و تاریخ پیدایش آن

فن ماده تاریخ، یکی از ظریف‌ترین فنون شعراست که پس از اسلام در میان شعرا و فضایی عرب و عجم به کار گرفته شده است. این فن مربوط است به حساب حروف مقطعه «حساب ابجد یا جمل» که از زمانهای بسیار قدیم در محاسبات نجومی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در این حساب برای هر حرف از حروف، عددی قائل شده و حساب جمل را تشکیل داده‌اند. بدین ترتیب:

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

چنان که بدرالدین محمد ابونصر فراهی نیز در کتاب **نصاب الصبیان** گفته است:

یکان یکان شمر ابجد حروف تا حطی

چنانکه از کلمن، عشر عشر تا سعفص

پس آنگه از قرشت تا ضظغ شمر صدصد

دل از حساب جمل شد تمام مستخلص

ولی این حساب از چه زمانی وضع شده و واضح آن که بوده است معلوم نیست .
از فارسی زبانان نخستین شاعری که با حروف مقطعه ابجد تاریخ گفته مسعود
سعد سلمان است که در تفویض حکومت هندوستان به سیف الدوله محمود پسر ابراهیم
سروده است :

چو روی چرخ شد از صبح چون صحیفه نسیم
ز قصر شاه مرا مژده داد باد نسیم
که عزمت محمود سیف دولت را
ابو المظفر سلطان معظم ابراهیم
فزود رتبت و حشمت بدولت عالی
چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنام فرخ او کرد خطبه در همه هند
نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم
بسال پنجه ازین پیش گفت بو ریحان
در آن کتاب که کرده است نام او تفهیم
که پادشاهی صاحبقران شود بجهان
چو سال هجرت بگذشت تی وسین و سه جیم

ت س سه ج

۹ ۶۰ ۴۰۰

۴۶۹

پس از آن ، انوری ایوردی در تعریف و تاریخ عمارت مجد الدین ابوطالب
از بزرگان بلخ قصیده‌ای گفته که دارای ماده تاریخ است . این سه بیت از مطلع و

سی و چهار

مقطع آن قصیده می باشد :

ای نمودار سپهر لاجورد	گشته ایمن چون سپهر از گرم سرد
هم سپهر از رفعت سفت خجل	هم بهشت از غیرت صحت به درد
بوده در نرد و فرح نقشش بکام	تا (فرح) تاریخ این نقش است و (نرد)

فرح ۲۸۸ و نرد ۲۵۴ که مجموع آنها ۵۴۲ می شود

بنابر این می توان گفت : ماده تاریخ نویسی از اوائل سده پنجم هجری در میان گویندگان فارسی زبان معمول شده است . یکی از مهمترین محسنات ماده تاریخ این است که قابل تغییر و تبدیل نیست و ماده تاریخ هر واقعه، مبین و مترجم تاریخ صحیح آن واقعه است . به ویژه در واقعه ای که چندین تاریخ گفته شود مثلا تاریخ وفات سعدی را به عبارات مختلف گفته اند :

یکی پرسید سال فوت گفتم : ز خاصان بود از آن تاریخ شد (خاص)

۶۹۱

سال ترحیل حضرت سعدی جوی از (کوچ سعدی شیراز)

۶۹۱

گلستان عین تصنیفات او شد شدش تاریخ هم (عین گلستان)

۶۹۱

که برابر بودن آنها گواه صحت تاریخ است .

شعرا در ساختن ماده تاریخ مهارتهائی به خرج داده اند . بعضی به صورت معنا گفته اند مانند تاریخ وفات شیخ بهائی که یکی از شعرای معاصرش در قطعه ای گفته است :

یک سخن گویم و جان می سوزد بی بها (شیخ بهاء الدین گو)

۱۰۳۱

یعنی از جمله (شیخ بهاء الدین کو) ۱۰۳۹ لفظ (بها) که ۸ است باید منها شود .

بعضی به طرز دیگری نوشته اند. یعنی از یک جمله کلمه ای را موضوع کرده و لفظ دیگری را بر آن علاوه نموده اند و این طرز را جمع و خرج گویند . چنانکه تاریخ جلوس جعفر خان زند که پس از علیمراد خان به تخت سلطنت نشست حاج سلیمان صباحی بید کلی در این قطعه گفته است :

قطعه

جهان چو بخت خدیو زمانه گشت جوان
قدم به تخت کیان زد خدایگان جهان
نهاد افسر جمشید بر سر افریدون
نشست بر سر تخت قباد نو شروان
علیمراد چورفت از جهان بحکم اجل
ترا که جان جهانی سپرد جان جهان
برای سال جلوس مبارک و میمون
که هست مبدأ تاریخ عشرت دوران
نوشت کلک صباحی ز (قصر سلطانی)

۵۵۰

(علیمراد) برو نشد نشست (جعفر خان)

۱۰۰۴

۳۵۵

اگر از جمله (قصر سلطانی) ۵۵۰ (علیمراد) را که ۳۵۵ می باشد موضوع

کتیم و جعفر خان ۱۰۰۴ را بر آن علاوه نمائیم ۱۱۹۹ می شود که تاریخ جلوس جعفر خان زند است . ومصراع معروف فتحعلی خان صبائیز به همین صورت است :
(زتخت آقا محمدخان شد و بنشست باباخان)

برخی جمله‌ای نوشته‌اند که لفظاً و معنأ هر دو تاریخ است. فیضی دکنی تاریخ وفات غزالی مشهدی را در قطعه‌ای چنین گفته است :
عقل تاریخ وفاتش به دو طرز (سنه نهصد و هشتاد) نوشت

۹۸۰ هـ

ولی این نوع ماده تاریخ که واقعاً شگفت‌انگیز است تا کنون دو فقره به نظر رسیده و نگارنده نیز تاریخ وفات حاجی سلیمان صباحی بیدگلی و مشرب عامری را در این کتاب به همین صورت نوشته است .

در ساختن ماده تاریخ قواعد و نکات زیر را در نظر باید گرفت :

۱- گوینده ماده تاریخ باید حروف نوشته شده را به حساب آورد. مثلاً رحمن

واسمعیل را بدون الف و آخر عیسی و موسی را یا حساب کند .

۲- در کلمه الجنه والروضه وامثال اینها اگر در حال وقف است مانند: (دخل

الجنه) باید آخر الجنه ها حساب شود و اگر اضافه شود مانند: (جنة الفردوس) باید آخر جنه را تا حساب کرد .

۳- حروف مشدد را یکی باید حساب کرد . غیر از لفظ (الله) که همیشه با دو

لام حساب می شود . حتی الفی را که در تلفظ آن هست گاهی يك حساب می کنند .

به عبارت دیگر: کلمه الله را هم ۶۶ و هم ۶۷ می توان حساب کرد . همچنین کلمه

(الهی) را گاهی ۴۶ و گاهی ۴۷ حساب کرده‌اند .

۴- همزه و الف در اول کلمات گاهی يك و گاهی دو حساب می شود مثلاً (آب)

را هم ۳ و هم ۴ می توان حساب کرد . همچنین همزه‌ای را که در آخر کلمات به جای

(یا) نوشته می شود مانند :

نکوئی ودائمی در صورت لزوم يك شمرده اند.

۵- حرف تأویل «که» را هیچ وقت نباید داخل جمله ماده تاریخ کرد. مانند:

عزیزی پی نظم تاریخ گفت که : (بادا بقای حیات شما)

۸۸۱

جامی

به آئین دعا گفتا صباحی بهر تاریخش

که : (یارب منزل هاتف بگلزار جنان بادا)

۱۱۹۸

صباحی

تاریخ زیر را که ملاکاظم سبزواری دروفات استادش حاج ملاهادی سبزواری
«اسرار» سروده خلاف قاعده است :

از فرش به عرش ناله بر شد

اسرار چو از جهان به در شد

گویم (که نمرده زنده تر شد)

تاریخ وفاتش از پیرسند

۱۲۸۹ ق

۶- از چهار حرف مخصوص فارسی پ را «ب»، و چ را «ج»، و ژ را «ز»، و ک

را «ك» حساب می کنند .

تذکرہ

«دوہست سخنور»

۱۳۹۶ ق

تاریخ وفات آذریگدلی

آذر که به دیده فصیحان	سر بود ، به شعر ما سر آمد
۱۱۹۵	۱۱۹۵
زانشکده اش چنانکه دیدی	گشت از همه نامه ، وی سر آمد
۱۱۹۵	۱۱۹۵
ایدل ، بجفای چرخ بد مهر	این عمر بسروران سر آمد
۱۱۹۵	۱۱۹۵
هر مصرع از این سه بیت، «نظمی»	تاریخ وفات آذر آمد

۱- آذر : لطفعلی بیگ ، معروف به آذریگدلی ، فرزند آقاخان بیگدلی ، یکی از شعرای برجسته دوره زندیه است. وی در ربیع الاول سال ۱۱۲۳ هجری در اصفهان به دنیا آمد ، پس از گذراندن دوره تحصیل در قم ، به خدمت عادل شاه ، ابراهیم شاه ، شاه اسماعیل و شاه سلیمان مشغول گردید ، ولی پس از مدت کمی از خدمت دیوانی کناره گرفت و گوشه نشینی اختیار کرد .

آذر مانند سایر شعرای اصفهان فنون شعر را از میر سیدعلی مشتاق فرا گرفت. این شاعر در انواع شعر مهارت داشت و یکی از کارهای مهم او تألیف تذکره «آتشکده» می باشد که به نام کریمخان زند نوشته و در سال ۱۱۷۹ به پایان رسانیده است . در این تذکره شرح حال بسیاری از شعرای ایران و هندوستان بطور اختصار ذکر شده است و به علت دقت بیشتر مؤلف ، از تذکره های معتبر زبان

فارسی شمرده می‌شود. منظومهٔ مثنوی «یوسف وزلیخا» یکی دیگر از آثار این شاعر تواناست. حاج سلیمان صباحی بیدگلی، آقا محمد عاشق اصفهانی، میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی و سید احمد هاتف اصفهانی از معاصران آذر بودند.

وفات او به سال یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری قمری در قم اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپردند:

از اوست:

بهر کس هر چه باید داد دادند	مرا عجر و ترا بیداد دادند
به بلبل رخصت فریاد دادند	گران کردند گوش گل، پس آنگاه
بگو که کارکنان فلک زبردستند	صبا ز من بحریفان زبردست آزار

سفینهٔ المحمود ج ۱ ص ۱۳۲. تذکرهٔ اختر ص ۱۶. مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۵۹.
تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۴ - ۲۰۷. آشکده ص ۴۳۳. ریحانة الادب
ج ۱ ص ۱۶.

تاریخ وفات آصفی هروی

آصفی گل بود در باغ ادب	حیف کز جور خزان ناگه فسرده
باچنان نام آوری، تیغ اجل	نام او از نامهٔ عالم سترده
جسم سفلی، پایمال خاک شد	جان علوی، در کف جانان سپرده
ماتم آن شاعر شیرین سخن	اهل معنی راسرور از سینه برد
سال تاریخ وفاتش خواستم	عقل گفت: (آه آصفی افتاد و مرد)

۲- آصفی: کمال‌الدین ، به سال ۸۵۳ هجری قمری درهرات پا به عرصه وجود گذاشت پدرش خواجه نعمت‌الله فهستانی وزیر سلطان ابوسعید گورکان بود . آصفی فنون و دقایق شعر را از عبدالرحمن جامی فراگرفت و استاد جامی نسبت به وی احترام زیادی قائل بوده است . آصفی به اغلب شعرای معاصر خود امتیاز داشت و بیشتر تذکره‌نویسان آزادگی و علو همت او را ستوده‌اند .

اشعار آصفی را از پنج تا چهارده هزار بیت نوشته‌اند ، ولی آنچه امروز موجود است از ۲۵۰۰ بیت تجاوز نمی‌کند. قسمت عمده دیوانش غزل می‌باشد ، از مدح و ستایشگری ، سخت‌گریزان بوده و هرگز لب به تملق و چاپلوسی نگشوده است . آصفی ۷۰ سال عمر کرد و شانزدهم شعبان سال نهصد و بیست و سوم هجرت درگذشت و درگازرگاه که مدفن عرفا و اولیاست به خاک سپردند .

این غزل از اوست :

پرسان به حریم یار جان رفت	پرسیده ، به کعبه می‌توان رفت
برخیز که بسته هم‌رهان بار	غافل منشین که کاروان رفت
باد آمد و قصر گل فروریخت	بلبل چه کند ؟ که خانمان رفت
خونین جگر «آصفی» چو گل بود	روزی که ز گلشن جهان رفت

مجالس النوائس ص ۵۸ ، تحفه سامی ص ۹۷ . دولت‌شاه ص ۵۸۴ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۲۶ . هفت آسمان ص ۸۹ . روز روشن ص ۱۰ . آتشکده ص ۱۵۰ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۰ .

تاریخ وفات آهی ترشیزی

آه از آن «آهی» که در دانائیش در عجب بود آسمان بوالعجب

بلبل باغ ادب خاموش شد تا که آهی از سخن بر بست لب
او چو ترشیزی است، سال رحلتش همچنان از لفظ «ترشیزی» طلب

۹۲۷ ق

۳- آهی: سلطان قلی بیگ، از شاعران چیره دست ترشیز خراسان بود. ابتدا نرگسی تخلص می کرد ولی بعد به «آهی» تغییر داد. آهی در خدمت شاه غریب میرزا پسر سلطان حسین بایقرا عزت و احترامی تمام داشت و همواره در منادمت او به سر می برد. گویا شاعری بسیار رند و عاشق پیشه بوده است. امیرعلیشیر در کتاب *مجالس النفاثس* می نویسد: «در مقابلهٔ خمسه، خمسه‌ای گفته ولیکن شهرت نیافته و غالباً این بیت او دلیل عدم شهرت آن خمسه است:

شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر یک سواده»

آهی به سال نهصد و بیست و هفت هجری قمری در تبریز وفات یافت ولی محل قبرش معلوم نیست.

این سه بیت از اوست:

آرزو دارد که بیند کشته آن بدخو مرا وه که خواهد کشت آخر آرزوی او مرا
بر فلک مردم رسانم برق آه خویش را تا بسوزم کوکب بخت سیاه خویش را
یارب ز که پرسم من بیدل خبر از تو چون هر که به کوی تو رود بی خبر آید

تخته سامی ص ۱۸۲. مجالس النفاثس ص ۱۹۱. آتشکده ص ۱۱. مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱. ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۱. فرهنگ سخنوران ص ۱۱.

تاریخ وفات ابن یمین فریومدی

شعر ابن یمین و شهرت او در بسیط زمین بود جاوید

ای خوشا آنکه در جهان ادب نام وی اینچنین بود جاوید
 پندهای مفید و دلکش او همچو شرع مبین بود جاوید
 از پی سال مرگ او برخوان : (شعر ابن یمن بود جاوید)
 ۷۶۹ ق

۴- ابن یمن : امیر محمود ، فرزند امیر یمن الدین طغرایی، در اواخر سده هفتم هجری در قریه فریومد از ولایت جوین خراسان تولد یافت . پدرش امیر یمن الدین نیز طبع شعر داشت و با پسر مشاعره می کرد .
 ابن یمن تواناترین شعرای قطعه سراسر و بیشتر هنروی ابداع مضامین اخلاقی و اجتماعی در قطعات متین و زیبا است . او غیر از فن شاعری در هنرهای دیگر نیز دست داشت :

خداوندا مرا از علم منقول زبان و دیده گویا گشت و بینا
 به معقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا
 از اشعارش چنین برمی آید که اغلب اوقات گوشه نشین بوده و تحصیل علم و فراغت خاطر را به همه چیز جهان ترجیح می نهاده است :

دو قرص نان اگر از گندم است، اگر از جو دو تاق جامه اگر کهنه است ، اگر از نو
 چهار گوشه دیوار خود ، به خاطر جمع که کس نکوید از اینجا بنخیز و آنجا رو
 هزار بار نکوتر به نزد « ابن یمن » ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو
 ابن یمن معاصر ملوک سربداران سبزواری بود و در مدح ایشان قصایدی سروده است . دیوانش به ده هزار بیت می رسد و بیشتر آن قطعاتی است که نظیر آنها را در ادبیات ایران کمتر می توان یافت . وی به سال ۷۶۹ هجری قمری در قریه فریومد درگذشت و در مقبره پدرش به خاک سپرده شد .

گویند : در واپسین لحظات زندگی این رباعی را انشا کرد :
 منکر که دل ابن یمن پر خون شد بنگر که از این سرای فانی چون شد

مصحف بکف و روی بره، چشم بدوست با پیک اجل خنده زنان بیرون شد

دولت‌شاه ص ۳۰۹ . آشکده ص ۸ . ریاض العارفین ص ۲۷۱ . مجمع‌الفصحاح ج ۴
ص ۱ . از سعدی تا جامی ص ۲۰۶-۲۳۶-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۷ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق
ص ۱۴۴ . مقدمه دیوان ابن‌بمین .

تاریخ وفات ابوالحسن خرقانی

خاک خرقان ندیده هرگز	بر شیخ ابوالحسن همانند
وارسته سخنوری که عمری	بر ملک جهان نگشت پابند
در حلقه عارفان ، سرآمد	در زمره شاعران ، خداوند
جسمش همگی به علم پیوست	جانش همگی به عقل پیوند
سرمایه طبع او همین علم	پیرایه کسک او همان پند
آوازه نکته دانی او	پیچیده به بصره و سمرقند
از هر چه نهال فضل ، بنشانند	وز هر چه درخت جهل ، برکند
در پاکدلی یگانه آمد	بر پاکی آن یگانه ، سوگند
جستم چو حساب سال مرگش	دل‌گفت‌که: (وای از آن هنرمند)

۴۲۵ ق

۵- **ابوالحسن: علی**، معروف به شیخ ابوالحسن خرقانی، به سال ۳۴۸ هجری قمری در خرقان که یکی از قراء بسطام است دیده به جهان گشود. وی از اکابر دوران و از مشاهیر عالم عرفان بود. این عارف روشن ضمیر همواره مورد توجه بزرگان روزگار و خانقاهش محط و محل دانشمندان و عرفا و شعرا نامی مانند: بوعلی سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر و ناصر خسرو قبادیانی و نظائر ایشان بوده است.

شیخ تألیفاتی به فارسی و عربی دارد که مشهورترین آنها کتاب «نورالعلوم» است که یکی از شاگردان و مریدانش پس از مرگ وی در ده باب تدوین کرده و نسخه منحصری از این کتاب درموزه بریتانیا موجود است.

این کتاب در مراحل و مبانی عرفانی نوشته شده و انشائی بسیار ساده و روان دارد. همچنین رباعی‌های نغز و پرمغزی از این عارف به یادگار مانده که در تذکرها و تاریخها ثبت و ضبط است ولی قسمتی از رباعی‌های حکیمانه او را اشتباهاً به خیام نیشابوری نسبت داده‌اند.

شیخ صاحب کرامات بود و سلطان محمود غزنوی او را بسیار گرامی می‌داشت بطوریکه در نامه دانشوران مذکور است سلطان محمود روزی برای زیارت شیخ، پیاده به خانقاه وی رفت و از صحبت او بهره‌مندی جست. وفات شیخ شب سه‌شنبه دهم محرم سال ۴۲۵ هجری قمری در زادگاه خود خرقان اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپردند.

این دو رباعی از اوست :

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفت و گوی من و تو گر پرده برافتد نه تو مانی و نه من

* * *

آندوست که دیدنش بیاراید چشم بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دیدنش باید چشم گر دوست نبیند به چه کار آید چشم؟

تذکره الاولیاء ص ۶۶۱ . نفحات الانس ص ۲۹۸ . ریاض العارفین ص ۳۳ .
مجمع الفصحا ج ۱ ص ۱۴۰ . نامه دانشوران ج ۱ ص ۱۷۱ . سبک شناسی استاد بهار
ج ۲ ص ۲۲۶ . تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۶۲۲ . آنشکده ص ۶۹ .

تاریخ وفات ابوسعید ابوالخیر

درینجا بوسعید آن مرد عارف که در دل حسرت دنیا نیفزود
 بزرگی کاندربین کم فرصت عمر فراوان برد از سودای خود سود
 چنین خواندم که آن فرزانه فاضل چو از دست اجل پیمانہ پیمود
 به تاریخ وفاتش نکته سنجی رقم زد: (بوسعید از دهر آسود)
 ۴۴۰ ق

۶- ابوسعید: فضل الله، فرزند ابوالخیر، از عرفای بزرگ اوائل سده پنجم هجری است. او روزیکشنبه غره محرم سال ۳۵۷ در قریه میهنه « مهنه » مابین سرخس و ابیورد از نواحی خراسان تولد یافت، از آغاز جوانی به کسب کمال و فرا گرفتن اصول تصوف و طریقت پرداخت تا در علوم ظاهری و باطنی بگانه روزگار خود گردید.

شیخ ابوسعید در تفسیر و حدیث و فقه و ادبیات فارسی و عربی اطلاعات گسترده‌ای داشت، از بزرگان علم و ادب هر کسی که راهش به نیشابور می افتاد به زیارت شیخ می شتافت و از صحبت وی بهره می یافت.

شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوعلی سینا و ناصر خسرو قبادیانی و بسیاری از شعرا و عرفای نامی با ابوسعید دوستی و مصاحبت داشتند. گویا از اقسام شعر، تنها به سرودن رباعی پرداخته و الحق رباعی را نیکو ساخته است:

راه تو بهر قدم که پویند خوش است وصل تو بهر سبب که جویند خوش است
 روی تو بهر دیده که بینند نکوست نام تو بهر زبان که گویند خوش است

دل کیست که گویم از برای غم تست با آنکه حریم تن سرای غم تست
 لطفی است که می‌کند غمت با دل من ورنه دل تنگ من چه جای غم تست؟
 شاید نظیر رباعی‌هایی را که به او نسبت داده‌اند. در دیوان شعرای دیگر
 کمتر می‌توان یافت. شیخ هشتاد و چهار سال عمر کرد و بیشتر ایام عمر را در میهنه
 و نیشابور به ارشاد مریدان خود پرداخت و روز پنجشنبه چهارم شعبان سال ۴۴۰
 در میهنه درگذشت و همانجا به خاک سپردند.

تذکره الاولیاء ص ۸۰۰ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۲ . آشکده ص ۱۳۶ . روز روشن
 ص ۲۰ . نامه دانشوران ج ۱ ص ۶۰۸ . طریق الحقایق ج ۲ ص ۲۵۰ . ریاض العارفین ص ۲۹ .
 تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۶۰۳ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۶۲ .
 تاریخ ادبیات هرمان‌آته ص ۱۳۳ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۵۴۲ .

تاریخ وفات اثیر اخیسکتی

رحمت به اثیر ، آنکه نامش
 فرزانه سخنوری که عالم
 او بود یگانه اکابر
 فکرش به بزرگیش براهین
 « اخیسکت » ازین مهین سخندان
 تاریخ وفات وی توان جست
 از لوح جهان نگشت زایل
 بر فضل و کمال اوست قایل
 او بود سر آمد افاضل
 شعرش به ادبیش دلایل
 بود آن همه قبله قبایل
 از جمله : (اوستاد کامل)
 ۵۶۳ ق

۷- اثیر : اثیرالدین ، از شاعران بزرگ سده ششم هجری و از نامداران
 عالم شعر و ادب فارسی است . زادگاه او « اخیسکت » ، از نواحی ترکستان بود .
 اثیر از قصیده سرایان طراز اول به شمار می‌رود ، در قدرت طبع و ایجاد
 مضامین و متانت شعر ، کم نظیر است و بسیاری از بزرگان ادب ، استادی و توانائی
 او را در قصیده ، ستوده‌اند . اثیر با خاقانی شروانی و مجیر بیلقانی معاصر و معاصر

بود، اما چون خود را برتر از آنها می‌دانست سرانجام دوستی آنها به سر نرفت و در حق یکدیگر از بدگوئی و هجو نیز کوتاهی نکردند. از اشعارش چنین برمی‌آید که او بسیار مغرور و خویشتن سالار بود:

چون پرسیدی باتو بگویم که کیم: استاد سخن، ائیر اخیسکتیم
وی مانند بسیاری از قصیده سرایان، در ستایشگری کوشیده و در این کار
راه مبالغه پیموده است:

اخیسکتیم که دست قدرت از مدحت تو سرشت طینم
بیشتر قصایدش در مدح شمس‌الدین اتابک اعظم ایلدگز (۵۵۵ - ۵۶۸) و
قزل‌ارسلان پسر طغرل سلجوقی (۵۵۵ - ۵۷۱) سروده است. دیوان ائیر بیچاپ
رسیده و در دسترس می‌باشد.

در اواخر عمر از مداحی و ستایشگری شهریاران توبه کرد و در خلخال
گوشه‌نشینی گزیده به عبادت پرداخت تا به سال ۵۶۳ هجری قمری در آنجا چشم
از جهان فرو بست. نامش از هیچ مأخذی به دست نیامد گویا: ائیرالدین نام اصلی
وی بوده است.

این غزل زیبا از اوست:

ای مرهم هر سینه مجروح لب تو	فرسوده قدمهای دلم در طلب تو
گم کرده سر رشته تدبیر دلم باز	در طرّه سر گم شده بوالعجب تو
من بنده نویسد به تو سلطان کواکب	تا خسرو خوبان جهان شد لقب تو
ایحور پریزاده برین حسن و طراوت	از آدمیان نیست همانا نسب تو
در ساختم باغم تو، روی همین است	چون جز ز غم من نفزاید طرب تو

باب‌الالباب ص ۴۰۷ . دولتشاه ص ۱۳۵ . آتشکده ص ۳۲۵ . مجمع‌الفصحا ج ۱
ص ۲۶۹ . سخن و سخنوران ص ۵۳۲ . تاریخ‌گزیده ص ۸۱۴ . ریاض‌العارفین ص ۲۷۲ .
تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۱۲۱ . ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۳۷ .

تاریخ وفات ادیب ترمذی

هرچند که شهره شد به شعرش در شام و حلب ادیب صابر
 دردا که ندید در دیارش جز رنج و تعب ادیب صابر
 نشنید به عمر خویش هرگز بوئی ز طرب ادیب صابر
 استاد ادیب بود ، کو را دادند لقب ادیب صابر
 شد غرق برای مهر میهن در بحر غضب ادیب صابر
 تاجت ز دام دهر ، آسود از درد و کرب ادیب صابر
 «نظمی» پی سال مرگ او گفت : (ای بحر ادب ادیب صابر)

۵۳۸ ق

۸- ادیب: صابر ، ملقب به شهاب‌الدین ، فرزند اسماعیل ترمذی، مشهور به ادیب صابر، از شاعران قوی مایه سده ششم هجری است. اصلش از شهر ترمذ واقع در شمال بلخ بود ولی بیشتر ایام عمر را در مرو و بلخ و خوارزم گذرانید. در اشعارش گاهی صابر و گاهی ادیب تخلص می‌کند.

شعر صابر ز بحر خاطر و طبع غصه در ورشک مرجان است

اینک ادیب از سر اخلاص و اعتقاد با آنکه نیست صنعت او شعر و شاعری

از گفته او چنین برمی آید که جز شاعری سمت دیگری نیز داشته است. ادیب

صابر از سخن سرایان و استادان بزرگ عصر خود شمرده می‌شد و در دربار سلطان

سنجر سلجوقی (۵۱۱ - ۵۵۲) بسیار گرامی بوده است.

گویند: سلطان سنجر او را به خوارزم فرستاد تا در ظاهر، علاءالدوله اتسز

خوارزمشاه (۵۲۲-۵۵۱) را مدح کند ولی در باطن از چگونگی کار اتسز، سنجر را آگاه سازد، در این هنگام اتسز دونفر را برای کشتن سنجر نهانی به مرو روانه ساخت. ادیب صابر از روی اخلاص و ارادتی که نسبت به سنجر داشت صورت واقعه را به وسیله پیرزنی به سلطان گزارش داد، سنجر آن دونفر را گرفته کشت، چون اتسز از این گزارش مطلع گردید به انتقام خون آنها دست و پای ادیب را بسته به جیحون انداخت. در حدود سال ۵۲۸ هـ.

از شعرای معاصر وی انوری، امیر معزی، مسعود سعد سلمان، خاقانی شروانی، عمیق بخارائی، حکیم سوزنی سمرقندی، عبدالواسع جبلی، حکیم سنائی ورشیدالدین وطواط را می توان نام برد و برخی از این گویندگان او را به استادی ستوده اند. رشید وطواط نخست با ادیب رابطه نزدیکی داشته ولی بعد او را هجو گفته است. ادیب صابر در قصیده سرائی دستی قوی دارد و در این فن، بیشتر از شیوه فرخی پیروی می کند. دیوان وی که به ۶ هزار بیت می رسد چاپ شده و در دست است.

در وصف بهار گوید:

نوروز درآمد و بر آورد	هر گنج که در زمین دفین است
طرف چمن از طرایف اکنون	با حسن نگار روم و چین است
چون لاله شود ز عکس لاله	انگشت کسی که لاله چین است
گر باغ، بهشت گشت شاید	گلبن به جمال حورعین است
حلق همه قمریان گشاده است	صوت همه بلبلان حزین است

لباب الالباب ص ۳۲۹. آشکده ص ۳۳۵. روز روشن ص ۴۴. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۵. ریحانة الادب ج ۱ ص ۵۵. سخن و سخنوران ص ۲۴۰. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۶۴۳. بهارستان جامی ص ۱۰۳. هفت اقلیم ج ۲ ص ۸۶. دولتشاه ص ۱۰۳. تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفیق ص ۹۶. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۰۴. مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۲۱.

تاریخ وفات ادیب نیشابوری

ماند نامش به جهان جاویدان گر ز هم ریخته شد خشت ادیب
 وه که در مزرع گیتی همه عمر دانه علم و عمل کشت ادیب
 جمله زیباست حدیثش ، ننهاده از پی خود سخنی زشت ادیب
 از نکوئی است که شد تاریخش (پابه فردوس برین هشت ادیب)
 ق ۱۳۴۴

۹- ادیب : عبدالجواد ، فرزند ملاعباس : به سال ۱۲۸۱ هجری قمری در نیشابور متولد شد . در چهار سالگی به مرض آبله مبتلا شد و بینائی چشم راستش را از دست داد و به قول خودش چشم چپ نیز کم نور شد . ادیب با وجود ضعف چشم تا شانزده سالگی علوم مقدماتی را در زادگاه خود فراگرفت و در سال ۱۲۹۷ هـ ق به مشهد رفت ، نخست در مدرسه « خیرات خان » و بعد در مدرسه «فاضل خان» و مدرسه «نواب» منزل گرفته به تحصیلات خود ادامه داد و پس از احاطه کامل بر ادبیات فارسی و عربی به تدریس طلاب پرداخت و ۴۳ سال از عمر ادیب به تعلیم و تدریس گذشت و در این مدت شاگردان زیادی تربیت کرد که از معروفترین آنها ملک الشعرای بهار را می توان نام برد .

او علاوه بر فنون ادبی ، از علوم ریاضی و نجوم و فقه و اصول نیز بهره داشت . ادیب شاعری نکته سنج و بسیار خوش صحبت و مهربان بود . یکی از همشهریان و نزدیکانش برای نگارنده تعریف کرد که « وی چنان محبوب و مقید بود که تا آخر عمر نایبنا بودن چشمش را جز دوسه نفر محرم راز ، به کسی نکفت » . هوش

و حافظه عجیبی داشت چنانکه در هر موضوع ادبی چندین شعر فارسی و عربی مثال می آورد .

محضری بیشتر اوقات از طلاب و فضلا و شعرا پیر بود . دیوانش در حدود ۶۰۰۰ بیت غزل ، قصیده و رباعی می باشد که تحت عنوان « لئالی مکنون » چاپ شده و در دست است . ادیب تا پایان عمر مجرد زیست و روز دوازدهم ذیقعده سال ۱۳۴۴ هـ ق به سن ۶۳ سالگی در مشهد بدرود جهان گفت .
از اوست :

کاشکی دلبر من با دل من داد کند گاهگاهی بنگاهی دل من شاد کند
چوبگذری قدمی بر دوچشم من بگذار قیاس کن که منت در شمار خاک درم

سخنوران نامی معاصر ص ۳ . از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۹ . لغتنامه دهخدا ج ۳ ص ۱۵۸۷ . ادبیات معاصر ص ۱۲ . فرهنگ سخنوران ص ۳۶ . مقدمه دیوان ادیب نیشابوری .

تاریخ وفات ازرقی هروی

ملک معنی دگر نخواهد دید « ازرقی » آن حکیم بی مانند
آنکه طبعش به کشتزار سخن سالها تخم پند پیرا کند
آنچنان اختری ز برج ادب نمی نتابد مگر که از هر چند
عاقبت گرچه نیشه دوران ریشه او ز بیخ و بن بر کند
لیک نامش بماند در عالم تا قیامت ، به نام او سو گند
گر کسی سال مرگ او خواهد گوبجو از : (حکیم دانشمند)

۵۲۷ ق

۱۰- ازرقی : ابوبکر ، ملقب به زین الدین ، معروف به حکیم ازرقی ، پسر اسماعیل و راق هروی بود . وی از شاعران قوی دست سده پنجم هجری و از مریدان

خواجه عبدالله انصاری بوده است .

پدرش همان اسماعیل وراق است که حکیم ابوالقاسم فردوسی هنگام فرار از غزنین به طوس ، ۶ ماه در خانه او متواری شد .

ازرقی در زمان حکومت شمس الدین طغانشاه سلجوقی تقریبی تمام یافت و از ندیمان آن شاهزاده شمرده می شد و چندین رساله به نام او نوشته که معروفترین آنها الفیه و شلفیه است .

ازرقی در سرودن انواع شعر ، به ویژه در بدیعه گوئی و داستان سرائی قدرت عجیبی داشته است . سبک او باشیوه فرخی و عنصری شباهت نزدیکی دارد . از این شاعر گرانقدر دیوانی به یادگار مانده که نزدیک به دو هزار بیت است . وفاتش به نوشته آذر به سال ۵۲۷ هجری قمری در هرات اتفاق افتاد .

این دو رباعی از اوست :

هر روز بتم با دگری پیوتند	با وی گوید حدیث و با وی خندد
ور من نفسی شاد زبم نپسندد	مردم دل خویش بر چنین کس بندد؟

* * *

تا من شدم از هوی قرین هوسی	جز ناله ز بنده بر نیامد نفسی
فریاد رسم نیست به غیر از تو کسی	فریاد ز دست چون تو فریادرسی

لباب الالباب ص ۳۱۰ . تاریخ گزیده ص ۸۱۴ . چهار مقاله ص ۴۲ . دولتشاه ص ۸۲ . بهارستان جامی ص ۱۰۰ . مجالس النفاوس ص ۳۲۵ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۱۳۸ . آتشکده ص ۱۴۷ . مجمع الفصحا ج ۱ ص ۳۵۲ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۶۱ . سخن و سخنوران ص ۲۰۲ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۹۵ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۴۳۲ .

تاریخ وفات اسدی طوسی

به شاعری و فنون حماسه پردازی ز بعد فردوسی بود اوستاد اسدی

چو از جهان هنر رفت آن بزرگ استاد ز نوبه ملك فضیلت رهی گشاد اسدی
 ز ابتدای جوانی ادیب و شاعر بود بلی ز مادر دهر اوستاد زاد اسدی
 شدم چو در پی تاریخ وی، سخن سنجی سرود: (پای به راه جنان نهاد اسدی)
 ۴۶۵ ق

۱۱- اسدی: علی، فرزند احمد اسدی طوسی، مکنی به ابونصر، از شاعران بزرگ ایران در سده پنجم هجری است که پس از استادگرانمایه حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌توان او را نامورترین حماسه سرای ادب فارسی دانست. نیاکان اسدی ساکن طوس بودند، چون دوران جوانی و شاعری او با انقلاب خراسان و انقراض حکومت غزنویان همزمان بود ناگزیر ترك وطن گفت و راه آذربایجان پیش گرفت و به خدمت امیر ابودلف حکمران نخجوان پیوست و مورد عزت و احترام فراوان واقع شد و گرشاسب نامه را که از بهترین شاهنامه‌ها به‌شمار می‌رود به نام وی منظوم کرد.

با اینکه فردوسی ۵۰ سال قبل از او داستان‌سرائی را به آخرین درجه رسانیده و در سخن پردازی را به روی پیروان خود بسته بود اسدی به داستان‌سرائی قیام کرد و گرشاسب نامه را که به نه هزار بیت می‌رسد در سال ۴۵۸ هجری با کمال استادی و چیره‌زبانی به پایان رسانید که در بعضی قسمت‌ها کاملاً به حریم شاهنامه فردوسی نزدیک شده است.

از استاد اسدی علاوه بر گرشاسب نامه، دواثر مهم نیز باقی مانده است، یکی: فرهنگ اسدی که مهمترین کتاب لغت و قدیمترین فرهنگ زبان فارسی می‌باشد. در این لغتنامه نام بسیاری از شعرای دوره سامانی و غزنوی و اشعار آنها برای مثال نقل شده است و دیگری: قصاید مناظرات که با مناظره زمین و آسمان و مغ و مسلمان و تیر و کمان و شب و روز آغاز و با ستایش ممدوح تمام می‌شود. اسدی در اوایل سده

پنجم هجری در طوس تولد یافت و به سال ۴۶۵ در تبریز درگذشت و در مقبره الشعرا به خاک سپردند .

باتوجه به تاریخ تولد و سال وفات وی معلوم می‌شود که روایت استاد بودن او نسبت به فردوسی که در سال ۴۱۶ روی در نقاب خالک کشیده واهی و از ساخته‌های دولتشاه است . ادوارد براون و هرمان اته که هر دو از خاورشناسان معروف بودند به دو اسدی قائل شده‌اند یکی : اسدی نخستین، یعنی ابونصر احمد بن منصور استاد فردوسی و دیگری: پسرش علی اسدی صاحب گرشاسب‌نامه، ولی این عقیده نیز قابل تأمل است .

در آنجا که جان را وصف می‌کند :

چنان دان که جان برترین گوهر است	نه زین گیتی ، از گیتی دیگر است
درخشنده شمع است این جان پاک	فتاده درین ژرف جای مفاک
نه آرام جوی و نه جنبش پذیر	نه از جای بیرون و نه جای گیر
تن او را به کردار جامه است راست	که گر بفکنند ور پیوشد رواست

دولتشاه ص ۴۱ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۰۹ . آتشکده ص ۸۶ . مرآت‌الخیال ص ۲۳ . هفت آسمان ص ۱۵ . مجمع‌الانصحا ج ۱ ص ۲۸۳ . سخن و سخنوران ص ۴۳۸ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۴۰۳ . ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۶۷ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۶۷ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۴۰ .

تاریخ وفات اسرار سبز واری

دیگر ای شهر سبزوار ، ترا مایه رونق محافل کو ؟
 « ملاحادی » کسی که از هنرش بوده‌ای قبله قبایل کو ؟

عارف پاکدل ، که بود او را علم کافی و عقل کامل کو ؟
 فیلسوف فرشته خوی چه شد ؟ اوستاد مَلَّک شمایل کو ؟
 شاعر خوش سخن ، که گفته او نور جان بود و پرتو دل کو ؟
 کلک «نظمی» نوشت تاریخش : (ملا هادی سرافاضل کو) ؟
 ۱۲۸۹ ق

۱۲- اسرار : ملاهادی ، معروف به حاج ملاهادی سبزواری، فرزند حاج مهدی ، در سال ۱۲۱۲ هجری در سبزواری به دنیا آمد ، پدرش از بازرگانان سبزواری بود که در ده سالگی ملاهادی درگذشت ، ملاهادی فقه و اصول و علوم نقلیه را در زادگاه خود از ملاحسین سبزواری فراگرفت ، سپس به اصفهان و مشهد رفت و سالها در نزد استادان بزرگی چون: ملا اسماعیل اصفهانی و ملا علی نوری به تحصیل حکمت و فلسفه همت گماشت .

حاج ملاهادی مدتی در مشهد مشغول تدریس فقه و اصول و حکمت شد ، سپس در سبزواری لنگر انداخت و به تحقیق و تألیف پرداخت . وی از دانشمندان معروف دوره قاجاریه و آخرین فیلسوف مکتب قدماست که در فقه و حکمت و فلسفه سرآمد روزگار خود بوده است .

ملاهادی در زمان ناصرالدین شاه چنان بود که ملا صدرا در عهد شاه عباس اول ، بطوریکه ناصرالدین شاه در سبزواری به خانه او رفت و بر روی حصیری که فرش اطافش بود نشسته نهار صرف کرد ! او طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشته و غزلیات فلسفی و عرفانی سروده و «اسرار» تخلص نموده است :

این حکیم نامی تألیفات زیادی به فارسی و عربی دارد که معروفترین آنها عبارتند از: ۱ - اسرارالحکم به فارسی که چاپ شده ۲ - اصول دین به فارسی که

به درخواست ناصرالدین شاه نوشته است ۳ - مقیاس در فقه ۴ - اسرار العباده
 ۵ - شرح مثنوی مولوی ۶ - دیوان اشعار که در تهران چاپ شده است . او
 به سال ۱۲۸۹ هـ ق در سبزوار درگذشت و قبرش در بیرون دروازه سبزوار
 واقع است .

این غزل از اوست :

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند باده نوشان و خموشان و خروشان چند
 سخن عشق یکی بود ، ولی آوردند این سخنها بمیان زمره نادانی چند
 نه در اختر حرکت بود، نه در قطب سکون گر نبودى بزمین خاک نشینانی چند
 آنکه جوید حرمش ، گوبه سرکوی دل آى نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند
 هر در « اسرار » که بر روی دلت بر بندند رو گشایش طلب از همت مردانی چند

ریاض العارفین ص ۴۰۵ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۱۶ . تاریخ ادبیات براون ج ۴
 ص ۲۸۶ - ۳۰۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۵۵ . تاریخ ادبیات استاد جلال الدین همائی
 ص ۵۳۸ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۲۰۹ .

تاریخ وفات اشرف مراغه‌ای

تا که « اشرف » آن ادیب پره‌نر رفت از این عالم به دنیای دگر
 هاتفی گفت از پی تاریخ او : (آه آه از اشرف والا گهر)
 ۸۶۴ ق

۱۳- اشرف : درویش اشرف ، فرزند ابوعلی حسین مراغه‌ای، از سخنوران
 سده نهم هجری است، او از بزرگ زادگان مراغه و مردی بسیار عالیقدر و دانشمند
 بوده است ، بیشتر اوقات خود را در خدمت شاهزاده پیر بوداق پسر جهان‌شاه به سر

می برد و در نزد وی بسیار گرامی بود. اشرف علاوه بر غزلیات و قصایدش که خود چهار دیوان است، خمسه‌ای نیز در مقابل خمسه نظامی منظوم کرده است.

اشرف باشاه نعمت‌الله‌ولی معاصر و معاصر بوده و در مرثیه وفات آن عارف بزرگ قصیده و ماده تاریخی نیز سروده است. اشرف شاعری بسیار نیک سیرت و بلند همت بوده و از تملق و چاپلوسی نفرت داشته است، وی با اینکه از نزدیکان شاهزاده پیربوداق خان بوده ولی در هیچ جا او را مدح نکرده است.

وی در پایان عمر گوشه‌نشینی گزیده به ریاضت و عبادت پرداخت و در سال ۸۶۴ هجری قمری درگذشت. دیوان خطی او در کتابخانه‌های معتبر موجود است.

از اوست :

اگر دردش به نرخ جان خریدی کفایت کردی و ارزان خریدی
 باو از جان فروشی نیست منت که جانی دادی و جانان خریدی

روز روشن ص ۵۲ . چهل مقاله نخجوانی ص ۳۱۲ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۷۵ .
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۷ . فرهنگ سخنوران ص ۴۴ .

تاریخ وفات اشرف قزوینی

«اشرف» نمرده است و نمیرد که در جهان آوازه‌اش به شعر و ادب جاودانه هست
 آزاده‌ای که بود به زندان زندگی در عین بینوائی خود، بینوا پرست
 مردانگی نگر که به چندین شکستگی عمری به فکر مردم بشکسته دل نشست
 تاریخ مرگ او طلبیدم ز هر کسی فریاد زد که : (بازستون ادب شکست)

۱۴- اشرف : سید اشرف‌الدین قزوینی، معروف به گیلانی، پسر سید احمد

حسینی قزوینی بود. او به سال ۱۲۸۷ هجری قمری در شهر قزوین چشم به جهان گشود و هنوز ششماهه بود که از پدر یتیم ماند. اشرف قسمتی از دوران جوانی خود را در کربلا و تبریز گذرانده و گویا بیشتر تحصیلاتش را نیز در تبریز کرده است. اشرف‌الدین پس از پایان دوره تحصیل به گیلان رفته و در رشت اقامت گزید و در آنجا به سرودن شعر آغاز کرد، او روزنامه نسیم شمال را در رشت منتشر می‌ساخت و اغلب اشعارش در آن روزنامه چاپ می‌شد.

اشرف‌الدین مردی بسیارخوش صحبت، مهربان، فروتن و شاعری بود که يك عمر با مردم خندید و با مردم گریست و تا آخر عمر از تملق و چاپلوسی گریزان بود، او محبوبترین و معروفترین شاعر ملی دوره انقلاب مشروطیت بوده و در کمک به مشروطه خواهان از هیچ چیز دریغ نمی‌ورزید.

اشرف‌الدین بیشتر از بیست هزار بیت شعر داشت که مقداری از آن در مجموعه‌ای به نام «باغ بهشت» بارها در تهران و بمبئی چاپ شده است. در اواخر عمر اختلال در حواسش راه یافت و به سال ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران بدرود زندگی گفت.

این سه بیت را در سفر تبریزش سروده است :

در ره تبریز با سوز و تعب	خدمت پیری رسیدم نیمه شب
آن قلندر چون مرا دیوانه دید	مست از جام می جانانه دید
کرد تعلیم همه اسرار حق	گشت روشن روحم از انوار حق

تاریخ وفات اشهری نیشابوری

از سلسله حکیم خیام آمد پس از او یکی سخنندان
 آوازه اوستادی او پیچید به خطه خراسان
 با یک دل او هزار دانش با یک سر او هزار سامان
 وصف ادبش نداشت غایت شرح هنرش نداشت پایان
 کلکی و چه کلک؟ معنی آرا طبعی و چه طبع؟ گوهر افشان
 او «اشهری» است آنکه نامش در پیش کسی نبود پنهان
 شیرین سخنی که در کمالش از لطف ازل نبود نقصان
 روزی که ز راه کینه توزی او را بگرفت اجل گریبان
 (ای وای جناب اشهری) شد تاریخ وفات آن سخنندان
 ۶۰۰ ق

۱۵- اشهری: حکیم شاپور، یا شاهفور، فرزند محمد، از اولاد حکیم
 عمر خیام نیشابوری و از شاگردان ممتاز ظهیرالدین فارابی بود. در روزگار
 حمد بن نکش منشی مخصوص دیوان بود و در این فن مهارتی عظیم داشته است،
 ر علم حسابداری رساله‌ای نوشته که به نام رساله شاپوری مشهور است.

امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم می نویسد:

«شاهفور بغایت خوش سخن بوده و در علم انشا و استیفا ید بیضا داشته، چه
 رساله شاهفوریه در علم استیفا بوی منسوب است» اشهری در فنون شعر نیز بسیار

توانا بوده و دیوان قابل ملاحظه‌ای از وی به جا مانده است. به احتمال قوی می‌توان گفت: جمال اشهری که با ائیر اخیسکتی در دربار قزلارسلان (۵۵۵-۵۷۱) مدیحه می‌سرود غیر از این نبوده است. وفات اشهری به سال ۶۰۰ هجری قمری در تبریز اتفاق افتاد و در مقبرة الشعرا پهلوی قبر استادش ظهیر فاریابی به خاک سپردند. این رباعی از اوست:

فضل تو و این باده پرستی باهم مانند بلندی است و پستی باهم
حال تو به چشم ماهر و بیان ماند کانبجاست مدام نور و مستی باهم

دولتشاه ص ۱۵۲ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۵۹ . آتشکده ص ۶۷۳ . مرآت الخیال ص ۵۲ . مجمع الفصحا ج ۱ ص ۲۳۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۴ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۸۱ .

تاریخ وفات افسر سبزواری

تا افسر آن ادیب سخن سنج نکته‌دان از این جهان به سوی جهان دگر شتافت
تاریخ سال رحلت وی خواستم ز دل در خون تپید و گفت که: (افسر وفات یافت)
ش ۱۳۱۹

۱۶- افسر: محمد هاشم میرزا، ملقب به شیخ‌الرئیس، به سال ۱۲۹۲ هجری قمری در سبزواری به دنیا آمد، علوم مقدماتی را از پدرش نورالله جناب که آن هم طبع شعر داشت و نوری تخلص می‌کرد فرا گرفت و سپس در محضر استادان بزرگی چون:

آقا محمد اسماعیل افتخارالحکما و حاج میرزا حسین سبزواری که از شاگردان ممتاز حاج ملاهادی سبزواری بود به تحصیل فلسفه و فقه و اصول پرداخت. افسر

از گویندگان توانا و استادان مسلم عصر حاضر بود ، در سرودن اقسام شعر، بویژه قطعه‌های اخلاقی بسیار چیره‌زبان بود، حتی بعضی از بزرگان ادب، او را در نوشتن قطعات اخلاقی همسنگ ابن یمین دانسته‌اند .

وی مردی بسیار خوش سیما و گشاده‌رویی و مهربان و جوانمرد بود و همان صفات پسندیده موجب شد که از دوره دوم تا دوره دهم از خراسان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و زمانی نیز رئیس اداره فرهنگ خراسان بوده است. افسر به سال ۱۳۱۹ شمسی برابر ۱۳۵۹ هجری قمری به سن ۶۲ سالگی در تهران درگذشت . تاریخ وفات او را روحانی وصال در قصیده‌ای چنین گفته‌است:

روحانی وصال به تاریخ فوت او طبع فسرده را چو بدین خدمت آزمود
سر از ادب به جمع در آورد و بیدرنک گفتا: (ز تارك ادب ، افسر فلك ربود)

باضافه الف ۱۳۱۹ ش

از اوست :

آنچه در زندگی ضروری نیست	دل به راهش اگر نبازی به
خویشتمن را به هیچ عادت و خوی	به هوس مبتلا نسازی به
پیش عادات ، سرفکنده مباش	در همه حال ، سرفرازی به
آن عبادت که خیزد از عادت	گر به ترکش همی بنسازی به
چون که هر عادتی نیاز آرد	از همه چیز بی‌نیازی به

تاریخ وفات اقبال لاهوری

همانا در سپهر فضل و دانش
 به «لاهور» اینچنین آتش زبانی
 نمیرد اینچنین شاعر که شعرش
 تو گوئی: جز مراد مردم، او را
 ولی در قید هستی داشت حالی
 گشود از این چمن چون مرغ و وحش
 به تاریخش رقم زد کلك «نظمی»
 فروزان آفتابی بود اقبال
 نیارد بعد از این دوره و سال
 سراسر درس اخلاق است و اعمال
 نبود از شاعری مقصود و آمال
 که مرغان قفس را نیست آنحال
 به سوی گلشن جنت پرو بال
 (علی باشد پناه و پشت اقبال)

ش ۱۳۱۷

۱۷- اقبال: محمد، فرزند نور محمد، به سال ۱۲۸۹ هجری قمری در سیالکوت، از شهرهای پاکستان در خانواده متوسط - الحالی دیده به جهان گشود. علوم مقدماتی را تا پایه فوق لیسانس، در سیالکوت و لاهور تحصیل کرد. سپس برای کسب تحصیلات عالیتری عازم اروپا شد و مدت سه سال در دانشگاه کمبریج، فلسفه و حقوق خواند تا به دریافت درجه دکترا نائل آمد. چندی نیز به آموختن زبان آلمانی همت گماشت و دانشگاه مونیخ درجه استادی در فلسفه را به وی عطا کرد.

اقبال پس از دریافت درجه استادی از دانشگاه مونیخ، به وطن خود بازگشت و در دانشگاه دولتی لاهور به تدریس فلسفه و تعلیم ادبیات انگلیسی مشغول شد. ولی

پس از کمی، از سمت استادی دانشگاه کناره گرفت و به کار وکالت پرداخت. اقبال در تمام این مدت اشعار متین فلسفی و عرفانی می سرود و مردم را به اتحاد و آزادی و آزادگی دعوت می کرد. اودر پاکستان و ایران شهرتی بسزا دارد. در شاعری تحت تأثیر افکار مولانا جلال الدین مولوی قرار گرفته و از سبک و اندیشه وی پیروی کرده است. اغلب اشعارش به زبان فارسی سروده شده و آشنائی با این زبان را برای خود افتخار می دانسته است. تألیفات معروف فارسی اقبال عبارتند از:

۱ - منظومه « پیام مشرق » ۲ - منظومه « زبور عجم » ۳ - منظومه « جاوید نامه » ۴ - منظومه « مسافر » ۵ - منظومه « ارمغان حجاز » که آخرین اثر شاعر است اقبال در اواخر عمر به سنگینی گوش مبتلا شد و پس از چندی عوارض دیگری بر مزاجش مستولی گردید و در بستری بیماری افتاد تا به سال ۱۳۱۷ خورشیدی در لاهور درگذشت و همانجا به خاک سپردند. این دویست را چند لحظه قبل از وفاتش در بستری بیماری سرود:

سرود رفته باز آید که نآید
نیمی از حجاز آید که نآید
سر آمد روز کار این فقیری
دگر دانای راز آید که نآید
از غزلیات اوست:

بتان تازه تراشیده‌ئی دریغ از تو
چنان گداخته‌ئی از حرارت افرنگ
بکوچه‌ئی که دهد خاک را بهای بلند
گرفتم این که کتاب خرد فروخواندی
دلوف کعبه زدی گرد، دیر گردیدی
درون خویش نکاویده‌ئی دریغ از تو
ز چشم خویش تراوینده‌ئی دریغ از تو
به نیم غمزه نیرزیده‌ئی دریغ از تو
حدیث شوق نفهمیده‌ئی دریغ از تو
نگه بخویش نیچیده‌ئی دریغ از تو

تاریخ وفات اکبر شاه هندی

دست اکبر شاه هم چون دیگران
او هم از دور سپهر کجمدار
هند شد بیت الحزن، کز مرگ او
سال تاریخ وفاتش با جمل
آخر از ملك جهان کوتاه شد
عاقبت دور از جلال و جاه شد
یوسف مصر ادب در چاه شد
(ای فسوس از مرگ اکبر شاه) شد
۱۰۱۴ ق

۱۸- اکبر: اکبر شاه، ملقب به جلال الدین، پسر همایون شاه، به سال ۹۴۹

هجری در لاهور پیا به عرصه وجود گذاشت. در دوازده

سالگی بر تخت سلطنت جلوس کرد. پادشاهی بسیار بلند همت و در دانش و تدبیر
بی نظیر بوده است.

علاوه بر اینکه شاعر بود، در تشویق شعرا و فضلا توجه بخصوصی داشته است.

در مدت ۵۲ سال سلطنت او، بسیاری از شعرا به هندوستان رفته از انعام و صلّه های

ملوکانه بهره مند شدند. در روزگار وی شعرا به تألیفات زیادی دست زدند، از جمله

فیضی دکنی که ملك الشعراى دربار بوده با تشویق او خمسه ای به پیروی از خمسه نظامی

ترتیب داد که يك قسمت آن به اکبر نامه موسوم است.

اکبر شاه طبع لطیفی داشته و اشعاری از وی به یادگار مانده است. بعضی از

ایاتش شهرت زیاد پیدا کرده چنانکه این دویست لطیف او را کمتر کسی هست که

نشیده باشد:

دوشینه ز کوی میفروشان پیمانۀ می بد زر خریدم
 اکنون زخمار سر گرانم زر دادم و در دسر خریدم
 او به سال هزار و چهارده هجری قمری در ۶۵ سالگی بدرود جهان گفت .

آشکده ص ۱۲ . روز روشن ص ۶۹ . مجمع الفصحا ج ۱ ص ۷ . فرهنگ سخنوران
 ص ۵۲

تاریخ وفات الفت کاشانی

چو الفت آن ادیب نکته پرور قضا خاک وجودش داد بر باد
 دو تاریخ از پی سال وفاتش یک بیت اوستادی کرد انشاد
 (برون شد از جهان چون الفت ما) (مثالش مادر ایام کم زاد)
 ۱۲۴۰ ق ۱۲۴۰ ق

۱۹- الفت : میرزا محمدقلی، از شاعران دوره فتحعلی شاه قاجار است .
 نیا کانش از ایل افشار آذربایجان بود، که
 به امر شاه عباس صفوی کوچیده در اصفهان و بعد در کاشان اقامت گزیدند . چون الفت
 در شهر کاشان به دنیا آمد به کاشانی معروف گردید .

او منشی مخصوص شاهزاده نواب حسنعلی میرزا بود در اوقات فراغت به سرودن
 شعر می پرداخت . بنوشته احمد گرجی مؤلف تذکره «اختر» مردی ظریف و مهربان
 و خوش قیافه بوده و از ذوق و قریحه بهره‌ای تمام داشته است . الفت در مدح ائمه
 اطهار اشعاری سروده و سیزده بندی دارد که بسیار از دل بر آمده و لطیف است . دیوانش

در حدود پنجهزار بیت و بیشترش غزل می باشد . بعضی از اشعارش بسیار متین و لطیف است نمونه :

باغبان غنچه نچیدم ز من آزرده مشو
 پاره های چکراست اینکه به دامن دارم
 خدا زین باغبانان داد مرغان چمن گیرد
 کد نکذارند بر شاخ کلی، مرغی وطن گیرد
 الفت در سال یک هزار و دویست و چهل هجری قمری درگذشت .

تذکره اخترص ۲۱ . سفینه المحمود ج ۱ ص ۱۵۷ . دانشمندان آذربایجان ص ۵۰ .
 مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۵۷ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۰۲ . گلزار ادب ص ۷۶ .

تاریخ وفات الهی اردبیلی

«علیشیر» از دل و جان شد مباهی	الهی آنکه بر فضل و کمالتش
نگفتیم از کمالاتش کماهی	سخن سنجی که با صد تر زبانی
به سوی باغ جنت گشت راهی	از این محنت سرا چون مرغ روحش
که: (اینک رفت از این دنیا الهی)	نوشتند از پی سال وفاتش

۹۵۰ ق

۲۰ - الهی : ملاحسین، ملقب به کمال الدین ، فرزند خواجه اشرف الدین
 عبدالحق ، از اهل اردبیل و شاگرد ملا جلال الدین
 دوانی و امیر غیاث الدین شیرازی بود . مدتی در هرات به ندامت امیر علیشیر نوائی و

وشاهزاده غریب میرزا پسر سلطان حسین میرزا اختصاص یافت و امیرعلیشیر نسبت به وی احترام زیادی قائل بوده است .

پس از وفات آن شاهزاده «۹۰۲» به زادگاه خود مراجعت کرد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و تعلیم پرداخت . طبع لطیفی داشته و بیشتر اشعارش عرفانی است . الهی در فضل و کمال یگانه روزگار خود بوده و شرح و تألیفات زیادی دارد که می توان از شرحها ، شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری و از تألیفاتش « تاج المناقب » و « منهاج الفصاحة » را نام برد که هر دو را بنام شاه اسماعیل صفوی نوشته است . تمامی قرآن مجید را تفسیر کرده که آن را تفسیر اردبیلی و تفسیر الهی نیز گویند . الهی به سال نهصد و پنجاه هجری قمری در اردبیل به رحمت الهی پیوست و قبرش در آنجاست . از اوست :

رفت جان من و رفتاز تو از یاد نرفت

شکل بالای تو از خاطر ناشاد نرفت

بعد از این جامه جان چاک ز نم در غم عشق

سوز این سینه چو از ناله و فریاد نرفت

* * *

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور

ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور

کنه تو ز دانش خردها مستور

وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

تحفه سامی ص ۴۹ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۰۳ . دانشمندان آذربایجان ص ۴۷ .
روز روشن ص ۷۴ . فرهنگ سخنوران ص ۵۵ .

تاریخ وفات امیدی تهرانی

امیدی مهین شاعر شهر تهران چو از کینه چرخ شد دل شکسته
 برون رفت ازین محنت آباد هستی به جسمی جفا دیده و جان خسته
 خرد زد رقم از پی سال مرگش : (امیدى امید از همه برگسته)

۹۲۵ ق

۲۱ - امیدى: ارجاسب ، فرزند خواجه علی ، از اعیان زادگان تهران و از شاگردان حکیم جلال الدین محمد دوانی است .
 استاد ازبس او را کرامی می داشت ، نامش را مسعود گذاشت و به امیدى متخلص گردانید . امیدى مردی بسیار بلند همت و بزرگ منش و در علم طب بی نظیر بود .
 از اقسام شعر ، بیشتر به سرودن قصیده می پرداخت ، و در این فن مهارت کامل داشته است . سام میرزای صفوی گوید : (بحدود طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان بود و بی تکلف ، از متأخرین کسی قصیده را بهتر از او نگفته ، و مولد او قصبه تهران است از اعمال ری ، پدرش رئیس و کدخدای آنجا بود) گویا اغلب قصاید او در ستایش پادشاهان صفویه و وزراء آنها بود . اشعار وی دستخوش حوادث شده و جز ۱۷ قصیده و ۳ غزل و ۱۵ رباعی و ۱ ساقی نامه در دست نمانده است .
 امیدى در تهران باغی داشت موسوم به « باغ امید » بر سر آب این باغ تزعای رخ داد و امیدى به تحریک قوام الدین نوربخشی به قتل رسید .
 این غزل زیبا از اوست :

خوش آنکه چاک گریبان به ناز باز کنی
 نظر بر آن تن نازک کنی و ناز کنی
 تو پاک دامن و من رند پیرهن چاکم
 عجب نباشد اگر از من احتراز کنی
 چرا ز من گذری با هزار استغناء
 به دیگری رسی اظهار صد نیاز کنی
 به چشم من نکنی خواب و شرم میداری
 که پیش مردم بیگانه پا دراز کنی
 گمان مبر که شود عشق، بی نیاز قبول
 اگر به کعبه روی و اگر نماز کنی
 ترنج غنغب او را نهال گشت بلند
 تودست کوتاه امیدی چرا دراز کنی

تحفة سامی ص ۱۰۱ . مجالس النفاث ص ۱۴۱ . تذکره میخانه ص ۱۴۱ .
 نصرآبادی ص ۵۲۶ . آتشکده ص ۲۱۵ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۰ . تاریخ ادبیات
 براون ج ۴ ص ۱۷۶ . مواد التواریخ ص ۳۶۱ . فرهنگ سخنوران ص ۵۹ .

تاریخ وفات امیری فراهانی

به استادی، دگر خاک فراهان
 همانا مادر ایام، او را
 ببیند همچو صادق خان امیری
 برای شاعری زاد و دیری

همو او را همت دانش پژوهی
 بنازم نکته سنجی را که باشد
 امیری بود در ملک فضیلت
 ز «نظمی» سال مرگش خواستم گفت:
 همو او را دولت روشن ضمیری
 کلامش در کمال دلپذیری
 اجل افکند ناگه در اسیری
 (نرفت از یاد من هرگز امیری)

۱۳۳۶ ق

۲۲- امیری: محمدصادق، ملقب به ادیب الممالک، پسر حاج میرزا حسین
 فراهانی، یکی از بهترین شاعران و بزرگترین
 قصیده سرایان اواخر سده سیزدهم و اوائل سده چهاردهم هجری است. وی به سال
 ۱۲۷۷ هجری در قریه کازران فراهان، در خانواده‌ای که همه اهل فضل و کمال بودند
 دیده به جهان گشود. از ابتدای جوانی به سرودن شعر آغاز کرد و در اندک زمانی،
 آوازه شعرش، در تهران و شهرهای دیگر پیچید و نامش زبانزد خاص و عام گردید.
 در سرودن انواع شعر، به ویژه قصیده و قطعه: استاد مسلم بود و پیوسته از سبک
 حراسانی پیروی می کرد. ادیب الممالک قطعاً در شعر و شاعری، به همه معاصران
 خود برتری داشت و شعر هیچ کس را نمی توان با سروده وی مقایسه کرد.
 او علاوه بر هنر شعر، در فنون مختلفه ادب و لغت فارسی و تازی بی نظیر بود.
 و از علوم حکمت و ریاضی و نجوم نیز بهره داشت. به زبان روسی و ترکی و فرانسه و
 انگلیسی آشنا بود. در صورتی که کمتر کسی را سراغ داریم که در آن زمان، به زبان
 خارجی آشنائی داشته است.

امیری نخست پروانه تخلص می کرد، ولی چون لقب امیر الشعرائی یافت
 امیری تخلص نمود. دیوانی دارد در حدود بیست و دوهزار بیت که بیشترش، اشعار
 سیاسی و اجتماعی و مربوط به اوضاع و احوال زمان خود شاعر است.
 ادیب الممالک در سال ۱۳۱۶ ق روزنامه ادب را در تبریز منتشر می ساخت ولی

به علت شکستن دستش يك سال روزنامه را تعطیل و از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ در مشهد
دائر و منتشر کرد. مدتی نیز سردبیری روزنامه مجلس را به عهده داشت.
وی به سال ۱۳۳۵ در یزد دچار سکتة ناقص شد و به تهران آمد و پس از يك سال،
در سن پنجاه و هشت سالگی در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالعظیم به خاک
سپرده شد.

این غزل لطیف از اوست:

دل و جان ز تن برون شد تو همان بجانشسته

شده ما ز خویش بیرون تو بجای ما نشسته

تو ز ما شکسته پایان مگذر چو بی وفایان

که ز پیش آشنایان نرود نا نشسته

ز غم زمانه ما را نقد گره بر ابرو

که ز راه عشق کردی به جبین ما نشسته

من دور از آشنا را همه خون ز دیده آید

چو بینم آشنائی بر آشنا نشسته

به عبث پی نصیحت بر من نشسته ناصح

که ز بی خودی ندانم نشسته یا نشسته

ادبیات معاصر ص ۲۰. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۴۵. سخنوران نامی معاصر
ج ۱ ص ۲۵۷. سبک‌شناسی اسناد بهار ج ۳ ص ۲۹۱-۳۴۶. فرنگک سخنوران ص ۶۱.
مقدمه دیوان ادیب الممالک فراهانی. لغتنامه دهخدا ج ۳ ص ۱۵۸۵. از صبا تا نیما -
ج ۲ ص ۱۳۷. گلزار ادب ص ۳۳۷.

تاریخ وفات امینی تبریزی

تا « امینی » گسست از این عالم
 قفس تن شکست و نغمه زنان
 دیر یا زود ، در گذر گه عمر
 الغرض: تا از این سپنج سرای
 کلک «نظمی» نوشت تاریخش:
 جان پاکش به جان جان پیوست
 مرغ روحش به آشیان پیوست
 او هم آخر به کاروان پیوست
 رفت و بر ملک جاودان پیوست
 (آه امینی به رفتگان پیوست)

۱۳۵۴ ش

۲۳ - امینی : سلیمان، فرزند ملا جواد امین العلماء ، به سال ۱۳۰۱ خورشیدی

درده خاکی ازدهات سراب ، واقع در بیست فرسخی

تبریز به دنیا آمد ، علوم مقدماتی را در مکتب پدر فرا گرفت . پس از مرگ پدر
 به تبریز آمد و تا پایان عمر در این شهر اقامت گزید و اغلب نشو و نمای وی در
 تبریز شد .

امینی در ادبیات فارسی و عربی دستی قوی داشت و از تمام دقایق شعر آگاه بود.
 در انواع شعر طبع آزمائی کرده و نزدیک به ۱۵ هزار بیت شعر سروده که بیشترش غزل
 است. از اشعار او کتابی به نام «گلهای خودرو» با مقدمه استاد محمد حسین شهریار و
 مجموعه‌ای موسوم به «اشک خون» به چاپ رسیده است .

امینی علاوه بر اینکه شاعری توانا و نکته سنج بود ، از هنر خطاطی و خوشنویسی
 نیز بهره‌ای کافی داشت و اقسام خط را خوب می‌نوشت . وی مردی بسیار خوش صحبت

ومهربان و فروتن و وفایسته و پاک اندیشه بود ، بطوریکه در مدت ۵۳ سال عمر کسی را از خود نرنجاند .

صفای طینت و علو همت اوستودنی بود . باینکه بیشتر ایام عمر را به فقر و تنگدستی گذرانید ولی هرگز رازدرویش را فاش نکرد و از هیچ کس منت نبرد :
 منت مبر «امینی» از ابنای روزگار اسرار دل به پیش شه اولیا میر
 با نکارنده رابطه نزدیکی داشت و متجاوز از ۲۰ سال بود که با هم معاشرت داشتیم، حتی در آخرین شب زندگیش نیز در کنار من نشسته مشغول صحبت بود که ناگهان سرش را به سینه من گذاشت، تا متوجه شدم دیدم : سر گذاشتن همان بود و در گذشتن همان !

وفات این شاعر آزاده . غروب سه شنبه پنجم اسفندماه ۱۳۵۴ در کاخ جوانان تبریز اتفاق افتاد و در گورستان مارالان به خاک سپرده شد .

این غزل از آخرین سروده های اوست .

ماه رخساری که بامهرش بخودنازیم، نیست

جان و دل را ازغم و محنت پیردازیم ، نیست

آن گل بیخارکز شوق وصالش يك نفس

همچو بلبل شور و غوغائی بر آغازیم ، نیست

یکه ناز راه سعی و همتیم اما چه سود

مقصدی دلخواه، تا سویش بجان تازیم، نیست

جان بکف هستیم چون سر باز، در میدان عشق

آنکه با سودای وصلش جان و سر، بازیم، نیست

گوش شیطان کر، که پیش سر کشان روزگار

اختیار اینکه با هم سر برافرازیم . نیست

در ره عشق بتسی مردیم ، اما قدرتی
تا هوای وصل او از سر بر اندازیم ، نیست
میگدازیم از غم هجران او چون شمع ، لیک
جرئتی کاین غمدمی ازدل برون سازیم ، نیست
سوی ما آشفته حالان ، از پیر رویان عصر
اعتنا هر چند می سوزیم ، و می سازیم ، نیست
در زمان ما « امینی » با وفا یاری که خود
با هوایش شعر شیوائی پردازیم ، نیست

تاریخ وفات انوری ابیوردی

حکیمی هنرمند بود انوری	که می تاخت از زهره تامشتری
نو گوئی: همه روشنان فلک	در انگشت او بود انگشتری
چو هر که را که هنر بهره ای است	نه من ، جمله عالم بودمشتری
به شعر و ادب نیز مانند او	ندیدست ملک سخن گستری
همه سفته او : در شاهوار	همه گفته او : زر جعفری
به نزدیک من ، بر سریر ادب	مر او را رسد رتبه سروری
به تاریخ او هاتفی زد رقم :	(به اوج ادیبی رسید انوری)

ق ۵۸۵

۲۴- انوری : علی ، ملقب به اوحد الدین فرزند محمد ، یکی از بزرگترین

شعراى ايران زمين و نامدارترين قصيده سرايان ادب فارسى است از تاريخ تولد اين استاد اطلاعى در دست نيست. ولى به نوشته اغلب تذکره نويسان ولادت وى در قرية بدنه از ولايت ايورد، در ناحيه خاوران خراسان اتفاق افتاد. و بدین مناسبت نخست خاوری تخلص می کرد و بعد به انوری تغییر داد.

نخستین سالهای زندگیش در طوس به تحصیل علم و ادب گذشت، وى گذشته از ادبیات، در علوم معقول و منقول و ریاضی و فلسفه و حکمت و موسیقی نیز یگانه روزگار بوده و به وفور فضل و دانش خود می بالیده است:

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اند کی

راستی باید بگویم: با نصیبی وافر

وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل سلیم

گر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهر

نیستم یگانه از اعمال و احکام نجوم

ورهمی باور نداری، رنجه شو من حاضر

این همه بگذار، با شعر مجرد آمدم

چون سنائی هستم آخر، گر نه همچون صابرم

گویند: از آغاز جوانی و شاعری. به دربار سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲) راه یافت

و چنان مورد عزت و احترام قرار گرفت که در سفر و حضر از ملازمان شاه شمرده می شد و در مدح این شهریار قصاید غرائی دارد.

با اینکه بعضی از قصاید انوری پیچیده و دارای مضامین دقیق است. ولی مهارت

وی در مراتب سخنوری و نکته سنجی به پایهای رسیده که او را در ردیف پیمبران شعر فارسی قرار داده است.

در شعر سد تن پیمرانند
 فولی است که جملگی بر آند
 فردوسی و انوری و سعدی
 هر چند که لابی بعدی
 حکیم انوری ، علاوه بر اینکه در قصیده سرائی استاد مسلم بود در ساختن
 قطعه نیز توانائی کامل داشت و بیشتر قطعات او اخلاقی و آموزنده است :
 خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد
 زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس :
 یا فایده ده آنچه بدانی دگری را
 یا فایده گیر آنچه ندانی ز دگر کس
 در فضیلت قناعت گوید :

کیمیائی کنم ترا تعلیم
 که در اکسیر و در صناعت نیست
 رو قناعت گزین که در عالم
 کیمیائی به از قناعت نیست
 انوری گذشته از دیوانش که به سیزده هزار بیت قصیده، غزل ، قطعه و رباعی
 می رسد و بارها در ایران و هند و روسیه چاپ شده است کتابی بنام « البشارات فی -
 شرح الاشارات » و رساله‌ای در علم عروض و قافیه دارد . از جمله گویند گانی که با
 وی معاصر بوده اند سنائی غزنوی ، سوزنی سمرقندی ، ادیب صابر ترمذی ، رشیدالدین
 وطواط و عمق بخارائی را می توان نام برد .
 به روایتی انوری در اواخر عمر از مدح و ستایشگری توبه کرد و گوشه نشینی
 گزید و به سال ۵۸۵ هجری قمری در بلخ در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد .

لباب الالباب ص ۳۳۴ . تاریخ گزیده ص ۸۱۳ . دولتشاه ص ۹۴ . مجالس المؤمنین
 ج ۲ ص ۶۲۲ . مرآت الخیال ص ۳۱ . آتشکده ص ۵۵ . بهارستان جامی ص ۱۰۴ .
 طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۴ . مجمع الفصحا ج ۱ ص ۳۸۵ . سخن و سخنوران ص ۳۳۲ .
 ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۲۲ .

تاریخ وفات اوحدی کرمانی

چومرغ روح پاک اوحدالدین
 یکی از نکته پردازان کرمان
 به صد حسرت پی سال وفاتش
 نوشت: (آه از وفات اوحدی آه)
 به گلزار جنان شد آشیان خواه
 چو دست از دامن او دید کوتاه

۵۳۶ ق

۲۵- اوحدی: حامد، ملقب به اوحدالدین، فرزند ابوالفخر حسین کرمانی از مشاهیر شعرا و عرفای سده ششم هجری قمری است. سال تولدش معلوم نیست و سال وفاتش نیز به اختلاف در تذکره ها ذکر شده است.

بعضی ۵۶۲ و بعضی ۶۳۵ و آذر در آتشکده و هدایت در ریاض العارفین و مجمع الفصحا ۵۳۶ یاد کرده اند که نگارنده هم آن را معتبر شمرده ماده تاریخ نویسم ولی آنها که اوحدی مراغه ای، متولد سال ۶۷۰ و متوفی ۷۳۸ را معاصر و مرید شیخ اوحدی کرمانی دانسته اند به خطا رفته اند و با توجه به سال ولادت و وفات اوحدی مراغه ای این لغزش بخوبی روشن می شود. بهر حال اوحدی کرمانی مریدان زیادی داشت و بیشتر اوقات محضروی از شعرا و عرفا پر بود. شیخ علاوه بر رباعیات عرفانی، مثنوی لطیفی نیز دارد به نام «مصباح الارواح» که مقداری از آن در هفت اقلیم و مجمع الفصحا آمده است.

درباره اخلاق و خصوصیات شیخ، آذر می نویسد:

«گویند تمام عمرش از سودای عشق خالی نبوده و در مجلس او اکثر اوقات مطربان باشعار عرفا مترنم ، شیخ چون در سماع گرم شدی پیراهن خود و حصار را چاک زده سینه به سینه یکی نهادی تا تشفی قلب حاصل شدی. بالجمله چون شیخ به بغداد رفت . پسر خلیفه خبر ورود شیخ شنیده هوس حضور مجلس او کرد. باو گفتند که: طریقه شیخ این است و شما طاقت نخواهید آورد ، در این صورت رفتن شما مناسب نیست آن جوان گفت :

از قرار تقریر شما او کافر است ، آنجا میروم اگر نسبت بمن چنین اراده کند
 اورا قربة الی الله میکشم و بآن مجلس حاضر شد. شیخ بصفای باطن قصد اورا دریافت
 بعد از آنکه در سماع گرم شد این رباعی را گفته و خواند :

سهل است مرا بر سر خنجر بودن

در پای مراد دوست بی سر بودن

تو آمده ای که کافری را بکشی

غازی چو توئی رواست کافر بودن

خلیفه زاده خود گریبان دریده و بقدم معذرت پیش آمده سر بقدم شیخ نهاد و

معذرت طلبید و در جرگه مریدان نشست «

دولت شاه ص ۲۳۳ . مجالس النفاث ص ۳۱۸ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۶۵ نفحات
 الانس ص ۵۸۸ . آشکده ص ۱۱۹ - ۱۲۲ روز روشن ص ۹۲ . مجمع الفصحا ج ۱ ص
 ۲۳۶ . ریاض العارفین ص ۴۷ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۱ . ریحانة الادب ج ۱ ص
 ۱۲۶ . قاموس الاعلام ج ۲ ص ۱۰۶۵ .

تاریخ وفات اوحدی مراغه‌ای

بود اوحدی شاعری جاودانی که استاد الفاظ بود و معانی
 ز گویندگان زمینی است ، اما بود نغمه نای او آسمانی
 فرو ماند طبع من از مدح فضلش به چندین سخن سنجی و نکته دانی
 نگاهی به دیوان وی کن، که شعرش کند با تو از فضل او ترجمانی
 رقم کرد « نظمی » به تاریخ فوتش (پس از مرگ شد اوحدی جاودانی)

۷۳۸ ق

۲۶- اوحدی : اوحدالدین ، فرزند حسین اصفهانی مراغه‌ای ، در سال

۶۷۰ هجری در شهر مراغه به دنیا آمد . او

مردی عارف و وارسته‌ای کامل بود ، از اندیشه‌های عمیق و سخنان پرمغز معلوم می‌شود که : در علوم دینی و عرفانی استغراق شکفت‌انگیزی داشته و بسیار گرانمایه و دانشمند بوده است . نخست صافی تخلص می‌کرد و پس از انتساب به طریقت اوحدالدین کرمانی ، اوحدی تخلص فرمود .

بعضی او را مرید شیخ اوحدالدین کرمانی دانسته‌اند ولی با مراجعه به شرح حال اوحدالدین کرمانی و تطبیق زمان این دو شاعر ، ضعف قول مزبور به خوبی ظاهر می‌شود ، اما بطوریکه مذکور شد به او انتساب طریقتی داشته است .

اوحدی علاوه بر دیوان غزلیات و قصایدش که نزدیک به هشت هزار بیت است . یک مثنوی دارد بنام « جام جم » که به شیوه حدیقه حکیم سنائی سروده و مشتمل

برینجهزاریت است .

اوحدی این مثنوی را در سال ۷۳۳ به نام سلطان ابوسعید بهادر خان به نظم آورده و از شاهکارهای ادب فارسی به شمار می رود . در تاریخ اتمام آن چنین گوید :

چون ز تاریخ بر گرفتم فال هفتصد رفته بود سی و سه سال

که من این نامه همایون فر عقد کردم به نام آن سرور

مثنوی دیگری هم دارد که به « ده نامه » یا « منطق العشاق » معروف است .

بیشتر اشعارش عرفانی و بسیار شورانگیز است . اوحدی در زمان سلطنت سلطان ابوسعید (۷۱۶ - ۷۳۶) آخرین ابلخان مغول بسیار محترم و همواره مورد توجه آن شهریار بوده است .

وفات اوحدی به سال هفتصد و سی و هشت ه ق در زادگاه خود مراغه اتفاق

افتاد و قبرش هنوز در آنجا باقی است . این غزل از اوست :

گریار بلند آمد من پستم و من پستم

ور کار به بند آمد من جستم و من جستم

من حاکم این شهرم هم نوشم و هم زهرم

گر خصم بود پنجه من شستم و من شستم

ای هر سخنت کامی در ده ز لبت جامی

کان توبه که دیدی تو بشکستم و بشکستم

هر چند به حال من از دست که نالم من ؟

زیرا که دل خود را من خستم و من خستم

ای مطرب درویشان کم گو سخن خویشان

که نیست شوند ایشان من هستم و من هستم

هر کس به گمان خود گوید سخنان خود
 من یافتم آن خود وارستم و وارستم
 ای «اوحدی» ازباری داری خبریاری
 در بار که می گفتم پیوستم و پیوستم

دولت‌شاه ص ۲۳۲. مجالس النفاثس ص ۳۲۷. نفحات الانس ص ۶۰۶. مجالس المؤمنین
 ج ۲ ص ۱۲۱. آتشکده ص ۵۳. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۲. مجمع الفصحا ج ۱ ص
 ۲۴۸. ریاض العارفين ص ۴۱. دانشمندان آذربایجان ص ۵۵. ازسعدی تا جامی ص ۱۸۳.
 تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۳۶. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۸. قاموس الاعلام
 ج ۲ ص ۱۰۶۵. ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۲۷.

تاریخ وفات اهلی ترشیزی

نازم به نام نامی اهلی که از هنر
 در عصر خویش از همه مشهورتر شده
 شعرش میان اهل سخن گشته داستان
 فضلش میان اهل فضیلت سمر شده
 «نظمی» رقم زد از پی تاریخ رحلتش:
 (اهلی از این جهان بدیاری دگر شده)

۹۳۴ ق

۲۷ - اهلی: ... از شاعران دربار سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱) و از

جمله گویند گانی است که همواره مورد توجه امیرعلیشیرنوائی بود. این شاعر که به عنوان تورانی و خراسانی نیز معروف است، خانواده اش از مردم تبریز بوده اند ولی چون ولادت او در قصبه ترشیز خراسان اتفاق افتاد به ترشیزی معروف است.

اهلی طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشت و به سبک هندی شعر می سرود. از اشعارش چنین بر می آید که بیشتر به ساختن غزل می پرداخت. وی شاعری رند و عاشق پیشه بود. و به نوشته بعضی از تذکره نویسان. به فریدون میرزا پسر سلطان حسین میرزا. تعلق خاطر پیدا کرد و سرانجام کارش به جنون کشیده داد عاشقی داد.

اهلی به سال ۹۳۴ هجری قمری در تبریز وفات یافت. نام و محل قبرش در هیچ مأخذی مذکور نیست.

این غزل از اوست :

چنان زباده شوق تو سر گران شده ام	که فارغ از خود و وارسته از جهان شده ام
رسید جان بلب از محنت فراق مرا	اجل کجاست که مشتاق او بیجان شده ام
گرفته دامن من گرد غم ز هر طرفی	اسیر محنت این تیره خاکدان شده ام
تو آفتابی و من در هوات آن گردی	که ذره ذره ز مهرت بر آسمان شده ام
مرا ز عشق تو بردل هزار بار غم است	عجب نباشد اگر بردلت گران شده ام
بزلف او نتوان گفت حال دل اهل	اگر چو شانه ز سر تا قدم زبان شده ام

مجالس النفائس ص ۸۰ . تحفه سامی ص ۱۰۷ . آتشکده ص ۱۰ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۰۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۷ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۳۱ . فرهنگ سخنوران ص ۶۸ ،

تاریخ وفات اهلی شیرازی

چو در باغ ادب بامرگ اهلی رسید آفت به بار و برک دانش
یکی گفت از پی سال وفاتش: (بود مرگ چو اهلی مرگ دانش)

۹۴۲ق

۲۸- اهلی: محمد، از بزرگترین شاعران سدهٔ دهم هجری است که به سال ۸۵۸ در شیراز پا به عرصهٔ وجود نهاد. او در انواع شعر توانا و در صنایع بدیعی یگانه روزگار خود بود.

از مجمع البحرین کاتبی نیشابوری متأثر شده يك مثنوی به نام «سحر حلال» منظوم کرده که در حدود ۵۲۸ بیت و از اول تا آخر ذو بحرین و ذوقاقین و صنعت تجنیس را هم بر آن افزوده است. در نظم این مثنوی چنان استادی و مهارت به خرج داده که اهل فن را عقل حیران است. چنانکه از اشعارش برمی آید بیشتر ایام عمر را به گوشه نشینی و فقر و تنگدستی گذرانیده است. سام میرزای صفوی که با وی معاصر بوده در تحفهٔ سامی می نویسد:

«ملا اهلی شیرازی در سلك شعرای گرام و فضیلاي عظام جاداشت و به فقر و مسکنت و قلت اختلاط با اهل دنیا مشهورتر از آن است که احتیاج به تعریف داشته باشد» از شعرای معاصر او می توان: جامی، هلالی مشهدی، مکتببنی شیرازی، بابا فغانی، هاتفی خرجردی و امیدی تهرانی را نام برد. دیوانش شامل: غزل، قصیده، قطعه، ماده تاریخ، رباعی و مثنوی «شمع و پروانه» و «سحر حلال» می باشد که

جمعاً نزدیک به پانزده هزار بیت است . اهلی به سال نهصد و چهل و دو هجری قمری
به سن هشتاد و چهار سالگی در شیراز وفات یافت و در سمت چپ قبر حافظ مدفون
است . این غزل از اوست .

مست آنم که ز دست قدحی نوش کنم

هر چه غیر از تو بود جمله فراموش کنم

نایم از شوق تو تا روز قیامت با هوش

مست اگر با تو شبی دست در آغوش کنم

گوش بر قول تو دارم نه به پند دگران

من نه آنم که حدیث دگران گوش کنم

خنده رویم همه چون جام و دلم پر خون است

پر نشاطم چو خم و ز آتش دل جوش کنم

روی «اهلی» سوی پیران مرقع پوش است

من نظر سوی جوانان قبا پوش کنم

مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۹۳ . آثار عجم ص ۴۷۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص
۱۷۷ . تحفه سامی ص ۱۰۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۷ . طرایق الحقایق ج ۳
ص ۵۶ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۳۲ . روز روشن ص ۹۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص
۱۸۱ . مجالس النفاثس ص ۳۸۷ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۲۳ . نصرآبادی ص ۵۱۱ .

تاریخ وفات ایرج میرزا

می توان گفت که در شعر و ادب
قد ز تبریز علم کرد ولی
نردها بساخت به ارباب هنر
از جهان رفت سوی عالم جان
هاتفی گفت پی تاریخش :
مایه فخر وطن شد ایرج
شهره در چین و ختن شد ایرج
تا حریف همه فن شد ایرج
راحت از زحمت تن شد ایرج
(زبده از ملک سخن شد ایرج)

۱۳۴۴ ق

۲۹ - ایرج میرزا : ملقب به جلال الممالک، پسر غلامحسین میرزا صدر الشعراء،
پسر ملک ایرج میرزا، پسر فتحعلی شاه قاجار است .
ایرج در سال ۱۲۹۱ هـ ق در تبریز چشم به جهان گشود. تحصیلات فارسی و عربی را در
زادگاه خود به پایان رسانید و از خدمت استادان بزرگی چون : محمد تقی عارف
اصفهانی و میرزا نصرالله بهار شروانی استفاده کرد .
ایرج از آغاز جوانی شعر می گفت و همواره مورد تشویق حسنعلی خان امیر
نظام گروسی که مردی بسیار دانشمند و شعر شناس بود قرار می گرفت . نوزده ساله
بود که در تبریز به خدمت مظفرالدین میرزا ولیعهد پیوست و به لقب صدر الشعرائی
ملقب گردید . اشعار ایرج بسیار ساده و روان می باشد و نخستین کسی است که توانسته
است در سرودن شعر سهل و ممتنع از شیوه سعدی پیروی کند . شعر عارف نامه ، زهره و
منوچهر و قلب مادر نه تنها شاهکار ایرج، بلکه از شاهکارهای ادبی اواخر دوره قاجار

به‌شمار می‌رود. ایرج شاعری بسیار باذوق و زنده دل بود ولی در سال ۱۳۳۴ ق که پسر بزرگترش جعفرقلی میرزا به‌علت نا معلومی خودکشی کرد دیگر آن شور و حال را از دست داد و همیشه ناراحت و گرفته بود تا در سال ۱۳۴۴ هجری قمری به‌سکته قلبی درگذشت و در مقبرهٔ ظهیرالدوله به‌خاک سپردند.

این قطعه از اوست :

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
 آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
 گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار
 باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
 یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
 یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
 یا خود زمی ناب بنوشی دو سه ساغر
 تا آنکه پیوشم ز هلاک تو نظر را
 لرزید از این بیم جوان بر خود و جاداشت
 کز مرگ فقد لرزه بتن ضیغم نر را
 گفتا نکم با پدر و خواهرم این کار
 لیکن همی از خویش کنم دفع ضرر را
 جامی دوسه می خورد چو شد چیره زمستی
 هم خواهر خود را زد وهم کشت پدر را
 ای کاش شود خشک بن تاك و خداوند
 زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

تاریخ وفات بهائی عاملی

پدید آمد یکی استاد کامل	به شهر بعلبک از خطه شام
جهان معرفت، بحر فضایل	سپهر فضل، خورشید معانی
به حکم نافذش، محکم دلایل	به رای راسخش، روشن براهین
چراغ انجمن، شمع محافل	« بهائی » شیخ ارباب فضیلت
نبودی هیچکس باوی مقابل	به فقه و حکمت و شعر و ریاضی
به کامش ریخت ناگه زهر قاتل	مسیحای زمان بود و زمانه
ز اول بود بر بیداد مایل	نه امروز آسمان بیداد گرشد
بود تاریخ او: (یک شیخ کامل)	چو کامل بود شیخ اندر فضیلت

ق ۱۰۳۱

۳۰- بهائی: محمد، فرزند حسین، ملقب به بهاء الدین، معروف به شیخ ریاضی دان و شاعر و فقیه دوره صفوی است که وجودش مایه مباهات دربار شاه عباس اول (۹۹۵-۱۰۳۸) بود و در سفر و حضر از نزدیکان آن شهریار به شمار می رفت.

شیخ بهائی، غروب روز چهارشنبه ۲۷ ذیحجه سال ۹۵۳ هجری قمری در بعلبک شام دیده به جهان گشود. دوران کودکی وی در جبل عامل به فرا گرفتن علوم مقدماتی گذشت و سیزده ساله بود که به اتفاق پدر خود به ایران آمد و در پایتخت ایران یعنی شهر قزوین که مرکز تجمع دانشمندان شیعه بود به ادامه تحصیل

پرداخت و در اندک زمانی از نوادر روزگار گردید. از جمله استادانی که شیخ از محضر ایشان بهره جست ملا علی مذهب و ملا عبدالله یزدی و حکیم عماد الدین محمود و ملا فضل قاضی را می‌توان نام برد.

شیخ بهائی در علوم ریاضی و نجوم و هیئت و حساب و هندسه و جبر و مقابله و اسطرلاب و فقه و تفسیر و شعر یگانه زمان خود بود و در این علوم کتابهای زیادی تألیف کرده که ما در اینجا از چند جلد آنها نام می‌بریم:

- ۱- جامع عباسی به فارسی که به نام شاه عباس تألیف کرد. ۲- اسرار البلاغه در حکمت که در مصر چاپ شده است. ۳- کتاب اسطرلاب به فارسی که تحفه حاتمیه نیز گویند و این کتاب دارای هفتاد باب است. ۴- کتاب اسطرلاب به عربی که صحیفه نیز گویند. ۵- تشریح الافلاک در هیئت که بارها در ایران و هندوستان چاپ شده و شرحهای بسیاری بر آن نوشته‌اند. ۶- تهذیب البیان در نحو. ۷- کتاب صمدیه در نحو که به نام برادرش شیخ عبدالصمد نوشت. ۸- تضاریس الارض. ۹- کشکول در ۳ جلد شامل مطالب گوناگون نظم و نثری فارسی و عربی که بارها چاپ شده است. ۱۰- مفتاح الفلاح. ۱۱- حاشیه تشریح الافلاک. ۱۲- حاشیه خلاصه الرجال. ۱۳- حدایق الصالحین. ۱۴- حواشی زبدة الاصول. ۱۵- خلاصه الحساب والهندسه که بارها به طبع رسیده است. ۱۶- شرح الاربعین. ۱۷- عین الحیات در تفسیر. ۱۸- حاشیه مطول تفتازانی. ۱۹- کتاب مختصر الاصول. ۲۰- شرح تفسیر بیضاوی. ۲۱- جبل المتین در احکام دین. ۲۲- دیوان اشعار فارسی و عربی. ۲۳- مثنوی شیر و شکر. ۲۴- مثنوی نان و حلوا. ۲۵- مثنوی نان و پنیر. ۲۶- کتاب موش و گربه به نظم و نثر فارسی. ۲۷- فالنامه شیخ بهائی که مشتمل بر ۶ هزار بیت شعر فارسی و عجیب ترین کتابی است که از این نابغه بزرگ به یادگار مانده است. کلیه آثار شیخ را تا یکصد جلد شمرده‌اند.
- بیشتر ایام عمر شیخ بهائی در تعلیم و تربیت گذشت، بسیاری از دانشمندان

فامی دوره صفویه از محضروی بهره برده اند که معروفترین آنها عبارتند از :

- ۱- ملا محسن فیض کاشانی (متوفی سال ۱۰۹۱ ق) ۲- محمد ابراهیم شیرازی معروف به ملا صدرا (متوفی سال ۱۰۵۰ ق) ۳- شاعر و عارف مشهور شیخ علی نقی کمره‌ای (متوفی سال ۱۰۳۱ ق) ۴- ملا محمد باقر سبزواری معروف به محقق سبزواری (متوفی سال ۱۰۹۰ ق) ۵- ملا محمد تقی مجلسی (متوفی سال ۱۰۷۰ ق) بهائی مدتها به سیر و سیاحت پرداخت و در شام و مصر و دمشق و حلب و آسیای صغیر و بیت المقدس و مکه و مدینه و هرات و اران و آذربایجان و تبریز . مشاهیر عرفا و علما را ملاقات کرد و سرانجام به سال ۱۰۳۱ هجری قمری در اصفهان درگذشت و بنا به وصیت خودش جنازه او را به مشهد برده و در آنجا دفن کردند .

این دوربای از اوست :

آهنک حجاز می نمودم من زار

کامد سحری به گوش دل این گفتار:

یارب به چه روی جانب کعبه رود

گبری که از او کلیسیا دارد عار ؟

* * *

در میکه دوش زاهدی دیدم مست

تسبیح به گردن و صراحی در دست

گفتم: زچه در میکه جا کردی؟ گفت:

از میکه هم به سوی حق راهی است

تاریخ وفات بهار خراسانی

در ماتم یگانه شعر و ادب بهار	هر دم زمین غمین و زمانست سو گوار
همپایه بهار نزاید ز مادری	ور قرنها زمانه نشیند به انتظار
نثر ادب به دولت او بود بر کمال	نظم سخن به همت او بود استوار
فرزانه فاضلی که همه نظم و نثر او	فهرست فر باشد و آمار افتخار
سال وفات وی چو طلب کردم از خرد	فریاد زد که (باغ ادب مانده بی بهار)

۱۳۳۰ ش

۳۱ - بهار : محمد تقی ، معروف به ملک الشعراى بهار ، روز پنجشنبه ۱۲

ربیع الاول سال ۱۳۰۴ هجرى قمرى برابر ۱۸

آذرماه سال ۱۲۶۵ شمسی در شهر مشهد به دنیا آمد . پدرش حاجی میرزا محمد کاظم صبوری است . صبوری ملك الشعراى آستان قدس رضوى بود که در سال ۱۳۲۲ هجرى در گذشت و به فرمان مظفرالدین شاه قاجار ، لقب ملك الشعراى پدر به پسر واگذار گردید .

تخلص ملك الشعراى بهار از میرزا نصرالله بهار شروانى است که از شاعران بنام دوره ناصرالدین شاه بود وى از شماخى که زادگاهش بود به ایران آمد و به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و سرانجام در منزل دوست وفادارش حاجى میرزا محمد کاظم صبورى پدر بهار در گذشت .

بهار در سرودن انواع شعر ، به ویژه قصیده دستى قوی داشت و همواره از

سبک خراسانی پیروی می کرد. آغاز شاعری بهار با انقلاب مشروطیت ایران همزمان بود. شاعر که روح حساس و اندیشه تابناک داشت با عشق و علاقه تمام به آزادیخواهان پیوسته و با سرودن اشعار انتقادی و اجتماعی به پیکار برخاست و با این راه کمکهای مؤثری به آزادیخواهان کرد.

فعالیت‌های اجتماعی بهار تا پایان سلطنت قاجاریه ادامه یافت. از آن پس، از کار سیاست کناره گرفت و به تألیف و تدریس پرداخت. وی از استادان ممتاز دانشگاه تهران بود.

سبک شناسی او که در سه جلد چاپ شده گواه بزرگی به احاطه او بر شعر و ادب پارسی است. از آثار مهم بهار می‌توان دیوان اشعارش در دو جلد «سبک‌شناسی» در سه جلد و «تاریخ احزاب سیاسی» را نام برد. بهار چند دوره نماینده مجلس شورای ملی و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی وزیر فرهنگ شد. این استاد بزرگ در اواخر عمر به مرض سل مبتلا گردید و معالجه پزشکان چه در ایران و چه در خارج مؤثر واقع نشد تا روزیکشنبه اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ در ۶۵ سالگی مرغ روحش از غبار تن پر وبال بیفشاند.

از غزل‌های معروف اوست :

ای نرگست به خلق در فتنه باز کن

وی سنبل تو دست تطاول دراز کن

چشمات را حذر بود از دیدن رقیب

همچون مریضکان زمرگ احترام کن

الف چگونه دست دهد بین ما و شیخ

ماکار بر حقیقت و او بر مجاز کن

ما در درون می‌کده صهبا به جام ریز
 شیخ از درون صومعه گردن دراز کن
 بادشمنان ز ترس، دم دوستی زدیم
 چون ملحد به خاطر مردم نماز کن
 کار «بهار» و یار به دور او فتد که هست
 دایم بهار ناز کش و یار ناز کن

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۴۵. گلزار معانی ص ۱۶۱. تذکره خلخال ج ۱ ص ۲۸. مقدمه دیوان استاد بهار.

تاریخ وفات بهار شروانی

از جهان تا که برون رفت بهار
 چهره خورشید صفت کرد نهان
 طبع «ایرج» به چنان پر هنری
 این چنین مزد بسی کشت فلک
 طبع «نظمی» ز پی تاریخش
 از غمش جان جهان گشت فکار
 گشت آفاق ادب تیره و تار
 بود از همت او بر خوردار
 هان، از او عافیت امید مدار
 گفت: (وه نابغه‌ای بود بهار)
 ۱۳۰۰ ق

۳۲ - بهار: میرزا نصرالله، معروف به بهار شروانی، یکی از گویندگان

چیره‌دست دوره قاجاریه است. وی به سال

۱۲۵۱ هجری قمری در شماخی شروان به دنیا آمد. در جوانی به قصد سیر و سیاحت

به هندوستان رفت و در سال ۱۲۷۵ که ۲۴ سال بیش نداشت به ایمران آمد و در اثر ذوق و قریحه سرشاری که داشت به دربار ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) راه یافت و در اندک زمانی، استعداد و قدرت طبع وی به ناصرالدین شاه که خود شاعر و شعرشناس بود معلوم شد و به دریافت لقب ملك الشعرائی نائل آمد.

بهار پس از چندی به کردستان رفت و شاگردان زیادی در آنجا تربیت کرد. آخرین سفرش در سال ۱۳۰۰ به خراسان بود که آنجا بیمار شد و در منزل دوست خود میرزا محمد کاظم صبوری پدر ملك الشعراء بهار درگذشت.

میرزا نصرالله بهار علاوه بر دیوان غزلیات و قصایدش دو مثنوی داشته بنام «نورگس و گل» و «تحفة العراقین» که در دست نیست و گویا نسخه خطی آنها در لندن موجود است. ایرج میرزا چنانکه در گزارش احوالش گذشت، ادبیات فارسی و مقدمات فنون شعر را از این استاد فراگرفت.

این ابیات از اوست:

دل زدستم برده‌اند اما نمی‌دانم که برد

غمزه برابر و اشارت می‌کند ابرو به چشم

* * *

در سر زلف تو آویخت دل و شانه بهم

تا چه سازند بینیم دو دیوانه بهم

* * *

آمد ز پی پرشش و از رشک بمردم

کایا که خبر داده ز بیماریم او را؟

تاریخ وفات بیدل لاهوری

بیدل آن نابغه لاهوری رخت خود تا که از این عالم بست
خلق بودند پی تاریخش هانفی گفت: (به رحمت پیوست)

۱۱۳۳ ق

۳۳- بیدل: میرزا عبدالقادر، فرزند عبدالخالق، از شاعران پارسی گوی
هندی است. پدرش از ترکان جغتو بود، ولی
بیدل به سال ۱۰۵۴ هجری قمری در اکبر آباد هند تولد یافت و بیشتر نشو و نمای
او در هند شد. در سال ۱۰۷۹ به خدمت سلطان محمد اعظم پسر اورنگ زیب پیوست
و به مقام و پایگاهی بلند رسید.

شاعری بسیار نیک سیرت و بلند همت بود و هیچ وقت دهان به مدح کسی
نمی گشود و حتی در تمام دیوان او که نزدیک به بیست هزار بیت است یک بیت مدح
پیدا نمی شود. گویند: روزی سلطان محمد از وی خواست که قصیده ای در مدح او
بسازد و از صله و انعام ملوکانه بهره مند شود، بیدل عذر خواست و از منصب خود استعفا
کرد! شاعری بسیار دقیق و پرکار بوده است. علاوه بر آثار منشور، از آثار منظوم
او می توان مثنویهای: «عرفات» و «طاسم حیرت» و «طور معرفت» و
«محیط اعظم» را نام برد.

دیوان او در سال ۱۲۸۷ ق در لکنه‌ور به طبع سنگی رسیده است. بیدل مدتها
به سیر و سیاحت پرداخت و سرانجام به دهلی آمد و گوشه نشینی گزید تا به سال ۱۱۳۳

هجری قمری همانجا درگذشت .

این سه بیت از اوست :

این سلسله کیسوی پریشان که دارد

این فتنه هوای سر دامان که دارد ؟

تا چشم کشائی مژه در سر مه نهان است

این دیده فریبی خط ریحان که دارد ؟

پیراهن بی رنگ هوا مست عبیر است

یارب خبر از نکبت جولان که دارد ؟

تذکره سرخوش ص ۱۴ . مرآت الخیال ص ۲۹۴ . نصر آبادی ص ۴۵۱ . ریاض-
العارفین ص ۵۷ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۸۹ . فرهنگ سخنوران ص ۹۷ .

تاریخ وفات پروین اعتصامی

انگشت نمای همگان شد پروین
خود ناصر خسرو زمان شد پروین
هر لحظه شکسته استخوان شد پروین
در پیچ و خم سخن ، نهان شد پروین
دل گفت: (خلاص از جهان شد پروین)

هر چند به دولت بزرگی و هنر
در سبک و سلیقه سخن پردازی
دردا که بهزیر سنگ اندوه و الم
دریای سخن بود ، ولی چون معنی
در فکر حساب سال مرگش بودم

۳۴- پروین : رخشنده ، معروف به پروین اعتصامی ، دختر میرزا یوسف خان اعتصامی آشتیانی ، «اعتصام الملك» به سال ۱۲۸۵ خورشیدی در شهر تبریز دیده به جهان گشود. ادبیات فارسی و عربی را در خانه پدر دانشمند خود. از آموزگاران خصوصی فراگرفت، سپس در مدرسه دخترانه امریکائی‌ها در تهران به تحصیل زبان انگلیسی همت گماشت و دوره آن را به پایان رسانید.

پروین از ذوق و قریحه شاعری بهره‌ای تمام داشته و از نهمسالگی شعر می‌سروده است. سبک این شاعره توانا خراسانی و به شیوه ناصر خسرو قبادیانی شباهت نزدیکی دارد. پروین از نوادر، بلکه از نوایغ روزگار ما بود.

او زنی بود، اما سخنش بسیار پخته و مردانه است به ویژه هنگامی که دامنه سخن به مراحل پندوانداز حکیمانه می‌گردد و در این هنگام است که بسیار متین و دلپذیر سخن می‌راند، و خواننده تصور می‌کند که گوینده این اشعار، حکیم جهان‌دیده‌ای چون ناصر خسرو و سنائی غزنوی است.

دیوان پروین در حدود ۵۶۰۰ بیت قصاید و مثنویات و قطعات اخلاقی و اجتماعی می‌باشد که بارها به چاپ رسیده است. اوسی و چهار سال در این جهان زیست و شانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۰ برابر ۱۳۶۰ هجری قمری در تهران وفات یافت و در قم پهلوی قبر پدرش به خاک سپردند.

این قطعه از اوست :

با بد و نیک جهان ، ساختن است	ایدل ، اول قدم نیک‌دلان
آز را پشت سر انداختن است	صفت پیشروان ره عقل
بردن اینجا ، همه را باختن است	ایکه با چرخ همی بازی نرد

...اھر من را به هوس، دست مبوس	کاندر اندیشه تیغ آختن است
عجب از گمشدگان نیست، عجب	دیو را دیدن و نشناختن است
تو زبون تن خاک کی و چو باد	توسن عمر تو، در تاختن است
دل ویرانه عمارت کردن	خوشر از کاخ بر افراختن است

- ریحانۃ الادب ج ۱ ص ۸۹ . تذکرۃ خلخالی ج ۱ ص ۶۵ . گلزار معانی ص ۱۷۰ .
 فرهنگ سخنوران ص ۱۰۳ . ادبیات معاصر ص ۳۴ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۳۸ .
 مقدمه دیوان پروین اعتصامی .

تاریخ وفات پژمان بختیاری

پژمان سخن سنج سخندان ناگه	کرد از دنیا به جانب عقبی ره
آن سوخته شاعری که در ماتم او	چرخ از سر خویشتن بر افکنده کله
یک فرقه زدوریش کند خاک به سر	یک دسته ز ماتمش کند جامه سیه
سالاران سخنوران، که در ملک ادب	عمری، دگران سپاه بودند او شه
استاد و سخن شناس و مضمون پرداز	فرزانه و راد و قابل و کار آگه
«نظمی» به چنین بلند طبعی، باشد	از وصف کمال او زبانم کوتاه
جستم چو ز روز و ماه و سال مرگش	گفتند که: (شنبه دوم آذر مه)

۱۳۵۳ ش

۳۵ - پژمان: حسین، فرزند علیمرادخان بختیاری، به سال ۱۲۷۸ خورشیدی

در تهران پا به عرصه وجود گذاشت. پدرش از ایل

بختیار و مادرش که از زنان فاضل و شاعر بود و «ژاله» تخلص می کرد از خاندان میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده است .

پژمان که از سخنوران نامی این عصر به شمار می رفت علاوه بر زبان مادری، به زبان فرانسه نیز تسلط کامل داشت و چندین کتاب از فرانسه به زبان فارسی ترجمه کرده است .

در سرودن شعر ، سبک تازه ای نداشت و از شیوه گویندگان قدیم پیروی می کرد ولی در اشعارش معانی نو و مضامین بدیع و مطالب اجتماعی فراوان به چشم می خورد . پژمان ۶۰ سال از عمر خود را صرف مطالعه دواوین شعرا و کتابهای دیگر فارسی کرد و بر اثر همین مطالعات بود که در سرودن شعر خوب و شناختن سخن مرغوب ، از کم نظیران روزگار خود شمرده می شد .

وی گذشته از اینکه در فن قصیده، غزل، قطعه ، رباعی و ترکیب بند و غیره استاد بود ، در ساختن منظومه های داستانی نیز طبع آزمائی می کرد و در این قسمت کتابهایی دارد که منظومه « زن بیچاره » و « سیه روز » و « محاکمه شاعر » از جمله آنهاست . این شاعر و ارسته هفتاد و پنج سال عمر کرد و روز شنبه دوم آذر ماه ۱۳۵۳ در تهران به درود جهان گفت .

از غزلهای معروف اوست :

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد

کس جای در این خانه ویرانه ندارد

دل را به کف هر که نهم باز پس آرد

کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

در بزم جهان جز دل حسرت کش مانست
 آن شمع که می سوزد و پروانه ندارد
 دل خانه عشق است خدا را به که گویم؟
 کان خانه خدا راه بدین خانه ندارد
 گویند که: دیوانه به ویرانه کند جای
 ویرانه سرائی است که دیوانه ندارد
 در انجمن عقل فروشان تنهم پای
 دیوانه سر صحبت فرزانه ندارد
 تا چند کنی قصه ز اسکندر و دارا؟
 ده روزه عمر اینهمه افسانه ندارد

تذکره خلخال ج ۱ ص ۸۳ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۴۵ . ادبیات معاصر
 ص ۳۶ . گلزار معانی ص ۱۷۵ . فرهنگ سخنوران ص ۱۰۴ . گلزار ادب ص ۱۳۴-۱۴۸ .

تاریخ وفات جامی جامی

بلند آوازه در هر گونه فن شد	به عصر خویشتن استاد جامی
که هر جارفت شمع انجمن شد	نه در ایران چراغ اهل معنی
حدیثش وردهر شیرین دهن شد	ز بس شیرین زبانی کرد در شعر
(جناب جامی نازک سخن) شد	حساب سال تاریخ وفاتش

۳۶- جامی: عبدالرحمن، ملقب به نورالدین، فرزند نظام الدین احمد جامی، به سال ۸۱۷ هجری قمری در قصبه خرجرد جام خراسان که زادگاه عارف معروف: شیخ الاسلام احمد جامی بود به دنیا آمد:

مولد جام و رشحه قلم
جرعه جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار
به دو معنی تخلص جامی است

جامی مقدمات فارسی و عربی را نزد پدر خویش آموخت، سپس در مدرسه نظامیه هرات که یکی از بزرگترین مراکز علم و ادب بود به تکمیل معلومات پرداخت. جامی از محضراستادان بزرگی چون: خواجه علی سمرقندی و شهاب الدین محمد جاجرمی و سید شریف کرگانی و سعدالدین تفتازانی استفاده کرد، مدتی نیز در سمرقند در حوزه درس فتح الله تبریزی که یکی از دانشمندان مشهور عصر خود بود و پیش میرزا الغ بیگ کورگانی (۸۱۲ - ۸۵۳) سمت صدارت داشت حاضر شد و به وسیله این مرد دانش دوست در سمرقند شهرتی عظیم یافت که تا پایان عمر روزافزون بود.

استاد جامی نزد سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوائی بسیار گرامی بوده و این وزیر دل آگاه صحبت او را مغتنم می شمرد و همواره در اکرام و احترام وی می کوشیده است. جامی از جمله گویندگانی است که در دوران زندگی خود شهرت جهانی یافته و مورد ستایش خاص و عام واقع شده است. جامی را می توان از شاعران و نویسندگان چیره دست و پرکار زبان فارسی دانست. آثار قلمی او را سام میرزای صفوی در تحفه سامی ۳۸ و دیگران متجاوز از ۵۰ جلد نوشته اند که معروفترین آنها عبارتند از:

۱- نفحات الانس به فارسی ۲- بهارستان به نظم و نثر فارسی به سبک گلستان
 سعدی ۳- مثنوی هفت اورنگ ، این کتاب دارای هفت مثنوی است به شیوهٔ خمسه
 نظامی . ۴- شواهد النبوة به فارسی . ۵- کتاب لوائح درسیر وسلوک به نظم و نثر
 فارسی . ۶- مثنوی سلسله الذهب . ۷- دیوان غزلیات که به ۸ هزار بیت می‌رسد .
 وفات جامی به سال ۸۹۸ هجری قمری به سن ۸۱ سالگی در شهر هرات اتفاق افتاد
 و همانجا به خاک سپرده شد.

این غزل از اوست :

هر کجا جلوه کند آن بت چالاک آنجا

خواهم از شوق کنم جامهٔ جان چاک آنجا

مزن آتش به من ای آه در آن کوی مباد

دود خیزد ز سر این خس و خاشاک آنجا

میریدم ز سر راهش اگر میرم زار

بگذارید خدا را که شوم خاک آنجا

شدم آوارهٔ شهری به گرفتاری دل

که ز خونریز غریبان نبود باک آنجا

پای ، جایی که نهد کاش گذارد اول

که به مژگان زخس و خار کنم پاک آنجا

«جامی» از خون خود آلوده مکن صید گهش

که نبندند چنین صید به فتراک آنجا

دولت‌شاه ص ۵۴۶ . مجالس الفانس ص ۲۲۹ . تحفهٔ سامی ص ۸۵ . تذکرهٔ میخانه
 ص ۱۰۰ . آتشکده ص ۷۵ . ریاض العارفین ص ۶۶ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۴۷ .
 مرآت الخیال ص ۷۳ . از سعدی ناجامی ص ۷۴۵-۷۵۶ . هفت آسمان ص ۸۲ .

تاریخ وفات جمال اصفهانی

نازم از جان بر جمال الدین که بود
آن سخن گستر که در میدان او
نقز گفتاری که با گفتار اوست
فاضلان را از فضیلت پیشوا
شاهباز طبع وی چون پر کشود
نام او شد در همه عالم علم
طوطی شیرین مقال طبع او
سال تاریخ وفاتش خواستم
آستانش کعبه اهل هنر
همچنان افکند خاقانی سپر
اصفهان و اصفهانی مفتخر
شاعران را از هنر پیغامبر
آمد او را چرخ معنی زیر پر
شعر او شد در همه گیتی سمر
کرد کام اهل معنی پر شکر
عقل گت: (آه آن جمال پرهنر)

ق ۵۸۸

۳۷- جمال : محمد ، ملقب به جمال الدین ، فرزند عبدالرزاق ، یکی از
بزرگترین و معروفترین شاعران سده ششم هجری
است که در اصفهان به شغل زرگری می پرداخت ، چنانکه در هجو خاقانی به پیشه
خود اشاره کرده گوید :

شاعر زر گر منم ، ساحر در گر توئی

کیست که باد و بروت ز مادو کشخان برد؟

جمال الدین علاوه بر خاقانی ، با رشیدالدین وطواط و انوری و مجیر الدین
بیلقانی و ظهیر فاریابی و نظائر آنها معاصر بود و با بسیاری از اینها مکاتبه و مشاعره

داشته و قصیده‌ای که در جواب خاقانی سرود و به‌شروان فرستاد مشهور است .
 جمال الدین از استادان مسلم عصر خود شمرده می‌شد . در اقسام شعر، به ویژه
 غزل و قصیده بسیار متین و زیبا سخن می‌راند ، غزلهایش چنان ساده و دل انگیز
 است که سعدی و حافظ از شیوه و مضامین او استفاده کرده‌اند .
 اغلب قصایدش در ستایش رجال آل صاعد می‌باشد که در اصفهان حکومت
 می‌کرده‌اند .

در قصیده سرائی ، از سبک عنصری و مسعود سعد و انوری پیروی کرده ، ولی
 بیشتر از آنها . در سادگی و روانی سخن کوشیده است . از اشعارش چنین بر می‌آید
 که او مردی پاک و پرهیزگار بوده و از صفای طینت و علوهمت بهره کافی داشته‌است .
 او را چهار فرزند بوده که از میان آنها تنها کمال الدین اسماعیل شاعر و خلف صدق
 پدر گردید . وفات وی به سال ۵۸۸ ق اتفاق افتاد ولی محل قبرش معلوم نیست .

این غزل از اوست :

یا ز چشمت جفا بیاموزم	یا دلت را وفا بیاموزم
پرده بردار تا خلایق را	معنی والضحی بیاموزم
تو زمن شرم و من ز تو شوخی	یا بیاموز یا بیاموزم
نشوی هیچگونه دست‌آموز	چه کنم تا ترا بیاموزم ؟
به کدامین دعوات خواهم یافت	تا روم آن دعا بیاموزم ؟

لباب الباب ص ۵۳۵ . دولتشاه ص ۱۵۶ . آتشکده ص ۱۷۵ . مجمع الفصاح ج ۱ ص
 ۴۷۰ . روز روشن ص ۱۷۸ . سخن و سخنوران ص ۵۴۷ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۶۶ .
 ریاض العارفین ص ۲۸۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۹۸ . صبح گلشن ص ۲۷۶ . قاموس
 الاعلام ج ۳ ص ۱۸۳۲ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۸۰ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا
 ج ۲ ص ۷۳۱ . مقدمه دیوان جمال الدین اصفهانی

تاریخ وفات جویای کشمیری

حیف از آن جویای نام آور که در اقلیم هند
 اوستادان سخن بودند او را دست بوس
 « میرزا داراب » آن شاعر که در هندوستان
 شهرت شعرش گذشت از مرزهای روم و روس
 دیگران بودند اگر در بزم دانش شمع جمع
 این سخندان بود در چرخ ادب شمس الشموس
 گوپی تاریخش: (ای آوخ ز استادی ادیب)

۱۱۱۸ ق

یا بگو: (از مردن جویای کشمیری فسوس)

۱۱۱۸ ق

۳۸- جویا: میرزا داراب، فرزند ملا سامری، از گویندگان نامی سده
 یازدهم هجری است. نیاکان او اهل تبریز بودند
 چون تولد وی در کشمیر اتفاق افتاد به جویای کشمیری معروف است. جویا از
 شاگردان ممتاز صائب بود و از سبک و شیوه او پیروی می کرد. در عهد عالمگیر
 پادشاه شهرت فراوان یافت و عالمگیر او را سخت گرامی میداشت.
 جویا برا کثر شعرای هند برتری داشت و شاگردان زیادی در آنجا تربیت
 کرد که از جمله آنها عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملاساطع را می توان نام برد.

برادر جویانیز شعر می گفت ولی چندان مشهور نبوده است .
دیوان جویا مشتمل بر هفت هزار بیت غزل ، قصیده ، قطعه . مثنوی و رباعی
است که چاپ شده و در دسترس می باشد . او به سال ۱۱۱۸ هجری قمری در کشمیر
در گذشت .

این غزل از اوست :

از شور جنون هیچ کس آگاه نمی بود
گر سلسله جنبان دلم آه نمی بود
از ضعف نمانده است مرا قوت ناله
ای وای چه می کردم اگر آه نمی بود؟
می داشت اگر کوکب اقبال بلندی
دستم ز سر زلف تو کوتاه نمی بود
از کاهش تن شمع صفت باک ندارم
کاش آتش بیداد تو جانگاہ نمی بود
می بستی اگر دیده ینش ز دویینی
« جویا » ! حدی پیش تو گمراه نمی بود

صبح گلشن ص ۱۱۰ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۸۵۴ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۱ .
ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۹۳ . لغتنامه دهخدا ج ۱۰ ص ۱۶۷ . فرهنگ سخنوران ص ۱۴۲ .
مقدمه دیوان جویای کشمیری .

تاریخ وفات حاجت شیرازی

حاجت آن پوننده راه خدای
تا که بیرون رفت از این محنت سرای
هاتفی گفت از پی تاریخ او:
(بود حاجت را پیمبر رهنمای)

۱۱۸۵ ق

۴۹- حاجت: یادگار، معروف به آقا یادگار، از سرایندگان سده دوازدهم هجری است. مردی بسیار پاکدامن و پرهیزگار بوده و در شیراز به شغل عطاری امرار معاش می کرده است. از انواع شعر، بیشتر به سرودن غزل می پرداخته و الحق غزل را نیکو ساخته است. وی تا پایان عمر مجرد زیست و از اشعارش چنین برمی آید که با چشم حقارت به دنیا می نگریست و زندگی را اهمیتی قائل نبود:

از آن چشم از جهان پوشید، حاجت، که دایم در تمنای تو باشد

حاجت به سال یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری قمری در ۷۰ سالگی در گذشت.

این ابیات از اوست:

نماند ناز شیرین بی خریدار اگر خسرو نباشد کوهکن است
از بسکه ز سایه تو بالید صد بار زمین به آسمان رفت

این زحمتی که می کشم از تنگی قفس کفران نعمتی است که در باغ کرده ام
 قفس دانسته در جایی نهادی که دیگر نشنوی فریاد ما را

نگارستان دارا ج ۱ ص ۱۷۸. سفینه الم محمود ج ۲ ص ۵۲۱. تذکره اختر ج ۱ ص ۵۴
 مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۰۷. آتشکده ص ۳۷۷. روز روشن ص ۱۸۹. فرهنگ سخنوران ص
 ۱۴۴.

تاریخ وفات حافظ شیرازی

حافظ آن عندلیب باغ ادب لب چو بست از ترانه پردازی
 در جهان شهابز قول و غزل اوفتاد از بلند پروازی
 در غزل، لطف حق نداده به کس این چنین برتری و ممتازی
 کلک «نظمی» نوشت تاریخش: (اولین عندلیب شیرازی)

۷۹۱ ق

۴۰- حافظ: محمد، ملقب به شمس الدین، فرزند بهاء الدین، معروف به

خواجه حافظ، یکی از بهترین و بزرگترین شاعران

ایران و جهان است.

از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست و آنچه نوشته اند، بیشتر به ظن
 و افسانه آمیخته است. گویند: پدرش اهل اصفهان یا تویسرکان بود که در زمان
 اتابکان فارس به شیراز مهاجرت کرد و حافظ در اوایل سده هشتم هجری در آن شهر
 تولد یافت.

حافظ درزاد گاه خود به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و از محضر استادان بزرگی چون: سید شریف جرجانی و شمس‌الدین عبدالله شیرازی بهره جست. در ادبیات فارسی و عربی و تفسیر و حکمت و فلسفه و عرفان بسیار توانا بود و تمام قرآن را حفظ داشت و به همین سبب تخلص «حافظ» برگزید چنانکه گوید:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

حافظ در آغاز شاعری، به حلقهٔ مداحان شیخ جمال‌الدین ابو اسحاق اینجو (۷۴۲ - ۷۵۴) پیوست و مورد اکرام و احترام قرار گرفت.

چون شیخ ابو اسحاق اهل عدل و داد بود و از ذوق ادبی نیز بهره‌ای کافی داشت حافظ را گرامی می‌شمرد و در نوازش او می‌کوشید. و حافظ در مدح وی اشعاری سروده است.

خواجه در انواع شعر طبع آزمائی کرده ولی بیشتر شهرت وی به خاطر غزل‌های شیرین و شورانگیزی است که هر خواننده‌ای را به وجد و حال می‌آورد. الفاظ زیبا و معانی شکوهمند غزل‌های حافظ. از مفاخر شعر و ادب پارسی شمرده می‌شود. قدرت و مهارت او در غزلسرائی به جایی رسیده که نظیر غزل‌های او را در دیوان هیچ شاعری جز سعدی، نمی‌توان یافت و خود در این معنی گفته است.

غزلسرائی حافظ بدان رسید که چرخ نوای نغمهٔ ناهید را ببرد از یاد
دیوان اشعارش را محمد گل اندام که یکی از شاگردانش بود پس از مرگ خواجه جمع‌آوری کرد.

حافظ حاشیه‌ای بر «کشاف» زمخشری نوشته بود که از میان رفته است. وفات خواجه حافظ به سال ۷۹۱ ق در شیراز اتفاق افتاد و در (مصلی) که حافظیه فعلی است به خاک سپردند.

تاریخ وفات او را یکی از فضلا چنین گفته است:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ
 که شمعی بود از نور تجلی
 چو در خاک مصلی ساخت منزل
 بگو تاریخش از (خاک مصلی)
 ۷۹۱ ق

بهارستان جامی ص ۱۱۷ . نفعات الانس ص ۶۱۴ . تذکره میخانه ص ۸۴ . دولتشاه
 ص ۳۳۸ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۱۹ . مرآت الخیال ص ۵۱ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۱۱ .
 آتشکده ص ۲۷۱ مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۸ . ریاض العارفین ص ۲۸۶ . طریق الحقایق ج
 ۲ ص ۳۰۵ . آثار عجم ص ۴۶۹ . از سعدی تا جامی ص ۳۵۸ . مواد التواریخ ص ۳۵۱ . ریحانة
 الادب ج ۱ ص ۳۰۵

تاریخ وفات حالتی تبریزی

حالتی چون زجهان بیرون شد
 دیده ها در غم او جیحون شد
 خلق بودند پی تاریخش
 هاتفی گفت که: (دلها خون شد)
 ۱۰۰۰ ق

۴۱ - حالتی: قاسم بیگ ، از تراکمه بود ولی بیشتر ایام عمر را در تهران
 و قزوین گذرانید . در زمان شاه طهماسب صفوی
 و شاه عباس اول شهرت فراوان یافت . در ساختن غزل و رباعی سلیقه خوبی داشته
 است ، مدتی در قزوین به تدریس علوم پرداخته شاگردانی تربیت کرد .
 به نوشته آذر و صادقی افشار « مؤلف تذکره مجمع الخواص » ، که با وی معاصر
 بوده دیوانی نیز از او به جا مانده است . حالتی در سال هزارم هجرت چشم از جهان
 فرو بست .

این دویست از اوست :
 چون تنالم که در این سینه دلزاری هست
 راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست
 دلم از سینه به تنگ است ، خدایا برهان
 هر کجا در قفسی مرغ گرفتاری هست

مجمع الخواص ص ۱۰۹ . روز روشن ص ۱۹۲ . آتشکده ص ۱۲ . قاموس الاعلام
 ج ۳ ص ۱۹۱۷ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۰۴ .
 فرهنگ سخوران ص ۱۴۹ . لغتنامه دهخدا ج ۱۱ ص ۱۰۹ .

تاریخ وفات حاوی سنندجی

« حاوی » آن نکته سنج کردستان
 رخت روزی کزین جهان بر بست
 فاضلی گفت بهر تاریخش :
 (آه حاوی به رفتگان پیوست)
 ۱۲۶۳ ق

۴۲ - حاوی : حسینقلی خان، پسر امان‌الله خان والی کردستان بود. از آغاز
 جوانی به شاعری پرداخت و در اندک زمانی
 در ردیف شاعران بنام روزگار خود قرار گرفت . حاوی بر ادبیات فارسی و عربی
 تسلط کامل داشت . اشعاری که از این شاعر به یادگار مانده بیشترش قصیده می‌باشد

و از اینجا معلوم می‌شود که وی از انواع شعر ، اغلب به سرودن قصیده می‌پرداخته است . او به سال هزار و دو بیست و شصت و سه هجری قمری در عنفوان جوانی درگذشت .
این دو بیت از اوست :

شاه را خر گاه بالا تر زمهر و ماه باد
آسمان و هر چه در آن، زیر دست شاه باد
در مزاج آستان شه خواص کهر باست
جبهه کردن فرازان را مزاج گاه باد

لغتنامه دهخدا ج ۱۱ ص ۱۸۰ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۱۰ . مجمع الفصاح ج ۴ ص ۲۱۸ . فرهنگ سخنوران ص ۱۵۱ .

تاریخ وفات حزین لاهیجی

به ادب در زمان زندیه	اوستاد یگانه بود حزین
از سخن گستران نام آور	هیچ کس با حزین نبود قرین
شیوه او ز شیوه هاست جدا	گفته او ز گفته هاست گزین
نه من از یاد وی غمینم و بس	هست تاریخ هم (حزین و غمین)

۱۱۸۱ ق

۴۳- حزین : محمد علی ، فرزند شیخ ابوطالب ، معروف به شیخ محمد علی

حزین لاهیجی ، از شعرا و علما و نویسندگان

بزرگ اواخر دوره صفوی و اوایل ظهور نادر شاه بود که در سال ۱۱۴۶ ق به هندوستان

رفت و تاپایان عمر در آن دیار زیست . اجداد او در گیلان اقامت داشته‌اند . پدرش در بیست سالگی برای ادامه تحصیل ، به اصفهان رفت و در آنجا متأهل و مقیم شد و محمدعلی حزین به سال ۱۱۰۳ ق در آن شهر ولادت یافت. حزین در ادبیات فارسی و عربی استاد بود ، تألیفات فارسی و عربی او را تا ۳۰ جلد شمرده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از :

۱- اصول الاخلاق ۲- اصول المنطق ۳- تجرید النفس ۴- تجرید القرآن
۵- تذکرة المعاصرین که به سال ۱۱۶۵ تألیف کرده و شرح حال یکصدتن از شعرای معاصر است . ۶- تاریخ حزین که به سال ۱۱۵۴ در شرح زندگانی خود نوشت و بیشتر شهرت وی به خاطر همین کتاب می باشد . طبعی لطیف و ذوقی سرشار داشت و در شعر ، از سبک هندی پیروی می کرد . دیوان اشعارش نخست در هند و سپس در ایران چاپ شده است .

وفات او به سال ۱۱۸۱ هجری قمری در «بنارس» از شهرهای هندوستان اتفاق افتاد و همانجا مدفون است . از اوست :

ابوای بر اسیری کز یاد رفته باشد	در دام مانده صید و صیاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله	در خون نشسته و او چون باد رفته باشد
خونش به تیغ حسرت یارب حلال بادا	صیدی که از کمندت آزاد رفته باشد
از آه دردناکی سازم خبر دلت را	روزی که کوه صبرم بر باد رفته باشد
رحم است بر اسیری کز گرد دام زلفت	با صد امیدواری ناشاد رفته باشد
آواز تیشه امشب از بیستون نیامد	گویا بخواب شیرین فرهاد رفته باشد
شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی	گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد

پرشور از حزین است امروز کوه و صحرا
مجنون گذشته باشد فرهاد رفته باشد

شمع را شعله مسلسل ز دل آید بیرون

آه جان سوختگان متصل آید بیرون

گفتم به بلبل که علاج فراق چیست

از شاخ گل بنخاک فنادر طپید و مرد

نالیدن بلبل ز نو آموزی عشق است

هرگز نشنیدیم ز پروانه صدائی

آتشکده ص ۳۷۷ . تذکره اختر ج ۱ ص ۶۰ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۴۷ . مجمع
الفصحا ج ۴ ص ۲۱۰ تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۴ . سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۳۰۴
هفت آسمان ص ۱۶۱ . سفینه المحمود ج ۱ ص ۲۰۴ . ریاض العارفین ص ۹۹ . قاموس الاعلام ج
۳ ص ۱۹۳۸ ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۲۵ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۶ . مقدمه دیوان
حزین لاهیجی .

تاریخ وفات حسن غزنوی

بزرگان ادب بودند منقاد
دریغا از چنان علامه استاد
برفت آن سید پاکیزه بنیاد
(الهی همنشین اولیا باد)

۵۵۶ ق

به عصر خویشتن سید حسن را
فوسا از چنان فرزانه فاضل
چو از این محنت آباد سپنجی
سرودند از پی سال وفاتش :

۴۴ - حسن : سید حسن ، ملقب به اشرف الدین ، مکنی به ابو محمد ، مشهور به اشرف ، فرزند محمد حسینی غزنوی ، یکی از نامبردارترین سخنسرایان گرانمایه ودانشمند سده ششم هجری است که در شعر نیز حسن و گاهی سید تخلص کرده است .

وی نزد همه پادشاهان غزنوی و سلجوقی ، به ویژه یمین الدوله بهرامشاه (۵۱۱ - ۵۴۸) عزت واحترامی تمام داشته ودرسفر وحضر از نزدیکان وی شمرده می شد ، ودرمدح آن شهریار اشعار زیادی سروده است . سیدحسن درسروندنواع شعر استاد بود وبسیاری از گویندگان نامی چون : فلکی شروانی و مجیرالدین یلقانی و جمالالدین عبدالرزاق و کمال الدین اسماعیل ودیگران از سبک و شیوه او که بهخراسانی نزدیک است پیروی کرده اند . بعضی از بزرگان ادب او را با رشیدالدین وطواط وحکیم انوری برابر دانسته اند . چنانکه جمالالدین عبدالرزاق درتعریف او گوید :

اشرف و وطواط و انوری سه حکیمند

کز سخن هر سه شد شکفته بهارم

دیوانش مشتمل برقصاید وغزلیات وترجیعات ورباعیات می باشد که کلیه آن به پنج هزار بیت می رسد وبه سال ۱۳۲۸ شمسی درتهران به طبع رسیده است . سید حسن به سال ۵۵۶ هجری قمری درقصبه «آزادوار» جوین درگذشت وقبرش هنوز در آنجا باقی است .

این غزل از اوست :

بر مردم چشم من نشانید

آرام دل مرا بخوانید

اندازه حسن او بدانید

آوازه عشق من شنیدید

از دور در او نگاه کردن	انصاف دهید کسی توانید؟!؟
از دیده و جان و ازدل و تن	این خدمت من بدو رسانید
ای خوبان او چو آفتابست	در جمله شما باو چه مانید؟!؟
عشق‌انده و حسرتست و خواری	عاشق مشوید اگر توانید!!

لباب الالباب ص ۴۳۸ . تاریخ گزیده ص ۸۱۷ . دولتشاه ص ۱۱۶ . مجالس -
 الفئیس ص ۳۳۰ . آتشکده ص ۱۰۴ . مرآت الخیال ص ۳۴ . مجمع الفصحا ج ۱ ص
 ۵۲۵ . ریاض العارفين ص ۳۰۶ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۹۵۱ . هفت اقلیم ج ۲ ص
 ۳۱۸ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۵۷ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۵۸۶ .
 تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۱۰۰ .

تاریخ وفات حیدری تبریزی

حیدری تا از سخن بر بست لب	شد دگرگون رسم و آئین ادب
نکته پردازی که لطف شعر او	مایه رشک عجم بود و عرب
نام آن فرزانه فاضل ، در جهان	گر بماند جاودان نبود عجب
سال فوتش راز هر کس خواستم	بی تأمل گفت از : (نظمی) طلب

۱۰۰۰ ق

۴۵- حیدری : حاج حیدر ، از شاگردان ممتاز لسانی شیرازی است .
 نخست در بازار تبریز سراجی می‌کرد و بعد
 تاجری معتبر شد . چون در شعر و شاعری شهرت پیدا کرد ، به هندوستان رفت و

مورد عنایت اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴) واقع گردید .

بیشتر عمر حیدری در هندوستان گذشت و از شاعرانی است که بارها از انعام و صلۀ سرشار اکبر شاه برخوردار شد. (لسان الغیب) اثر مشهور اوست که در آن ، قسمتی از بهترین اشعار استاد خود لسانی شیرازی را تضمین کرده است . به نوشته بعضی ، گویا : میانه حیدری با وحشی بافقی خوب نبوده و برای همدیگر هجوها گفته اند .

وی دیوانی داشته نزدیک به ۱۶ هزار بیت که ۶ هزار بیت آن غزل بوده ولی درجائی به نظر نرسیده است ، شاید در کتابخانه‌های معتبر موجود باشد . حیدری در محله سرخاب تبریز سکونت داشت و هنوز آن کوچه (تکیه حیدر) نامیده می‌شود . پایان حیاتش را سال هزارم هجرت نوشته‌اند ، ولی محل قبرش در هیچ مأخذی ذکر نشده است .
نمونه‌بی از اشعار اوست :

چوپاگان (حیدری) تا می‌توانی کمالی کسب کن در عالم خاک
که ناقص رفتن از عالم چنان است که بیرون رفتن از حمام ناپاک
* * *

در آتش است ز عشقت تن بلاکش من
به آب تیغ تو خواهم نشیند آتش من

تاریخ وفات حیرت تبریزی

شهر تبریز، این دیار دیر پا
 کی دگر «شیخ الرئیس» آرد به بار؟
 مادر گیتی خورد خون جگر
 تا چنوئی پروراند در کنار
 باغ دانش بود ازو شادابتر
 شاخ معنی بود ازو پر برگ و بار
 حیف از آن شیوه شور آفرین
 آه از آن خامه معجز نگار
 الغرض: روزی که فردوس برین
 شد به حیرت مأمن و دارالقرار
 نکه سنجی از پی تاریخ او
 گفت: (کو آن حیرت والاتبار)

۱۳۳۶ ق

۴۶- حیرت: ابوالحسن میرزا، معروف به شیخ الرئیس، پسر حسام السلطنه،

پسر فتحعلیشاه قاجار، در سال ۱۲۶۴ هجری

در تبریز چشم به جهان گشود. نخستین سالهای زندگی در مصر، مکه، سمرقند، بخارا، عشق آباد، هند و عثمانی به سیر و سیاحت گذشت. سپس به ایران آمد و در شیراز به تدریس و تحقیق و تألیف پرداخت.

کتاب «اتحاد الاسلام» و «الابرار» به عربی از تألیفات اوست. حیرت در ادبیات فارسی و عربی و حکمت و فقه و اصول. تبحری عظیم داشت و از علمای بزرگ زمان خود به شمار می رفت.

دیوانش که شامل اشعار فارسی و عربی است نخست به سال ۱۳۱۲ ق به نام «منتخب النفیس» در بمبئی و بعد در تهران چاپ شده است. حیرت در انقلاب

مشروطیت ایران ، به آزادیخواهان پیوست و با سخنرانی های تکان دهنده خود کمکهای شایانی به آزادیخواهان کرد .

وقتی که به امر محمد علی شاه . مجلس را به توپ بستند و آزادیخواهان مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند ، شیخ رئیس نیز دستگیر و در باغ شاه به زنجیر کشیده شد . پس از برقراری مشروطیت ، مردم شیراز و استان مازندران . برای وی احترام زیادی قائل بودند .

مرحوم تربیت ، در دانشمندان آذربایجان می نویسد : « آقای شیخ رئیس در دوره دوم مجلس که نگارنده نماینده تبریز بودم ایشان هم نماینده مازندران بودند ، وفات او به سال ۱۳۳۶ هجری قمری در تهران اتفاق افتاد و در شاه عبدالعظیم مدفون است .

از اوست :

چو خوشه چینان رفتم به سوی خرمن حسن
مگر ز بوسه ز کاتی به این کدا بدهد
به گریه گفتم : درویشم و فقیر و غریب
به خنده گفت که : مسکین برو خدا بدهد

* * *

خوشادمی که خراب از شراب ناب شویم
بنا بر آب گذاریم تا خراب شویم
طریق حکمت آن است تا فلاطون وار
میان خم بنشینیم تا شراب شویم

آثار عجم ص ۵۲۹ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۶۹ .
سخنوران نامی معاصر ج ۳ ص ۹۲ . فرهنگ سخنوران ص ۱۷۸ . مقدمه دیوان حیرت .

تاریخ وفات حیرتی تونی به صورت معما

چو ملاحیرتی از این جهان رفت
به عصر خویشتن با رفتن وی
ز دلها در غمش تاب و توان رفت
نوا آمد یکی از (فاضلان) رفت
ادیبی جست تاریخ وفاتش :

۹۶۱ ق

۴۷- حیرتی : ملاحیرت ، در شهر تون به دنیا آمده ولی چون در مرو

نشو و نما یافته به حیرتی مروی مشهور است.

وی در زمان شاه طهماسب اول « ۹۳۰ - ۹۸۴ » شهرت فراوان یافت و بیش از دیگران از عنایات آن شهریار برخوردار گردید .

به نوشته تذکره نویسان ، گویا : مردی بسیار صاحب جمال و خوشگذران بوده و همواره قلندرانه می زیسته است . سام میرزای صفوی که از معاصرانش بود، در تحفه سامی می نویسد :

« ملاحیرتی مشهور است که از مرو است اما خود میگوید که از تونم ، از شعرای مشهور است . در همه باب شعر گفته اما در منقبت بسیار کوشیده . در اوایل جوانی بسیار لایابالی و بی قید بود و در اکثر به هجو مردم لب میگشود و اهاجی که بین او و وحید قمی واقع شده مشهور است . حیرتی مدتها به سیر و سیاحت پرداخت و سرانجام در کاشان به دست ظالمی کشته شد .

سال وفات او را ۹۶۱ هجری قمری ذکر کرده اند. حیرتی علاوه بر دیوانش،

کتابی موسوم به «بهجة المباحج» داشته که در دست نیست .

این دویست از اوست :

خدا مرا به وصال تو دلر با برساند

هوای وصل تو دارد دلم ، خدا برساند

به من چونامه نویسی ، نویس بر سر نامه

که قاصدش به سر کوچۀ بلا برساند

نخفۀ سامی ص ۱۰۵ . مجمع الخواص ص ۱۶۵ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۶۴ .
مجالس الفانس ص ۱۵۳ - ۳۷۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۹۳ . ۱۵۸ . قاموس
الاعلام ج ۳ ص ۲۰۰۴ . آنشکده ص ۲۲۹ .

تاریخ وفات خاقانی شروانی

حیف از آن بزرگ استاد، آن یگانه خاقانی

زبده در سخن سنجی ، نخبه در سخندانی

پیش جمله استادان ، بهترین سخن گستر

در غزل بود حافظ ، در قصیده خاقانی

زادگاه این شاعر ، خاک پاکِ شروان بود

سال مرگ او گفتم : (ای ادیب شروانی)

۴۸ - خاقانی : بدیل ، ملقب به افضل الدین ، فرزند علی ، در حدود سال ۵۲۰ هجری در ده ملهملو ازدهات شران دیده به جهان گشود . پدرش پیشه تجاری داشت و مادرش عیسوی بود که بعد اسلام آورد . خاقانی هنوز کودک بود که پدرش در گذشت و تأمین معاش او را مادر که به کار طبّاحی اشتغال داشت به عهده گرفت .

خاقانی با تعلیم و تربیت عمویش کافی الدین که مردی دانشمند و طیب بود ، انواع علوم را از صرف و نحو و فلسفه و ریاضی و نجوم بیاموخت و چون به کمالات آراسته شد ، عمویش او را *حسان العجم* خواند . چنانکه در مقام سپاسگزاری از وی گوید :

چون دید که در سخن تمامم حسان عجم نهاد نامم
 خاقانی ۲۵ ساله بود که عموی خود را از دست داد و به خدمت شاعر معروف ابوالعلاء کنجوی رسید و مورد مهر و محبت وی قرار گرفت . ابوالعلاء که استاد مسلم عصر خود بود و شاگردان زیادی داشت خاقانی را چون فرزند خود پذیرفت و به فنون مختلفه شعر و ادب آشنا ساخت و دختر خویش را نیز به عقد او درآورد .
 خاقانی که شاعری جوان بود و حقایقی تخلص می کرد به وسیله استاد ، بدربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه معرفی گردید و تخلص خاقانی را از نام او گرفت . ولی پس از چندی میانه او و استادش بهم خورد و استاد را هجا گفت !
 خاقانی از قصیده سرایان زبردست زبان فارسی است که در قدرت بیان و وسعت فکر و آوردن تشبیهات و ترکیبات و تعبیرات بدیع و تازه نظیر ندارد . در شعر دارای سبکی خاص و شیوه ای مبتکرانه است و خود او به این معنی اشاره کرده گوید :
 مرا شیوه خاص و تازه است و داشت

همان شیوه باستان عنصری

او به وفور فضل و دانش خود می‌باید و در نظم و نثر فارسی و عربی خود را استاد
بی‌مانند می‌دانست :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان ملک سخنرانی مسلم شد مرا

مریم بکر معانی را منم روح القدس

عالم ذکر معانی را منم فرمانروا

این شاعر گرانقدر با گویندگان بزرگ مانند : نظامی ، رشید و طواط ،
جمال الدین عبدالرزاق . انوری ، ظهیر فاریابی و ابراهیم خسیکی معاصر بود و اکثر این
سخنوران او را ستوده و به علو مقامش در شعر و ادب ، گواهی داده‌اند .

ولی از آنجا که قدری بلند همت و زودرنج بوده با بعضی از شعرا راه مخالفت
پیموده و اشعاری نیز در هجو آنان سروده است .

نظامی گنجوی ، داستان پرداز نامی سده ششم هجری ، با خاقانی رابطه
نزدیکی داشته و در مرثیه‌ای که در وفات او ساخته چنین گفته است :

همی گفتم که : خاقانی درینا گوی من باشد

درینا من شدم آخر درینا گوی خاقانی

این شاعر قوی دست ، علاوه بر دیوانش که شامل ۲۲ هزار بیت قصیده ، غزل ،
ترجیع بند ، ترکیب بند و رباعی می‌باشد اثر دیگری نیز دارد به نام « تحفة العراقین »
که منظومه‌ای است تقریباً سه هزار بیت به طرز سفرنامه ، که خاقانی شرح نخستین
مسافرت خود به مکه و مدینه و اوضاع شهرها و مردم آن روزگار را در آن به نظم
کشیده است بدین مطلع :

از حفة سبز و مهره خاك

مائیم ز ناظران غمناك

دیوان و تحفة العراقین او بارها در ایران و هندوستان چاپ شده است . خاقانی

دراواخر عمر در شهر تبریز اقامت گزید و به گوشه نشینی و عبادت روزگار می گذرانید تا به سال ۵۹۵ هجری زندگی را به درود گفت و در مقبره الشعراى سرخاب به خاک سپرده شد.

لباب الالباب ص ۴۰۵ . تاریخ گزیده ص ۸۱۸ . بهارستان جامی ص ۱۰۹ . نجات- الانس ص ۶۰۷ . دولتشاه ص ۸۸ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۱۶ . مرآت الخيال ص ۲۹ . آتشکده ص ۳۶ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۰۸ . ریاض العارفين ص ۳۰۹ . طرائق الحقایق ج ۴ ص ۲۸۰ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۹ . سخن و سخنوران ص ۶۱۲ . ریحانة الادب- ج ۱ ص ۳۷۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۸۳ .

تاریخ وفات خسرو دهلوی

سال مرگ خسرو ، آن شاعر که شد

ملك هند از فضل او پر داستان

همچنان می جستم از راه جمل

زانکه باشد راه و رسم باستان

هائفسی سر در میان آورد و گفت :

گو به سالت « سعدی هندوستان »

۷۲۵ ق

۴۹- خسرو : امیر خسرو ، فرزند امیر محمود ، در سال ۶۵۱ هجری قمری

در شهر « پیتالی » از توابع دهلی چشم به جهان

گشود. پدرش امیر محمود از ترکان ختا بود که در فتنه مغول به هندوستان گریخته و

دردهلی اقامت گزید و در دربار هند مقام و منصبی بلند یافت ، امیر خسرو هشت ساله بود که پدرش در گذشت و خالش تربیت او را به عهده گرفت .

امیر خسرو چون از امیرزادگان دربار هند بود، از آغاز جوانی به خدمت پادشاهان هند درآمد و همواره از لطف و عنایت ملوکانه ایشان برخوردار بود. او در نظم و نثر فارسی دستی قوی داشت و از استادان شعر و ادب به شمار می رفت و از اینجاست که او را سعدی هندوستان گفته اند .

دیوان غزلیات و قصاید امیر خسرو . پنج قسمت و هر قسمت نام جداگانه ای دارد و این پنج قسمت عبارتند از :

۱- تحفة الصغر ۲- وسط الحیوة ۳- غرة الکمال ۴- بقیه نقیه ۵- نهایت الکمال علاوه بر آن ، خمسة نظامی گنجوی را استقبال کرده و در مدت ۴ سال به پایان رسانیده که شامل پنج مثنوی و ۱۸ هزار بیت است . بدین گونه :

۱- مطلع الانوار در برابر مخزن الاسرار ۲- شیرین و خسرو در برابر خسرو و شیرین ۳- مجنون و لیلی در برابر لیلی و مجنون ۴- آئینه اسکندری در برابر اسکندرنامه ۵- هشت بهشت در برابر هفت پیکر ، گذشته از اینها، پنج مثنوی دیگر سروده بنامهای :

۱- قران السعدین ۲- نه سپهر ۳- مفتاح الفتوح ۴- خضر خان و دولرانی ۵- تعلق نامه . با داشتن این ۱۵ کتاب نظم که نزدیک به یکصد هزار بیت است ۳ کتاب دیگر دارد به نثر، که با انشای بسیار شیوا و روان نوشته و از شاهکارهای نثر فارسی به شمار می رود .

امیر خسرو به سال هفتصد و بیست و پنجم هجرت دردهلی در گذشت و در کنار مرشد خود نظام الدین اولیاء که عارف مشهور هند بود به خاک سپردند .

این غزل از اوست :

مست آمده‌ای باز به مهمان که بودی

دانم شکری ، در شکرستان که بودی ؟

ای یار جدا مانده ، دل تنگ که جستی

ای یوسف گم گشته به زندان که بودی ؟

می دوش کجا خوردی و ساغر به که دادی

در ظلمت شب، چشمه حیوان که بودی ؟

آراسته و مست در آغوش که خفتی

این بخت که را بوده ، به فرمان که بودی ؟

زلفت که گرفتست و لب‌ت را که گزیدمت

پیش که نشستی شب و مهمان که بودی ؟

نی بوی گلی داری و نی رنگ بهاری

« خسرو » تو به نظاره بستان که بودی ؟

بهارستان ص ۱۱۸ . نفحات الانس ص ۶۰۹ . دولت‌شاه ص ۲۶۵ . مجالس النفاث ص ۳۵۶ .
هفت اقلیم ج ۱ ص ۳۵۸ . آتشکده ص ۳۵۵ . مرآت الخیال ص ۴۷ . تذکره میخانه ص
۵۷ . هفت آسمان ص ۶۳ ، طرایق الحقایق ج ۲ ص ۶۵ . ریاض العارفین ص ۱۰۲ .
مجمع الفصاح ج ۲ ص ۶۳۸ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۴۵ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۱۰ .
از سعدی تاجامی ص ۱۵۲ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۷۷ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق
ص ۱۳۷ . مقدمه دیوان غزلیات امیر خسرو دهلوی .

تاریخ وفات خواجوی کرمانی

گر بگذریم «نظمی» از شعر خواجه، خواجوست
 کان سلسبیل معنی بر وی بود سیلا
 گر نظام از پیرسی، پیوسته بود چون در
 و شعر او بخواهی، از لطف سلسبیل
 آثار دلپذیری از خود نهاد و بگذشت
 حق نیز در جزایش جاری دهد جزایلا
 تاریخ مرگ او را می‌جستم از ادیبان
 «نظمی» چنین رقم زد: (خواجوی بی‌عدیلا)

۷۵۳ ق

۵۰- خواجو: محمد، ملقب به کمال الدین، مکنی به ابوالعطاء، فرزند
 علی، یکی از بهترین غزلسرایان سده هشتم هجری
 است. وی در تاریخ پانزدهم شوال سال ۶۷۹ هـ ق در کرمان تولد یافت. پس از تحصیل
 مقدمات علوم در زادگاه خود. به سیر و سفر آغاز کرد.

مدتها در شهرهای: مکه، تبریز، اصفهان، بغداد و مصر به سر برد و با بسیاری
 از بزرگان صوفیه ملاقات نمود و از هر خرمنی خوشه‌ای چید و از هر بلبللی نوائی
 شنید و سرانجام به شیراز باز آمد و تا پایان عمر در این شهر لنگر انداخت و به عبادت
 و ریاضت پرداخت و در همین سفرها بود که به خدمت شیخ رکن الدین علاء الدوله

رسید و از وی کسب فیض کرد.

خواجو ، سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶) و وزیرش غیاث الدین محمد و شیخ ابو اسحاق اینجو (۷۴۲ - ۷۵۸) و وزیرش شمس الدین محمد را در قصاید خود ستوده و از شیخ ابواسحاق نعمت و نوازش فراوان دیده است .
این شاعر دیوان بزرگی دارد که در حدود ۲۰ هزار بیت قصیده ، قطعه ، غزل و مثنوی می باشد . درغزلسرائی پیرو سبک سعدی بوده و در روزگار خود شهرتی بسزا داشته است .

خواجو به تقلید نظامی گنجوی خمسه‌ای سروده که اسامی آن ها به قرار زیر است:

۱- همای و همایون که داستان عاشقانه و به بحر تقارب است . ۲- گل و نوروز که آنهم داستان عشقی و به وزن خسرو و شیرین نظامی است . ۳- کمال نامه که مثنوی عرفانی و به وزن هفت پیکر نظامی می باشد . ۴- روضه الانوار که در مقابل مخزن الاسرار نظامی ساخته و دارای مطالب عرفانی است . ۵- گوهر نامه که به وزن خسرو و شیرین در محاسن اخلاق و مراتب تصوف است .

درباره مرک خواجو چنین نوشته اند :

او برای ختان ، فرزند شیخ ابواسحاق که یکی از ممدوحانش بود قصیده‌ای سرود و شیخ ابواسحاق يك طبق زر بعنوان صلّه برای وی فرستاد . خواجو از دیدن آن همه طلا، از فرط شادی درگذشت .

پایان حیاتش را به سال ۷۵۳ هجری قمری در ۷۴ سالگی ذکر کرده‌اند مزارش در نزدیکی دروازه قرآن شیراز واقع است .

این غزل از اوست :

پیش صاحبنظران ملك سلیمان باد است
 بلکه آنست سلیمان که زمك آزاد است
 آنکه گویند که بر آب نهاده است جهان
 مشنوی خواجه که بنیاد جهان بر باد است
 گر پر از لاله سیراب بود دامن کوه
 مرو از راه که آن خون دل فرهاد است
 ملك بغداد به مرگ خلفا می گرید
 ورنه این شط روان چیست که در بغداد است؟
 خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط
 که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
 هر زمان مهر فلک بردگری می تابد
 چه توان کرد که این سفله چنین افتاد است
 یاددار این سخن ازمن که پس ازمن گوئی :
 یادباد آنکه مرا این سخن از وی یاد است
 دل بر این پیره زن عشوه گر دهر میند
 کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است
 حاصلی نیست بجز غم به جهان «خواجه» را
 خرم آن کس که بکلی ز جهان آزاد است

* * *

شرح سنگین دلی و قصه شیرین باید که بکوه آید و بر سنک نویسد فرهاد

ز کیسوی پریشان تو ما را پریشانی ز سر تا پا گرفته

* * *

بهر موئی از آن زلف پریشان دل جمعی پریشان می توان یافت

دولت‌شاه ص ۲۷۷ . تاریخ گزیده ص ۸۱۸ . تذکره میخانه ص ۷۳ . آتشکده ص ۱۲۳ . مرآت الخیال ص ۴۹ . بهارستان ص ۱۱۹ . ریاض العارفین ص ۱۰۶ . مجالس-
المؤمنین ج ۲ ص ۶۴۲ . طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۹۲ . آثار عجم ص ۴۸۲ . مجالس-
الفنائس ص ۳۳۳ . ازسعدی تا جامی ص ۳۰۱ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۷ . ریحانة -
الادب ج ۱ ص ۳۶۸ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۴۱ . تاریخ ادبیات هرمان
آته ص ۸۶ . مقدمه دیوان خواجوی کرمانی .

تاریخ وفات خواری تبریزی

«خواری» تبریزی آن شاعر که او

در جهان جز دانه دانش نکشت

آن سخن گستر که سوز مانش

داغها بر سینه احباب هشت

مرغ روحش تا از این تنک آشیان

پر کشید و رفت در باغ بهشت

سال تاریخ وفاتش خواستند

اهلی فضلی (حبیب از آن خواری) نوشت

۵۱- خواری: ... از شاگردان لسانی شیرازی است. شاعری نازک خیال و شیرین بیان بود و خط نستعلیق را بسیار نیکو می نوشت. باینکه مردی رند و عیار و بی باک بود. ولی استادش را از جان و دل دوست می داشت و غزلیات او را بر اشعار اهلی و فغانی شیرازی و دیگر شعرای معاصر ترجیح می نهاد. گویا: اصلش از هرات بوده و چون از آغاز جوانی در تبریز می زیسته است مردم او را تبریزی می شناختند.

خواری در شیوه غزلسرائی مهارتی کامل داشت و از تمام دقایق شعر آگاه بود. غزلش در میان غزلسرایان آذربایجان دست به دست می گشته است. وفاتش به سال نهصد و هفتاد و چهار هجری قمری در تبریز اتفاق افتاد ولی از محل قبرش سراغی نداریم و نامش نیز از هیچ مأخذی به دست نیامد. از اوست:

از سرمستی خوش آن ساعت که چون یادم کنی
 بیخود آبی و ز بند محنت آزادم کنی
 بخت آنم که خواب آلوده بر خیزی شبی
 ناله‌ام شناسی و گویی به فریادم کنی
 بی وفایها نخواهد یافت چندانی خلل
 پیش مردم گر به تقریبی گهی یادم کنی

تاریخ وفات خیام نیشابوری

خیام ، آن حکیم که از دولت هنر
می گشت بر فراز فلک آفتاب وار
آن استاد علم ریاضی، که جاودان
نامش بود به دفتر و دیوان روزگار
فرزانه فاضلی که به نزدیک خاص و عام
در ملک شعر و شهر ادب بود شهریار
روزی که رخت خویش برون برد از جهان
در ماتمش گریست زمین و زمانه زار
فریاد از زبونی دنیای کور دل
ای داد از ستمگری چرخ کجمدار
تا رفت آن حکیم، به تاریخ فوت او
کلك قضا نوشت: (حکیم و بزرگوار)

۵۲۰ ق

۵۲ - خیام: عمر، فرزند ابراهیم خیامی نیشابوری، معروف به حکیم عمر خیام، از بزرگترین ریاضی دانان و شاعران سده پنجم هجری است که در تاریخ وفقه و فلسفه و تفسیر و حساب و هندسه و هیئت سرآمد روزگار خود بود. بعضی او را از شاگردان ابن سینا دانسته اند. مردی خرد پیشه

وبلند اندیشه بوده و با نظامی عروضی سمرقندی معاشرت داشته است .
آورده‌اند : هوش و حافظه او چندان بود که در اصفهان هفت مرتبه کتابی را
خواند و حفظ کرد و چون به نیشابور باز گشت، آن کتاب را املاء نمود و هنگامی
که املاء او را با نسخه اصلی مقابله کردند تفاوت اندکی داشته است ! خیام در نزد
سلاطین سلجوقی بسیار محترم بود .

در سال ۴۶۷ هجری ، به روزگار پادشاهی جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی
(۴۶۵ - ۴۸۵) و وزارت خواجه نظام‌الملک ، با هفت حکیم دیگر ، تقویم را اصلاح
کرد که صحیحترین محاسبه سال شماری و به تقویم جلالی معروف است و به دستگیری
آن هفت نفر رصدخانه‌ای ترتیب داد که سالها دایر بود . خیام شهرت جهانی دارد
و اغلب رباعیاتش چندین بار به زبانهای مختلف جهان ترجمه شده ولی بیشتر شهرت
وی به سبب مقام علمی اوست .

رساله‌هایی در جبر و هندسه و مقابله به زبان فارسی و عربی دارد که هنوز مورد
استفاده قرار می‌گیرد . وی ، شعری جز صد و اند رباعی ندارد ولی این رباعی‌ها
چنان ساده و روان و نفز و پرمغز سروده شده که او را در شمار شاعران بزرگ قرار
داده است .

خیام عمر طولانی یافت و به سال ۵۲۰ هجری قمری در نیشابور درگذشت
و در امامزاده محروق به خاک سپردند .

این چهار رباعی از اوست :

آنان که محیط فضل و آداب شدند

از جمع کمال ، شمع اصحاب شدند

ره زین شب. تاریخ نبردند برون
 گفتند فسانه ای و در خواب شدند
 * * *
 بر خیز و مخور غم جهان گذران
 منشین و جهان به شادمانی گذران
 در طبع جهان اگر وفائی بودی
 نوبت به تو خود نیامدی از دگران
 * * *
 بنگر ز صبا دامن گل چاک شده
 بلبل ز جمال گل، طربناک شده
 در سایه گل نشین که بسیار این گل
 بر خاک فرو ریزد و ما خاک شده
 * * *
 خیام که خیمه های حکمت می دوخت
 در کوره غم فتاد و ناگاه بسوخت
 مقراض اجل طناب عمرش بیرید
 دلال قضا برایگانش بفروخت

چهارمقاله ض ۶۰. تاریخ گزیده ص ۸۱۷. مجالس النفاث ص ۳۳۰. آتشکده
 ص ۱۳۸. صبح گلشن ص ۱۵۸. مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۰۷. ریاض العارفین ص ۳۱۷.
 قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۷۱. زیحانة الادب ج ۱ ص ۴۳۷. هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۵۶.
 مواد التواریخ ص ۵۹۵. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۵۲۳. تاریخ ادبیات
 دکتر رضازاده شفق ص ۷۶.

تاریخ وفات دانش مازندرانی

دربخ از « دانش » مازندرانی
 همان شاعر که در اقصای عالم
 به مصر فضل یوسف بود، لیکن
 چوناً که خیمه در باغ جنان زد
 پی تاریخ فوتش نکته سنجان
 از آن فرزانه استاد خود آگاه
 فساد آوازه شعرش به افواه
 سپهر کینه توز افکند در چاه
 وز این محنت سرا بر کند خر گاه
 رقم کردند (دانش رحمت الله)

۱۰۷۹ ق

۵۳ - دانش : ملاعلی، معروف به « حبش » از گویندگان سده یازدهم
 هجری است . وی درساری مازندران به دنیا آمد و
 ایام جوانی را در مشهد به تحصیل علم و ادب گذراند و سپس در اصفهان به کار
 قضاوت اشتغال جست. فاضلی خوش صحبت و شاعری نیک سیرت بوده و به نوشته نصر آبادی
 نسبتش به بلال، مؤذن حضرت رسول (ص) می رسیده است . گویا: در اواخر عمر، از
 دانش به « جاوید » تغییر تخلص داده است .

دانش به سال ۱۰۷۰ هجری قمری در اصفهان در گذشت و در بقعه محمد
 بیک به خاک سپردند .

این ایات از اوست :

بر مزارم کاشکی بعد از هلاکم بگذرد

گر زخونم نکذرد، باری زخاکم بگذرد

* * *

به پیش ما چه زنی لاف زور بازو را ؟

کهمی کشد همه کس، این کمان ابرو را

* * *

درد دلم به کاغذ ابری رقم کنید

شاید که پی به دیده گریان من برد

نصرآبادی ص ۳۷۴ . روز روشن ص ۱۶۵ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۷۶۵ . آتشکده
ص ۱۶۹ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۱ . گلزار ادب ص ۲۸۸ . فرهنگ سخنوران ص ۱۲۶

تاریخ وفات دانش مشهدی

شد چو نا که رهی راه بهشت

داغها بر دل احباب بهشت

کلك نظمی (رضی الله) نوشت

۱۰۷۶ ق

دانش مشهدی آن نادره گو

لالهوش ، سوز غم و ماتم او

بود نامش چورضی، تاریخش

۵۴ - دانش : میرزا رضی ، پسر میرزا ابوتراب^۱، از شاعران نازک‌خیال سده یازدهم هجری است . پدرش نیز شاعر بود و فطرت تخلص میکرد . فطرت به هندوستان رفت و به سال ۱۰۶۰ در حیدرآباد دکن در گذشت . میرزا رضی به سراغ پدر ندان کشور سفر کرد و تا مدتی بازنگشت . در شعبان سال ۱۰۶۵ قصیده‌ای در مدح شاهجهان سرود و پادشاه را خوش آمد و او را دوهزار روپیه صلّه داد . پس از آن به خدمت دارا شکوه ولیعهد دانشمند و با ذوق شاهجهان پیوست و در حضرت او پایگاهی بلند یافت . گویند وقتی شاهزاده این بیت او را شنید :

تاك را سيراب كن اى ابر نيسان در بهار

قطره تا می می تواند شد، چرا گوهر شود؟
سخت پسندید و ده هزار روپیه او را صلّه فرمود و آن را به مسابقه گذاشت و خودش نیز در آن مسابقه شرکت جست و چنین سرود :

سلطنت سهل است ، خود را آشنای فقر کن

قطره تا می می تواند شد، چرا گوهر شود؟
دانش مدتی هم در بنگاله مورد عنایت محمد شجاع پسر دیگر شاهجهان قرار گرفت و به سال ۱۰۷۲ از هند به زاد گاه خود مشهد مراجعت نمود . وفات او را به سال ۱۰۷۶ هجری در مشهد نوشته‌اند .

از بهترین غزل‌های اوست :

موسم آن شد که ابر نر چمن پرور شود

نکته گل مایه شور جنون در سر شود

تاك را سيراب كن اى ابر نيسان در بهار

قطره تا می می تواند شد، چرا گوهر شود؟

ناله بلبل نهان در پرده برک گل است
 بی دماغم، کاش از این یک پرده ناز کتر شود
 ما به ذوق کربیه مستی در این بزم آمدیم
 می بده ساقی بقدر آنکه چشمی تر شود
 راز پوشیدن نیاید «دانش» از بی تاب عشق
 در میان انجمن پروانه خاکستر شود

سرخوش ص ۳۸ . مرآت الخيال ص ۱۶۸ . تذکره اختر ج ۱ ص ۷۹ . سفینه المحمود
 ج ۲ ص ۵۸۳ . آتشکده ص ۸۸ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۱۰۲ . نصر آبادی ص ۲۵۲ .
 گلزار ادب ص ۴۴۳-۴۹۷ .

تاریخ وفات داوری شیرازی

ز راه سیه کاری و کجروی
 عزیزان به صدآه و افسردگی
 گرفت آسمان تا کم داوری
 نشستند در ماتم داوری
 نوشت: (آه آه ازغم داوری)
 ادیبی پی سال تاریخ او

۱۲۸۳ ق

۵۵ - داوری : میرزا محمد، پسر میرزا کوچک وصال است که در سال

۱۲۳۸ هجری در شیراز پا به عرصه وجود

گذاشت. در هنر شاعری و نقاشی و خوشنویسی شهره آفاق بود، انواع خطوط، به ویژه

شکسته را بسیار خوب می نوشت. معصومعلی شاه مؤلف «طرایق الحقایق»

می نویسد :

« کتاب شاهنامه حکیم فردوسی را بر حسب خواهش مرحوم ایلخانی فارس، محمد قلی خان ابن جانی خان ایلخانی نوشته‌اند و مصور شده و حقیقتاً اعجاز نموده و از جمله جواهر بی قیمت است »

نگارنده این شاهنامه را درموزه مشهد دیدم و اهل فن معتقد بودند که بیشتر از پنج میلیون تومان ارزش دارد. اشعارداوری مشتمل بر قصاید و غزلیات و مسمطات و مثنوی است. و به نوشته صاحب طرایق الحقایق به سی هزار بیت می‌رسد. گویا در نظم مثنوی دستی قوی داشته است. وفات او در سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری قمری بهمن ۴۵ سالگی اتفاق افتاد.

از اوست :

در دل تنگ نخواهم که هوای تو بود

حیفم آید که در این غمکنده جای تو بود

چون سرم لایق همسایگی زلف تو نیست

چون سر زلف تو آن به که به پای تو بود

گوئیا خاصیتش تربیت ماه و پری است

سرزمینی که در آن نشو و نما می تو بود

شانه را دیدم و یاد دل خود افتادم

که معلق به سر زلف دو تایی تو بود

آثار عجم ص ۳۵۹. طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۷۱. روز روشن ص ۲۵۶. ریحانه-
الادب ج ۲ ص ۱۲. مجمع الفصحا ج ۴ ص ۲۹۳. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۵۴ -
۲۱۶-۲۲۷-۲۲۸. تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۹۴. فرهنگ سخنوران ص ۲۰۵.
مولد التواریخ ص ۴۰۰.

تاریخ وفات دقیقی سمرقندی

تا قیامت بود به گیتی نام	آخرین بردیقی، آنکه از او
کرد بر نظم شاهنامه قیام	آنکه قبل از حکیم فردوسی
بود در شیوه حماسه تمام	بود در صنعت قصیده وحید
چون به عهد شباب یافت ختام	قصه عمر او به ناکامی
(آه وای از دقیقی ناکام)	فاضلی گفت بهر تاریخش :

ق ۳۶۷

۵۶ - دقیقی : محمد ، مکنی به ابو منصور ، فرزند احمد ، از شعرای گرانمایه و بلند مرتبه زبان فارسی است که در دربار چغانیان و سامانیان می زیسته و امرای این دو سلسله را می ستوده است و گویا به امر نوح بن منصور سامانی به نظم شاهنامه پرداخت .

دقیقی زردشتی بوده و عقیده خود را با کمال صراحت اظهار می کرده و به داشتن این مذهب می بالیده است نمونه :

به گیتی از همه خوبی و زشتی	دقیقی چار خصلت بر گزیدست
می خون رنگ و کیش زرد هشتی	لب یا قوت رنگ و ناله چنگ
	و در جای دیگر :
کسی کو نداند ره زرد هشت	به یزدان که هر گز نبیند بهشت

او در حدود ۱۰۰۰ بیت از شاهنامه را دربارهٔ ظهور زردشت و سلطنت گشتاسب سروده بود که به دست غلامی کشته شد و آن نامه ناتمام ماند. بعد از کمی فردوسی به تکمیل کار وی همت گماشت و در ۶۰۰۰۰ بیت به پایان رسانید و آن هزار بیت را نیز عیناً در مقدمه شاهنامه خود آورده است.

از دقتی جز شاهنامه، اشعار دیگری هم به جا مانده است از جمله این دو قطعه

معروف که استادی او را مدلل می کند:

یکی پرنیانی یکی زعفرانی	به دو چیز گیرند مر مملکت را
دگر آهن آب داده یمانی	یکی زر نام ملک بر نبشته
یکی جنبشی بایدش آسمانی	کرا بویه وصلت ملک خیزد
دلی همش کینه، همش مهربانی	زبانی سخنگوی و دستی کشاده
عقاب پرنده، نه شیر ژبانی	که مملکت شکار بست کوران گیرد
یکی تیغ هندی دگر زر کانی	در چیز است کورا به بند اندر آرد
به دینار بستش پای ار توانی	به شمیر باید گرفتن مر او را

خرد باید آنجا وجود و شجاعت

فلک مملکت کی دهد رایگانی؟

* * *

تا مرا هجران آن لب نیستی
گر ورا زلف معقرب نیستی
مونسم تا روز کوکب نیستی
جانم از عشقش مر کبب نیستی
زندگانی کاش یارب نیستی

کاشکی اندر جهان شب نیستی
زخم عقرب نیستی بر جان من
ور نبودی کو کبش در زیر لب
ور مر کبب نیستی از نیکویی
ور برای یار باید زیستن

زادگاه دقیقی درست معلوم نیست بعضی او را طوسی و برخی بلخی وعده ای بخارائی و گروهی نیز سمرقندی دانند که به صحت نزدیکتر است . وفات او در سال ۳۶۷ هجری قمری اتفاق افتاد .

باب الالباب ص ۲۵۰ . تاریخ گزیده ص ۸۱۸ . بهارستان جامی ص ۹۳ . مجالس -
 النفاث ص ۳۳۴ . روز روشن ص ۲۶۱ . آتشکده ص ۳۴۱ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۴۱
 هفت آسمان ص ۱۲ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۱۴۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۰ . تاریخ
 ادبیات براون ج ۱ ص ۱۸۸-۵۴۴ - ۶۶۵ - ۶۶۹ - ۶۷۱ . سخن و سخنوران ص ۲۸ .
 تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۲۶ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۸ .

تاریخ وفات دهخدا ی قزوینی

رفت آوخ ، زجهان فرهنگ	دهخدا ، شوکت و شان فرهنگ
کراجل کرد زبانش خاموش	لیک گویاست زبان فرهنگ
مایه وسعت فرهنگ و ادب	اوست ، سو کند به جان فرهنگ
کلشن عمر خزان کرد ولی	بعد از او نیست خزان فرهنگ
بالفتنامه او شد سپری	آخرین شرح و بیان فرهنگ
گفت «نظمی» زپی تاریخش:	(دهخدا شاه جهان فرهنگ)

ش ۱۳۳۴

۵۷ - دهخدا : علی اکبر ، فرزند خانبا باخان ، شاعر و نویسنده و پژوهشگر
 توانای ایران ، در عصر حاضر بود که در همه

رشته‌های ادب دستی قوی داشت . دهخدا به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران دیده به جهان گشود. پدرش از محترمین قزوین بود که پیش از ولادت فرزند به تهران رفته و در آن شهر اقامت گزیده بود .

دهخدا ده ساله بود که پدرش را از دست داد و تحت توجه مادر به تحصیل ادامه داد . علوم متداولهٔ زمان و نخستین دورهٔ مدرسه سیاسی را در ایران به پایان رسانید و از محضر حاج شیخ هادی نجم آبادی و شیخ غلامحسین بروجردی که هر دو از استادان عصر بودند بهره جست. سپس عازم اروپا شد و مدت دو سال در وین پایتخت اتریش اقامت گزید و زبان فرانسه و علوم جدید را تکمیل کرد .

هنگام بازگشت از سفر اروپا که همزمان با آغاز مشروطیت ایران بود با همکاری شادروان میرزا جهانگیر خان شیرازی ، روزنامهٔ معروف صور اسرافیل را منتشر می کرد و جالب ترین ستون آن روزنامه را زیر عنوان چرند و پرند با امضای «دخو» می نوشت .

وقتی که به امر محمد علی شاه مجلس شورای ملی به توپ بسته شد دهخدا را با جمعی از آزادیخواهان به اروپا تبعید کردند . وی چندی در پاریس با علامهٔ شهر محمد قزوینی معاشر بود . پس از فتح تهران به وسیلهٔ مجاهدین ، دهخدا از کرمان و تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و به ایران بازگشت . مردم تهران او را سخت گرامی می داشتند . مدتی نیز ریاست مدرسهٔ حقوق و علوم سیاسی تهران را بر عهده گرفت .

دهخدا به فنون مختلفهٔ شعر و ادب تسلط کامل داشت و از آغاز جوانی، اوقات خود را به ترجمه و تحقیق و تألیف می گذرانید . مهمترین آثار او عبارتند از :

- ۱- فرهنگ فرانسه به فارسی . ۲- امثال و حکم در ۴ جلد که به طبع رسیده است . ۳- دیوان اشعار که شامل غزل و قطعه و مثنوی و متفرقات می باشد . ۴- لغتنامه

در ۲۶ جلد که بزرگترین و پرازدش‌ترین تذکره و دائرةالمعارف زبان فارسی است. وفات دهخدا به سال ۱۳۳۴ خورشیدی در تهران اتفاق افتاد و در شهر ری جنب مرقد شیخ ابوالفتوح رازی به خاک سپردند.

از اوست :

در سلوکم گفت پنهان عارف وارسته ای

نقد سالک نیست جز بیمار قلب خسته‌ای

در کلستان جهان گفتم چه باشد سود؟ گفت:

در بهار عمر ز ازهار حقیقت دسته ای

از پریشان گوهران آسمان پرسیدمش

گفت: عقدی از گلوی مهوشان بگسسته‌ای

گفتم این کیوان به بام چرخ هر شب چیست؟ گفت:

دید بانی بر رصد گاه عمل بنشسته ای

گفتم اندر سینه‌ها این توده دل نام چیست؟

گفت: ز اسرار نهانی قسمت برجسته ای

دل مکن بد با کسی، دامان عفت را چه باک

گر به شنت ناسزائی گفت نا شایسته‌ای

گوهر غم نیست جز در بحر طوفانزای عشق

کیست از ما ای حریفان دست از جان شسته‌ای؟

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۵ . ادبیات معاصر ص ۵۰ . تذکره خلخال ج ۱

ص ۱۷۱ . گلزار معانی ص ۲۶۴ . مقدمه لغتنامه دهخدا ص ۳۷۹ .

تاریخ وفات دهقان سامانی

حیف دهقان رخت بر بست از جهان	ماند در عالم از او افسانه‌یی
روز کاری شد که در شعر و ادب	نیست دیگر آنچنان فرزانه‌یی
الغرض : آن شاعر شیرین سخن	زد چو از دست اجل پیمانه‌یی
هاتفی گفت از پی تاریخ او:	(بددل دهقان محبت خانه‌یی)

۱۳۲۶ ق

۵۸- دهقان : میرزا ابوالفتح خان، ملقب به سیف الشعرا، از سخنوران خوش ذوق و پر کار دوره ناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه قاجار است. وی در حدود سال ۱۲۴۰ هجری قمری در قریه «سامان» که در ۱۴ فرسخی جنوب غربی اصفهان واقع است دیده به جهان گشود. در کودکی پدرش را از دست داد و عمویش تربیت او را بعهده گرفت.

دهقان به سن ۱۳ سالگی از سامان به اصفهان آمد و پس از آنکه توفیق عازم کربلا گردید و بعد از یکسال اقامت در کربلا، مجدداً به اصفهان بازگشت و گویا تا پایان عمر در آن شهر می‌زیسته است. تحصیلات و بیشتر نشو و نماى او در اصفهان شد. فنون و دقایق شعر را از ابوالفقرا که یکی از شعرای استاد اصفهان بود فراگرفت ولی سرانجام از استاد مشهورتر شد.

دیوان دهقان که شامل : غزلیات و قصاید و رباعیات اوست به ده هزار بیت می‌رسد که بارها چاپ شده و در دست است. اثر دیگر دهقان که می‌توان گفت شاهکار

اوست منظومه « هزار و يك شب » می باشد که به نام حاج سلیمان رکن الملک - شیرازی نظم کرده و بنوشته صاحب ریحانة الادب پنجاه هزار بیت است. این منظومه در تهران به طبع رسیده ولی نسخ آن نادر و نایاب است .
دهقان به سال ۱۳۲۶ هجری قمری در زادگاه خود سامان درگذشت و همانجا مدفون است .

این غزل از اوست :

تازلف نگارم به رخس ریخته باشد

با صبح طرب ، شام غم آمیخته باشد

مرغان بشکستند قفس را و پریدند

ای وای به مرغی که پرش ریخته باشد

آن را که شده گوهر عشق تو گم از دست

باید که به سر خاک جهان ریخته باشد

آن دل که بر آید به یکی تار دو زلفت

شیربست که صد سلسله بگسیخته باشد

صید همه دشتند شکار تو ، نبینم

یک صید که از چنگ تو بگریخته باشد

دهقان بگریزد به کجا از بر چشمت ؟

هر جا که رود فتنه بر انگیخته باشد

تاریخ وفات رحمت شیرازی

تا «رحمت» آن سخندان از تنگنای دنیا

در قرب رحمت حق منزل گرفت و مأوی

تاریخ فوت او را جستند نکته سنجان

صاحب‌دلی رقم زد: (رحمت به رحمت ما)

ق ۱۳۴۴

۵۹ - رحمت: میرزا عبدالله، پسر میرزا محمود حکیم، پسر میرزا شفیع

وصال شیرازی است.

او به سال ۱۲۷۰ هجری در شیراز به دنیا آمد. در چهار سالگی

از پدر یتیم ماند و به سرپرستی عموی خود میرزا احمد و قار به تحصیل ادبیات و ریاضیات و طب پرداخت و پس از تکمیل آنها به هندوستان سفر کرد و مدتی در هند مشغول طبابت گردید و سپس به ایران مراجعت نموده در زادگاه خود شیراز به تدریس طب و ادبیات اشتغال ورزید.

رحمت در ادبیات فارسی و عربی دستی قوی داشت و خط نسخ را نیز بسیار خوب

می‌نوشت. شعر کم گفته ولی هر چه گفته بسیار نفوذ پر مغز است. او به سال هزار و

سیصد و چهل و چهار هجری قمری در شیراز وفات یافت و در مقبره شیخ ابوالوفا

به خاک سپردند.

از بهترین غزل‌های اوست :

ساقیا خیز و بیمای شراب تا کی
تا مگر باده کند چاره این غمناکی
ز آتش باده بر افروز چراغ دل ما
تا به آبی بفروشیم وجود خاکی
جامه جان که به لوث غم دهر آلود است
بجز از باده تا کی نه پذیرد پاکی
رشته زلف تو و سوزن مژگان خواهم
تا مگر بخیه زخم سینه به این صدچاکی
چشم خونخوار تو خون همه مسکینان ریخت
تَرَکِ مخمور ندیدیم بدین سفاکی
کی دل ایمن نبود از چشم تو وزلف سیاه
شب بدین تیرگی و دزد بدین چالاکی ؟
دولت وصل تو و رحمت مسکین هیئات
مرد خاکی چه کند با ملک افلاکی ؟

تاریخ وفات رشید بلخی

کو رشید، آنکه به دنیای ادب
 فضل او موجب صد ناز و غرور
 حیف کو را ز بسیط گیتی
 فاضلی جست ز من تاریخش
 او محیط و همه بودند محاط ؟
 شعر او مایهٔ صد شور و نشاط
 چرخ بد مهر فرو چید بساط
 کفتم : (ایوای رشید و طواط)

۵۷۳ ق

۶۰- رشید: محمد، ملقب به رشیدالدین، مشهور به رشید و طواط، فرزند
 عبدالجلیل بلخی، به سال ۴۶۷ هجری قمری در شهر
 بلخ به دنیا آمد. نخستین سالهای زندگی را در مدرسه نظامیهٔ همان شهر به تحصیل
 علم و ادب گذراند. پس از آنکه بر ادبیات فارسی و عربی احاطه کامل پیدا کرد،
 به خوارزم رفت و به خدمت علاءالدوله اتسز (۵۲۱-۵۵۱) سومین پادشاه خوارزمشاهان
 پیوست و مدت سی سال تمام. منشی دیوان رسائل و ملک الشعراى دربار بود:

خدایگانا، سی ساله مدح خوان توام

ز مدحت تو شدم در همه جهان مذکور

اغلب قصیده‌ها و ترکیب‌بندها و ترجیع‌بند های رشید. در مدح این شهریار
 سروده شده است. رشید در دربار اتسز خوارزمشاه با نهایت عزت و احترام می‌زیسته
 و از هر گونه نعمت و نوازش بر خوردار بوده است و در سفر و حضر و رزم و بزم از
 ملتزمین رکاب شمرده می‌شد.

آورده‌اند: وقتی که جنازه اتسرا حمل می‌کردند، وطواط در کنار تابوت وی می‌گریست و این رباعی را می‌خواند:

شاه فلك از سیاست می‌لرزید پیش تو به طبع ، بندگی می‌ورزید
صاحب نظری کجاست تا درنگرد تا آن همه سلطنت بدین می‌ارزید؟

رشید، در نظم و نثر فارسی و عربی از نوادر روزگار خود بود و او را بر بیشتر گویندگان معاصرش، مزیتی انکار ناپذیر است. اگر قصاید او را مورد نقد و بررسی قرار دهیم خواهیم دید در نظم اکثر ابیات، پیرایه‌های لفظی و معنوی را با کمال استادی به کار بسته است.

رشید از شاعران بزرگ زمان خود، با خاقانی و ادیب صابر ترمذی دوستی و مکاتبه داشت. وی علاوه بر دیوان شعرش که شماره ابیات آن به ۸۵۰۰ بیت می‌رسد، آثار دیگری هم دارد که مهمترین آنها کتاب «حدایق السحرفی دقایق الشعر» می‌باشد که بارها چاپ شده است.

وفات او را در سال پانصد و هفتاد و سه هجری قمری به سن ۹۷ سالگی در

خوارزم نوشته‌اند.

باب الالباب ص ۷۸ . تاریخ گزیده ص ۸۲۷ . دولتشاه ص ۹۸ . بهارستان جامی ص ۱۰۶ . مجالس النفاث ص ۳۴۹ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۶۸ . مرآت الخیال ص ۳۲ . آشکده ص ۳۰۷ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۵ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۵۵ . سبک شناسی ج ۲ ص ۴۰۰ . روزروشن ص ۲۹۵ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۲۸۲ . سخن و سخنوران ص ۳۲۲ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۹۶ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۰۵ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۶۲۸ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۷۸ . مقدمه دیوان رشید و وطواط . مقدمه حدایق السحرفی دقایق الشعر .

تاریخ وفات آقا رضی اصفهانی

برون رفت آقا رضی از جهان
پرسیدم از نکته سنجی که کی
بی سال تاریخ مرگش، زد دل
ندیدش چو با حال خود مقتضی
شد ایام آقا رضی منقضی؟
کشید آهی و گفت: (آداز رضی)
۱۰۲۴ ق

۶۱- رضی: رضی، معروف به آقا رضی، از شاعران شیرین بیان اصفهان بود. وی برای سیروس‌سیاحت به هندوستان سفر کرد و پس از مدتی اقامت در آن دیار، دوباره به ایران بازگشت و به سال هزار و بیست و چهارم هجرت درگذشت.

از اشعار پراکنده او که در تذکره‌ها به یادگار مانده چنین بر می‌آید که شاعری خوش ذوق و نازک خیال بوده و در سرودن غزل دستی داشته است. متأسفانه از چگونگی احوال و آثار وی اطلاعات گسترده‌ای به دست نیامد. این ابیات از اوست:

از خدا قرب خود آنروز که می‌خواست رقیب
کاش آزادی ما نیز تمنا می‌کرد

* * *

به جان آمد دلم از نا صبوری
نصیب جان دوری، باد دوری

شد زین دوسه‌روزه رنجش تو از ما دل روزگار خالی

آتشکده ص ۱۸۱ . صبح گلشن ص ۱۷۸ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۲۸۷ .
ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۳۳ .

تاریخ وفات رفیق اصفهانی

با وفات رفیق بتوان گفت : اوستاد یگانه رفت ایوای
از دیار مهین سخن سنجان شاعر جاودانه رفت ایوای
گر کسی سال مرگ او خواهد گو: (رفیق از میان رفت ایوای)

۱۲۱۲ ق

۶۲- رفیق : ملاحسین ، از گویندگان چیره دست اصفهان بود . وی به سال
۱۱۵۰ هجری قمری در اصفهان چشم به جهان
گشود . پدرش به شغل سبزی فروشی امراد معاش می کرد ولی رفیق به این کار تن
نداده به تحصیل کمالات پرداخت و ذوق و استعداد جبلی او موجب شد که در اندک
زمانی در سلك ارباب فضل و ادب قرار گرفت .

او نیز از جمله شاعرانی است که مقدمات شعر را در انجمن ادبی میر سیدعلی
مشتاق بیاموخت . رفیق هوش و حافظه عجیبی داشت و در شناختن شعر خوب و سرودن
سخن مرغوب معروف بود و از استادان این فن شمرده می شد .

از اقسام شعر بیشتر به سرودن غزل می پرداخت و کلیه اشعارش به هشت هزار

بیت می‌رسد. وی در سال هزار و دویست و دوازده هجری به سن ۶۲ سالگی در اصفهان وفات یافت.

از اوست :

محفل آن خوش پسر جائی خوش است

محفلی خوش ، محفل آرائی خوش است

نیست خوش ، کردن تمنای محال

وصل او اما تمنائی خوش است

جنت از زاهد ، که ما را کوی دوست

منزلی خوب است و مأوایی خوش است

غیر من ، کم دل ز جائی نیست خوش

هر که را بینی دل از جائی خوش است

هست کار عشق خوش کاری « رفیق »

خاصه آن کش کار فرمائی خوش است

* * *

هرگز دمی ز یاد تو غافل نبوده ایم یا گفته ایم نام ترا یا شنوده ایم

* * *

تا بگردن همه خونست دلا وادی عشق مرو آنجا که بود خون نو در کردن نو

آتشکده ص ۳۷۹ . تذکره اختر ج ۱ ص ۷۹ . سفینه المحمود ج ۱ ص ۱۴۹ .
نگارستان دارا ج ۱ ص ۱۹۶ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۳۲۰ . قاموس الاعلام ج ۳ ص
۲۲۹۳ . روز روشن ص ۳۰۶ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ . ریحانة الادب
ج ۲ ص ۸۹ .

تاریخ وفات رنجی تهرانی

از سپهر دغل و حیلت گر	سازگاری نتوان جست ایدل
آه از کجروی این خود سر	داد از شیوه این ناهنجار
دور گردون شناسد قیصر	سیر اختر شناسد خاقان
آن بهین مرد و مهین نام آور؟	کو دگر «رنجی» فرخنده سیر
بر سریر سخن آمد سرور	آنکه در ملک غزل پردازی
طبع او بحر و چنان پر گوهر	شعر او چرخ و چنان پر زینت
رنج و اندوه به جان زد آذر	حیف کان نادره گو را عمری
یافتم (رنجی حسرت پرور)	بسکه حسرت زده شد، تاریخش

۱۳۳۹ ش

۶۳-رنجی: هادی، فرزند مهدی، به سال ۱۲۸۶ خورشیدی در تهران دیده به

جهان گشود. هنوز خواندن و نوشتن فارسی را درست

فرانگرفته بود که مجبور شد ترک تحصیل و برای خودکاری پیدا کند. وی با اینکه از

آغاز جوانی عهده دار معاش چندتن بود ولی از ۱۵ سالگی ذوق شعر و هوای غزلسرائی

در سرش افتاد و چون زندگانش آمیخته با رنج و زحمت بود «رنجی» را برای خود

تخلص انتخاب کرد.

وی اگر چه نتوانست به تحصیلاتش ادامه دهد اما در نتیجه ممارست در شعر و

مجالست با شعرا، در شناختن نظم خوب و سرودن سخن مرغوب مهارت و توانائی به سزائی

یافت . چون از ابتدای شاعری بادیوان صائب تبریزی آشنا بود در سرودن شعر بیشتر به سبک هندی گرایش داشت و همواره طرفدار این سبک بود .
رنجی مردی بسیار خوش صحبت و مهربان و باوفا و جوانمرد بود . کسانی که با وی آشنائی نزدیک داشتند دوستی و اخلاق و یکرنگی او را ستوده‌اند . این شاعر آزاده در تهران به صنعت قفلگری اشتغال داشت و بیشتر ایام عمر را به رنج و زحمت گذرانید چنانکه در شعرش گوید :

طی کرده‌ایم عمر گرامی باین طریق

جانی جدا به زحمت و جسمی جدا به رنج

و در جای دیگر در پاسخ کسانی که اصرار داشتند او تخلص خود را از «رنجی» به (کنجی) تبدیل کند چنین می گوید :

کند «رنجی» تخلص از چه رو «کنجی» که در گیتی

تمام عمر با رنج و تعب طی گشته ایامش

رنجی روز پنجمشنبه چهارم اسفندماه ۱۳۳۹ در سن پنجاه و سه سالگی بر اثر سکنه قلبی در تهران بدرود حیات گفت و جنازه او را در این بابویه پهلوی قبر مادرش به خاک سپردند . دیوان او که نزدیک به سه هزار بیت میباشد تیرماه ۱۳۴۱ در تهران به چاپ رسید .

این غزل از اوست :

به چشم تنگ دلان، مهر و ماه هر دو یکیست

به نزد کور ، سپید و سیاه هر دو یکیست

به عقل كودك نو پا بلند و پستی نیست
 که پیش اهل جنون راه و چاه هر دو یکیست
 درخت خرد و کهن پیش اده یکسان است
 که نزد باداجل، کوه و کاه هر دو یکیست
 ز جان گذشته چه فرقی به راه و چاه دهد
 بگوشه گیر جهان، فقر و جاه هر دو یکیست
 ز فعل نیک و بد خویشتن مشو غافل
 گمان مدار ثواب و گناه هر دو یکیست
 فقیر را ز غنی کم نمی توان خواندن
 چنانکه خلقت مسکین و شاه هر دو یکیست
 غرض ز دیر وز کعبه خدا بود «رنجی»
 و گرنه صومعه و خانقاه هر دو یکیست

آری چو باتش برسد موم شود آب حق داشت که از شرم تو معدوم شود آب مگذار که از عکس تو محروم شود آب در بحر شود ریخته مسموم شود آب تا آنکه بحال من مغموم شود آب آنقدر که جاری ز بروم شود آب در حسرت این وعده موهوم شود آب ای تشنه مرو تا بتو معلوم شود آب از دیدن ظالم دل مظلوم شود آب	از دیدن ظالم دل مظلوم شود آب چون برد لب آبروی آب بقا را شد آب دلم تا که در او عکس تو افتاد زهری است فراق تو که گر قطره ای از آن آن به که دل شاد تو آگه زغم نیست مگذار که از هجر تو چون ابر بگریم زان وعده بوسه دهی ایگل که دل من در راه طلب از پی هر نقش سرابی «رنجی» نبود در دل من تاب نگاهش
---	---



تاریخ وفات رودکی سمرقندی

از پی تاریخ آن ، کان سخن رودکی
منشی طبعم شبی ، کرد بسی جستجوی
ناکهم از گوشه‌ای، این سخن آمد به گوش
کز پی سالش بگو : (رودکی نابگوی)

۳۲۹ ق

۶۴- رودکی : جعفر ، مکنی به ابو عبدالله، فرزند محمد، در نیمه سده سوم هجری
در رودک، از قراء سمرقند به دنیا آمد . از آغاز جوانی
به شاعری روی آورد و به نام زادگاه خود رودکی تخلص کرد. وی نخستین شاعر است
که به فارسی شعر پیخته و متین سروده است. بسیاری از شعرای بزرگ، از جمله فرخی و
معزی و عنصری استادی او را در قنون ادب ستوده‌اند
رودکی طبعی روان و آوازی دلنشین داشت و چنگ نیکومی نواخت و به وسیله
این هنرها در دربار نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱) راه یافت و آن همه نعمت
و نوازش دید. مال و مکنتی که رودکی از نصر بن احمد و درباریانش حاصل کرد تا کنون
هیچ شاعری را میسر نشده است . رودکی نایبنا بود و بعضی از معاصرانش نیز به نایبنائی
او اشاره کرده‌اند .

ابوزراعه کز گانی در قطعه‌ای گوید :

اگر به دولت ، با رودکی نمی‌مانم

عجب مکن ، سخن از رودکی نه کم‌دانم

اگر به کوری چشم، او بیافت گیتی را

ز بهر گیتی ، من کور بود تو انم

برخی او را کور مادرزاد پنداشته‌اند ، ولی عده‌ای معتقدند که در اواخر عمر نابینا شده‌است . اما از توصیفات و تشبیهات دقیق او چنین بر می‌آید که زمانی بینا بوده‌است . مثلاً شراب را به عقیق و دندان را به قطره باران و ستارهٔ سحری تشبیه می‌کند معلوم میشود که او سرخی شراب و عقیق و همچنین سفیدی و کوچکی دندان و قطره باران و ستارهٔ سحری را با چشم دیده‌است .

رودکی غزل ، قصیده ، قطعه و رباعی بسیار سروده و کلیله و دمنه را به نظم آورده و چند مثنوی به اوزان مختلف ساخته که همه آنها از میان رفته است و جز چند قصیده و قطعه و رباعی که جمعاً از پانصد بیت تجاوز نمی‌کند در دست نیست . اشعار او را محمد عوفی صد دفتر و رشید سمرقندی یک میلیون و سیصد هزار بیت گفته است :

شعراو را بر شمردم سیزده ره صد هزار

هم فروتر آید از چو نانکه باید بشمری

ولی چنین به نظر می‌رسد که در شمار شعر او راه مبالغه پیموده‌اند. (وفات رودکی)

به سال ۳۲۹ هجری قمری در زادگاه خود اتفاق افتاد .

از اشعار او است :

زمانه پندی آزاد وار داد مرا

زمانه را چو نکو بنگری همه پنداشت

به روزنیک کسان گفت غم مخور زنه‌ار

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

* * *

شاد زی با سیاه چشمان شاد
 که جهان نیست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان نباید بود
 وز گذشته نه کرد باید یاد
 من و آن جعد موی غالیه بوی
 من و آن ماه روی حور نژاد
 نیک بخت آن کسی که داد و به خورد
 شور بخت آن که او نخورد و نداد
 باد و ابر است این جهان افسوس
 باده پیش آر هر چه بادا باد

* * *

بر عشق تو ام نه صبر پیدا است نه دل
 بی روی تو ام نه عقل بر جاست نه دل
 این غم که مراست کوه قافست نه غم
 این دل که تراست سنگ خاراست نه دل

چهارمقاله ص ۳۲ . لباب الالباب ص ۲۴۵ . تاریخ گزیده ص ۸۱۹ . دولتشاه ص ۳۶
 مجالس النفاث ص ۳۳۶ . بهارستان جامی ص ۹۱ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۳۳۷ . مرآت الخیال
 ص ۲۱ . آتشکده ص ۳۲۸ . مجمع الفصحا ح ۲ ص ۶۸۱ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۳۱۶ .
 هفت آسمان ص ۶ . ربخانة الادب ج ۲ ص ۹۸ . تاریخ ادبیات براونج ۱ ص ۲۷ . تاریخ ادبیات
 استاد ذبیح الله صفاج ۱ ص ۳ . سخن و سخنوران ص ۱۸ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص
 ۲۳ . تاریخ ادبیات هرمان انه ص ۲۴ .

تاریخ وفات روزبهان شیرازی بامعما

بی نظیر زمانه روز بهان
با معما نوشت دانائی
نخل عمرش چو کنده شد از بیخ
آه و صد آه را بدو تاریخ
۶۰۶ ق

۶۵- روزبهان: شیخ ابو محمد ، از علما و عرفای بزرگ شیراز است. او اوائل
سده ششم هجری در فسا تولد یافت. در علوم
شریعت و طریقت یگانه روزگار خود بوده است. طبع لطیفی داشته و اشعار عارفانه‌ای
از وی به یادگار مانده که بیشترش دو بیتی و رباعی است . علاوه بر شعر ، تألیفاتی
دارد که معروفترین آنها «الانوار فی کشف الاسرار» و «عرائس البیان» می باشد
که تفسیر قرآن مجید است .

اتابکان شیراز چنانکه به وجود سعدی افتخار می کردند صحبت شیخ را
نیز گرامی می داشتند . روز بهان به سال ششصد و ششم هجرت در شیراز در گذشت
و همانجا مدفون است .

از دو بیتی های اوست :

رخ معشوق خواهی جان بر افشان
غبار هستی از دامان بر افشان
سر و سامان ننگجد در ره عشق
قلم بر کش ، سر و سامان بر افشان

جهان را جمله سر تا پا بسوزم	اگر آهی کشم صحرا بسوزم
چه فرمائی بسازی یا بسوزم؟	بسوزم عالم ار کارم نسازی
	رباعی :
در دیده توئی اگر نه بردوختمی	دل داغ تو دارد ار نه بفروختمی
در پیش تو چون سپند بر سوختمی	جان منزل تست ورنه روزی صد بار

نفحات الانس ص ۲۴۰ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۱۸۳ . روز روشن ص ۳۱۶ . آتشکده
ص ۲۷۰ - ۲۹۳ . ریاض العارفين ص ۱۱۸ . طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۶ . آثار عجم
ص ۴۶۱ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۳۲۰ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۰ - ۳۹۸ .

تاریخ وفات رهی اصفهانی

خانمانها که بی نظام شده	تکیه بر چرخ ابلهی است، کزو
خواجه فرمائبر غلام شده	ای بسا کز ستیزه جوئی او
زندگانی بر او حرام شده	خاصه هر جا که هست اهل دلی
با کسی نوسن تو رام شده؟	کس نپرسید از این سپهر که کی
شهره در پیش خاص و عام شده	کو «رهی» آنکه در زمانه خویش
گفت : (کار رهی تمام شده)	از خرد سال مرگ او جستم

ق ۱۲۲۶

۶۶- رهی : محمد ابراهیم ، از شاعران دوره قاجاریه است. وی در شهر
اصفهان که زادگاهش بود به شغل قصابی

امرار معاش می کرد . گویا سرانجام دست از قصایی می کشد و به شعر و شاعری می پردازد .

رهی از شاگردان ملاحسین رفیق اصفهانی بوده و تخلص خود رانیز ازوی گرفته است . اوبا عابد و مجمر و ناطق و شیدای اصفهانی معاصر بوده و پیوسته در صحبت ایشان به سر می برده است .

رهی به سال ۱۲۲۶ هجری قمری در گذشت و در تخت پولاد اصفهان به خاک سپرده شد .

از اوست :

بهر سفر گذاشتم ، زین چو به پشت باد پا
آمد و دامنم گرفت ، آن صنم از ره وفا
نرکس دلنواز او کرده ، به گریه آشتی
غنچه عشوه ساز او ، گشته به لابه آشنا
کوش به گفتگوی من ، چشم دلش به سوی من
لیک به پیش روی من ، چشم حیا به پشت پا
کرده وداع حوصله ، پر ز خروش و ولوله
شرح بیان او گله ، ذکر زبان او دعا
من چو بدیدمش چنان ، گفتمش ای قراجان
چیست ز گریه و فغان ، مطلب و مدعا ترا ؟
گفت : دل ترا فلک ساخته مایل سفر
هول و هراس این خطر ، برده دل مرا ز جا

گفتمش ای نگار من، راست بگویم این سخن

سیر شدستم از وطن، گفت چرا خدای را

از وطنی چو اصفهان، وز صنمی چومن چمان

کس نرود به صد زیان، کس نبرد به صد جفا

تذکره اختر ج ۱ ص ۸۱ . نگارستان داراج ۱ ص ۱۹۸ . سفینه المحمود ج ۲ ص ۴۷۱ . مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۳۲۲ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۳ . فرهنگ سخنوران ص ۲۳۹ .

تاریخ وفات رهی تهرانی

رهی آن سخن سنج استاد رفت
 رهی آنکه با کلك سحر آفرین
 رهی در گلستان شعر و ادب
 رهی در جهان سخن گستری
 چه نیکو غزلها که نسرودخفت؟
 دریفا، که آن شاعر نغز گوی
 دریفا، که از دست صاحب‌دلان
 چو آن شاعر فاضل و نکته سنج
 به تاریخ او کلك نظمی نوشت:

هنرمند فرزانه و راد رفت
 زکار سخن، عقده بگشاد رفت
 شکوفا کلی بود، بر باد رفت
 بهر شیوه، داد سخن داد رفت
 چه نیکو اثرها که نهاد رفت؟
 بدان طبع سرشار و وقاد رفت
 چنان نکته پرداز استاد رفت
 از این محنت آباد، ناشاد رفت
 (الم دیده زین محنت آباد رفت)

ش ۱۳۴۷

۶۷- رهی: محمدحسن، معروف به رهی معیری، فرزند مؤید خلوت به سال ۱۲۸۸ خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. نام پدرش نیز محمد حسن بود. چون رهی شش ماه پس از فوت پدرش به دنیا آمد نام پدر را به او دادند و محمدحسن نامیدند.

نیاکان وی از زمان سلطنت نادرشاه تا اواخر دوره قاجار صاحب مقام و منزلت بودند. جدش معیر الممالک نظام الدوله در عهد ناصرالدین شاه وزارت خزانه را بر عهده داشت، رهی از غزل سرا یان نکته سنج و نازک خیال عصر حاضر بود. طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشت. انواع شعر، به ویژه غزل را بسیار نیکومی سرود.

دقت و ظرافتی که در غزل او هست در شعر دیگران کمتر می توان جست. تعبیرات زیبا و تشبیهات بدیع به کلام او امتیاز انکارناپذیری بخشیده است. او علاوه بر شاعری، در هنر موسیقی و نقاشی نیز دست داشته است.

رهی مردی گشاده روی و خوش قیافه بود و از صفای طینت و علو همت بهره ای به سزا داشت. بارها در تهران ملاقاتش اتفاق افتاد. مقداری از اشعار وی در مجموعه ای به نام (سایه عمر) به چاپ رسیده است. رهی ۵۹ سال در این جهان زیست و به سال ۱۳۴۷ شمسی بر اثر یک بیماری طولانی در تهران در گذشت و در تشریش جنب مقبره ظهیرالدوله به خاک سپردند.

این غزل زیبا از اوست:

چو نی به سینه خروشد، دلی که من دارم

به ناله گرم بود، محفلی که من دارم

یا و اشک مرا چاره کن، که همچو حباب

به روی آب بود، منزلی که من دارم

دل من از نکه گرم او نپرهیزد
 ز برق سر نکشد ، حاصلی که من دارم
 به خون نشسته‌ام از جانستانی دل خویش
 درون سینه بود ، قاتلی که من دارم
 ز شرم عشق خموشم ، کجاست گریه شوق؟
 که با تو شرح دهد مشکلی که من دارم
 «رهی» چو شمع فروزان گرم بسوزانند
 زبان شکوه ندارد دلی که من دارم

تذکره خلخال ج ۱ ص ۲۰۹ . تذکره خوان نعمت ج اص ۱۵۲ . سخنوران نامی
 معاصر ج ۱ ص ۱۰۵ گلزار معانی ص ۳۱۴ . فرهنگ سخنوران ص ۲۳۹ . مقدمه سایه
 عمر رهی .

تاریخ وفات زرگر اصفهانی

چو آن زرگر پاک و فرخ‌نهاد
 بی سال تاریخ او ، فاضلی
 اجل داد خاک وجودش به باد
 رقم زد : (به عفو خدای باد)
 ۱۰۸۰ ق

۶۸- زرگر: رضا ، ملقب به نجیب‌الدین ، از مشاهیر سلسله زهیّه بوده‌است
 پدرش اهل تبریز بود ولی او در اصفهان به دنیا آمد . در
 چهارده سالگی به شیخ محمد علی مؤذن خراسانی دست ارادت داد و سرانجام ، خود

نیز از مشایخ آن سلسله شمرده شد .

در شعر، نجیب تخلص می کرد ولی به زرگر معروف است. از تألیفات او که گویا هفت دیوان بوده مثنویهای : « نور الهدایة » « خلاصة الحقایق » به طبع رسیده است. آقا محمد هاشم شیرازی که از بزرگان این سلسله بوده در تاریخ ۱۱۶۷ منظومه‌ای درباره سلسله زهبیه ساخته که در آن نجیب‌الدین را چنین تعریف می کند:

بعد از ایشان بد نجیب‌الدین رضا	این لقب دادش علی مرتضی
قائل سبع المثنائی بود او	جلد هفتم مثنوی ز اسرار هو
اصلش از تبریز شمس‌الدین، بدان	هست مولود وی اندر اصفهان
در نسب ز اولاد فخرالدین بود	زین سبب آن‌شه نجیب‌الدین بود
بود او مجذوب سالک حق صفت	هفت دیوانش بود در معرفت
در شریعت، در طریقت بی نظیر	در حقیقت شیر یزدان است، شیر
گر شناسائی وی خواهی به جان	پس برو سبع المثنائی را بخوان

زرگر به سال ۱۰۸۰ هجری قمری در اصفهان وفات یافت. نمونه‌ای از مثنوی

سبع المثنائی :

شمع و چراغ همه روشن از اوست	بوی خوش هر گل و گلشن از اوست
کنه کمالش عری از عقلهاست	قرب وصالش بری از نقلهاست
اوست بسیط و همه عالم بساط	اوست محیط و همه عالم محاط

تاریخ وفات زرگر اصفهانی

به عصر خویش در شهر صفاهان
 به میدان فصاحت، گوی سبقت
 دریغا، با چنان شیرین زبانی
 به تقدیر فضای آسمانی
 یکی گفت از پی سال وفاتش :
 ز خیل نکه سنجان بود زرگر
 ز اینای زمان بر بود زرگر
 بجز چندین غزل نسرود زرگر
 جهان را گفت چون بدود زرگر
 (براه عاقبت پیمود زرگر)

۱۲۷۰ ق

۶۹- زرگر: محمدحسن، از غزلسرایان دوره قاجاریه است. وی در بازار اصفهان زرگری می کرد و در اوقات فراغت به سرودن غزل می پرداخت. ذوقش خوب و طبعش روان بود و در شیوه غزلسرائی و آوردن مضامین لطیف مهارت داشت.

در شعر پیرو سبک سعدی بود و بیشتر غزلهای خود را از سروده های این شاعر بزرگ استقبال کرده و با موفقیت از عهده بر آمده است.

زرگر با وجود اینکه در همه عمرش بیشتر از ۶۰ قطعه غزل نسروده است ولی به جهت لطافت و اشتها را این ۶۰ قطعه غزل، از شاعران معروف به شمار می رود.

زرگر مردی بسیار خوش صحبت و کشاده روی بود و شعرای اصفهان به مجالست او رغبتی تمام داشته اند.

او به سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری قمری در زادگاه خود روی در
تقاب خاک کشید .

این غزل لطیف از اوست :

چو کرد لب به می آلوده ترك باده پرستم
بریخت خون جهانی به این بهانه که مستم
به زلف یار بگفتم که کافرك به چه دینی ؟
جواب داد مسلمان ، من آفتاب پرستم
به عهد سست نکویان بسته است کسی دل
تو ساده لوحی من بین که دل به عهد تو بستم
هزار بار بهر گام دوش تا سر کویت
اگر ز شوق به پا خاستم ز ضعف نشستم
اگر چه نیست امیدی به عهد سست تو ما را
بدین خوشم که زمانی بود به دست تو دستم

* * *

هست از بسکه مرا ضعف ز بیماری دل قوتم نیست که از سینه بر آرم آهی

* * *

بزلف یار بگفتم که کافرك ! بی چه دینی... ؟ جواب داد مسلمان ! من آفتاب پرستم !!

تاریخ وفات زکی شیرازی

نادرالعصر زکی ، تاز جهان
 همه گفتند پی تاریخش :
 رفت با آن هنر و مثنای
 (آه حیف از زکی شیرازی)
 ۶۷۷ ق.

۷۰ - زکی : عبدالله ، پسر ابوتراب ، از فضلا و عرفای بزرگ شیراز است.
 او در فضل و ادب یگانه روزگار خود بود . قاضی
 ناصرالدین بیضاوی و قطب‌الدین علامه از شاگردان این استاد بوده‌اند . گویا در شعر
 بیشتر به سرودن رباعی می‌پرداخته و اشعاری که از وی به یادگار مانده است رباعی‌های
 عارفانه می‌باشد .

شیخ در عرفان مقامی بس بلند داشت ، قاضی بیضاوی نقل کرده که : وی پس
 از مرگ زنده شد و فتوای علمای مصر را جواب نوشته باز در گذشت و از این
 جهت او را ذوالموتین نامیده‌اند ! وفات او در سال ۶۷۷ هجری قمری اتفاق افتاد .
 این رباعی از اوست :

در عالم بی وفا دویدیم بسی
 بیچاره تر از خویش ندیدیم کسی
 تازانه روزگار خوردیم به دهر
 از دست دل خویش نه از دست خسی

تاریخ وفات زکی مراغه ای

بنازم به طبع روان زکی
چنان طبع دلکش که ازدولتش
به راه سخن سنجی، از همگنان
ز بی مهری چرخ، اگر تا ابد
ولی در جهان ادب، جاودان
بی سال تاریخ آن نکته دان

که از اوست نام و نشان زکی
جهانگیر شد داستان زکی
نشد هیچ کس همعنان زکی
اجل مهرزد بردهان زکی
بود شهرت بی کران زکی
بگو: (شاد بادا روان زکی)

۶۰۷ ق

۷۱- زکی : لطیف الدین، از شاعران و استادان نامدار سده ششم هجری

است که در فضل و ادب و فنون شعر، از بی نظیران

زمان خود به شمار می رفت. در لباب الالباب گوید:

« لطیف الدین زکی مراغه لطیف جهان و افضل گیهان، اصل او از مراغه بود،
اما مولد و منشاء او در کاشغران اتفاق افتاد. از آن سبب، ترکان تنگ چشم معانی که
از خدر فکر او بیرون آمدند، بجمال دلبری و کمال جان فزائی بودند، در مراتب
فضل و کمال لطیف الدین همین بس که ابوالفرج رونی این قطعه را سروده بد
فرستاد:

سلطان نظم و نثر، زکی آنکه در جهان

داد سخن بداد به معیار شعر خویش

در دیده افاضل ، خار و خشک نهاد
 از گلبن ضمیر وز گلزار شعر خویش
 در فضل و در لطافت، حقا که در جهان
 نی مثل خویش دارد و نی بار شعر خویش
 چون دیده ام هزار معانی بگر او
 بیزار شاعری شدم از عار شعر خویش
 وفات زکی را در سال ششصد و هفت هجری قمری ذکر کرده اند .

از اوست :

تا گرد ماه عارضش از خط نشان نشست
 کوئی که گرد غالیه بر ارغوان نشست
 یا بر کران چشمه خور سایه افتاد
 یا در میان شعله آتش دخان نشست

از رباعیات اوست :

د طاعت اگر مقصرم ، ای قادر
 نومید نیستم ز رحمت ، من قاصر
 زیرا که گناهم ارچه بس بسیار است
 از رحمت تو بیش نباشد آخر

تاریخ وفات حکیم زلالی خوانساری

به طرز مثنوی کوئی، زلالی
 سریر نظم را او بود سرور
 «سلیمان نامه» و «میخانه» اوست
 میان این همه معجز نگاران
 خداوند ادب بود و حریفان
 توان گفتن که روز ماتم او
 دلم می‌جست تاریخ وفاتش

توان گفتن نظامی راست تالی
 دیار شعر را او بود والی
 سراسر مظهر مجد و معالی
 که را بود آنچنان نازک خیالی؟
 به پیشش چون ممالیک و موالی
 شکست آمد بر این طاق هلالی
 خرد گفتا: (نماند آخر زلالی)

۱۰۲۴ ق

۷۲- زلالی : محمد حسن ، معروف به حکیم زلالی خوانساری، ملک الشعراى
 دربار شاه عباس اول بود . او در انواع شعر،
 به ویژه در مثنوی کوئی و قصیده سرائی توانائی تمام داشت . منظومه ای دارد به نام
 « هفت آشوب » یا « سبعة سیاره » که شامل هفت مثنوی است و مشهور ترین
 آنها مثنوی محمود و ایاز است که چند بار به طبع رسیده است .
 زلالی مثنوی محمود و ایاز را که آخرین منظومه اوست در سال ۱۰۲۴ به پایان
 رسانید ولی اجل به ترتیب و تدوینش امان نداد و همان سال در گذشت « آذر سمندر »
 و « شعله دیدار » و « میخانه » و « ذره و خورشید » و « سلیمان نامه » و « حسن گلوسوز »

شش مثنوی دیگر است که شهرت چندانی ندارند.

حکیم زلالی ملك الشعرای دربار شاه عباس کبیر (۹۹۶ - ۱۰۳۸) بوده و با میرداماد دانشمند معروف دوره صفویه و شیخ بهائی صحبت و معاشرت داشته و در مدح ایشان اشعاری نیز سروده است.

نمونه‌ای از مثنوی محمود و ایاز:

غمش بتخانه ناز و نیاز است	به نام آنکه محمودش ایاز است
که رنگ مهر او بیرون نریزد	ز چشم گریه زانو خون بریزد
که داتم دوست می‌داری دل ریش	الهی بر دل‌م از عشق زن نیش
نمی‌گنجد به خونم رنگ خونم	ز بس لبریز مهرت شد درونم
که نازد رحمتت بر وسعت خویش	چنان عصیانم از اندازه شد بیش
شکست شیشه‌ام را نیست آواز	به دل‌تنگی ز بس خو کرده‌ام ساز

* * *

مرو بسوی مزار شهید خود با غیر

که گر چه رفته روائش، نرفته غیرت او

* * *

هر کرا داغ دلی بود زجایی به شد پنبه داغ دل‌ماست که بر جاست هنوز

هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۸۴ . نصرآبادی ص ۲۳۰ . مرآت‌الخیال ص ۷۷ . آتشکده
ص ۲۱۳ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۴۱۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۹-۱۹۱ .
تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۸۷ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۲۵ . فرهنگ
سخنوران ص ۲۴۸ .

تاریخ وفات سرمد تهرانی

گرچه از پیش دیده رفت، ولی
 در به دیوان او نکو نگری
 در فنون قصیده پردازی
 همچنان در غرور و بی باکی
 راهی راه عالم جان شد
 گفت «نظمی» به سال تاریخش:
 در دل اهل فن بود سرمد
 شاعری خوش سخن بود سرمد
 فخر سبک کهن بود سرمد
 افتخار وطن بود سرمد
 فارغ از قید تن بود سرمد
 (پادشاه سخن بود سرمد)

ش ۱۳۳۹

۷۳- سرمد : محمدصادق ، فرزند سید محمدعلی ، به سال ۱۲۸۶ خورشیدی
 در تهران پا به عرصه وجود گذاشت . از آغاز
 بلوغ آثار نبوغش ظاهر شد ، چنانکه بلندی فکر و قدرت طبع وی در سرودن انواع
 شعر ، به ویژه قصیده مورد اعجاب بزرگان ادب قرار گرفت .
 پس از مرگ ملک الشعرای بهار ، سرمد سرآمد قصیده سرایان عصر حاضر بود .
 با استاد بهار دوستی و رابطه نزدیکی داشت و در مرثیه او قصیده غرائنی سرود که با
 این بیت آغاز می شود :

مرگ بهار مرگ فضیلت بود مرگی و صد هزار مصیبت بود

غزلهای سرمد ، با اینکه از ظرافت فکر و پختگی تعبیر و مضامین بکر و بدیع
 خالی نیست ولی با کمال سادگی سروده شده است :

باز دیوانه‌روئی شده‌ام بسته سلسله موئی شده‌ام
 تا نرنجد دل معشوق زمن بچه هیچ نکوئی شده‌ام

بطوریکه ملاحظه می شود مضمون بیت دوم کاملاً تازگی دارد. سرمد سالها مشاور حقوقی دربار شاهنشاهی و وکیل امور قضائی اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی بود. اخیراً چنان مورد توجه شاهنشاه قرار گرفت که در بعضی مسافرتها شاهانه، از ملتزمین رکاب همایونی شمرده می شد.

دیوانش که شامل: قصیده، غزل، قطعه، رباعی و اشعار متفرقه می باشد در سال ۱۳۴۷ شمسی چاپ و منتشر گردید.

سرمد ۵۳ سال در این جهان زیست و روز سه شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۹ بر اثر بیماری سرطان در تهران درگذشت.

از غزلهای اوست:

سپری گشت مرا عمر به عشق تو، پری!
 ای خوش آن عمر که در عشق تو گرد سپری!
 تو پر چهره کجا؟ حور و پریزاد کجا؟
 که تو در حسن گرد برده ای از حور و پری!
 سر سپردم به تو، تا دل نپاری تو به کس
 جان سپارم، به من بیدل اگر سر سپری
 گر چه بام تو بلند است ولی مرغ دلم
 جز به بامت نپرد با همه بی بال و پری

سرمد طائر جان تو ز پرواز افتاد
تا تو باشی که بهر بام و بهر در نپری

تذکره خلخال ج ۱ ص ۲۲۴ . سخنوران نامی ج ۱ ص ۱۲۰ . ادبیات معاصر ص ۵۶ . فرهنگ سخنوران ص ۲۶۶ . مقدمه دیوان سرمد .

تاریخ وفات سروش اصفهانی

شمس الشعرا سروش کز وی	اقلیم سخنوری شد آباد
استاد یگانه بود او را	ارباب هنر مطیع و منقاد
در فن قصیده سخت ماهر	در رمز غزل به نهایت استاد
الحق که چنان ادیب فاضل	از مادر روزگار کم زاد
از مرگ چنین ستوده شاعر	صد ثلمه به شعر و دانش افتاد
تا خرمن عمر آن سخنندان	بیداد زمانه داد بر باد
گفتند برای سال فوتش:	(رحمت به سروش پاکدل باد)

۱۲۸۵ ق

۲۴- سروش: میرزا محمدعلی، ملقب به شمس الشعرا، در حدود سال

۱۲۲۸ هجری در قریه «سده» که در ۲۰

کیلومتری اصفهان واقع است به دنیا آمد. پدرش قنبرعلی از دهاقین اصفهان بود و بعدها به شغل قصابی روزگار می گذراند.

سروش در آغاز جوانی شغل پدر را دنبال می کرد ولی بعد از فوت پدر ، برادرانش باوی بنای ناسازگاری گذاشته او را به قهر از خانه پدری بیرون کردند . سروش ناگزیر از زادگاه خود (سده) به اصفهان آمد و به راهنمایی ارباب ذوق به خدمت علامه بزرگ حاج سید محمدباقر بیدآبادی که از اجله علمای اصفهان بود باریافت و در سایه حمایت و تشویق آن استاد سخن شناس شعر دوست، شهرت پیدا کرد و در میان شعرا و فضیای اصفهان معروف گردید . در اندک زمانی آوازه شعرش از اصفهان به شهرهای دیگر ایران رفت تا به دربار پادشاهان قاجاریه راه یافت . سروش بعد از قآنی بزرگترین قصیده سرای دوره قاجاریه بود که گوی سبقت از همکنان بر بود .

او در سرودن قصیده ، بیشتر شیوه فرخی و امیرمعزی را دنبال می کرد . از سروده هایش چنین برمی آید که وی مردی بسیار پاک اعتقاد و پرهیزگار بوده است . سروش نزدیک به ۱۵ سال در تبریز به سربرد و در تمام دوره ولیعهدی ناصرالدین شاه در دستگاه وی عزت و احترامی بسزا داشت .

در سال ۱۲۶۴ که ناصرالدین شاه از تبریز به تهران عزیمت و بر تخت سلطنت جلوس کرد سروش نیز به دربار رفت و تا پایان عمر از محرمان و ملازمان شاه بوده است . مقام و پایگاهش نزد ناصرالدین شاه به جائی رسید که به سال ۱۲۷۱ در مقابل يك قصیده، بیست هزار اشرفی طلا از شاه صله گرفت و به لقب شمس الشعرائی ملقب گردید .

معروفترین آثار سروش بدین قرار است :

- ۱- مثنوی روضة الاسرار که يك سال بعد از مرگش در تبریز چاپ شد .
- ۲- شصت بند که به نام ناصرالدین شاه سروده است . ۳- مثنوی اردیبهشت که در شرح غزوات حضرت علی نوشته و ۹۲۰۰ بیت می باشد . این مثنوی اخیراً به طبع

رسیده است . ۴- شمس المناقب که در حدود دو هزار بیت از قصاید او است . ۵- دیوان
 قصاید و غزلیات سروش که به سال ۱۳۴۰ خورشیدی در دو جلد چاپ شده است .
 سروش به سال ۱۲۸۵ ق در ۵۷ سالگی در تهران درگذشت و جنازه او را در
 قم به خاک سپردند .

آزوست :

پیراسته زلف تو و آراسته رخسار

بردند دل و دین مرا هر دو به یکبار

بستی تو مرا دل به دو پیراسته سنبل

بردی تو مرا دین به دو آراسته گلنار

با غیر همه مهری و با من همه کینه

با خلق همه صلحی و با من همه پیکار

* * *

بالای تو ای مهربتان سرو روان است

نه نه که بلای دل و آشوب روان است

رخسار تو برک سمن است و گل سیراب

نه نه که پراز لاله یکی لاله ستان است

زلفین گره گیر تو آویخته تا دوش

نه نه گر هوش باز کنی تا به میان است

تاریخ وفات سعدی شیرازی

می توان گفتن که سعدی بوده است	کاروان سالار ارباب ادب
گوی لطف از همگنان بر بوده است	این مهین فاضل، به میدان سخن
آنچه دل میخواهد، او فرموده است	شعر نغز و ناب بسیار است، لیک
گوش گردون از کسی نشنوده است	بودنایش را نوائی کان نوا
در فضیلت شیخ را نستهوده است	از فصیحان، کس نمی داند که او
او کدامین عقده را نگشوده است؟	راستی از کار شعر و شاعری
ز درقم (سعدی جهانی بوده است)	کلك «نظمی» از پی تاریخ او

۶۹۱ ق

۷۵- سعدی : مصلح الدین ، پسر عبدالله شیرازی ، در اوائل سده هفتم و به روایتی در سال ۵۷۱ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد . پس از آنکه تحصیلات مقدماتی را در شیراز به پایان رسانید به بغداد رفت و علوم ظاهری را از استاد بزرگ آن زمان ، ابن جوزی و رموز طریقت را از شیخ شهاب الدین سهروردی و عبدالقادر کیلانی اخذ کرد .

سعدی بهترین شاعر و بزرگترین استاد نظم و نثر زبان فارسی است و می توان گفت نظم و نثر او از حیث سادگی و روانی در زبان فارسی بی نظیر است و گلستان و بوستان وی از شاهکارهای این زبان به شمار می رود .

پس از استیلاي مغول بر فارس ، این شاعر بزرگ ، دل از زاد گاه خود بر کند

و مدت سی سال در شام، فلسطین، طرابلس و کشورهای دیگر به سیاحت و جهانگردی پرداخت و سرانجام با تجربه‌های گرانبها و اندیشه‌های تابناک به شیراز بازگشت.

در این مسافرتها با بسیاری از اکابر و مشاهیر عالم آشنا شد، چنانکه در روم با ملای رومی و در هند با امیر خسرو دهلوی و در تبریز با خواجه‌همام ملاقات کرد. در مدت عمر سعدی مانند نامش اختلاف هست بقضی صد و دو و برخی صد و دوازده و عده‌ای هم صد و بیست ذکر کرده‌اند.

بهر حال بیشتر از صد سال عمر یافت. سی سال که دوران جوانی بود در کسب فضل و کمال و سی سال دیگر در سیاحت، و بقیه عمر خود را در شیراز به گوشه‌نشینی و عبادت گذرانید تا به سال ششصد و نود و یک هجری قمری در آن شهر درگذشت و در خانقاه خود که به سعدیه معروف است به خاک سپردند. شاعری تاریخ وفات او را چنین گفته است:

شب آدنه بود و ماه شوال	ز تاریخ عرب (خا. صاد. الف) سال
همای، پاک روح شیخ سعدی	یفشاند از غبار تن پر و بال

۶۹۱ ق

از غزلهای معروف اوست که بسیاری از شعرا استقبال کرده‌اند:

بکروز به شیدائی در زلف تو آویزم

ز آن دولب شیرینت صد شور بر انگیزم

گر قصد جفا داری اینک من و اینت سر

ور راه وفاداری جان در قدمت ریزم

بس توبه و پرهیزم کز عشق تو باطل شد
 من نیز بدان شرطم کز توبه پیر هیزم
 سیم دل مسکینم در خاک درت گم شد
 خاک سر هر کوئی بیفایده می بیزم
 در شهر به رسوائی دشمن به دلم بر زد
 تا بر دف عشق آمد تیر نظر تیزم
 مجنون رخ لیلی، چون قیس بنی عامر
 فرهاد لب شیرین، چون خسرو پرویزم
 گفتمی به غم بنشین یا از سر جان برخیز
 فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
 گر بی تو بود جنت بر کنگره نشینم
 و با تو بود دوزخ در سلسله آویزم
 بایاد تو خود «سعدی» در پوست نمی گنجد
 چون دوست یگانه شد با غیر نیامیزم

تاریخ گزیده ص ۸۲۰ . دولت شاه ص ۲۲۳ . بهارستان جامی ص ۱۱۷ . هفت اقلیم ج ۱
 ص ۱۹۶ . مجالس النفاثات ص ۳۳۷ . مرآت الخیال ص ۴۴ . آتشکده ص ۲۷۵ . مجالس-
 المؤمنین ج ۲ ص ۱۱۵ . ریاض العارفین ص ۱۳۳ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۷۴۸ .
 آثار عجم ص ۴۶۷ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۵۷۲ . از سعدی تاجامی ص ۱۵۰ . رباعه -
 'الادب ج ۲ ص ۱۹۸ . سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۱۱۲ - ۱۵۶ . تاریخ ادبیات دکتر
 رضازاده شفق ص ۱۲۰ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۶۷ . مواد التواریخ ص ۳۴۸-۳۴۹
 مقدمه کلیات سعدی .

تاریخ وفات سلطان ولد

حیف «سلطان ولد» آنکو چوپدر
 زبده در نظم و معانی سنجی
 نای آن نادره دوران را
 بر سریر ادب، الحق با وی
 دلچه خوش گفت پی تاریخش:
 عالم و عارف ربانی بود
 نخبه در شعر و سخندانی بود
 چون پدر، نغمه روحانی بود
 منصب و رتبه سلطانی بود
 (او یکی مولوی ثانی بود)

۷۱۲ ق

۷۶ - سلطان ولد : احمد، ملقب به بهاء الدین ، پسر جلال الدین مولوی
 است . او به سال ۶۲۳ هجری قمری در آسیای
 صغیر، در شهر لارنده‌پا به عرصه وجود گذاشت . علوم ظاهری و باطنی را از پدرش
 مولوی وحسام الدین چلبی و شمس تبریزی فرا گرفت .
 سلطان ولد در عالم شعر و عرفان مقام بلندی داشته و یکی از عوامل انتشار
 ادبیات ایران در کشور عثمانی بوده است .
 اشعار متفرقه زیاد گفته ، ضمناً مجموعه ای دارد که به شیوه مولوی سروده
 ولی از آن کمتر است . علاوه بر آن کتابی دارد به نام « ولدنامه » که شامل شرح
 حال مولوی است . او به سال هفتصد و دوازده در فونیه جهان را به درود گفت و در
 مقبره پدرش مولوی به خاک سپردند .

این رباعی از اوست :
 گر يك ورق از كتاب ما بر خوانی
 حیران ابد شوی زهی حیرانی
 و ريك نفسی به درس دل بنشینی
 استادان را به درس خود بنشانی

- دولت‌شاه ص ۲۱۴ - ۲۲۱ . نجات الانس ص ۴۶۹ . روز روشن ص ۳۶۲ .
 ریاض العارفین ص ۱۲۵ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۹۵ . از سعدی تاجامی ص ۲۰۱ .
 ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۱۸ .

تاریخ وفات سلمان ساوجی

ایدریغ از خواجه سلمان، آن سخن‌سنج سخندان
 آن خداوند فضیلت، آن مهین استاد دوران
 آفتاب چرخ الفاظ، اختر برج معانی
 میر ملک نکه سنجان، خواجه خیل ادیبان
 خواستم سال وفاتش، هانفی گفتا مکرر :
 (کومهین استاد سلمان) ؟ (کومهین استاد سلمان) ؟

۷۷- سلمان : سلمان ، ملقب به خواجه جمال الدین ، پسر خواجه علاء الدین

محمد ، در اوائل سده هشتم هجری در ساوه متولد

شد . پدرش اهل فضل بود و شغل دیوانی داشت . سلمان نیز اگر چه مانند پدرش در فن محاسبات دفتری چیره دست بود ولی هنر شعر و شاعری را بر آن ترجیح نهاد و به فرا گرفتن فنون مختلفه آن پرداخت و در سرودن انواع شعر ، به ویژه قصیده از نوادر روزگار خود گردید .

سلمان در ابتدا سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶) و وزیرش خواجه

غیاث الدین محمد ، پسر خواجه رشیدالدین فضل الله را مدح گفت .

پس از انقراض حکومت ایلخانان ، به دربار ایلکانیان « جلایریان » پیوست

و مدت چهل سال در خدمت ایشان به عزت و احترام تمام می زیست و بزرگان آن

خاندان ، مخصوصاً امیر حسن بزرگ (۷۳۶ - ۷۵۷) و پسرش معزالدین سلطان اویس

ایلکانی (۷۵۷ - ۷۷۶) را مدح می گفت .

در قصیده ای به خدمت چهل ساله خود اشاره کرده گوید :

پادشاه ، رهی چهل سال است که در این خانه مدح خوان باشد

سلمان در دستگاه جلایریان مقام ملك الشعرائی داشت و آوازه فضل و هنرش

در اقطار جهان پیچیده بود و پیوسته به ملازمت ایشان می بالید :

من از یمن اقبال این خاندان گرفتم جهان را به تیغ زبان

من از خاوران تا ذر باختن ز خورشیدم امروز مشهور تر

سلمان در رموز و دقایق شعر استاد مسلم بود و همه معاصرانش به استادی وی

معترف بودند . خواجه حافظ در وصف او گوید :

سر آمد فضلی زمانه دانی کیست

ز روی صدق و یقین نه ز روی کذب و گمان

شهنشه فضلا ، پادشاه ملک سخن

جمال ملت و دین ، خواجه زمان سلمان

این شاعر گرانقدر، گذشته از قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیعات، نثر کیبای و رباعیات دو مثنوی عشقی نیز دارد. یکی موسوم به «جمشید و خورشید» و دیگری «فراقنامه» که اولی را به سال ۷۶۳ و دومی را به سال ۷۷۰ به نام سلطان اویس سروده است. ولی شهرت چندانی ندارند.

سلمان در اواخر عمر به علت ناتوانی و ضعف چشم از ملازمت استعفا کرد و در زادگاه خود ساهه گوشه نشینی گزید و دوازدهم صفر سال ۷۷۸ در همانجا درگذشت.

از اوست :

ناتوانی منده از کف به بهار ای ساقی

لب جوی و لب جام و لب یار ای ساقی

نوبهارست و گل و سبزه و ما عمر عزیز

می گذاریم به غفلت مگذار ای ساقی

موسم گل نبود توبه عشاق درست

توبه یعنی چه؟ یا باده یار ای ساقی

اگر از روز شمارست سخن ، روز شمار

چو منی را که در آرد به شمار ای ساقی؟

شاهد و باغ و گل و گل همه خوبند ولی
 بارخوش، خوشتر از این هر سه چهارای ساقی
 نوبتی گو که عراقست عراقای مطرب
 نوبتی جو که بهارست بهار ای ساقی
 آید از بوی سمن، بوی بهشت ای عارف
 خیزد از رنگ چمن، نقش نگار ای ساقی
 جام نوشین تو تالاب می لعل است و مدام
 می کشد چشم تو مارا به خمارای ساقی
 بی نوایم غزلی نو بنوازم «سلمان»
 در خمارم قدحی می زخم آر ای ساقی

همی نالید و با گل راز می کرد	سحر که بلبلی آواز می کرد
نیازش می شنید و ناز می کرد	نیاز خویش با معشوق می گفت
مرا با خویشتن دمساز می کرد	بهر آهی که میزد در غم بار
دل دیوانگی آغاز می کرد	نسیم صبح دید و می شنیدم

خیال آب رکناباد می پخت
 هوای خطه شیراز می کرد

بهارستان جامی ص ۱۱۵ . دولتشاه ص ۲۸۶ . مجالس النفاث ص ۳۵۳ . مجالس -
 المؤمنین ج ۲ ص ۶۵۳ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۵۲۲ . مرآت الخیال ص ۵۳ . آتشکده
 ص ۲۲۳ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۳۵ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۹۲ . از سعدی تاجامی
 ص ۳۳۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۹۶ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۵۲ . تاریخ -
 ادبیات رضازاده شفق ص ۱۴۶ . تاریخ مفصل ایران ص ۵۹۵ . مواد التواریخ ص ۳۲ .

تاریخ وفات سلیم تهرانی

تا که از دست داده است «سلیم»
آنکه از زادن همانندش
نکته سنجی که معجز قلمش
در جهان فضیلت، از مرگش
آه از کید آسمان دغل
در پی سال مرگ او بودم
با ندم گشته روزگار ندیم
می توان گفت شد زمانه عقیم
بر تر آمد ز معجزات کلیم
خللی اوفتاد سخت عظیم
وای از جور روزگار لثیم
دل رقم زد که: (آه فضل سلیم)

۱۰۵۷ ق

۷۸- سلیم : محمد قلی بیگ ، از شاعران نازک خیال تهران بود . او نیز مانند سایر شعرای ایران، در زمان شاهجهان به هندوستان رفت و مقام و مرتبتی بلند یافت . بیشتر اشعارش به سبک هندی ساخته شده و بسیار ظریف و دلنشین است .
در سرودن اقسام شعر و آوردن مضامین بکر و تازه ، دستی داشته است . میرزا محمد طاهر نصر آبادی می نویسد : «غرض که روانه هند شد، در خدمت اسلام خان وزیر اعظم قرب بهمرسانیده ، در مدح او شعر بسیار گفته ، اگر چه شهرتی در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب و لطیف هم زاده طبع خود دارد ، گویا در وصف کشمیریک مثنوی تمام سروده است .
سلیم به سال هزار و پنجاه و هفت هجری قمری در هند بدرود جهان گفت .

این ایات نغز و لطیف از اوست :

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند
 نامت نمی برم که دلم گوش می کند
 * * *

یا چشم تر به یاد تو رفتم زین جهان
 چون طفل خردسال که گریان به خواب رفت
 * * *

به گوشه‌ای بنشین و ز نفس ایمن شو
 زسک خلاص نگردید تا گدا نشست
 * * *

به صورتی که توئی کمتر آفریده خدا
 ترا کشیده و دست از قلم کشیده خدا
 * * *

خال، بیجا به کنار لب او کرده وطن
 نقطه هر جا غلط افتاد مکیدن دارد
 * * *

جو خود را بر ضعیفان آزماید روز کار
 نیغ را دائم برای امتحان بر موزند

نصرآبادی ص ۲۲۷ . سرخوش ص ۴۵ . آتشکده ص ۱۵ . تاریخ ادبیات براون
 ج ۴ ص ۱۸۹ . هفت آسمان ص ۱۴۴ . قاموس الاعلام ح ۴ ص ۲۶۱۳ . گلزار ادب ص
 ۱۲۱ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۵ .

تاریخ وفات سنائی غزنوی

عارف کامل ، سنائی آنکه شد
 آنکه بودی ملک معنی را امیر
 شاعر فرزانه ای کز فضل او
 چون شنید از حق خطاب ارجعی
 هاتنی گفت از پی تاریخ او :
 سلسبیل معرفت بر وی سبیل
 آنکه بودی راه دانش را دلیل
 گر نویسم، مهلتی خواهد طویل
 کرد از این غمخانه آهنگ رحیل
 (هیچ گه ناید سنائی را عدیل)

۵۴۵ ق

۷۹- سنائی : مجددود ، مکنی به ابوالمجد ، فرزند آدم سنائی ، از شاعران
 و عارفان گرانقدر و از استادان مسلم شعر و ادب
 پارسی است . وی در اواسط نیمه دوم سده پنجم هجری ، در غزنین دیده به جهان
 گشود. نام وی در تاریخ گزیده ، محمد ذکریه . ولی در اشعار خویش نام خود را
 گاهی مجددود آورده .:

شعرا را به لفظ مقصودم
 و گاهی حسن گفته است :
 کز قومی خدمت او جویم من
 خدمت خواجه حسن، بنده حسن
 زین قبل گشت نام مجددوم
 پسری داری همنام رهی
 زانکه نیکو کند از همنامی

مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب ارزنده خود «سخن و سخنوران»

عقیده دارند که نام اصلی وی حسن بوده و بعدها به مجدود ملقب شده است. سنائی از آغاز شاعری به دربار غزنویان راه یافت و سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۹) و پسرش بهرامشاه (۵۱۱-۵۴۸) را مدح کرد.

گویند: در بجزو حه جوانی که هنوز در دربار غزنویان سخت مورد اکرام و احترام بود، دیوانه‌ای او را تحقیر کرد و در فکر و عقیده او تحولی ایجاد نمود و به سلك درویشان در آورد، تا قدم به دایره سیر و سلوک گذاشت و به خدمت عارف معروف ابو یوسف همدانی شتافت و از صحبت او یافت آنچه یافت.

حکیم سنائی قسمتی از عمر خود را در شهرهای مرو و بلخ و هرات و سرخس و نیشابور گذرانید و به خدمت بسیاری از عرفا و مشایخ رسید. وی در عالم عرفان مقامی دارد که مولوی با آن همه فضل و کمال، خود را پیرو او می‌خواند:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم

این عارف عالیقدر، مذهب شیعه داشت، و از دوستداران آل علی و خاندان

پیمبر بوده و در مدح ایشان اشعاری سروده است:

جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست

دوستدار رسول و آل ویم زانکه پیوسته در نوال ویم

استادی سنائی در سرودن اقسام شعر، بی نظیر و انکار ناپذیر است. قدرت و

جزالتی که در سخن او هست در شعر هر گوینده‌ای نمی‌توان جست. دیوان وی که

در حدود سیزده هزار بیت قصیده، غزل، قطعه و رباعی دارد یکبار در ایران و یکبار

در بمبئی به چاپ رسیده است. گذشته از دیوان مذکور، چند مثنوی سروده که

مهمترین آنها عبارتند از:

۱- مثنوی حدیقه الحقیقه « الهی نامه » که به نام بهرامشاه نظم کرده و ده هزار بیت است.

۲- مثنوی طریق التحقیق که در سال ۵۲۸ به پایان رسانیده است.

۳- مثنوی کارنامه بلخ که به نام سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی به نظم آورد.

۴- مثنوی سیرالعباد که در حدود پانصد بیت می باشد.

این شاعر گرانمایه ایران در اغلب اشعار خود به گفتن پند و اندرز می پردازد و بعضی از اشعار نصیحت آمیز او بسیار مشهور است:

منشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، ترا پلید کند

آفتاب بدان بزرگی را لکه ای ابر نا پدید کند

سنائی به سال ۵۴۵ هجری قمری در غزنین روی در نقاب خاک کشید و مقبره

او هنوز در آنجا باقی و زیارتگاه صاحب دلان است.

باب الالباب ص ۴۲۸. تاریخ گزیده ص ۸۲۱. دولتشاه ص ۱۰۶. نفحات الانس ص ۵۹۵.
 مجالس الفانس ص ۳۱۸. مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۷۷. مرآت الخیال ص ۳۳. آشکبه
 ص ۱۰۶. هفت آسمان ص ۲۰. مجمع الفصحا ج ۲ ص ۷۱۳. ریاض العارفين ص ۲۳۴.
 هفت اقلیم ج ۱ ص ۳۰۷. روز روشن ص ۳۶۹. ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۳۱. سخن و
 سخنوران ص ۲۵۵. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۵۵۲. تاریخ ادبیات رضازاده
 شفق ص ۶۳. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۵۱. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۶۳۷. طرایق-
 الحقایق ج ۲ ص ۲۵۵. فرهنگ سخنوران ص ۲۷۷. مقدمه دیوان حکیم سنائی.

تاریخ وفات حکیم سوزنی سمرقندی

سوزنی آنکه ز ارباب ادب
شاهبازی که فراخای جهان
تا که از این ستم آباد جهان
فاضلی گفت پی تاریخش :

کم توان یافتن او را همسنگ
در پر افشانی او آمد تنگ
سوی دنیای دگر کرد آهنگ
(سوزنی بود جهانی فرهنگ)

۵۶۹ ق

۸۰- سوزنی : محمد ، ملقب به تاج الشعراء ، فرزند علی ، در شهر نسف

واقع در نزدیکی سمرقند چشم به جهان گشود .

در آغاز جوانی برای تحصیل علوم به بخارا رفت و بر اثر تعلق خاطر به خیاط پسر
ربان به شاعری گشوده سوزنی تخلص کرد .

« زنی از شاعران چیره دست زمان خود بود و در گفتن هجو از هیچ کس پروا
نداشت و شاید تر کس از تیغ زبان او سالم ماند . چنانکه یک سوم دیوان او را هجا
تشکیل می دهد .

اشعارش بسیار ساده ، روان و شیرین است و حتی در تمام دیوان او یک بیت
مشکل و معقد پیدا نمی شود .

حکیم سوزنی با انوری ، عمیق ، امیر معزی ، ادیب صابر ، رشید و طواط و
سنائی معاصر بوده و در هجو بعضی از آنها زبان گشوده و از خود آزرده است . ولی

به نوشته اغلب تذکره نویسندگان ، در پایان عمر از هجو و هزل توبه کرد و به عبادت و ریاضت پرداخت و این معنی از ایات زیر کاملاً استنباط می شود :

ز هر بدی که تو دانی هزار چندانم

مرا نداند از آنگونه کس که من دانم

به آشکار بدم ، در نهان ز بد بترسم

خدای داند و من ز آشکار و پنهانم

تن من است چو سلطان معصیت فرمای

من از قیاس ، غلام و مطیع سلطانم

غلام نیست به فرمان خواجه رام چنان

که من به هرزه، تن خویش را به فرمانم

به يك صغيره مرا رهنمای شیطان بود

به صد کبیره کنون رهنمای شیطانم

به حق دین مسلمانی ، ای مسلمانان

که چون به خود نگریم تنگ هر مسلمانم

رسول گفت پشیمانی از گنه توبه است

بدین حدیث کس از نائب است من آنم

فلان و بهمان گوئی که توبه یافته اند

چه مانع است مرا ؟ من فلان و بهمانم

به زهد سلمان اندر رسان مرا ملکا

چو یافتم ز پدر کز نژاد سلمانم

به حق اشهد ان لا اله الا الله

چنان بمیران کاین قول بر زبان دانم

بطوریکه از اشعارش برمی آید نسبت وی به سلمان فارسی می رسیده است .
حکیم سوزنی به سال ۵۶۹ هجری قمری در سمرقند درگذشت و در کنار قبر پیر
خود ابو منصور نرمدی به خاک سپردند .

باب الالباب ص ۳۸۴ . تاریخ گزیده ص ۸۲۰ . دولتشاه ص ۱۱۱ . بهارستان جامی
ص ۱۰۷ . مجالس الفائس ص ۳۵۱ . آشکده ص ۳۳۵ - ۳۴۲ . روز روشن ص ۳۷۳ .
طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۵ . ریاض العارفين ص ۳۵۲ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۶۸۴ .
تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۱۸ . سخن و سخنوران ص ۳۱۵ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۴۰ .
تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۶۲۲ .

تاریخ وفات سهیلی تبریزی

زانکه چنگ زمانه پر زور است	پنجه در پنجه زمانه مزن
کاین گدازاده یا که فغفور است	گردش روزگار نشناسد
آنچه از همت تو مقدور است	بهر بیچارگان دریغ مدار
کار مشروطه اینچنین جور است؟	کو (سهیلی) کسی که بامر گش
همه سرشار شادی و شور است	آن ادیبی که قطعه و غزلش
از چه تاریخ از این جهان دور است؟	جستم از شاعری که آن فاضل
(عاقبت جای آدمی گور است)	گفت از این مصرع به دست آور:

۸۱- سهیلی : میرزا احمد ، از شاعران خوش ذوق و از مشروطه خواهان
 جان به کف تبریز بود که تاپای دار درمرا
 خود پایدار ماند . وی همان سهیلی است که در جنگ جهانی اول در استیلاي روس
 به تبریز، اورا با شادروان حاج میرزا علی ثقة الاسلام و عتن دیگر به دار آویختند .
 مرحوم تربیت می نویسد « میرزا احمد سهیلی تبریزی از شعرای همین قرن
 چهاردهم هجری بوده ، در واقعه ۱۳۳۰ روز عاشورا رشته ظلم روسها از حلقش
 در آویخته و از نطق و گفتارش بازداشتند »

او در سال ۱۳۲۱ قسمتی از غزلیات و متفرقات خود را به انضمام شاه و درویش
 هلالی مشهدی چاپ و منتشر ساخت ولی اکنون نادر و نایاب است .
 از اوست :

یارم چو بر گزید به خود یار دیگری
 زد بر دلم خدنگ شرر بار دیگری
 چون دید نقد جان من خسته بی بهاست
 کالای حسن برد به بازار دیگری
 او مشتری به گوهر عشقم نکشت و من
 اینک روم به پیش خریدار دیگری
 ای بی مروت این همه جور و جفا چرا
 با آنکه دل نداده به دلدار دیگری
 يك عمر خو به گلشن کویت گرفتم
 اکنون روم چگونه به گلزار دیگری؟

دانی که نیست بهر « سهیلی » در این جهان
 دشوار تر ز هجر تو دشوار دیگری

رباعی

چشمان ترا دیدم و دل رفت ز دست
 با فکر و خیال او شدم باده پرست
 در وادی عشق تو در اول منزل
 پیمانۀ دین ز دستم افتاد و شکست

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۵. فرهنگ سخنوران ص ۲۷۸ و اطلاعات متفرقه.

تاریخ وفات شریف تبریزی

یافتم در شعر شیوای « شریف » لفظ، بس زیبا و معنی ، بس ظریف
 در سخن سنجی به آذربایجان جز «لسانی» کس نبود او را حریف
 سال تاریخ وفاتش خواستم دل رقم زد: (حیف از مرگ شریف)

۹۵۶ ق

۸۲ - شریف : ... از شاعران چیره دست تبریز است ، وی در فنون شعرا از

شاگردان لسانی شیرازی بود . ولی پس از نشو و نمای کامل

در مراتب سخنوری ، بعضی از ایات لسانی را که در نظر او بی معنی و ناپسند بود ،

در دفتری جمع نموده و نام آن « سهو اللسان » نهاد و بدین وسیله استاد را از خود

آزرد.

وی در گفتن هجو دستی قوی داشت و بر هیچ کس ابقا نمی کرد. شریف در سرودن اقسام شعر نسبت به معاصرانش امتیاز داشت، بطوریکه لطفعلی بیگ آذر او را ستوده می نویسد: «درمراتب شاهی بزعم فقیر بهتر از لسانی است»، شریف در عنفوان جوانی بدرود جهان گفت.

سام میرزای صفوی مؤلف (تحفه سامی) که با وی معاصر بوده درباره مرگ

او گوید:

«در سنه ست و خمسین و تسعمائه ۹۵۶ در حینی که من در اردبیل بودم به آنجا آمد و در وبای عامی که آنجا واقع شده ازپای درآمد و دست تعلقات ازدامن حیات گسست و روح شریف او بحظیره قدس پیوست و مضمون این بیت با دارسانید:

تنگ شد قافیه عمر شریف دمبدم می شودش مرگ ردیف،

نام شریف از هیچ مأخذی به دست نیامد، شاید شریف نام اصلی او بوده است.

از لطیف ترین غزلهای اوست:

ز دو دیده خون فشاندیم که نظر کنی نکردی
 به ره تو خاک گشتم که گذر کنی نکردی
 دم هرنگ هیچ دانی ز چه ماند باز چشم؟
 ز تو بود چشم آنم که نظر کنی نکردی
 چونکرد یاررجمی، ز توای فغان چه حاصل؟
 ز تو بود امید آنم که اثر کنی نکردی

ز نخست کردم ای دل ، به تو شرح غمزه او
 خبرت ز فتنه دادم که حذر کنی نکردی
 به وطن «شریف» روزی که ترا نماندقدری
 بجز این نماند چاره که سفر کنی نکردی

تغذیه سامی ص ۱۲۱ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۳۰ . مجمع الخواص ص ۱۴۴ . آتشکده
 ص ۳۰ - ۲۹۹ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۵۶ . دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۲
 فرهنگ سخنوران ص ۲۹۸ .

تاریخ وفات شفائی اصفهانی

تا شفائی آن حکیم نکته دان
 شد چو مرغ جانش از زندان تن
 در فراقش از دل اهل ادب
 کوچنان مضمون طرازی در زمین؟
 گرچه رخ پوشید ، لیکن در جهان
 گر بخواهند از تو سال رحلتش
 شد روانش سوی علیین روان
 همره مرغان قدسی آشیان
 ناله ها رفت از زمین تا آسمان
 کو چنان نازک خیالی در زمان؟
 تا قیامت ماند از او نام و نشان
 گو : (شفائی کرد درمینو مکان)

۱۰۳۷ ق

۸۳- شفائی: حسن ، ملقب به شرف الدین ، معروف به حکیم شفائی
 اصفهانی ، فرزند حکیم ملای اصفهانی ، از شاعران

شیرین بیان و نازک خیال دوره صفویه است. وی علاوه بر فنون شعر، در کار طبابت نیز مهارت داشت و سالها در اصفهان به معالجه مردم می پرداخت.

شفائی پزشک مخصوص و ندیم شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) بوده و نزد شاه و درباریان و سایر طبقات بسیار محترم بوده است.

آورده اند: روزی در اثنای راه به شاه عباس بر می خورد و شاه می خواهد برای احترام حکیم از مر کب پیاده شود شفائی مانع می شود، ولی همه بزرگان و امرای رکاب پیاده می شوند تا حکیم عبور می کند. میر محمد باقر داماد دانشمند معروف دوره صفویه پیوسته او را می ستود و صحبتش را گرامی می شمرد.

اشعار حکیم شفائی بسیار لطیف و ظریف و بعضی از ایاتش در میان مردم ضرب المثل شده است. چنانکه این بیت:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

و همچنین این بیت او که شاید کمتر کس نشنیده باشد:

به غلط هم نرود بر سر مجنون، لیلی

عاشق این بخت ندارد، سخنی ساخته اند

شفائی در ساختن هجو نیز دستی قوی داشت، بطوریکه بیشتر از صد رباعی

در هجو بینی ذوقی که یکی از شعرای دوره صفویه بوده سروده است. نمونه:

ذوقی ریشت به پشم ماشی ماند شერთ به نمد زبد قماشی ماند

بینیت به سبک سر تراشی ماند عینک چو نهی به ... کاشی ماند

وی گذشته از دیوان غزلیات و قصایدش که ایات آن را تا ۲۰ هزار بیت ذکر

کرده اند، مثنویهایی دارد موسوم به: ۱ - مهر و محبت. ۲ - دیده بیدار. ۳ - نمکدان

حقیقت که نسخه خطی هرسه در کتابخانه مرحوم ملک موجود است .
 مثنوی نمکدان حقیقت را بسیار خوب سروده و شهرت فراوان دارد. شفائی در
 سال ۱۰۳۲ هجری قمری درگذشت .

این ابیات لطیف از اوست :

مرا به کوی تو نارخت در گل افتادست

هزار کعبه به هر گوشه دل افتادست

به دوستی تو خصمند عالمی با من

هزار دشمن و یک دوست مشکل افتادست

زگرد بادیه این هم‌رهی نمی آید

غبار کیست که دنبال محمل افتادست ؟

* * *

به هر زمین که خرامی نیاز می روید

کرشمه می دمد از خاک و ناز می روید

چنان در آب و کلم ریشه کرده مهر کیا

که گر ز ریشه بر آرند ، باز می روید

* * *

چشمان تو دمبدم ربایند

خواهم همه دل شوم که از من

مستانه ز دست هم ربایند

اجزای وجود من غمت را

* * *

باز این چه نوید التفات است؟

آهسته ، که آسمان نداند

هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۲۹ . نصرآبادی ص ۲۱۱ . آتشکده ص ۱۸۳ . تذکره میخانه
ص ۵۲۳ . مجمع الخواص ص ۱۸۰ . ریاض العارفین ص ۳۵۷ . مجمع الفصحا ج ۴
ص ۴۰ . قاموس الاغلام ج ۴ ص ۲۸۵۰ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۳۰ . تاریخ
ادبیات هرمان اته ص ۱۹۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۳ .

تاریخ وفات شوریده شیرازی

دریغا که شوریده با مرک خود	دل عالمی را به ماتم سپرد
ادیبی که در سوک او ، آسمان	کشید از جگر آه و افسوس خورد
به مرک چنان فاضل و نکته دان	گلستان شعر و فضیلت فسرده
نه شوریده ، کاین پنجه پر توان	فراوان گلوی عزیزان فشرده
دل بود در فکر تاریخ او	خرد ز درقم (شعر و شوریده مرد)

ق ۱۳۴۵

۸۴- شوریده : محمد تقی ، ملقب به فصیح الملك ، فرزند عباس ، به سال

۱۲۷۴ هجری قمری در شیراز چشم به جهان

گشود . وی در هفت سالگی به مرض آبله بینائی دید کانش را از دست داد . ازدوران

کودکی قریحه شاعری و هوش و حافظه عجیبی داشته است .

علوم را از راه گوش فرا می گرفت و شب و روز برای تکمیل معلومات و

محفوظات خود می‌کشید. فرصت‌الدوله شیرازی که باوی معاصر و معاصر بوده در آثار عجم می‌نویسد:

«جناب شوریده نام نامیش حاجی محمد تقی، لقب گرامیش مجدد الشعراء، مولدش شیراز است. باوجودی که دست‌فذاسرانگشت برچشم جهان‌بینیش گذاشته و سرپنجه قدر مردمک‌دیده‌اش را از حلیه بینائی عاری داشته و از بدایت شباب تا کنون همواره به کسب فضایل و تحصیل معارف و تکمیل اخلاق همت گماشته، با اکابر معاشرت و مصاحبت گزیده‌تاجامع کمالات‌صوریه و معنویه گردیده، در گفتن هر گونه از اشعار قادر است، وی چون از نایبائی خود سخت افسرده و شوریده‌حال بود تخلص را نیز شوریده انتخاب کرد.

شوریده در سال ۱۳۰۹ هجری قمری به دربار ناصرالدین شاه قاجار راه یافت و از طرف آن شهریار ادب پرور و شاعر دوست، نخست به لقب مجدد الشعرائی و سپس به لقب فصیح‌الملکی ملقب گردید.

شوریده در انواع شعر طبع آزمائی کرده و نزدیک به پانزده هزار بیت شعر سروده که شامل: غزل، قصیده، قطعه، رباعی و ماده تاریخ است. شوریده پس از ۷۱ سال زندگی به سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شیراز درگذشت و در مقبره خود که قبلاً در جوار مزار شیخ سعدی تهیه دیده بود به خاک سپرده شد.

از اوست:

هر چه کنی بکن، مکن ترک من ای نگار من

هر چه بری بیر، مبر سنگدلی به کار من

هر چه هلی بهل، مهل پرده به روی چون قمر

هر چه دری بدر، مدر پرده اعتبار من

هر چه کشی بکش، مکش باده به بزم مدعی
 هر چه خوری بخور، مخور خون من ای نگار من
 هر چه دهی بده ، مده زلف به باد ای صنم
 هر چه نهی بنه ، منه دام به رهگذار من
 هر چه کشی بکش، مکش صید حرم که نیست خوش
 هر چه شوی بشو، مشو تشنه به خون زار من
 هر چه بری بیر ، مبر رشته الفت مرا
 هر چه کنی بکن ، مکن خانه اعتبار من
 هر چه روی برو ، مرو راه خلاف دوستی
 هر چه زنی بزنی، مزنی تیشه به روزگار من

* * *

بلبلا چشم امید از گل یکهفته مدار کاین همان سست نهاد است که پار آمدورفت

* * *

آن پریر و از درم روزی فراز آید ، نیاید من همی خواهم که عمر رفته باز آید، نیاید
 عاشق شوریده رادر دل نباشد غیر جانان در دل محمود جز یاد ایاز آید ، نیاید

تاریخ وفات شوکت بخارائی

دریغا شوکت آن شاعر که او را به میدان سخن ، عمری یلی بود
 بود پیر نور خاکش ، زانکه دائم دلش با نور ایمان منجلی بود
 به تاریخش رقم زد کلک «نظمی» : (دل شوکت پر از یاد علی بود)

۱۱۰۷ ق

۸۵ - شوکت : محمد ، فرزند اسحاق ، از شاعران وارسته دوره صفویه است.
 پندرش در بازار بخارا صراف بود که در ابتدای
 جوانی شوکت در گذشت و شوکت بز جای پدر نشست و با شغل صرافی امرامعاش
 می کرد . ولی پس از کمی از بخارا دلگیر شد و در شهرهای ایران و عثمانی به سیاحت
 پرداخت .

در هرات مورد توجه میرزا اسعد الدین محمد راقم ، وزیر دانشمند و
 شاعر نواز خراسان واقع گردید و مدتی در مصاحبت او به عزت و احترام می زیسته است.
 در اواخر عمر به اصفهان آمد و در محوطه مقبره شیخ علی بن سهیل اصفهانی در خارج
 شهر ، منزلی گزید و به عبادت و ریاضت مشغول شد .

با اینکه همواره به گوشه نشینی و شوریدگی به سر می برد ، اما شعرا و فضیای
 عصر برای وی احترام زیادی قائل بودند . شیخ محمد علی حزین که با او معاصر
 بوده در تذکره خود می نویسد :

« ... فقیر در کودکی روزی او را دیدم که وارد مجلس والد مرحوم گردید

و آن والامقام ، اورا احترام نموده در پهلوی خود جای داد . مرا از کسوت و حالت او تعجب آمد و از یکی محرمان پرسیدم او گفت : شوکتا است ، گویند نیم عمر به جای لباس ، از یک نمد استفاده کرد و روزی که وفات یافت آن نمد را کفن پوشانیدند .

این مرد وارسته به تجملات دنیا کوچکترین اعتنائی نداشت و همواره به فقر و بی‌نوائی خود می‌بالید :

چه منع می‌کنی ازینوائی که مراست؟

که پادشاه ندارد گدائی که مراست
 شعر شوکت در کشور عثمانی و حوالی هرات شهرت فراوان داشته است .
 او به سال یکهزار و یکصد و هفت هجری قمری در اصفهان چشم از جهان فرو بست
 و در عبادتگاه خود به خاک سپردند . نام وی از هیچ مأخذی به دست نیامد .
 از اوست :

خرابات است زاهد می‌شود مقصد پدید اینجا

سفیداب عروس جام کن موی سپید اینجا

متاع سر مه دارد کاروان ماسبکساران

جرس هم از دل خود ناله نتواند کشید اینجا

چو مستان هر طرف دیوار این ویرانه می‌افتد

مگر روزی مصور صورت تا کی کشید اینجا؟

* * *

مانی چو نقش آن بت بدمست می‌کشد

چون می‌رسد به ساعد او دست می‌کشد

* * *

کهنه هر چند شود بیشترش می خوانند

دختر تارك عجب بخت جوانی دارد

* * *

امتحان کرده‌ام این شوره زمین را صدبار

مهر تخمی است که در خاک بنی آدم نیست

تذكرة المعاصرین ص ۶۶ - نصرآبادی ص ۴۴۲ - سرخوش ص ۶۱. ریاض العارین
ص ۳۵۵. تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۷. قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۸۱. تاریخ -
ادبیات هرمان اته ص ۱۹۹. فرهنگ سخنوران ص ۳۱۶.

تاریخ وفات شهید بلخی

کس چنین شاعری ز بلخ ندید	شاعری نکته سنج بود شهید
رود کی می کند از او تمجید	اوستادی که در کمال و ادب
آنکه در بحث فلسفه است وحید	آنکه در علم حکمت است تمام
نام وی ماند در جهان جاوید	گرچه خود رفت از این سنج سرای
کلك «نظمی» نوشت: (آه شهید)	در پی سال مرگ او بودم

۳۲۵ ق

۸۶ - شهید: ابوالحسن، فرزند حسین بلخی، از شاعران و فیلسوفان معروف
سده چهارم هجری است که با رود کی و خبازی

نیشابوری معاصر بوده و به فارسی و عربی شعر می‌سروده است. گذشته از شاعری، در علوم فلسفی نیز مهارت داشت.

با محمد بن زکریای رازی مناظره کرده و هر یک کتابی بر رد یکدیگر نوشته‌اند. شهید نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) را مدح گفت و به عزت و احترام شایانی دست یافت.

اغلب اشعارش بسیار متین و حکیمانه است:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تار یک بودی جاودانه
 در این کیتی سراسر کربگردی خردمندی نیابی شادمانه
 از تاریخ ولادت شهید اطلاعی در دست نیست ولی گویند: عمری دراز یافت
 و به سال ۳۲۵ هجری قمری درگذشت.

رود کی در مرثیه وی گوید:

کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم، یک تن کم وز شمار خرد، هزاران بیش

شهید این ابیات را در وصف دانش و ادب فرماید:

دانشا چون درینغم آئی از آنک

بی بهائی و لیک از تو بهاست

بی تو از خواسته مبادم گنج

همچنین زار وار با تو رواست

با ادب را ادب سپاه بس است

بی ادب با هزار کس تنهاست

دانش و خواسته است نر کس و گل
 که به يك جای نشکند بهم
 آنکه را دانش است ، خواسته نیست
 وانکه را خواسته است ، دانش کم

باب الالباب ص ۲۴۲ . آتشکده ص ۳۰۶ . روز روشن ص ۴۴۹ . مجمع الفصحا
 ج ۲ ص ۸۰۳ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۶۶ . سخن و سخنوران ص ۱۶ . تاریخ ادبیات
 براون ج ۱ ص ۶۶۲ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۹۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده
 شفق ص ۲۲ .

تاریخ وفات شیدای سنندجی

تا که شیدا از این سپنج سرا
 هانفی گفت بهر تاریخش :
 رفت ، با رحمت خداست قرین
 (جای شیدا بود به خلد برین)

۱۲۴۴ ق

۸۷ - شیدا : میرزا عبدالباقی ، فرزند میرزا محمد حسین ، از بزرگ
 زادگان کرستان بود که آباء و اجدادش
 نسلا بعد نسل در وزارت اشتغال داشتند . وی مردی بسیار شیرین بیان و خوش صحبت
 بوده و انواع شعر را نیکو می سروده است .

درباره زندگانی او میرزا عبدالله سنندجی مؤلف تذکره (حدیقه امان‌اللهی)

می نویسد : بعد از آنکه سن او به چهل سال رسید سپاه افلاس و مسکت بر سرا

تاختن آورده بعلت و فور صدمات روزگار غدار که شیر مردان را از جاده دلیری منحرف و در بادیه حیرانی و سرگردانی معتکف می‌سازد گویا نقصی به احوالش روی داده نسبت خبط دماغ به او میزدند، باز بانهایت پریشانی و اختلال اوضاع و احوال از گفتن شعر مضایقه نداشتند. از هر مقوله تخمیناً دوهزار بیت اشعار دارد،

شیدا در اواخر عمر، بینائی دیدگانش را از دست داد و در سال ۱۲۴۴ هجری قمری با یکدنیا حسرت و ناکامی درگذشت.

از اوست :

این دیده غمدیده از آن نور دو دیده
غیر ازستم و جور و جفا هیچ ندیده
میل دل عاشق نه به حور است و نه جنت
از روز ازل خاک در دست گزیده
مهرت زازل کرد به نام من مهجور
مستوفی دیوان قضا ثبت جریده
دودی که از و گاه سیه می‌شود آفاق
آهی است که «شیدا» زدل زار کشیده

* * *

سحر گاهان صبا از کوی دلبر با شتاب آید
وزو بوئی چوبوی عنبر و مشک و کلاب آید
مرا هر گز نباشد خواب، دارم آرزو گاهی
به چشم خواب آید بلکه جانانم به خواب آید

بهمال و جاه و اسباب جهان ما را تعلق نیست
خوشم از دیدن یار و می و بانگه رباب آید

مجمع الفصحا ج ۵ ص ۵۳۲ . تذکره حدیقه امان الاهی ص ۳۸۶ . ریحانة الادب
ج ۲ ص ۴۰۵ . فرهنگ سخنوران ص ۳۱۸ . مواد التواریخ ص ۳۹۸ .

تاریخ وفات شیدای اصفهانی

حیف شیدای اصفهانی حیف	آنکه شد عمر او به رنج و تعب
آن مهین نکته‌دان که در همه عمر	روزش از فقر ، تیره بود چو شب
سال فوتش ز (آوخ آوخ) جوی	یا که یکباره از (دریغ) طلب
۱۲۱۴	۱۲۱۴

۸۸- شیدا : محمد علی ، از سخنوران نکته سنج و شیرین بیان اصفهان بود . وی در ابتدای جوانی به شیراز رفت و تا پایان عمر در آن شهر زیست . شیدا شاعری رند و عاشق پیشه بود . احمد گرجی که با وی معاشرت داشت در تذکره « اختر » می نویسد :

« در غزلسرائی طبع خوش و سلیقه درستی داشت ، صاحب دیوان است ، قریب به شش هزار بیت دیوان دارد ، سوخته‌بی که تمامت عمر بسوز و گداز عشق و عاشقی مبتلا و از تأثیر تخلص ، واله و شیدا می زیست ،

شیدا در اواخر عمر بر اثر افراط در استعمال افیون ، رنجور شد و روزگاری

به سختی و پریشانی گذرانید تا به سال هزار و دویست و چهارده هجری قمری در شیراز وفات یافت.

این ایات از اوست :

مرا میگانه کرد از آشنایان بنام آن نگاه آشنا را

* * *

غیر را سر چو به زانوی تفکر نگرم

سوزم از غم که مبادا به خیال تو بود

* * *

شتاب کن ز پی قتل من که می ترسم

مباد ناز تو باعث شود درنگ مرا

* * *

مرا کشند به جرم محبت تو و من

به این خوشم که برای تو می کشند مرا

* * *

اسیر دام نشد تا دلم ندانستم شکسته بالی مرغان رشته برپارا

* * *

از نومهجورم و در عالم اندیشه دلم هر نفس از تو سئوالی و جوابی دارد

تاریخ وفات صائب تبریزی

در این اندیشه بودم روز کاری
چو از تاریخ و شهرش خواستم گفت :
که صائب در حقیقت اصفهانیست ؟
(صفاهان را بهل صائب جهانیست)

۱۰۸۷ ق

۸۹- صائب : میرزا محمد علی ، فرزند میرزا عبدالرحیم ، معروفترین و
بزرگترین شاعر سده یازدهم هجری
است . پدرش ازبازرگانان معتبر تبریز بوده که شاه عباس کبیر (۹۹۵ - ۱۰۳۸) با
جمعی ازتجار و محترمین کوچانیده و در محله عباس آباد اصفهان سکونت داده بوده
است که بنام تبارزه اصفهان نامیده می شدند .

زادگاه صائب تبریز بود یا اصفهان درست معلوم نیست و کسانی که او را
تبریزی دانسته اند به گفته خود شاعر درایات زیر و نظائر این ها استناد کرده اند :

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

ز حسن طبع تو صائب که در ترقی باد

بلند نام شد از جمله شهرها تبریز

ولی قدر مسلم این است که در اصفهان بزرگ شده و همه نشو و نمای او
در آن شهر بوده است . صائب از نوادر و نوابغ روزگار بوده و دقت اندیشه و وسعت
فکر او شکفت انگیز است . آن باریک بینی و نازک کاری که در اکثر غزلهای وی
موجود است در شعر دیگران نمی توان یافت و از آن نجاست که گوید :

صائب به پایه سخنم کس نمی رسد دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم
 صائب قافله سالار بنیان گذاران سبک هندی است و در این سبک، هیچیک
 از شعرا به مقام و عظمت او نرسیده اند. وی در آغاز جوانی به زیارت مکه معظمه
 توفیق یافت و پس از بازگشت، در سال ۱۰۳۴ به هرات و کابل رفت و بعد از مدتی اقامت
 در کابل، به پایمردی ظفر خان والی آنجا که خود نیز شاعر و ادیب بوده است به دربار
 شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) معرفی گردید و در نزد آن شهریار تقریبی عظیم یافت.
 صائب در حدود ۶ سال در هندوستان زیست و در این مدت شاهجهان و درباریان او را
 سخت گرامی می داشتند.

در سال ۱۰۴۲ پدرش به هندوستان رفت و صائب به همراهی پدر به ایران
 بازگشت پس از ورود به ایران آوازه شهرتش در شهرها پیچید و به ملک الشعرائی دربار
 شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) نائل آمد و در سفر و حضر از ملازمان آن شهریار
 شمرده می شد.

در باره جنگ شاه عباس دوم با شاهجهان و فتح قندهار، یک مثنوی سرود که
 ایات آن را از سی و پنج هزار تا صدوسی و پنج هزار نوشته اند (!) صائب از پرکارترین
 شعرای ایران زمین است. اشعار او را از هشتاد تا سیصد هزار بیت به ضبط آورده اند.
 صائب در اواخر عمر در باغی که به تکیه میرزا صائب مشهور بوده است لنگر
 انداخت و شعرا و فضلا از اطراف و اکناف جهان به اصفهان می شتافتند و از صحبت وی
 بهره می جستند.

این شاعر جادویان به سال ۱۰۸۷ هجری قمری در اصفهان وفات یافت و در
 همان باغ به خاک سپردند اما سالها قبرش مفقود الاثر بود تا در سال ۱۳۴۰ هجری
 به کوشش دانشمند عالیقدر استاد جلال الدین همائی پیدا شد و به تعمیر آن پرداختند
 و اکنون زیارتگاه صاحب دلان است.

از زیباترین غزل‌های اوست:
 به غیر دل که عزیز و نگاهداشتنی است
 جهان و هر چه در او هست و گذاشتنی است
 نظر به هر چه کشائی در این فسوس آباد
 دریغ و درد به اطراف او نگاشتنی است
 چه بسته‌ای به زمین و زمان دل خود را؟
 گذاشتنی است زمین و زمان گذاشتنی است
 ترا به خاک زند هر چه را بر افرازی
 به غیر رایت آهی که بر فراشتنی است
 همین به اشک ندامت بود دل شبها
 در این زمین سیه دانه‌ای که کاشتنی است
 اگر به خون تنویسی، به آب زر بنویس
 که عزت سخن اهل درد داشتنی است
 کسی که درد، دلش را فسرده می‌داند
 که دردنامه صائب، به خون نگاشتنی است

نصرآبادی ص ۲۱۷. آتشکده ص ۳۱. سرخوش ص ۶۲. تذکرة المعاصرین ص ۱۲۰.
 مرآت الخیال ص ۸۸. طرایق الحقایق ج ۳ ص ۷۳. دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۷. تاریخ
 ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۸. مواد النواریخ ص ۳۸۲. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۶.
 قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۳۳. ریحانة الادب ج ۲ ص ۴۰۸. تاریخ ادبیات هرمان اته ص
 ۱۹۹. مقدمه دیوان صائب تبریزی.

تاریخ وفات صبای کاشانی

خسرو ملك ادب ، فتحعلیخان صبا
 آنکه به طبعش فلک ، گفت بسی مرحبا
 تا زدیار سخن ، رخت سفر بست و رفت
 جنس سخن گستری ، گشت دگر بی بها
 بر دل گردون نهاد ، ازغم خود داغها
 گرچه به هر دم فلک ، دیده چنین ماجرا
 دل بی تاریخ او ، بود که گوننده ای
 گفت فرا گوش من : (رفته به جنت صبا)

۱۲۳۸ ق

۹۰- صبا : فتحعلیخان ، تواناترین و پرکارترین شاعر دوره قاجاریه است که نزدیک به یکصد هزار بیت شعر دارد . صبا ملك الشعرای دربار فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) بوده و بیشتر اشعارش در مدح او و شاهزادگان سروده شده است ؛ صبا در قدرت طبع و سلاست بیان و بسیاری اشعار به همه معاصران خود برتری داشت و اغلب شعرا به وسیله او به دربار قاجاریه معرفی می شدند .

فتحعلیخان علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و قطعاتش که به ۱۷ هزار بیت

می‌رسد، چندین مثنوی دارد که مهمترین آنها « شاهنشاه نامه » است که چهل هزار بیت و به پیروی از شاهنامه حکیم فردوسی به نام فتحعلیشاه نظم کرده است. مثنوی دیگرش که شهرت فراوان دارد « خداوند نامه » است که در نعت پیغمبر اکرم (ص) و جنگ و جانبازیهای حضرت علی (ع) سروده‌وسی هزار بیت است.

از منظومه‌های دیگر او « عبرت نامه » و « گلشن صبا » را می‌توان نام برد. فتحعلیخان صبا دو پسر داشت یکی ابوالقاسم خان متخلص به « فروغ » و دیگری محمدحسین خان متخلص به « عندلیب » که به‌عندلیب‌کاشانی معروف بوده و اشعار خوبی از وی به یادگار مانده است.

صبا نخست به حکومت کاشان و قم منصوب بود ولی بعدها استعفا کرد و در سفر و حضر از نزدیکان و محرمان فتحعلیشاه شمرده می‌شد. نیاکان وی از مردم آذربایجان و از خاندان دنبلسی بودند، ولی صبا در کاشان به دنیا آمد و به کاشی معروف است. وفات او در سال ۱۲۳۸ هجری قمری اتفاق افتاد.

این شاعر گرانقدر اگر چه بیشتر به قصیده‌سرایی می‌پرداخت ولی در سرودن غزل نیز قدرت و مهارتی به‌سزا داشت:

خرم دل آنکس که گرفتار کسی نیست
چون من ز گرفتاری دل، خوار کسی نیست
زنهار زیاران مطلب شیوه یاری
کاین جنس گرانمایه به بازار کسی نیست
از سینه هر کس که دلی کم شود امروز
جز در شکن طره طرار کسی نیست

در سایهٔ سروی بود آسایش جانم
 سروی که چو آنسرو بگلزار کسی نیست
 رحم است بر آنکو چومن ازساده دلی‌ها
 غمخوار کسی گشته که غمخوار کسی نیست
 هر چند جفا جوست ولی خرم از آنم
 کاین یار جفا بیشهٔ ما یار کسی نیست
 جان دادن و خوشنود شدن درره جانان
 کاریست که جز کار « صبا » کار کسی نیست

از اشعار خوب اودرد « گلشن » قطعهٔ زیر است.

شندیم که لقمان پسر را بمهر	باندرز فرمود کای خوب‌چهر
مخور لقمه جز خسروانی خورش	که تن یابدت زان خورش پرورش
بهر خطه‌ای خانه بنیاد کن	و زو خاطر دوستان شاد کن
بگفت‌ای پدر پند ممکن سرای	بگفت‌ای پرسوی معنی گرای
چنان لقمه بر خویشتن گیر تنگ	که در کام شهادت نماید شرنگ
چنان جا کن از مهر در هر دلی	که هر جا روی باشدت منزلی
در پند لقمان با رای و هوش	گرت رای و هوش است در کش بگوش

- نگارستان دارا ص ۴۰ . سفینهٔ المحمود ج ۱ ص ۷۶ . تذکرهٔ اختر ج ۱ ص ۱۱۶ .
 مجمع‌الفصحا ج ۵ ص ۵۷۲ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۹۳۴ . ریاض‌العارفین ص ۴۴۴ .
 صبح‌گلشن ص ۲۴۶ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۱ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۴۵۴ .
 چهل مقاله ص ۲۴۴ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۲ . مواد التواریخ ص ۳۹۷ .
 مقدمه گلشن صبا . مقدمه دیوان صبای کاشانی .

تاریخ وفات محمودخان صبای کاشانی

قیر غمی از کمان گردون
 «محمود صبا» که اهل معنی
 بگست از این جهان فانی
 وارسته ترین نکه سنجان
 استاد قصیده بود و امروز
 جستم ز خرد چو سال فوش
 برجست و درون اهل دلخست
 بودند ز جام شعر او مست
 بر عالم جاودانه پیوست
 از قید غم زمانه وارست
 او نیست اگر سخنوری هست
 گفت: (آه صبا لب از سخن بست)

۱۳۱۱ ق

۹۱- صبا : محمودخان ، فرزند محمدحسین خان عندلیب ونوه فتحعلی خان

ملك الشعرای صباست . اصلش از کاشان است ولی

نیاکان او از طایفه دنبلی آذربایجان بودند که در زمان زندیه به عراق مهاجرت
 کردند . فتحعلی خان جد محمودخان در کاشان به دنیا آمد و از زمان او این خانواده
 در دربار قاجاریه مقام و منزلت یافتند .

محمودخان صبا به سال ۱۲۲۸ هجری در تهران متولد شد . علوم عصر خود

را تا سر حد استادی از عم دانشمند خویش محمد قاسم خان فروغ فرا گرفت .

صبا در اواخر سلطنت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) به پیشکاری الله قلیخان

ایلیخانی والی بروجرد و لرستان که دخترزاده فتحعلیشاه بود منصوب شد .

پس از مرگ محمدشاه، به دربار ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) راه یافت و به لقب ملك الشعرائی که پدرش عندلیب وجدش صبا نیز همین لقب را دارا بودند مفتخر گردید و نزد پادشاه و وزراء و درباریان تقریبی تمام حاصل کرد. محمودخان شاعری قصیده سرا بوده و اغلب قصایدش در مدح ناصرالدین شاه و درباریان او سروده شده است.

در سرودن قصیده از شیوه سخنسرایان بزرگ زبان فارسی مانند: عنصری و فرخی و منوچهری و امیرمعزی پیروی کرده و گاهی کاملاً به حریم آنها نزدیک شده است.

وی گذشته از فن شعر که در آن استاد مسلم بود، در فنون پیکر تراشی، نقاشی، منبت کاری، خوشنویسی و موسیقی نیز از کم نظیران عصر خود شمرده می شد. چند نمونه از نقاشی های او هم اکنون در موزه سلطنتی کاخ گلستان موجود است.

دیوانش در حدود ۲۶۰۰ بیت قصیده و قطعه و اشعار متفرقه دارد که در تهران چاپ و منتشر شده است. محمودخان صبا پس از ۸۳ سال زندگی به سال ۱۳۱۱ هجری قمری در تهران درگذشت.

از اوست:

از کوه بر شدند خروشان سحابها

غلطان شدند از بر البرز آبها

باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت

بگرفت زلف سنبل از آن باد، تابها

یکبار بلبلان همه در بوستان شدند
 یکسر برون شدند ز بوستان غرابها
 وقت سحر ز بانگ نوازنده بلبلان
 بر هر کراشه ساخته بینی ربابها
 چون صد هزار جام بلورین واژگون
 بر آبدان، ز ریزش باران حبابها
 خوبان سپیده دم بهسوی بوستان شدند
 از بهر دیدن رخ گل، با شتابها
 وقتی خوش است، عاشق دلداده را کتون
 در خانه داشتن نتوان با طنابها
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
 نو اختیار فصل طرب کن ز بابها

مجمع الفصحاح ۵ ص ۹۰۷. تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۹۸. مواد التواریخ ص ۴۰۰.
 از صبا تانیماج ص ۱۲۷. چهل مقاله نخجوانی ص ۲۴۹. مقدمه دیوان محمود خان صبا.

تاریخ وفات صباحی کاشانی

پرسیدم از طریق پژوهش ز فاضلی
 کاندرا کدام سال صباحی ز دست رفت ؟
 لفظی و معنویش به يك جمله زد رقم
 یعنی نوشت: (بوده هزار و دویست و هفت)

۱۲۰۷ ق

۹۲- صباحی : حاج سلیمان ، از شعرای معروف دوره زندیه است که با
 مشتاق و عاشق و هاتف و آذر و نظائر آنها
 معاصر و معاش بود و از جمله شعرای دوره بازگشت ادبی به شمار می رود . صباحی
 طبعی روان و ذوقی سرشار داشت و در انواع شعر ، به ویژه مرثیه سرائی بسیار قوی
 دست بود

در واقعه کربلا چهارده بند خوبی دارد ولی چندان مشهور نیست . صباحی
 با لطفعلی بیگ آذر رابطه نزدیکی داشته و از آنجاست که آذر ۱۳ صفحه از آنشکده
 را به اشعار وی اختصاص داده است ، در صورتی که شرح حال بزرگترین شعر را
 در چند سطر تمام می کند .

از ممدوحان این شاعر ، محمد جعفر خان زند و آغا محمدخان قاجار و
 فتحعلیشاه قاجار را می توان نام برد . او در سال ۱۲۰۷ هجری قمری درگذشت .

وسحاب پسر هائف اصفهانی در تاریخ وفات وی قطعه‌ای گفته که بیت آخرش این است .

غرض کلك سحاب از بهر ضبط سال تاریخش

رقم زد: (آه کز ملک فصاحت شد سلیمانی)

۱۲۰۷ ق

از اوست :

مکش به خون پرو بالم که من هر آنچه پریدم

به غیر گوشه بامت نشیمنی نکزیدم

هزار دانه فشاندند و رامشان نشدم من

هزار سنگ زدی بر پری و من نپریدم

نظاره گل و گشت چمن به مرغ چمن خوش

که من به دام فتادم چو ز آشیانه پریدم

ندیدم آنکه توانم بدو گریختن از تو

که بود دام تو گسترده هر طرف که دویدم

سزد که گر فروشم غم ترا به دو عالم

که نقد عمر ز کف داده و غم تو خریدم

آتشکده ص ۳۸۸ . نگارستان دارا ص ۲۱۴ . تذکره اختر ج اص ۱۲۰ . سفینه -
المحمود ج ۱ ص ۱۳۷ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۵۶۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۲ ص
۲۰۸ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۴۵۵ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۳۴ . فرهنگ سخنوران
ص ۳۳۰ . مواد التواریخ ص ۳۹۱ - ۳۹۴ .

تاریخ وفات صبوری خراسانی

میرزا کاظم صبوری را رسد
جز صبوری کیست آن شاعر که او
آری، آری اینچنین شاگرد را
عرصه دانش نمی بیند دیگر
گفت «نظمی» از پی تاریخ او:
تا کند نقد سخن کامل عیار
نکته سنجی پروراند چون «بهار»؟
بود شایا آنچنان آموزگار
بعد از این مانند او چابک سوار
(وه صبوری رفته ماند از او بهار)

ق ۱۳۲۲

۹۳- صبوری: حاجی میرزا محمد کاظم، فرزند حاجی محمد باقر
کاشانی، از نوادگان میرزا
احمد صبور کاشانی است. پدرش در روزگار محمد شاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) از
کاشان به خراسان رفت و صبوری به سال ۱۲۵۷ هجری قمری در مشهد پا به عرصه
وجود گذاشت.

پدرش کارگاه حریر بافی داشت و از سرمایه داران و بازرگانان معروف خراسان
به شمار می رفت. صبوری چون به حد بلوغ رسید حرفه پدری را دنبال نکرد و
به تحصیل علوم ادبیه و عربیه و زبان فرانسه و فقه و حکمت و فنون شعر پرداخت و
یکی از فضلا و شعرای مشهور خراسان شد و از طرف ناصرالدین شاه به لقب ملك الشعرائی
آستان قدس رضوی ملقب گردید.

صبوری در سرودن غزل، قصیده، مسقط و مثنوی استاد بود ولی اغلب اشعارش

قصیده می باشد .

دیوان وی به سی هزار بیت می رسد که هنوز چاپ نشده است . صبوری پس از ۶۵ سال زندگی ، در بیماری و بلاء سال ۱۳۲۲ هجری در مشهد درگذشت . او چهار پسر داشت و بزرگترین آنها محمدتقی ملك الشعراى بهار بود که پس از مرگ پدر، ملك الشعرائى او به فرمان مظفرالدین شاه به پسرش واگذار گردید .

این ابیات از يك قصیده بهاریه اوست که استادی او را روشن می کند :

صبحدم باد صبا با نفس غالیه بار
آمد و نامه ای آورد ز فرخنده بهار
نامه ای بنج کنز خط عبیر آمیزش
شد هوا غالیه افشان و صبا غالیه بار
نامه ای روح فزا چون دم جان بخش مسیح
نامه ای نافه کشا چون خم کیسوی نگار
نامه ای حرف به حرفش شده از روح رقم
نامه ای سطر به سطرش شده از راح نگار
صاحب نامه همان صاحب رنگین رخ دوست
کاتب نامه همان کاتب مشکین خط یار
غرض آن نامه بیاورده و بسپرد به رعد
که خطیب آسا خواند به همه اهل دیار
رعد بوسید مر آن نامه و بگشودش مهر
ریخت زان، خرمن خرمن به زمین مشک تار

سپس از حمد خدا خواند به آواز بلند
 راست چونانکه پیچید صدا در کهسار
 کایها الناس بدانید سراسر که منم
 زهت روضه رضوان و مرا نام بهار
 منم آن مایه عشرت که ز من اهل طرب
 آن یکی چنگ نوازاست و یکی باده گسار
 بود از شانه من طره سنبل به شکن
 بود از نشئه من دیده نرگس به خمار

طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۵۸ . سبک شناسی استاد بهار ج ۲ ص ۱۴۳ . لغتنامه -
 دهخدا ج ۱۸ ص ۱۳۸ . از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۲۳ . فرهنگ سخنوران ص ۳۳۲ .
 مقدمه دیوان ملک الشعراء بهار . مواد التواریخ ص ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۱ - ۷۴۵ . تاریخ -
 ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۸ .

تاریخ وفات صحبت لاری

ملا صحبت از غم آباد جهان
 بهر سال رحلتش ، صاحب‌دلی
 تا به سوی عالم دیگر شتافت
 (ملا صحبت رفت) را تاریخ یافت
 ۱۲۵۱ ق

۹۴- صحبت : ملا محمدباقر ، به سال ۱۱۶۲ هجری قمری در میرم لار ،
 از توابع شیراز متولد شد. در ابتدای جوانی
 برای تحصیل علوم به شیراز رفت و بر اثر ذوق و استعداد سرشاری که داشت در اندک
 زمانی به همه اقران خود برتری یافت .

صحبت . هوش و حافظه عجیبی داشت . بطوریکه در ۲۰ سالگی به درجه اجتهاد
 رسید . در لغات فارسی و عربی بسیار توانا بوده و از رموز و فنون شعر و شاعری نیز
 بهره کافی داشته است .

فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) برای وی احترام زیادی قائل بود و در
 حق او از هیچگونه لطف و عنایت دریغ نمی داشت ، صحبت مردی صریح اللهجه و
 مخالف عمال دستگاه استبدادی قاجار بود و به همین جهت بارها به زندان افتاد .
 وی در دوران پیری نیز که از نعمت ینائی محروم شده بود از گفتن و نوشتن
 حقایق پروا نمی کرد و در واپسین روز های زندگی نیز رنج زندان را بر خود
 هموار ساخت .

خود در این باره گوید :

خسته پیر کور زنجیری شده	شب نهران از باد شبگیری شده
نغمه‌سنجی را زبان بر بسته‌اند	جبرئیلی را سبک پر خسته‌اند
پیر در زنجیر آن هم کور هم	سرگران زو والی و دستور هم
کس شنیده است ای حکیم رهنمون	ز ابتدای آفرینش تا کنون
کور در زندان به جز من؟ وای من	ایدریغ از درد جانفرسای من

دیوان اشعارش ، تا کنون چهار مرتبه چاپ شده است ، این شاعر وارسته به جز دیوان شعر، تألیفات دیگری نیز داشته که از میان رفته است . وفات او به سال ۱۲۵۱ هجری قمری در ۸۹ سالگی اتفاق افتاد .

این غزل دل انگیز از اوست :

خواستم در حرمت پیش نهم گامی چند
 بود از آن زلف رسا هر قدمی دمی چند
 ای که از بوسه دل غیر به دست آوردی
 می توان خاطر ما جست به دشنامی چند
 ما که ایم از دو جهان چشم طمع دوخته‌ای
 یا غم آموخته و بیدل و ناگامی چند
 که به میخانه و گاهی به خرابات مفان
 جان کرو ، جامه کرو در طلب جامی چند

از کدام آفت دنیا پس از این اندیشم ؟
 من که در هجر تو بردم به سر ایامی چند
 از دل تنگ اسیران قفس یاد کنید
 ای که دارید نشیمن به لب بامی چند
 پارسا را نبود گر سر و کاری با عشق
 باد « صحبت » به سلامت سر بد نامی چند

طرائق الحقایق ج ۳ ص ۱۴۲ . لغتنامه دهخدا ج ۱۸ ص ۱۴۵ . فرهنگ سخنوران
 ص ۳۳۳ . مقدمه دیوان صحبت لاری .

تاریخ وفات صغیر اصفهانی

هان رها از قید هستی شد صغیر اصفهانی
 آنکه در شعر و فضیلت شهرتی دارد جهانی
 آن توانا نکته پردازی که در میدان دانش
 می کند با عاشق و مشتاق و آذر هم معنایی
 خامه سحر آفرین او بهر سبک و بهر وزن
 افکند چون طرح معنی می کند گوهر فشانی
 در بیانش طایر اندیشه هر سو پر فشاند
 در کلامش شاهد معنی کند شیرین دهانی

ای دریفا شد خموش آن بلبل گویا که عمری
 کرد در گلزار هستی با هزاران همزبانی
 تا مه عمرش دریفا دست گردون در نور دید
 آنکه نامش بود فخر اصفهان و اصفهانی
 او جهان لفظ را معنی کامل بود، آوخ
 کز پس هر کثردگر الفاظ را نبود معانی
 هاند گرایده دون پرور تر ادر کف نیفتد
 آنچنان مردی که کردی در حقش نامهربانی
 در غم آباد جهان از جور گردون ستمگر
 کس ندید دست و نخواهد دید روی شادمانی
 هر که یاران و عزیزان خود بلائی باشد اما
 پنجه نتوان کرد هر گز با بلای آسمانی
 داستان دوستان طی شد، دریفا من اسیرم
 ای اجل دستی که دیگر سیرم از این زندگانی
 تا «صغیر» آن شاعر شوریده، از این دارفانی
 برد رخت خویشتن اندر جهان جاودانی
 گفتم اینک از پی تاریخ او نظمی بخواهم
 تا نماند سال هر که این چنین شاعر نهانی
 خامه جادو بیان (نظمی) این مصرع رقم زد:
 (ای امان رفت از جهان آزاده مرد اصفهانی)

۹۵- صغیر : محمدحسین ، فرزند اسدالله ، به سال ۱۳۱۲ هجری قمری برابر ۱۲۷۱ شمسی در اصفهان دیده به جهان گشود . پدرش از محترمین اصفهان بود . صغیر از ده سالگی شعر می گفت و در انجمن های ادبی اصفهان شرکت می جست و چون طبعی روان و ذوقی سلیم داشت مورد تحسین و تشویق بزرگان ادب قرار می گرفت و به همین جهت کلمه « صغیر » را برای خود تخلص گزیده است .

وی در سرودن انواع شعر مهارت داشت و از گویندگان توانای عصر حاضر به شمار می رفت . او مردی بسیار نیک محضر و فروتن بود و از صفای طینت و علو همت بهره ای کافی داشت . از تملق و چاپلوسی سخت گریزان بود ، بطوریکه در همه عمرش نه به مدح کسی لب گشود و نه به هجو خاطر کسی را از خود آزرده .

دیوان اشعار او که بارها به چاپ رسیده مشتمل بر غزل و قصیده و قطعه و مثنوی است و اغلب قصیده های وی در مدح ائمه اطهار می باشد .

صغیر به سال ۱۳۴۹ خورشیدی در اصفهان وفات یافت و همانجا به خاک سپردند در مرگ این شاعر آزاده . بسیاری از شعرای اصفهان و شهرهای دیگر مرثیه نوشته بودند و نگارنده نیز شعر فوق را سروده به بازماندگانش فرستادم .

از بهترین غزلهای اوست :

سخن از زلف تو گویند دل و شانه بهم

می نمایند دو کم گشته ره خانه بهم

سوختم ز آتش عشق تو ولی خرسندم
 که رسیدیم در این ره من و پروانه بهم
 آشنای تو به دل غیر تو را ره ندهد
 که نسازند به یک خانه دو ییکانه بهم
 حرمت کوی تو گر شیخ و برهمن یابند
 فروشند دگر کعبه و بتخانه بهم
 شیخ را پای به پیمان زده ام ساقی کو؟
 تا رساند لب من با لب پیمانه بهم
 دوستان بهر من از حالت مجنون گویند
 که خوش آید خبر حال دو دیوانه بهم
 در قیامت به رهش باز فرو ریزم جان
 افتد آنجا چو گذار من و جانانه بهم
 کمتر از جغد و غراب اهل جهاند «صغیر»
 که نسازند در این منزل ویرانه بهم

تاریخ وفات صفی اصفهانی

صفی اصفهانی ، آن استاد
 تا جفای سپهر دون پرور
 نکته سنجی برای تاریخش
 که چنو مادر زمان کم زاد
 داد خاک وجود او بر باد
 خوش رقم زد: (بهشت جایش باد)
 ۱۰۲۸ ق

۹۶- صفی : آقا صفی ، معروف به صفیا ، فرزند خواجه قاسم ، از شعرای شیرین سخن اصفهان است که با حکیم شفائی اصفهانی معاصر و معاصر بود . به نوشته ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی مؤلف تذکره « میخانه » در آغاز جوانی به سیروساحت پرداخت و قسمتی از عمر خود را در شهرهای هندوستان به درویشی و قلندری گذرانید و سرانجام به خدمت زمانه‌ییک مهابت خان ، حاکم وقت رسید و از وی عزت و احترام فراوان دید . آقا صفی مردی بسیار نیک سیرت و بلند همت بود ، هیچ وقت زیر بار منت نمی رفت و لب به تملق و چاپلوسی نمی گشود .

چنانکه در این معنی گوید :

گر بخارد پشت من انگشت من

خم شود از بار منت پشت من

همتی کو تا نخارم پشت خویش ؟

وارهم از منت انگشت خویش

وی اغلب اوقات به سرودن مثنوی می پرداخت و یک مثنوی دارد در بحر خسرو
 و شیرین نظامی که باین بیت آغاز می شود :

خداوندا به عشقم رهبری کن خدائی کرده ای ، پیغمبری کن

در بحر مثنوی مولوی نیز مقداری مثنوی سروده و این دو بیت از آن است
 که در مدح مولوی گفته :

مثنوی معنوی مولوی مرده صد ساله را بخشد نوی
 اینقدر دانم که آن عالیجناب نیست پیغمبر ، ولی دارد کتاب

آقا صفی ساقی نامه ای نیز دارد که از ساقی نامه های لطیف به شمار می رود
 و این ساقی نامه در تذکره میخانه آمده است . دیوان او را تا ۶ هزار بیت نوشته اند .
 آقا صفی به سال ۱۰۲۸ هجری در کابل درگذشت و همانجا مدفون است .

از اوست :

مکن ناگشته از خاطر فراموشا ، فراموشم
 کد چون از خاطر رفتم ، ز خاطرها فراموشم
 به بازار محبت از پی سودای دل رفتم
 دچارم شد خریداری که شد سودا فراموشم
 صفی ، چندان بدم ، که لوح محفوظ ضمیر او
 چون نیکی از نهاد مردم دنیا فراموشم

گناهکار توام، گسر کشی و گسر بخشی

به دست تیغی و دست دگر کفن دارم

تذکره میخانه ص ۴۲۹. هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۳۲. نصرآبادی ص ۳۰۵. صبح-
گلشن ص ۲۵۴. روز روشن ص ۴۷۵. قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۶۱. فرهنگ-
سخوران ص ۳۴۰.

تاریخ وفات صفی صفوی

تا صفی آن شه ادب پرور کرد از اینجا به سوی عقبی راه
فاضلی گفت بهر تاریخش : (از جنان سایه خدا شد) آه

۱۰۵۲ ق

۹۷ - صفی : سام میرزا ، پسر صفی میرزا ، پسر شاه عباس اول بود. او پس

از مرگ شاه عباس، در شب دوشنبه ۲۰ جمادی-

الثانی سال ۱۰۳۸ به تخت سلطنت نشست و خود را شاه صفی نامید. این پادشاه طی

۱۴ سال سلطنت با اینکه بیشتر اوقات با ازبکها و دولت عثمانی در جنگ و مبارزه

بود اما هر وقت از کشاورزی و امور مملکت فراغت حاصل می کرد به مطالعه می پرداخت.

او بسیار شعر شناس و شعر دوست بود و طبع لطیفی داشت ولی اشعار کمی از وی

به یادگار مانده است.

شاه صفی به سال ۱۰۵۲ هجری قمری در شهر کاشان درگذشت و جنازه او را

از آنجا به‌قم آورده به‌خاک سپردند .

از اوست :

دهی که از برم آن کله‌گذار می‌گذرد
 هزار موج سرشک از کنار می‌گذرد
 مگو که سرمه سیه بختیم به‌دیده کشید
 که عالم از نظرم سرمه دار می‌گذرد
 به دور چرخ نخوردیم جام سرشاری
 مدار مستی ما بر خمار می‌گذرد
 صبور باش « صفیّا » که در طریقت عشق
 به هر طریق که باشد مدار می‌گذرد

* * *

اگر بارم دهی در خدمتت جان بر کمر بندم
 اگر بر خاطرت بارم بگو تا بار بر بندم

تاریخ وفات صفی اصفهانی

« صفی » آن عارف پاکیزه سیرت
 همان دانای روشن دل که مرکش
 چو از این محنت آباد سنجی
 بی تاریخ فوتش ، نکهت سنجی
 که عمری در ره عرفان قدم زد
 بساط عیش عالم را بهم زد
 برفت و خیمه در باغ ارم زد
 (بیاسوده صفی ازغم) رقم زد

۱۳۱۶ ق

۹۸- صفی : حاجی میرزا محمدحسن ، ملقب به صفی علیشاه ، فرزند

محمد باقر اصفهانی ، از اکابر

عرفا و مشاهیر شعرای سده چهاردهم هجری است . وی سوم شعبان سال ۱۲۵۱ در شهر اصفهان به دنیا آمد.

پس از تحصیلات مقدماتی در اصفهان و یزد ، به هندوستان سفر کرد و به سال ۱۲۸۱ درسی سالگی از راه هند عازم مکه شد و پس از زیارت خانه خدا مجدداً به هندوستان مراجعت نمود .

صفی علیشاه در این مسافرتها اصول سیر و سلوک را از بزرگان طریقت فرا گرفت و قدم به دایره سیر و سلوک گذاشت . پس از چندی به ایران آمد و در تهران اقامت گزید ، ولی بیشتر اوقات منزوی و در خانقاه بزرگ خود به ارشاد مشغول بود . این عارف روشن ضمیر در عالم عرفان و تصوف مقامی داشت که برای هر کسی

میسر نیست .

« عرفان الحق » و « میزان المعرفة » و « زبدة الاسرار » از تألیفات اوست .
علاوه بر اینها آیات قرآن مجید را به فارسی نظم کرده که به « تفسیر صفی » معروف
است و تاریخ اتمام آن را در این رباعی چنین گوید :

من خوبترین ترجمه قرآنم

من معجزه نبی ، بهین برهانم

تاریخ خود از زبان خود می گویم :

(تفسیر صفی ، هادی گمراهانم)

۱۳۰۷ ق

صفی علیشاه به سال ۱۳۱۶ هجری قمری در تهران درگذشت و در منزل
شخصی خود به خاک سپردند که اکنون زیارتگاه ارباب صفاست .

این غزل دل انگیز از اوست :

گفتم کد بدجام تست خون دل ناچیزم

گفتا که بود خونها در ساغر لب ریزم

گفتم بدجهان صدشور انگیخته ای از لب

گفتا پس از این بینی شوری که بر انگیزم

گفتم دل سودائی مجنون شد و صحرائی

گفتا که به بند آید چون طره فرو ریزم

گفتم کد قیامت هست ای پرده نشین از تو

گفتا کد قیامت بین آن لحظه کد بر خیزم

گفتم به گرفتاری جویم ز که دلداری؟
 کفتا دل اگر داری از زلف دلاویزم
 از سلسله کار دل هر چند شده مشکل
 زلف تو نه بگذارد کز سلسله بگریزم
 گشتند به غمخواری در ناله و در زاری
 مرغان شباهنگم، مستان سحر خیزم
 برخاست «صفی» آسان خود از سر عقل و جان
 تا با غمت از پیمان بی این دو بر آمیزم

طرائق الحقایق ج ۳ ص ۲۰۴ . ادبیات معاصر ص ۲۷ . سخنوران نامی معاصر ج ۳ ص ۱۷۹ . لغتنامه دهخدا ج ۱۸ ص ۲۷۱ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۴۹۱ . فرهنگ سخنوران ص ۳۳۹ . مقدمه دیوان صفی علیشاد .

تاریخ وفات صهبای قمی

جاوید بماند نام صهبا	در دفتر شاعران نامی
آوازه مستدام صهبا	هرگز نرود ز ملك معنی
بر مرتبه و مقام صهبا	هر کس نرسد به فضل و دانش
يك لحظه نگشت رام صهبا	صد حیف که توسن زمانه
(بشکست سپهر جام صهبا)	دل گفت برای سال فوتش:

۹۹- صهبا : آقا محمد تقی ، فرزند ملایدالله ، از شاعران خوش سلیقه دوره زندیه است . اجدادش اهل دماوند بودند ولی صهبا در شهر قم دیده به جهان گشود . پس از پایان دوره تحصیل در قم ، به اصفهان رفت و فنون شعر را مانند اکثر شعرای آن دیار ، از میرسید علی مشتاق فرا گرفت و تخلصش نیز از آن استاد بوده است .

صهبا با آذر وهاتف و نظائر آنها معاصر و معاصر بود و از شعرای دوره بازگشت ادبی شمرده می شد . طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشت و بیشتر به سرودن غزل و رباعی می پرداخت .

در غزل زیبا و در رباعی زیبا تر سخن می راند :

صهبا خم باده می فروشی بودست پیمانۀ حریف باده نوشی بودست
و آن را که به میخانه سبو می نامند مستی است که هر لحظه به دوشی بودست

دیوان اشعارش سه هزار بیت و یک نسخه خطی آن تحت شماره ۴۰۱ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران موجود است . وفات وی به سال ۱۱۹۱ هجری قمری در شیراز اتفاق افتاد و همانجا مدفون است .

این آیات از اوست :

شادم به اسیری که به جز کنج قفس نیست
جائی که توان برد سری زیر پر آنجا

* * *

منشین به خلوتی که خوری باده با رقیب

چون از خودی تو بی خبر و از خدا رقیب

* * *

آگه از رنج اسیری نئی ای مرغ چمن

سخن دامی و حرف قفسی می شنوی

این قطعه و ماده تاریخ خوب را در جشن عروسی لطفعلی بیگ آذر گفته است:

محفل افروز سخن چون انوری

شمع بزم اهل فکر آذر که هست

غیرت افزای بتان آذری

آنکه باشد نو عروس طبع او

هست بازار سخن را جوهری

از نگو سنجیدن در های نظم

دختری چون زهره در نیک اختر

آمدش در بر ز دور اختران

(زهره) آمد در کنار (مشتی)

کلك « صها » بهر تاریخش نوشت

۹۵۰

۲۱۷

۱۱۶۷

تاریخ وفات سید عبدالباقی طبیب اصفهانی را صهای قمی چنین گفته و بر سنگ

مزارش مسطور است :

کلك صها از پی تاریخ فوتش زد رقم

(بزم جنت منزل آن زبده سادات باد)

۱۱۷۱

آتشکده ص ۴۰۲ . سفینه المحمود ج ۲ ص ۴۲۳ . نگارستان دارا ص ۲۲۴ . اختر

ج ۱ ص ۱۱۳ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۶۹۹ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ .

ریحانة الادب ج ۲ ص ۵۰۱ . مواد التواریخ ص ۱۰۴ .

تاریخ وفات ضیائی تبریزی

ز تبریز، این دیار نیک نفسان
عجب نبود که خیزد گاهگاهی
سخن سنجی که با طبعش نبودی
به نظم نغز او نازم که گوید:
دریغا، آن ادیب نکته پرور
برای سال تاریخ وفاتش

که دیدیم از کلاغانش همائی
«ضیائی» یا که: امثال ضیائی
کسی را جرأت طبع آزمائی
حدیث آشنا و آشنائی
ندید از آسمان جز بی وفائی
رقم زد کلاک من: (حیف از ضیائی)

۹۲۷ ق

۱۰۰- ضیائی: شیخ ضیاءالدین، از سخنسرایان معروف آذربایجان بود که در ابتدای جوانی به خراسان و هرات رفت و در خدمت امیر علیشیر نوائی به عزت و احترام رسید. ضیائی مردی بسیار ظریف و خوش صحبت بوده و هوش و حافظه عجیبی داشته است.

سام میرزای صفوی در «تحفه سامی» می نویسد: «از شعرای مشهور آذربایجان است. در اوایل عمر به خراسان رفته و در آنجا بدقت فهم و حدت ذهن اشتهار تمام یافت و در مجلس میر علیشیر راه یافت و بخواندن اشعار آبدار خود مبادرت می نمود»

به نوشته بعضی، شاعری بسیار رند و عاشق پیشه بود، در هرات به پسر خواجه میرک تعلق خاطر پیدا کرد و این راز بر سر زبانها افتاد. سام میرزا او را اردوبادی

می‌داند و در آنشکده و نگارستان سخن اردبیلی آمده ، ولی امیر علیشیر که با وی
معاصر و معاشر بوده تبریزی نوشته است .

وفات او به سال نهصد و بیست و هفت هجری قمری در تبریز اتفاق افتاد ولی
محل قبرش معلوم نیست .

این ابیات از اوست :

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او

حریفان جمله بگریزند و من مانم همین با او

* * *

ترکس به دتر چشم تو میل شراب کرد

مست آنچنان فتاد که یکساله خواب کرد

* * *

عجب نبود اگر پروانه امشب ترک جان کرده

که بیند نخل عمر شمع یکباره خزان کرده

* * *

وزیر شاهی و اسبان پیلتن به کمندت

بگو که رخ به که آرام پیاده ماندم و ماتم؟

تاریخ وفات طالب آملی

شعر شیوای «طالب» آمل
آنکه در گوش اهل معنی بود
کس نشد در قصیده مانندش
یافت در ملك نکته پردازی
دیگری را نشد مجال سخن
در فضیلت مقام طالب را
ایدریغا، که در جوانی رفت
منشی طبع نکته پردازم
گفت تاریخ آن بهشت مکان:

می کشد عقل را به حیرانی
نای او را نوای روحانی
کس نشد در غزل بدو ثانی
رتبه سروری و سلطانی
هر که او کرد خامه جنبانی
توان یافتن به آسانی
از جهان سپنجی و فانی
کرد چون عزم گوهر افشانی
(ای به طالب بهشت ارزانی)

۱۰۳۶ ق

۱۰۱- طالب : محمد ، از شاعران قوی مایه سده دهم هجری است که در حدود سال ۹۹۶ در آمل مازندران پایه جهان گذاشت.

در اشعارش بارها به زادگاه خود اشاره کرده است :

نوای بلبل شیراز بر گوشم گران آمد

که در کلشن چو «طالب» عندلیب آملی دارم

طالب پس از گذراندن دوران تحصیل ، از زادگاه خود دلگیر شد و به سیر

وسیاحت پرداخت ، روزگاری در کاشان و اصفهان و مرو و خراسان به سربرد ، سپس

مانند سایر شعرای دوره صفویه راه هندوستان را که محل نشو و نمای هنرمندان بود پیش گرفت. این رباعی را هنگام حرکت از ایران به هند سروده است:

طالب کل این چمن به بستان بگذار

بگذار که می شوی پشیمان بگذار

هندو نبرد به تحفه کسی جانب هند

بخت سیه خویش به ایران بگذار

او مدتی در هند بود تا به وسیله محمدحسین دیانت خان که یکی از نزدیکان نورالدین جهانگیر شاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) بود به دربار معرفی گردید. ولی طالب بر اثر افراط در استعمال افیون و شرب شراب خود را باخت و نتوانست فضل و هنرش را عرضه دهد و مایوس و شرمنده از حضور شاه بیرون آمد. بعد از چندی به پایمردی اعتمادالدوله، صدراعظم و پدربزرگ جهانگیر شاه به دربار راه یافت و در زمره شعرای پایتخت قرار گرفت.

از آنجا که جهانگیر شاه خود شعر دوست و شعر شناس بود به قدرت طبع طالب آگاهی یافت و مقدم او را سخت گرامی داشت و روز به روزش بر قدر و منزلت میفزود تا اینکه در سال ۱۰۲۸ هجری قمری به مملک الشعرائی دربار مفتخر گردانید. طالب چون با رنج و زحمت فراوان به آرزوی دیرین خود رسید همواره خوشحال و مواظب حرکات و سکنات خود بود:

طالب ز شوق بزم جهانگیر پادشاه

فرسنگها به دیده نور دیده آمدم

طالب در مدح جهانگیر شاه و اعتمادالدوله قصاید زیادی سروده که در دیوانش موجود است. دیوان او نزدیک به ۲۳ هزار بیت قصاید و غزلیات و قطعات و مثنویات و رباعیات می باشد که چاپ شده و در دست است. وفات طالب به سال ۱۰۳۶ هجری

در کشمیر اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپردند .

از اوست :

ز گریه شام و سحر چند دیده‌تر ماند؟

دعا کنید که نی شام و نی سحر ماند

ز بس فتاده به هر گوشه پاره‌های جگر

فضای دهر به دکان شیشه گر ماند

کنید داخل اجزای نوش داروی ما

هر آن گیاه که برگش به بیشتر ماند

ز غارت چمن بر بهار منت هاست

که گل به دست تو از شاخ تازه‌تر ماند

برای عزت مکتوب او به دست آرید

کبوتری که به مرغان نامه بر ماند

ز شهد خامه «طالب» چولب کنم شیرین

دو هفته در دهنم طعم نیشکر ماند

-
- تذکره میخانه ص ۵۴۵ . سرخوش ص ۶۹ . نصرآبادی ص ۲۲۳ . آشکده ص ۱۶۹ .
 ریحانة الادب ج ۳ ص ۶ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۹۸۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص
 ۱۹۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۸۸ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۰ .
 تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۶ . مقدمه دیوان طالب آملی .

تاریخ وفات طاهر همدانی

ایدریغ از طاهر، آن عارف که او
 عارف وارسته ای کز همتش
 آنکه از خوبی، دویستی های او
 وه به چندین کسوت روشندلی
 چون جهانی شد به عرفان، لاجرم
 بود عمری غرق دریای طلب
 در عجب بود آسمان بوالعجب
 در دل افسرده افزایش طرب
 از چه او را بود عریانی لقب؟
 سال فوتش از (جهان عارف) طلب

۴۱۰ ق

۱۰۲- طاهر : بابا طاهر، معروف به بابا طاهر عریان، از مشایخ عرفا و مشاهیر

شعرا و ایران زمین است که در همدان به گوشه نشینی

و درویشی زندگی می کرد. وی در تفکرات عرفانی استغراقی عظیم داشت و به سبب صفای طینت و علو همت، نزد امرا و سلاطین زمان خود بسیار محترم بوده است. بابا طاهر مجموعه ای دارد که شامل دویستی های اوست به لهجه لری. این دویستی ها که ترانه و فلهویات نیز نامیده می شود چنان لطیف و دل انگیز است که می توان گفت: شاعر، شور درونی و سوزنهایی خود را به وسیله آنها بیان کرده است.

گذشته از آن، مجموعه ای نیز دارد به عربی که کلمات قصار اوست و در این

مجموعه عقاید عرفانی را در علم و معرفت بازگو می کند.

دیوان وی بارها چاپ شده و از بس ساده و روان و عموم پسند است، در بسیاری

از خانه ها پیدا می شود.

بعضی اورا معاصر طغرل بیگ سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵) ذکر کرده اند. ولی هدایت تاریخ وفات وی را ۴۱۰ هجری قمری می‌داند و می‌نویسد: «... و اینکه بعضی اورا معاصر سلاطین سلجوقیه دانسته‌اند خطا است، وی از قدمای مشایخ است، معاصر دیالمه بوده.»

این دویتی‌های لطیف از اوست:

پریشانم، پریشان آفریدند	مرا نه سر نه سامان آفریدند
مرا از خاک ایشان آفریدند	پریشان خاطران رفتند در خاک

* * *

چه می‌خواهی از این حال خرابم؟	دو زلفانت بود تار ربابم
چرا هر نیمه شب آئی به خوابم؟	اگر با ما سر یاری نداری

* * *

مرا خوشتر ز بوی سنبل آید	نسیمی کز بن آن کا کل آید
سحر از بسترم بوی گل آید	چو شب گیرم خیالت را در آغوش

* * *

جهان با این فراخی تنگت آید	مکن کاری که بر پا سنگت آید
ترا از نامه خواندن تنگت آید	چو فردا نامه خوانان نامه خوانند

* * *

دلی دارم خریدار محبت	کز و گرم است بازار محبت
قبائی دوختم بر قامت دل	ز بود محنت و تار محبت

آتشکده ص ۲۶۳ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۴۵ . ریاض العارفين ص ۱۵۷ . روز روشن ص ۴۹۵ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۳۵ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۳۸۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۳۱ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۴۴ .

تاریخ وفات طاهره قزوینی

دل قره العین کردند چاک	به جرمی که نشناختی دین را
فصیحان نوشتند تاریخ او:	(نبیند کسی قره العین را)

۱۲۶۸ ق

۱۰۳ - طاهره: زرین تاج، ملقب به قره العین، دختر حاجی ملا صالح برغانی قزوینی است. او به سال ۱۲۳۳ هجری قمری در شهر قزوین به دنیا آمد. ادبیات فارسی و عربی را در خدمت پدر آموخت.

قره العین در فقه و اصول و تفسیر آشنائی داشت و از نسوان، چنان فاضله ای کمتر سراغ داریم. اشعار پراکنده ای که از وی به جا مانده نمونه بارزی از پایه فضل و قدرت طبع او می باشد. وی علاوه بر نظم، آثار نثری نیز داشته که از میان رفته است.

طاهره پس از مطالعه آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به عقیده شیخیه در آمد و سید کاظم او را به لقب قره العین ملقب گردانید. پس از فوت سید کاظم رشتی به پیروان سید علی محمد باب پیوست و چنان شیفتهٔ مسلک باب شد که شوهر و سه فرزندش را ترك کرده در هر شهری و مجلسی آزادانه به بحث و سخنرانی می پرداخت و در تبلیغ و ترویج مسلک وی می کوشید و همان مبارزهٔ مذهبی باعث شد که روزاول ذیقعدهٔ سال ۱۲۶۸ به سن ۳۶ سالگی در تهران به قتل رسید.

این غزل زیبا به او منسوب است :

گر به تو افتدم نظر ، چهره به چهره رو به رو
 شرح دهم غم ترا ، نکته به نکته مو به مو
 از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام
 خانه به خانه در بدر ، کوچه به کوچه کوبه کو
 می رود از فراق تو خون دل از دو دیدم ام
 دجله به دجله یم به یم ، چشمه به چشمه جوبه جو
 مهر تو بر دل حزین ، بافته بر قماش آن
 رشته به رشته نخ به نخ ، تار به تار پو به پو
 دوردهان تنک تو ، عارض عنبرین خطت
 غنچه به غنچه گل به گل ، لاله به لاله بوبه بو
 در دل خویش «طاهره» گشت و نجست جز ترا
 صفحه به صفحه لابه لا ، پرده به پرده تو به تو

تاریخ وفات طبیب اصفهانی

آه از آن فاضل فرزانه «طیب»
آنکه در روز وفاتش ، همه را
از کلامش همه را بود نصاب
از دل اهل ادب ، در غم او
خلق گفتند پی تاریخش :
آن سخن گستر استاد و ادیب
پاره شد پرده آرام و شکیب
از کمالش همه را بود نصیب
تا ثریا زئرا رفت نهیب
(همه صراف سخن بوده طبیب)

۱۱۷۱ ق

۱۰۴- طبیب : میرزا عبدالباقی ، فرزند میرزا محمد رحیم طبیب است .
پدرش حکیم باشی شاه سلیمان و شاه
سلطان حسین صفوی بود و خود میرزا عبدالباقی نیز طبیب مخصوص نادرشاه افشار
بوده و در خدمت آن شهریار ، عزت و احترام تمام داشته است .

درسفر نادر به هندوستان ، طبیب نیز از ملتزمین رکاب همایونی شمرده
می شد . طبیب پس از مرگ نادرشاه به دربار کریم خان زند راه یافت و مورد توجه
او قرار گرفت .

وی دیوانی دارد در حدود سه هزار بیت که بیشترش غزل می باشد . سیداحمد
هاتف ، آقا محمد عاشق ، لطفعلی بیگ آذر ، میرسیدعلی مشتاق و آقا محمد تقی
صهبا از دوستان و معاشران او بودند .

طیب در سال ۱۱۷۱ هجری قمری درگذشت و تاریخ وفات او را صهبای قمی

در قطعه ای چنین گفته که بر سنگ مزارش مسطور است :

كلك «صهبا» از پی تاریخ فوتش زد رقم:

(بزم جنت منزل آن زبده سادات باد)

۱۱۷۱ ق

از غزلهای معروف اوست :

غمت در نهانخانه دل نشیند	به نازی که لیلی به محمل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی	ز بامی که برخاست مشکل نشیند
پی ناقه اش اتم آهسته ، ترسم	غباری به دامان محمل نشیند
بنازم به بزم محبت که آنجا	گدائی به شاهی مقابل نشیند
خلد گر به پا خاری آسان بر آرم	چه سازم به خاری که در دل نشیند ؟
به دنبال محمل چنان زار گریم	که از گریه ام ناقه در گل نشیند

* * *

در آن گلشن که گلچین در بروی عاشقان بندد

نمیدانم بامید چه بلبل آشیان بندد

* * *

جدا ز روی تو چشم چو خون نشان گردد	ز خون دل مژه ام شاخ ارغوان گردد
گرفته دل بغمش الفتی و می ترسم	خدا نکرده بمن یار مهربان گردد

* * *

دل تنگ شدم بسکه ، طبیبم از غم ایام از سینه من آه بز نهار بر آید

آتشکده ص ۴۰۳ . سفینه المحمود ج ۱ ص ۲۵۲ . نگارستان داراص ۲۲۷ . مجمع
الفصاح ۵ ص ۷۱۹ . روز روشن ص ۴۹۹ . تذکره اختر ج ۱ ص ۱۲۷ . قاموس الاعلام
ج ۴ ص ۲۹۹۶ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۵ . مواد التواریخ ص ۳۸۸ . گلزار ادب ص ۲۴۸ .

تاریخ وفات طبیب اصفهانی

روزگاری به کاروان ادب	بود سالار و رهنمای طبیب
خلق را زنگ غم زدود از دل	با غزلهای غم زدای طبیب
قصه کوتاه: از این سپنج سرای	چون به فردوس هشت پای طبیب
آسمان نیز از پشیمانی	بانگ و فریاد زد که وای طبیب
گر کسی سال مرگ او خواهد	گو: (بجنت گرفت جای طبیب)

۱۱۹۲ ق

۱۰۵- طبیب : میرزا محمد نصیر ، فرزند میرزا عبدالله ، یکی از معروفترین

شعرای دوره بازگشت ادبی به شمار

می رود که بامشاق ، شعله ، عاشق ، صهبا ، هاتف و آذر معاصر و معاصر بوده است .

وی در اصفهان طبابت می کرده و از ذوق و قریحه شاعری بهره ای تمام داشته است .

طبیب در زمان زندیه شهرت فراوان یافت و مورد احترام شعر و فضیلتی معاصر

خود قرار گرفت . او در سرودن اقسام شعر ، بویژه غزل و مثنوی بسیار توانا و

چیره دست بود و منظومه ای دارد به نام «پیر و جوان» که يك اثر لطیف و آموزنده

است . میرزا محمد نصیر طبیب در سال یکهزار و یکصد و نود و دو هجری قمری

چشم از جهان فرو بست .

این ابیات از منظومه «پیر و جوان» اوست که لطافت طبع و قدرت بیان

اورا روشن می سازد :

شبی بانو جوانی گفت پیری
 که باد نوبهار از ابر آزار
 مشو غافل که ایام بهار است
 جهان رشک نگارستان چین است
 زمان عیسی دم وغبر سرشت است
 پریشان زلف سنبل از نسیم است
 قد سرو سهی بر طرف گلزار
 سحر نرگس خمار آلوده خیزد
 کهن دردی کشی، صافی ضمیری
 شنیدم خیمه زد بر طرف گلزار
 سراسر کوه و صحرا لاله زار است
 صبا مشک ختن در آستین است
 زمین مینوش از اردیبهشت است
 نسیم از بوی او غبر شمیم است
 دهد یاد از نهال قامت یار
 شکر خند از دهان غنچه ریزد

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۵ .

تاریخ وفات طرب شیرازی

دیوان شاعران را يك عمر گشته ام من
 الحق که شعر هر کس شعر «طرب» نباشد
 اشعار نغز و ناب از دیوان وی طلب کن
 کساوازه بزرگان خود بی سبب نباشد
 او از دیار دانش تا رفت، اهل دل را
 لبخند جانفزائی دیگر به لب نباشد

بر ناز و نوش عالم دامن فشاند و بگذشت
 آزاده مرد معنی دنیا طلب نباشد
 تاریخ مرگ او را «نظمی» چنین رقم زد:
 (دنیای پست آری جای طرب نباشد)

۱۳۳۰ ق

۱۰۶ - طرب : میرزا ابوالقاسم ، فرزند رضاقلی خان همای شیرازی ، از سخنسرایان قوی دست دوره قاجاریه است، وی به سال ۱۲۷۶ هجری قمری در اصفهان به دنیا آمد . علوم مقدماتی را در خانه پدر که همگی اهل فضل و کمال بودند فرا گرفت ، سپس در محضر استادان بزرگی چون : میرزا عبدالغفار پاقلعه‌ای و میرزا عبدالعلی هرنندی نحوی و علامه شهیر آخوند ملامحمدکاشانی به تحصیل ادبیات عرب و فقه و تفسیر و فلسفه پرداخت و بر اثر استعداد سرشاری که داشت در اندک زمانی به اغلب فنون مختلفه ادب دست یافت .

رموز و دقایق شعر را از میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی و دو برادر بزرگتر خود « غنقا » و « سُها » که هر سه از شاعران به نام عهد قاجاریه بوده‌اند بیاموخت . طرب از سیزده سالگی شعر می‌سرود ، نخست جلا تخلص می‌کرد که بعدها به « طرب » تغییر داد . در سرودن انواع شعر ، به‌ویژه قصیده مهارت کامل داشت و در این فن ، خود را پیرو قآنی . قصیده سرای بزرگ دوره قاجار می‌شمرد :

دهد داد سخندانی به مدح او عجب نبود

که قانون سخندانی طرب دارد ز قآنی

وی علاوه بر شاعری ، از هنر خطاطی و خوشنویسی نیز بهره‌ای کافی داشت و

خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت . دیوان اشعارش در حدود ده هزار بیت قصیده و غزل و ترجیع بند و ترکیب بند و مناقب و مرثی می‌باشد که اخیراً چاپ شده و در دست است.

طرب روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ قمری برابر فروردین ۱۲۹۰ شمسی در اصفهان به سگته قلبی درگذشت و در بقعه امامزاده احمد به خاک سپردند .

این غزل از اوست :

بوسی از آن لبان به از قدم آرزوست

بک‌خنده ز آن دهان شکر خندم آرزوست

ای آهوی رمیده من آن صید وحشیم

کز تاب طره تو به پا بندم آرزوست

شهد است راستی ثمر قند و از لب

بردن ثمر ، به سوی سمرقندم آرزوست

تعلیم مردمان خردمند دولت است

تعلیم مردمان خردمندم آرزوست

در زیر بار عشق تو تا آورم شکیب

تاب و توان کوه دماوندم آرزوست

از دوری دهان تو تلخ است کام من

شیرینی از آن لب چون قدم آرزوست

پیرانه سر هوای جوانیم در سر است
بنگر «طرب»، که عمر شد و چندم آرزوست

مواد التواریخ ص ۴۱۶ . فرهنگ سخنوران ص ۳۵۶ . مقدمه دیوان طرب

تاریخ وفات ظهیر فاریابی

اجل دیگر از لوح دلها سترد	الا تا نکوئی که نام ظهیر
به ظاهر اگر شعله او فسرد	ظهیر آتشی جاودانی بود
خرد زد رقم: (فاریابی نمرد)	پی سال تاریخ او بود دل
۵۹۸ ق	

۱۰۷- ظهیر : طاهر ، ملقب به ظهیرالدین ، مکنی به ابوالفضل ، معروف به ظهیر فاریابی ، فرزند محمد فاریابی است . او در قریه فاریاب از نواحی جوزجان بلخ به دنیا آمد ، پس از گذراندن دوران تحصیل در فاریاب و نیشابور ، به اصفهان رفت و از آنجا راهی آذربایجان شد و به خدمت اتابک قزل ارسلان پیوست .

ظهیر بسیاری از سلاطین و امرا را مدح گفته ولی اغلب قصائدش در مدح طغانشاه بن مؤید (۵۶۹ - ۵۸۱) و قزل ارسلان بن ایلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷) سروده شده است . او با اینکه پیرو سبک انوری بود ولی در سرودن غزل و قصیده و آوردن مضامین لطیف و معانی بدیع چنان چیزه دست بود که بعضی او را برتر از انوری

دانسته‌اند، و خود ظهیر نیز همواره به قدرت بیان و وفور فضل و دانش خود می‌بالیده است:

اگر چه مدعیانند در کمین سخن
ولی وسیع بود در جهان زمین سخن
به پای من نتواند حسود تیشه زرد
که اره بر سر او می کشم ز سین سخن
کفم جواهر معنی، نثار بزم کند
چو دست فیض بر آرم ز آستین سخن
هزار شکر که ذکر تو هست تا به ابد
ظهیر نام تو ثبت است بر نگین سخن

ظهیر بابسیاری از سخنوران نامی سده ششم هجری از قبیل : خاقانی شروانی و مجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجوی و انوری ایوردی معاصر بود ولی اشعارش برخلاف معاصران خود در کمال سادگی و روانی سروده شده است و در دیوان او سخن مشکل و معقد کمتر به چشم می‌خورد.

دیوانی دارد در حدود ۸ هزار بیت که بارها به طبع رسیده است. وی علاوه بر هنر شاعری به علم هیأت نیز تسلط داشته و رساله‌ای هم در این فن نوشته است. ظهیر در اواخر عمر در تبریز گوشه نشینی گزیده به طاعت و عبادت پرداخت تا به سال ۵۹۸ هجری قمری در گذشت و در مقبره الشعراي سرخاب، پهلوی قبر خاقانی و مجیرالدین بیلقانی به خاک سپردند.

این شاعر گرانمایه را بیشتر به قصایدش می‌شناسند در صورتی که به فن غزلسرائی نیز استاد مسلم بوده است:

خیالش تا سحر با من بیک پیراهن است امشب
 نظر بر هر چه اندازم به چشمم گلشن است امشب
 سحر از خانه گویا عزم بیرون آمدن دارد
 اگر در نفس باشم تا سحر حق با من است امشب
 بنهد در به رویم ، تا به بزم خود دهد جایم
 نمی دانم چه زاید صبحدم ، آبتن است امشب
 کتون کز تر کش آهم خدنک فتنه می بارد
 بگو آید به میدان هر که با من دشمن است امشب
 شکستم توبه را از بس شکن در زلف او دیدم
 دل زاهد شکست از من ، چه بشکن بشکن است امشب؟
 « ظهیر » از مصر حسن او نسیم صبح می آید
 مشام شوق من بر بوی این پیراهن است امشب

باب الالباب ص ۴۵۷ . تاریخ گزیده ص ۸۲۲ . تذکره دولتشاه ص ۱۲۲ . بهارستان
 جامی ص ۱۱۱ . مجالس الفنائس ص ۳۶۹ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۷۷ . آتشکده ص ۳۲۰ .
 مرآت الخیال ص ۳۵ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۵۲ . ریاض العارفین ص ۳۶۹ .
 قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۰۳۵ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص
 ۱۲۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۵۶۵ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۹۷ .
 تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۷۵۰ . فرهنگ سخنوران ص ۳۶۳ . مواد التواریخ
 ص ۳۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۷ .

تاریخ وفات عابد اصفهانی

چو عابد از این دهر دانا فکن
چو آن شاعر نامی اصفهان
خرد بود در فکر تاریخ او
بیک باره بار سفر بست رفت
به غم خاطر دوستان خست رفت
فلك بانگ زد: (عابد از دست رفت)

۱۲۲۹ ق

۱۰۸- عابد : حاجی عابد ، از شاگردان سید احمد هاتف اصفهانی است .
او در شهر اصفهان چشم به جهان گشود ولی بیشتر
ایام عمر خود را در مشهد گذراند . عابد تخلصش را با صلاح دید هاتف از اسم خود
گرفته بود.

منظومه‌ای دارد به نام (جلاء العیون) که در بحر تقارب سروده است . او در
سال هزار و دویست و بیست و نه هجری قمری وفات یافت . پسرش تاریخ وفات او
را در این مصرع پیدا کرده است :

(زملك جهان شد جهان سخن)

۱۲۲۹ ق

از اوست :

مؤذن بیند ار آن قد و قامت
به « قد قامت » بماند تا قیامت

رباعی

شوخی که به هر گوشه دلی خون دارد
 دلباخته چون من ز حد افزون دارد
 دیوانه عشق او نیم من تنها
 لیلی وش من هزار مجنون دارد
 و این قطعه را که دارای ماده تاریخ خوبی نیز می باشد در تاریخ جلوس
 ابوالفتح خان زند و وفات کریمخان گفته است :

ز اقتضای سپهر وز گردش مه و مهر
 جهان ز جای شد و باز در سکون آمد
 و کیل عهد محمد کریمخان شاهی
 که امر نافذ او فرع کاف و نون آمد
 ز ملک دهر نظر بست و قبرة العینش
 که خاک در که او سرمه عیون آمد
 سپهر حشمت ابوالفتح خان که در گیتی
 همه سپهر به خیل و حشم فزون آمد
 به ملک دهر برافراخت رایت شاهی
 چنانکه رایت شاهان از آن نگون آمد
 به کاخ ملک، شکستی نخست گره یافت
 بدان ز بازوی او عاقبت ستون آمد

اگرچه حادثه ره خواست در جهان یابد

جهان ز حادثه با پاس او مصون آمد

مدد ز طالع میمون رسید و بخت بلند

و گرنه کرد هر آنچ از سپهر دون آمد

غرض چو جستم تاریخ سال، با من گفت

خرد که در همه آفاق رهنمون آمد

بگوز (عرصه شاهی) (و گیل ملکستان)

۶۶۷

۶۸۱

برون چورفت (ابوالفتح خان) درون آمد

۱۱۷۹

بطور جمع و خرج ۱۱۹۳ می باشد.

سفینه المحمود ج ۲ ص ۴۰۷ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۳۲ . تذکره اختر ج ۱
ص ۱۴۱ . مواد التواریخ ص ۵۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ .

تاریخ وفات عارف قزوینی

رفت عارف ، لیک نام نیک او	تا قیامت در جهان پاینده است
آن مهین شاعر که در هر شیوه‌ای	شعرش از آزادگی آکنده است
باغ دانش را گلی بود ، ایدریغ	آسمانش بیخ و بن بر کنده است
در دو صورت یافتم تاریخ او	هر که جوید عاقبت یابنده است:
(عارف داننده نیکو سخن)	(مرد لیکن نام نیکش زنده است)

۱۳۱۲ ش

۱۳۵۲ ق

۱۰۹ - عارف : میرزا ابوالقاسم ، پسر ملا هادی ، از شاعران آزاده و آزادی‌خواه ایران بود . وی به سال ۱۳۰۰ هجری قمری در قزوین به دنیا آمد . ازدوران کودکی آثار ذوق و نبوغ در سیمای او پیدا بود . از ۱۶ سالگی به سرودن شعر پرداخت و در اندک زمانی آوازه شعر و آواز دلکش او در تهران و شهرهای دیگر ایران پیچید و انگشت‌نمای خاص و عام گردید .

عارف در سرودن انواع شعر ، به ویژه تصنیف استاد بود و در نظر اهل فن ، عارف در تصنیف‌های ایرانی الفاظ را کاملاً سنجیده و کلمات را موافق نغمه و نغمه‌ها موافق کلمات آورده است .

عارف شاعری ملی و وطن پرست بود و همواره اشعار خود را با مضامین هیجان‌آور وطنی می‌آراست . او از مخالفان سرسخت استبداد بود و شب و روز با

سرودن اشعار وطنی و انقلابی مردم را به مبارزه با استبداد تشویق و تحریک می کرد
و پیروزی مشروطه خواهان آرزوی قلبی عارف بود و همین که تهران فتح و محمدعلی
شاه از سلطنت خلع شد به شکرانه آن غزلی سرود که چنین آغاز می شود :

پیام دوشم از پیر می فروش آمد

بیار باده که یک ملتی به هوش آمد

هزار پرده ز ایران درید استبداد

هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد

ولی چه سود؟ بیچاره در تمام عمر به نان و پنیری قانع شد و گاهی از آن نیز
محروم ماند! نه تنها عارف بلکه بعد از برقراری مشروطه همه مشروطه خواهان
حقیقی یا به سر دار رفتند و یا اینکه تا پایان عمر بدبخت و بی خانمان شدند. دیوان
عارف نخستین بار در برلن و سپس در تهران مکرر چاپ و منتشر شده است.
عارف در اواخر عمر در همدان سخت پریشان و گوشه نشین شد تا به سال
۱۳۱۲ شمسی برابر ۱۳۵۲ قمری همانجا درگذشت و کنار آرامگاه بوعلی سینا
به خاک سپرده شد.

ابن غزل از اوست :

گدای عشقم و سلطان حسن شاه من است

به حسن نیت عشقم ، خدا گواه من است

خیال روی تو در هر کجا که خیمه زند

ز بی قراریم ، آنجا قرارگاه من است

به محفلی که توئی ، صد هزار تیر نگاه

روانه گشته ، ولی کارگر نگاه من است

برای خود کلهی دوخت زین نمد هر کس
 (چه غم ز بی کلهی؟ کاسمان کلاه من است)
 خرابه ای شده ایران و مسکن دزدان
 کنم چه چاره؟ که اینجا پناهگاه من است
 اگر چه عشق وطن می کشد مرا، اما
 خوشم به مرگ که این دوست خیر خواه من است
 ز تربت من اگر سر زند گیاه و از آن
 به رنگ خون کلی اربشکند گیاه من است
 ز ظلم هر که گریزد به مأمنی « عارف »
 شرابخانه در ایران پناهگاه من است

تاریخ ادبیات بر اون ج ۴ ص ۱۷۰ - ۲۴۵ . ادبیات معاصر ص ۶۹ . سخنوران
 نامی معاصر ج ۱ ص ۱۵۹ . فرهنگ سخنوران ص ۳۶۷ . مقدمه دیوان عارف قزوینی.

تاریخ وفات عاشق اصفهانی

عاشق به گلستان ارم کرد آشیان
 مرغ دلش چو سیر شد از سیر این چمن
 فرزانه ای که شهرت شیرین زبانش
 رفت از خط صفاها تا خط ختن

چون عاشق سرود و سخن بود ، لاجرم

گفتم به سال رحلت او : (عاشق سخن)

۱۱۸۱ ق

۱۱۰ - عاشق : آقا محمد ، یکی از بهترین و معروفترین غزلسرایان دوره

افشاریه و زندیه است. وی در اصفهان به شغل خیاطی

اشتغال می‌ورزید و با درآمد کمی که از آن حرفه داشت زندگی می‌کرد. گویند: مردی

بسیار نیک سیرت و بلند همت بود و بیشتر ایام عمر را به قناعت و گوشه نشینی گذرانید.

شیوه عاشق در غزلسرائی، بسیار ساده و شورانگیز است و از شاعران دوره بازگشت

ادبی به شمار می‌رود .

از جمله گویندگانی که با وی معاصر و معاشر بودند میر سید علی مشتاق ،

میرزا عبدالباقی طبیب ، سید احمد هاتف . آقا محمد تقی صهبا ، حاجی سلیمان

صباحی بیدکلی ، لطفعلی بیگ آذر و درویش عبدالمجید طالقانی را می‌توان نام برد.

دیوان غزلیات عاشق به ۱۲ هزار بیت می‌رسد که بارها چاپ شده و در دست

است . این شاعر شیرین سخن ۷۴ سال در این جهان زیست و به سال ۱۱۸۱ هجری

قمری در زادگاه خود اصفهان وفات یافت و همانجا مدفون است .

تاریخ وفات او را حاجی سلیمان صباحی چنین گفته است :

چون شد به جنان روان ، روان عاشق

آسود ز رنج ، جسم و جان عاشق

زد کلک صباحیش به تاریخ رقم :

(پیوسته جنان بود مکان عاشق)

۱۱۸۱ ق

از اوست :

پروانه صفت دیده بر او دوخته بودم	وقتی که خبر دار شدم سوخته بودم
در میکه از من نخریدند به جامی	این دانش و دین بود که اندوخته بودم
دیدم که حریف تو نیم پای کشیدم	طفلی تو و من مرغ نو آموخته بودم
امروز به دام دگری می کشدم دل	رفت آنکه ترا باز نظر دوخته بودم

آنکس که علم زد به فلك شعله آهش

« عاشق » به ره او من دلسوخته بودم

* * *

ماهی وقت تو سرونو خاسته است	سروی و رخ تو ماه آراسته است
چندانکه زی پای تاسرت می نگرم	آنی که دل من از خدا خواسته است

* * *

عاشق، عمری برنج و محنت شد طی	آخر حرمان تا کی و حسرت تا کی
از ملك عدم چرا برون هشتی پا	از کوی جهان چرا نکردی گم پی

- آتشکده ص ۴۰۴ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۲۹ . سفینه المحمود ج ۲ ص ۳۸۷ .
 تذکره اختر ج ۱ ص ۱۴۹ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۷۳۲ . مواد التواریخ ص ۳۸۹ .
 قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۰۴۴ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ - ۲۳۲ . ریحانة -
 الادب ج ۳ ص ۴۷ . فرهنگ سخنوران ص ۳۶۹ . مقدمه دیوان عاشق اصفهانی .

تاریخ وفات عبرت نائینی

«عبرت» آن نکته سنج نائینی
 رخت بر بست از این جهان و غمش
 «نظمی» آوخ کنان به تاریخش
 که دلش را غم زمانه فشرد
 شادی از سینه عزیزان برد
 گفت: (آن عبرت بلاکش مرد)

۱۳۲۱ ش

۱۱۱ - عبرت : میرزا محمدعلی، فرزند میرزا عبدالخالق نائینی، به سال

۱۲۸۳ هجری در اصفهان به دنیا آمد.

علوم مقدماتی را در آن شهر فرا گرفت. فنون خط را از میرزا محمدعلی نائینی که از استادان معزوف خط بود آموخت، سپس در خدمت علامه شهیر ملا محمد کاشانی به تحصیل معانی و بیان و بدیع و منطق و فلسفه پرداخت.

وی هفده سال از عمر خود را به سیروسیاحت گذراند و سرانجام به تهران آمد و تا پایان عمر در آن شهر اقامت گزید. عبرت طبعی لطیف و ذوقی سلیم داشت و در انواع شعر توانا بود ولی بیشتر به سرودن غزل می پرداخت.

دیوانش به ۵ هزار بیت می رسد که بارها چاپ شده است. علاوه بر آن، دو تذکره نوشته یکی به نام «مدینه الادب» و دیگری موسوم به «نامه فرهنگیان» که هیچکدام به چاپ نرسیده و نسخه خطی دومی تحت شماره ۱۱۹۷ در کتابخانه مجلس موجود است.

استاد عبرت مردی بسیار مهربان و فروتن و خوش صحبت بود و شعرا
 به مصاحبت او رغبتی تمام داشتند . در اواخر عمر خانه نشین شد و با دستمزد کتابت
 زندگی می کرد ، با اینکه سختی و تنگدستی می کشید ولی هرگز لب به شکایت
 نمی گشود و هیچ کس را به مافی الضمیرش راه نبود .
 او به سال ۱۳۲۱ خورشیدی در تهران وفات یافت و در امامزاده عبدالله نزد
 مزار استاد سخن وحید دستگردی به خاک سپرده شد .

این غزل از اوست :

آمد آن یار و سر اندر قدم انداختمش
 بنشاندم ز وفا در برو بنواختمش
 سر سودا زده ام بار گران بود به دوش
 تا سبک بار شوم ، در قدم انداختمش
 هر دم آن بت به لباس دگری جلوه نمود
 من به هر جلوه نظر کردم و بشناختمش
 گفت حال دل خونین تویی من چون است؟
 گفتم : از آتش هجران تو بگداختمش
 شاید از دوست به حال دل من پردازد
 که من از هر چه جزا بود پیرداختمش
 فلک آن روز به پایم سر تسلیم نهاد
 که ز ابروی تو شمشیر به سر آختمش

من همان روز که دیدم خم ابروی ترا
 سجده بردم به وی و قبله جان ساختمش
 تن که او مر کب جان بود ز رفتار بماند
 در پیت بسکه به صحرای طلب تاختمش
 منم آن رند مقامر که ز سرمایه عمر
 داشتم جانی و در نرد وفا باختمش
 «عبرت» این آنفزل نغز «وحید» است که گفت:
 «از درم یاز فراز آمد و نشناختمش»

ادبیات معاصر ص ۷۰ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۱۶۲ . مواد التواریخ ص
 ۴۰۸ . گلزار معانی ص ۴۴۱ . مقدمه دیوان عبرت نائینی .

تاریخ وفات عبید زاکانی

برخاست ز خاک پاک قزوین	يك شاعر نکته سنج و آگاه
نثرش همگی ملیح و دلکش	نظمش همگی لطیف و دلخواه
هر چند عبید بود نامش	در کشور فضل بود جمجاه
بیچیده مزاح او در آفاق	افتاده کلام او در افواه
وصفش به حدیث درنگنجد	آن به که کنیم قصه کوتاه
تاریخ وفات این سخندان	آمد به جمل: (عبید رفت آه)

۱۱۲- عبید: عبدالله، ملقب به نظام الدین، از شعرا و علمای بزرگسده هجری بوده که در علوم متداول زمان خود دستی قوی داشته و یکی از لطیفه گویان و نادره سرایان آن عصر به شمار می رفته است. زادگاه این شاعر ده «زاگان» ازدهات قزوین بود ولی بیشتر ایام عمرش در شیراز و کرمان گذشت و در دربار شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو (۷۱۸-۷۵۸) ممدوح مشهور خواجه حافظ و شاه شجاع مظفری (۷۶۰-۷۸۶) مورد لطف و مرحمت بود و ایشان را مدح می گفت.

عبید در نظم و نثر فارسی بسیار توانا بود و به علت هزل و ظرافت بیشتر که در سرشش بوده در ردیف هزالان و بذله گویان قرار گرفته است. آورده اند: عبید کتابی در علم معانی و بیان به نام شاه ابواسحاق تألیف کرد و هنگامی که می خواست آن را از نظر شاه گذراند دربانان و مقربان مانع شدند و گفتند: دلفک آمده و شاه بدان مشغول است! عبید تعجب کرد و با خود گفت که: هر گاه تقرب پادشاه به دلفکی و مسخرگی میسر شود و شعرا و فضلا از دیدار شاه محروم مانند، دیگر دود چراغ خوردن و زحمت بحث و مطالعه بردن بی فایده است، از آنجا برگشت و هزل و بذله گوئی آغاز کرد.

یکی از دوستانش این ماجرا را شنید و به مقام اعتراض آمد که با آن همه فضل و دانش، ترك علم و ادب گفتن و هزل و مسخرگی پیشه ساختن موافق خرد نیست. عبید در پاسخ او این قطعه را نوشت:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم

کاندر طلب راتب هر روزه بمانی

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

عبید در مجلس وزراء و سلاطین سخنان فاحش و لطیفه‌های نادر را بی‌پروا می‌گفت و جوایز کلان می‌گرفت .

گویند : خواجه امین‌الدین که در زمان شاه ابو اسحاق وزیری مقتدر بود ، با زنی جهان نام که هم ظریف بود و هم حریف ازدواج کرد ، عبید در جشن عروسی او قطعه زیر را سرود و از خواجه امین‌الدین صله قابل ملاحظه‌ای دریافت داشت :

وزیرا . جهان قجه ای بی وفاست

ترا از چنین قجه ای تنگ نیست ؟

برو کس فراخ دگر را بخواه

خدای جهان را ، جهان تنگ نیست

عبید گذشته از اشعار جدی که شامل : قصیده ، غزل ، ترجیع بند ، ترکیب بند ، مثنوی ، قطعه و رباعی می‌باشد ، آثار دیگری نیز دارد که اسامی آنها از اینقرار است :

۱ - مثنوی عشاقنامه که بنام شیخ ابو اسحاق نظم کرده است . ۲ - کتاب نوادر الامثال به عربی . ۳ - کتاب اخلاق الاشراف در انتقاد بزرگان و اشراف عهد . ۴ - ریش نامه . ۵ - صد پند . ۶ - رساله تعریفات . ۷ - رساله دلگشا . ۸ - فالنامه . ۹ - فالنامه وحوش و طیور . ۱۰ - قصیده موش و گربه که قصیده مفصل و شیرینی است و در سراسر ممالک فارسی زبان شهرتی تمام دارد .

عبید در این قصیده که منظور خاصی داشته بسیار عمیق و ماهرانه سخن می‌راند . پایان زندگیش را سال ۷۷۲ هجری و محل فوتش را بعضی بغداد و برخی شیراز نوشته‌اند .

این غزل از اوست :

ما سریر سلطنت در بینوائی یافتیم
 لذت رندی ز ترك پارسائی یافتیم
 سالها دریوزه کردیم از در صاحب‌دلان
 مایه این پادشاهی زان کدائی یافتیم
 همت ما از سر صورت پرستی در گذشت
 لاجرم در ملك معنی پادشائی یافتیم
 پرتو شمع تجلی بر دل ما شعله زد
 این همه نور و ضیا زان روشنائی یافتیم
 صحبت میخوارگان از خاطر ما محو کرد
 آن کدورتها که از زهد ربائی یافتیم
 پیش از این درس غرور سرفرازی داشتیم
 ترك سر کردیم و زان ذحمت رهائی یافتیم
 گرچه آسیب فلک بشکست ما را چون «عبید»
 از دروهای بزرگان مومیائی یافتیم

دولتشاه ص ۳۲۲ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۶۴ . مرآت الخیال ص ۵۴ . آتشکده
 ص ۲۳۳ . روز روشن ص ۵۳۳ . از سعدی تاجامی ص ۳۱۲ . تاریخ ادبیات هرمان اته
 ص ۱۱۸ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۱۵۲ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۶ .

تاریخ وفات عذری بیگدلی

عذری که به اوستادی او	قول و غزلش دهد گواهی
آن نادره گو که بود عالم	بر فضل و کمال او مباهی
نا که بگسست دل ز هستی	چون کار زمانه دید واهی
قصه: چو او از این گذر که	بر جانب دوست گشت راهی
گفتند برای سال فوتش :	(پیوسته به رحمت الهی)

۱۱۸۵ ق

۱۱۳- عذری : اسحاق بیگ، برادر کوچکتر لطفعلی بیگ آذر و یکی از سخنسرایان دوره زندیه بود. وی در سرودن انواع شعر توانائی داشته و غزل را خوب می سروده است. عذری کتابی در گزارش احوال و آثار شعرا ترتیب داده که به «تذکره اسحاق بیگ» معروف می باشد و سه نسخه خطی آن به شماره های: ۲۷۱۶ - ۲۷۲۳ - ۲۷۳۲ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران موجود است.

عذری به سال ۱۱۸۵ هجری قمری به روز کار جوانی در اصفهان وفات یافت. گویند در تشییع جنازه او عده کثیری از مردم اصفهان شرکت داشتند و آذر برادر بزرگش در کنار تابوت، این بیت خود او را به آواز غم انگیزی می خواند و می گریست :

کدامین ماه را یارب در این محمل بود منزل ؟
 که محمل می رود از شهر و شهری از پی محمل

ابیات زیر از اوست :

تنگ شد از نو گرفتاران به ما جادر قفس
 یاد ایامی که می بودیم تنها در قفس

* * *

خوش بهشتی است چمن، خوشتر ازین بودی اگر
 باز بودی دری از خانه صیاد آنجا

* * *

پرافشانم به گلشن گرچه، اما می برم حسرت
 به آن کنج قفس کز تنگیش بالم شکست آنجا

* * *

کلی نشکفته بود از شاخساری کز چمن رفتم
 نرفتمت از چمن مرغی، به این حسرت که من رفتم

-
- آتشکده ص ۴۱۲ . تذکره اختر ج ۱ ص ۱۴۶ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۳۷ .
 قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۳۵ . سفینه محمود ج ۲ ص ۴۰۹ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۷۳۱ .
 ربحانة الادب ج ۳ ص ۷۳ . مواد التوارینخ ص ۳۸۷ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸ .

تاریخ وفات عراقی همدانی

شاعری پاک و عارفی آگاه	آه از مزدن عراقی آه
از مدیحتش زبان من کوتاه	آنکه با این بلندطبعی، هست
موبه مو، بر کمال دست گواه	اوستادی که قطعه و غزلش
هست تقدیر چرخ و حکم اله	گرچه از این جهان برون رفتن
کردی اندر جهان دیگر راه	لیکن این عارف ارپس از سالی
گفتی: (از مردن عراقی آه)	طبع «نظمی» برای تاریخش

۶۸۸ ق

۱۱۴ - عراقی : ابراهیم ، ملقب به فخرالدین ، فرزند شهریار ، معروف به شیخ فخرالدین عراقی ، از مشایخ عرفا و مشاهیر شعرای ایران است که با استاد سخن ، سعدی شیرازی معاصر و هردو مرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده‌اند .

عراقی به سال ۶۱۰ هجری قمری در دهکده «کمجان» از نواحی همدان ، در خاندانی که همه اهل فضل و ادب بودند دیده به جهان گشود . او را از پنج سالگی روانه مکتب کردند ، به هفده سالگی در علوم متداول زمان خود سرآمد اقران گردید .

مدتی در همدان تدریس مدرسه‌ای به نام «شهرستان» را برعهده داشت ولی

پس از چندی شوری دردل و سودائی درسش افتاد که درس و بحث را رها کرد و به سیر و سفر پرداخت .

در ملتان از شهرهای هندوستان به خدمت شیخ بهاء الدین ز کربای ملتانی ، از عرفای بزرگ آن سامان پیوست و مدت ۲۵ سال از وی کسب فیض کرد تا به درجه کمال رسید و دختر شیخ را در نکاح خود در آورد .

از هند ، متوجه بلاد اسلامی و کشور عثمانی شد ، در قونیه صحبت شیخ صدرالدین قونیوی را درک کرد و از ارشاد او نیز بهره ها جست . عراقی دیوانی دارد که قسمت اعظم آن را غزلیات شورانگیز عرفانی تشکیل می دهد و علاوه بر آن ، کتاب دیگری هم دارد موسوم به « لمعات » که در مطالب عرفانی و سیر و سلوک نوشته و از بهترین و شیواترین نثرهای ادب فارسی است .

عراقی نزدیک به پنجاه سال از عمر خود را در سیر و سیاحت گذرانید . سرانجام به سال ۶۸۸ هجری قمری به سن ۷۸ سالگی در قریه صالحیه از اعمال دمشق درگذشت و همانجا به خاک سپردند .

مزارش سالها باقی و زیارتگاه صاحب دلان بود ولی اکنون اثری از آن باقی نمانده است .

غزل زیر از بهترین غزلهای اوست :

زدودیده خون فشام ز غمت شب جدائی

چه کنم که هست اینها ، گل ، باغ آشنائی

در گلستان چشمم ز چهره رو همیشه باز است
 به امید آنکه شاید تو به چشم من در آئی
 به کدام مذهب است این؟ به کدام ملت است این؟
 که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی
 ز فراق چون تنالم من دلشکسته چون نی؟
 که بسوخت بند بندم ز حرارت جدائی
 سر بر کتوکل ندارم، به چه روروم به کلشن؟
 که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بی وفائی
 به طواف کعبه رفتم ، به حرم رهم ندادند
 که تو در بیرون چه کردی که درون خانه آئی
 در دیر می زدم من که ندا ز در در آمد
 که در آدر آ «عراقی» که تو هم از آن مائی

- تاریخ گزیده ص ۸۲۲ . تذکره دولتشاه ص ۲۳۸ . نفحات الانس ص ۶۰۱ .
 ریاض العارفین ص ۱۶۳ . آثار عجم ص ۷۱ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۶۸ .
 تذکره میخانه ص ۲۷ . مرآت الخیال ص ۴۶ . از سعیدی تاجامی ص ۱۷۰ . هفت اقلیم
 ج ۲ ص ۵۳۴ . آتشکده ص ۲۶۳ . طریق الحقایق ج ۲ ص ۲۵۸ . قاموس الاعلام
 ج ۴ ص ۳۱۳۷ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۷۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۷ . مقدمه
 دیوان شیخ فخرالدین عراقی .

تاریخ وفات عرفی شیرازی

داغم از عمر عرفی شیراز
 بود شیدای آتشین خوئی
 کاول کار زندگانی مرد
 کاخر از جور او نهانی مرد
 هانفی گفت سال تاریخش :
 (حیف عرفی که بر جوانی مرد)

۹۹۹ ق

۱۱۵ - عرفی : سید محمد ، ملقب به جمال الدین ، فرزند خواجه زین الدین علی ، از شاعران معروف دوره صفویه است که پس از نشو و نمای کامل در شیراز ، راه هندوستان را پیش گرفت و در دربار جلال الدین اکبر شاه هندی (۹۶۳ - ۱۰۱۴) پایگاهی بلند یافت . ولی از آنجا که بسیار مغرور و خود پسند بود با شعرای هندوستان از جمله فیضی دکنی ملك الشعرای هند بنای ناسازگاری گذاشت و مقام خود را پائین آورد .

عرفی شاعری نازک خیال بود و به اغلب شعرای زمان خود برتری داشت . در قصیده سرائی مضامین دقیق سبک هندی را با کمال استادی به کار می بست بطوریکه می توان قصاید او را از بهترین قصاید سبک هندی دانست ، در میان غزلیاتش نیز ابیات نغز و دلنشین فراوان دیده می شود .

عرفی مردی عاشق پیشه بود ، گویند : به شاهزاده سلیم جهانگیر تعلق خاطر پیدا کرد و چون رازش به سرزبانها افتاد در سال ۹۹۹ هجری که ۳۶ سالیش نداشت

به امر همان شاهزاده مسمومش کردند و در لاهور درگذشت .
در آخرین لحظات زندگی این رباعی را سرود و تا همیشه لب از گفتگو
فرو بست :

ای مرگ ، مرا زیار شرمنده مکن
نومیدم از آن گوهر ارزنده مکن
یار آید و جان رود ، خدایا نفسی
مهلت ده و در قیامت زنده مکن
عرفی علاوه بر دیوان غزلیات و قصایدش که در بمبئی چاپ شده دو مثنوی
نیز دارد که به تقلید از مخزن الاسرار و شیرین و خسرو نظامی گنجوی سروده است.

این غزل دل انگیز از اوست :

چه شب است یارب امشب که زپی سحر ندارد
من و این همه دعاها که یکی اثر ندارد
غلط است آنکه گویند ز دل ره است دل را
دل من ز غصه خون شد ، دل تو خبر ندارد
همه زهر داده پیکان خورم و رطب شمارم
چه کنم؟ که نخل گردون به از این ثمر ندارد
تو بکش بکش به خنجر ، بنگر به جان عاشق
که بغیر عشقبازی گنه دگر ندارد

دم آخر است «عرفی» به رخس نظاره‌ای کن
که امید باز گشتن کس از این سفر ندارد

مجمع الخواص ص ۱۵۱ . تذکره میخانه ص ۲۱۳ . سرخوش ص ۷۳ . هفت اقلیم
ج ۱ ص ۲۳۸ . مرآت الخیال ص ۸۱ . آتشکده ص ۲۹۳ . هفت آسمان ص ۱۱۱ . مجمع-
الفصحا ج ۲ ص ۴۵ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۴۳ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۷۷ .
تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۳ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۸۵ .
تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۶ . مواد التواریخ ص ۳۷۱ .

تاریخ وفات عسجدی مروزی

دریغا که رفت از جهان ادب	مهین اوستاد سخن عسجدی
به گلزار جنت گرفت آشیان	چو دلگیر شد زین چمن عسجدی
چو از عالم جان شنید ارجعی	برون رفت از ملک تن عسجدی
دل آوخ کنان گفت تاریخ او :	(نیاید به دنیای فن عسجدی)

۴۳۴ ق

۱۱۶- عسجدی: حکیم عبدالعزیز ، فرزند منصور مروزی، مکنی به ابونظر
از شاعران قوی دست دوره سلطان
محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱) است . از احوال و آثار این استاد . اطلاعات گسترده‌ای
در دست نیست ولی مسلم است که مداح سلطان محمود غزنوی و با فرخی و عنصری
... و نظائر آنها معاصر بوده است .

عسجدی نخستین شاعری است که صنایع لفظی و معنوی را در اشعار خود به کار گرفته و روش خاصی بنیاد نهاده است که پس از او قطران ورشید و طواط و بسیاری از گویندگان بزرگ آن را دنبال کرده‌اند. او اگر چه از لطف و نوازش سلطان محمود برخوردار بوده ولی از اشعارش چنین برمی آید که روزگاری سختی کشیده و به زحمت زیسته است:

فغان ز دست ستم های گنبد دوار

فغان ز سفلی و علوی ثابت و سیار

چه اعتبار بر این اختران نا مسعود؟

چه اعتماد بر این روزگار نا هموار؟

جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر

از آن، به هرزه شکایت نمی کنند احرار

طمع مدار که با تو وفا کند دوران

که بر کسی به فسون مهربان نگردد مار

به نوشته اغلب تذکره نویسان، عسجدی دیوان مرتبی داشته که از میان رفته است، و بعضی از قصاید و غزلیات و رباعیاتش در کتب تراجم و تذکره‌ها باقی مانده که مجموع آنها از ۲۶۰ بیت تجاوز نمی کند، قصیده غرائی در تعریف فتح سومنات دارد که باین مطلع آغاز می شود:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد

شیوه عسجدی در ساختن رباعی به حکیم خیام نیشابوری شباهت نزدیکی دارد:

صبح است وصبا مشک فشان می گذرد

دریاب که از کوی فلان می گذرد

برخیز چه خسی که جهان می گذرد
بوئی بستان ، که کاروان می گذرد

* * *

از شرب مدام و لاف مشرب توبه وز عشق بتان سیم غنغب توبه
دل در هوس گناه و بر لب توبه زین توبه نادرست ، یارب توبه
وفات عسجدی در سال ۴۳۴ هجری اتفاق افتاد .

لباب الالباب ص ۲۸۴ . دولتشاه ص ۵۴ . بهارستان جامی ص ۹۵ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۹
آتشکده ص ۱۳۵ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۷۰ . روز روشن ص ۵۴۳ . مرآت الخیال
ص ۲۴ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۸۴ . سخن و سخنوران ص ۱۵۲ . تاریخ ادبیات استاد
ذبیح الله صفا ج ۱ ص ۵۷۷ . تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق ص ۳۶ . تاریخ ادبیات
هرمان آنه ص ۳۴ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۵۲ . فرهنگ سخنوران ص ۳۹۱ .

تاریخ وفات عصمت بخارائی

«خواجه عصمت» که خواجه دو جهان دستگیر و پناه آن بادا
جاودان مرد بود و در عالم نام نامیش جاودان بادا
وه چه خوش گفته اند تاریخش : (حشروى با پیمبران بادا)
۸۴۰ ق

۱۱۷- عصمت: عصمت الله ، معروف به خواجه عصمت ، فرزند خواجه
مسعود ، از گویندگان گرانمایه سده نهم

هجری بوده که در بخارا می‌زیسته است، شاعری چیره دست و مردی سلیم‌النفس بود و به نوشته امیر شیرعلیخان لودی صاحب مرآت‌الخیال، نسبتش به امام جعفر صادق (ع) می‌رسد، پدرش خواجه مسعود نیز از مردان برجسته بخارا به‌شمار می‌رفت.

• خواجه عصمت در سرودن غزل، قصیده، قطعه و مثنوی توانائی بسزا داشت. شعرا و فضلاى زمان، صحبتش را مفتنم می‌شمردند، در بخارا شاگردان بسیاری تربیت کرد، سلطان خلیل پسر امیر شاه که طبع شعر داشت رموز و فنون شعر را از این استاد فراگرفت و برای وی احترام زیادی قائل بود و خواجه عصمت بیشتر اوقات رادر مصاحبت او به‌سر می‌برد. روزی که آن شاهزاده دانش دوست و شاعر نواز از حکومت بخارا عزل شد و به زندان سلطان الغ بیگ گورکان پسر شاهرخ افتاد خواجه در فراق وی سخت متأثر شد و زبان قلمش بدین ابیات دردناک مترنم گردید:

کاش فرمودی به شمشیر جدائی کشتنم

تا به خواری در چنین روزی ندیدی دشمنم

باغبان گو در ته دیوار گلزارم بکش

بی حضورش گر کشد خاطر به سرو و سوسنم

شهسوارم کی خرامد باز؟ تا دیوانه وار

خاک و خون آلوده خود را بر سر راه افکنم

خون دل زان روهمی بارم ز شریان دوچشم

کز فراقش نشتر خونی است هر مو بر تنم

نازه «عصمت» کی شود آثار دوران خلیل؟

کاین بتانی را که نا حق می پرستم بشکنم

خیالی بخارائی و بساطی سمرقندی و طاهر ایوردی که از شاعران بنام آن

روزگار بودند باخواجه. دوستی و معاشرت داشتند. وفات خواجه عصمت به سال ۸۴۰ هجری قمری اتفاق افتاد و یکی از فضلا تاریخ وفات او را چنین گفته است:

تاریخ وفات خواجه عصمت هر کس که شنید گفت: (تمت)

۸۴۰ ق

این غزل نغز و زیبا از اوست:

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش
به طلبکاری ترسا بچه باده فروش
پیشم آمد به سر کوچه، پری رخساری
کافری، عشوه گری، زلف چو زنار به دوش
گفتم این کوچه چه کوئی است، ترا خانه کجاست؟
ای مه نو، خم ابروی ترا حلقه به دوش
گفت: تسبیح به خاک افکن و زنار ببند
خرقه یک سو فکن و کسوت رندانه پیوش
توبه یک سو بنه و باده مستانه بکش
سنگ بر شیشه تقوی زن و پیمانان بنوش
بعد از آن پیش من آ تا به تو گویم سخنی
سخن این است اگر بر سخنم داری گوش
زود دیوانه و سرمست دویدم در پیش
تا رسیدم به مقامی که نه دین ماند و نه هوش
دیدم از دور گروهی همه دیوانه و مست
وز نف باده عشق آمده در جوش و خروش

بی‌دف و ساقی و مطرب، همه دررقص و سماع
 بی می و جام و صراحی، همه در نوشا نوش
 چون سر رشته ناموس برفت از دستم
 خواستم تا سخنی پرسم از و گفت: خموش
 این نه کعبه است که بی‌پا و سر آئی به طواف
 وین نه مسجد که در آن بی‌خبر آئی به خروش
 این خرابات مغان است و در او رندانند
 از دم صبح ازل تا به قیامت مدهوش
 گر ترا هست در این شیوه سر یکرنگی
 دین و دانش به یکی جرعه‌چو «عصمت» بفروش

* * *

دل خون شد و جراحت هجر از جگر نرفت
 شد دیده خاک و صوت یار از نظر نرفت
 شکر غمش چگونه گذارم که سالها
 در دل وطن گرفت و بجای دگر نرفت

دولت‌شاه ص ۳۹۸. بهارستان جامی ص ۱۲۰. هفت اقلیم ج ۳ ص ۴۳۲. مرآت‌الخیال
 ص ۶۱. نصرآبادی ص ۵۵۰. آتشکده ص ۳۲۹. مجالس‌الفائس ص ۱۲. ریحانة‌الادب
 ج ۱ ص ۴۱۷. قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۳۱۵۷. روزروشن ص ۵۵۰. موادالتواریخ ص ۱۷۷.
 تاریخ‌ادبیات رضازاده شفق ص ۱۵۸. گلزار ادب ص ۴۶۸. از سعدی تاجامی ص ۴۷۰-
 ۷۳۰-۷۳۱. فرهنگ سخنوران ص ۳۹۴.

تاریخ وفات عطای رشتی

«عطا» آن ادیب و بزرگ‌اوستاد
 مهین نکته‌سنجی که از خویشتن
 چو از این جهان، طایر روح او
 به تاریخ وی جمله‌ای خواستم
 که گیتی ندارد مثالش به یاد
 گرامی سخنها به گیتی نهاد
 به سوی جهان دگر پر کشاد
 خردزد رقم: (تربتتش پاك‌باد)

ش ۱۳۳۲

۱۱۸- عطا: حسین، معروف به ادیب السلطنه سمیعی، فرزند میرزا حسن خان، از سخنوران قوی دست‌و‌استادان مسلم عصر حاضر بود، نیا کانش اهل تبریز بودند ولی او به سال ۱۲۵۲ شمسی در رشت دیده به جهان گشود. سمیعی بر ادبیات فارسی و عربی احاطه کامل داشت و در سرودن انواع شعر توانا بود.

با اینکه در شعر پیر و سبک متقدمین است اما در اشعار وی مضامین بکر و اندیشه‌های نو و معانی بدیع فراوان دیده می‌شود. از آثار منظومش: «آرزوی بشر» و «جامعة الحیوانات» و «نخبه سمیعی» به چاپ رسیده ولی اکنون هر سه هم‌نایاب است. سمیعی پس از پایان دوره تحصیل وارد خدمت دولت گردید و مراحل خدمات دولتی را به شغل‌های مهم از قبیل: معاونت وزارت خارجه و استانداری آذربایجان و نمایندگی مجلس شورا و سنا طی کرد و زمانی نیز وزیر

دربار اعلیحضرت فقید، رضا شاه کبیر بوده است، وی با وجود این خدمات خطیر و پرمسئولیت، هیچ وقت از فعالیت‌های ادبی غفلت نمی‌ورزید و اوقات فراغت را با شعرا و فضلا می‌گذرانید.

در زمان استانداری خود در آذربایجان، در تبریز انجمن ادبی ترتیب داد و ریاست آن را شخصاً به عهده گرفت و سال‌ها نیز ریاست انجمن ادبی فرهنگستان ایران را در تهران بر عهده داشت.

سمیعی هشتادسال عمر کرد و در سال هزار و سیصد و سی و دوشمی در تهران به عالم باقی شتافت.

در انواع شعر طبع آزمائی می‌کرد ولی بیشتر به سرودن قطعات اخلاقی و آموزنده می‌پرداخت:

ای کز پی طول عمر، هر سوی	مرغ هوس و هوا پراندی
بس نخل امید و آرزو را	در باغ خیال پروراندی
هر آدم سالخورده دیدی	او را پی مشورت نشاندی
در مزرع خشک عمر موهوم	تخم تر و تازه بر فشاندی
گیرم که دویست سال دیگر	خوشبخت در این جهان بماندی
هر جای که درشدی به عشرت	هر گونه بساط گستراندی
هر عیش که خواستی بکردی	هر کام که داشتی براندی
اما بنگر که با چنین عمر	از خود چه اثر بجای ماندی؟
یک دل به نوازشی ربودی	یک تن ز بلیتی رهاندی؟
دستی ز فتاده ای گرفتی	خیری به رسیده ای رساندی؟
بر برهنه پوشی فکندی	بر گرسنه لقمه ای خوراندی؟

از شربت فیض خود چکاندی؟
 پاداش خود از خدا ستاندی
 بیچاره و نا امید ماندی

يك قطره به حلق تشنه کامی
 گر عمر چنین رود که گفتم
 ورنه به عذاب جاودانی

* * *

ورنه بر مقصود شد کاری مرنج
 ورنه بدوش آمد ترا باری مرنج
 رفت گاهی بر تو آزاری مرنج
 ورنه جوابی نایدت باری مرنج
 دامت را گیرد از خاری مرنج
 گر گزندی بینی از ماری مرنج

گر جفائی دیدی از یاری مرنج
 گر گرفتگی باری از دوشی مناز
 خود توانسان باش، ورنه ديوودد
 حلقه میزان بر در حق روز و شب
 کل چو خواهی چیدن از گلزار عشق
 چون به کنج وصل خواهی برد راه

* * *

اکثریت خراب و ناچیزند
 که همه با تو خوش درآمیزند
 یا زبانی کزان پرهیزند

در محیطی که علم و قانون نیست
 گرتو خواهی در آن چنان باشی
 یا زری بایدت که رشوه دهی

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۱۶۶ . تذکره خلخال ج ۱ ص ۲۵۵ . فرهنگ سخنوران

ص ۳۹۵ . مواد التواریخ ص ۱۲۳-۱۲۴-۳۲۶-۳۳۱ .

تاریخ وفات عطار نیشابوری

تنها نه سخن سرود عطار	بل قدر سخن فرود عطار
در پهنه دانش و فضیلت	گوی از همگان ربود عطار
او راهی پاک راه حق بود	حق را همه جا ستود عطار
روزی که نوای ارجعی را	از جانب حق شنود عطار
گفتند برای سال فوتش:	(وه قدوده دهر بود عطار)

۶۲۷ ق

۱۱۹- عطار : محمد ، ملقب به فریدالدین ، مکنی به ابو حامد ، معروف به شیخ عطار ، فرزند ابراهیم ، شاعر و عارف نامی سده ششم هجری است. وی در حدود ۵۳۰ در قریه « کدکن » از اعمال نیشابور به دنیا آمد ، پدرش در نیشابور عطار « داروفروش » بود و از رجال آن شهر شمرده می شد . پس از وفات او فریدالدین کار پدر را دنبال کرد و علاوه بر دارو فروشی ، بیماران را نیز معالجه می کرد:

به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبض می نمودند
ولی باشغل داروفروشی و طبابت . سرگرم تحقیق و تألیف بوده و « مصیبت نامه »
و « الهی نامه » را در همان ایام نوشته است . چنانکه گوید :

مصیبت نامه کاندوه جهان است الهی نامه کاسرار عیان است
به داروخانه کردم هر دو آغاز چگونه زود رستم زین و آن باز

عطار بعد از مدتی دارو فروشی و طبابت را ترك گفت و به رسم سالکان طریقت به سیر و سیاحت پرداخت. مصر، دمشق، عربستان، ماوراءالنهر و هند را پشت سر گذاشت و به صحبت بسیاری از مشایخ و عرفای عصر رسید، گویا فریدالدین شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی «پزشک مخصوص سلطان محمد خوارزمشاه» بوده و از دست وی خرقة پوشیده است.

عطار از شاعران استاد و پرکار زبان فارسی است که بیشتر از صد هزار بیت شعر دارد، تألیفاتش را تا ۱۱۴ جلد نوشته‌اند، اما مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لب‌الباب درباره آثار او می‌نویسد:

«آنچه قطعاً ازوست: تذکرة الاولیاء، اسرارنامه، الهی‌نامه، پند نامه، خسرونامه، دیوان قصاید و غزلیات و ترجیعات، مختارنامه، مصیبت‌نامه، مفتاح‌الفتح، منطق‌الطیر، نزهة الاحباب است»

شیخ عطار بیشتر از صدسال عمر کرد و در سال ششصد و بیست و هفت هجری قمری در نیشابور به دست مغولی کشته شد و همانجا مدفون است.

همه اشعار عطار، مخصوصاً غزلیاتش بسیار عمیق و پراز مضامین عرفانی است:

نور ایمان از بیاض روی اوست ظلمت کفر از سر یک موی اوست
ذره ذره در دو عالم هر چه هست پرتوی از آفتاب روی اوست
هر دو عالم هیچ میدانی که چیست هر دو عکس طاق دو ابروی اوست
آن همه غوغای روز رستخیز از مصاف غمزه جادوی اوست
هم زمین از راه او گردیست بس هم فلک سرگشته‌بی در کوی اوست

ز آن سیه گردد قیامت آفتاب
 آسمان را از درش بویی رسید
 خلق هر دو کون را درد گناه
 تا که بوئی یافت « عطار » از درش
 تا شود روشن که او هندوی اوست
 تا قیامت سرنگون بر بوی اوست
 بر امید زره یی داروی اوست
 دل نمی داند، که در پهلوی اوست

رباعی

گر مرد رهی میان خون باید رفت
 از پای فتاده سر نگون باید رفت
 تو پای به راه در نه و هیچ می پرس
 همراه بگویدت که چون باید رفت

* * *

نه سوختگی شناسم و نه خامی
 گوئی که بصد کسم نگه می دارند
 در مذهب من چه کام و چه ناکامی
 ورنه پیریدمی ز بی آرامی

* * *

می آیم و بادل سیه می آیم
 ای پاک، ز آلود کیم پاکی ده
 سر گشته و آواره زره می آیم
 کالوده به انواع کنه می آیم

* * *

شوقم به تو از حد و بیان افزون است
 وز هر چه قلم شرح دهد بیرون است

از حال دل خویش خبر می ندهم
در خدمت تست دل، ندانم چون است

لباب الالباب ص ۴۸۰ - ۷۳۷ . تاریخ گزیده ص ۸۲۳ . دولتشاه ص ۲۰۷ .
نفحات الانس ص ۵۹۹ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۲۶ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۹۹ .
مرآت الخیال ص ۴۱ . آتشکده ص ۱۴۲ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۹۲۰ . ریاض العارفین
ص ۱۷۲ . طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۸۵ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۱۹۵ . روز روشن
ص ۵۵۲ . آثار عجم ص ۷۱ . سبک شناسی استاد بهار ج ۱ ص ۴۲۴ . تاریخ ادبیات دکتر
رضازاده شفق ص ۶۵ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۸۵۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته
ص ۱۵۴ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۹۲ . مقدمه دیوان شیخ عطار .

تاریخ وفات عماد کرمانی

حیف و صد حیف از عماد الدین فقیه

آنکه در قول و غزل بود اوستاد

نکته پردازی که در فضل و ادب

همچو وی ، کم مادر ایام زاد

آب رفت از چهره معنی ، چو داد

آسمان ، خاک وجودش را به باد

سال تاریخ وفاتش خواستم

عقل گفتا : (باد رحمت با عماد)

۱۲۰- عماد : علی ، ملقب به عمادالدین فقیه کرمانی ، معروف به عمادفقیه ، فرزند محمود فقیه ، از بهترین غزلسرایان سده هشتم هجری بوده که در کرمان می زیسته است ، مردی بسیار قانع و فروتن بود ، اغلب اوقات را در خانقاهش به گوشه نشینی و عبادت می گذراند .

مردم زمان و پادشاهان آل مظفر و امیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع نسبت به وی احترام زیادی قائل بوده اند . عماد در سرودن غزل ، بیشتر به سبک و شیوه سعدی توجه داشت .

لطف و شیرینی سخنش به جائی رسیده که سراینده آسمانی سرود ایران خواجه حافظ شیرازی به استقبال بعضی از غزلهای او پرداخته است .

دیوان غزلیات و قصاید خواجه عماد که چاپ شده و در دست است به ۹ هزار بیت می رسد ، چهار مثنوی نیز دارد به نام : « صفا نامه » و « صحبت نامه » و « طریقت نامه » و « محبت نامه » که نسخ خطی آنها موجود ولی هیچ کدام به طبع نرسیده است .

اغلب تذکره نویسان عماد را صاحب گریه ای دانسته اند که هر وقت او به نماز می ایستاده گریه اش نیز به او اقتدای کرده است (!) بدیهی است که این ، قوی است واهی و برخلاف عقل و منطق ، چون گریه حیوانی است کم فهم و بسیار بی وفا . و از او چنین کاری باور کردنی نیست .

عماد به سال ۷۷۳ هجری درگذشت و در خانقاهش که در محله سرپل دولت آباد کرمان واقع بود به خاک سپرده شد .

از غزلهای اوست :

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن
 مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن
 مرا از عالم علوی ، فرشتگان هر دم
 ندا کنند که درویش باش و شاهی کن
 چو جم مباح به سلطانی زمین قانع
 بکوش و سلطنت ، ازماه تا به ماهی کن
 اگر چه هر نفست می دهد فریبی نفس
 تو تکیه بر کرم و رحمت الهی کن
 ز کنج خلوت تاریک ، رخ متاب « عماد »
 وطن چو مردمک دیده ، در سیاهی کن

* * *

آمد نسیمی ، از کوی جانان	پر مشک دامن ، پر گل گریبان
پیغام بلقیس ، آورد هد هد	ریحان جنت ، آورد رضوان
هم تشنگان را ، آمد به دست آب	هم خستگان را ، آمد به تن جان
یعقوب دل را ، شد دیده روشن	کز مصر ، قاصد ، آمد به کنعان
تا بار هجرت ، کردم تحمل	دشوار عالم ، بر من شد آسان
صوت تو جان را ، الحان داود	مهر تو دل را ، مهر سلیمان
زخم تو مرهم ، زهر تو شکر	رنج تو راحت ، درد تو درمان

اشك « عماد » از، شادی وصلت
کرد آشکارا، غمهای پنهان

دولتشاه ص ۲۸۲ . بهارستان جامی ص ۱۱۹ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۷۵ . آشکده
ص ۱۲۴ . هفت آسمان ص ۷۷ . ریاض العارفین ص ۱۷۰ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۲۰۶ .
طرائق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۴ . از سعدی تاجامی ص ۳۴۰ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۲۹ .
تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۵۷ .

تاریخ وفات عمیق بخارائی

انوری او را مهین شاعر شمرد	آه از آن عمیق که در شعر و ادب
معترف ، هر جا بزرگی بود و خرد	آنکه آمد بر کمال و فضل او
گوی معنی در همه آفاق برد	نفرز گفتاری که از گویندگان
گلشن عمر عزیز وئ فسرد	گر چه از باد خزان خیز اجل
گردش ایام نتواند سترد	لیک نام نامیش از نامه ها
دل رقم زد : (عمیق آزاده مرد)	بسکه بود آزاده ، در تاریخ او

ق ۵۴۳

۱۲۱- عمیق : ... شهاب الدین ، از شاعران قوی مایه و استادان گرانقدر

سده ششم هجری است که در بخارا و سمرقند و ماوراءالنهر

می زیست و پادشاهان آل افراسیاب را مدح می گفت . عمیق در دربار خضر خان ، از

ملوک خانیه ماوراءالنهر پایگاهی بلند و عنوان امیر الشعرائی داشت و همه درباریان او را گرامی شمرده و باصله‌های گران می‌نواختند.

وی از جمله شاعرانی است که در زمان خود به مال و مقام شگرف دست یافته‌اند. عمیق به اکثر شعرای معاصر خود برتری داشت بطوریکه انوری و بسیاری از سخنوران بزرگ او را به استادی ستوده‌اند.

از معاصرین وی ادیب صابر، سوزنی سمرقندی، رشید و طواط، انوری، حکیم سنائی، سیدحسن غزنوی و عبدالواسع جبلی را می‌توان نام برد. اشعارش به هفت هزار بیت می‌رسید که در بخارا و سمرقند شهرتی تمام داشت ولی اکنون از میان رفته و بجز چند قصیده که در ستایش خضر خان و ارسلان خان و چند تن دیگر سروده در دست نمانده است. به نوشته برخی، مجموعه ای هم داشته به نام «یوسف و زلیخا» که در درو بحر خوانده می‌شد متأسفانه از آن نیز اثری نیست. عمیق در اواخر عمر نابینا و گوشه نشین شد و به سال ۵۴۳ هجری در ۱۰۳ سالگی به درود جهان گفت.

این قصیده یکی از بهترین قصیده‌های اوست که با وصف بهار آغاز و بامدح سلطان ابوالحسن نصر تمام می‌شود:

خیز ای بت بهشتی و آن جام می یار

کار دی بهشت کرد جهان را بهشت‌وار

نقش خور نقست همه باغ و بوستان

فرش ستبرقست همه دشت و کوهسار

فرشی فکنده دشت، پراز نقش با فرین

تاجی نهاده باغ، پر از در افتخار

آن چون بهار خانه چین پر ز نقش چین
 وین چون نگار خانه مانی پر از نگار
 آن افسر مرصع شاخ سمن نگر
 و آن پرده موشح کلهای کامگار
 این چون عذار حور پر گوهرین سرشک
 و آن چون بساط خلد پر از عنبرین عذار
 کلبن عروس وار بیاراست خویشتن
 ابرش مشاطه وار همی شوید از غبار
 گاهی طویله بندد از گوهرین صدف
 گاهی نقاب پوشد از پرده بخار
 آن لاله نهفته در و آب چشم ابر
 گویی که جامهای عقیقت پر عفار
 یا شعله‌های آتش ترست اندر آب
 یا موجهای لعل بدخشیست در شرار
 یا لعبتان باغ بهستی شدند باز
 آراسته به در و کهر گوش و گوشوار
 آن از ردای رضوان پوشید قرطه ای
 وین از پر فریشتگان دوخته ازار
 آن لوحه‌های موسی بر کرد کوه ودشت
 و آن صفحه‌های مانی بر سرو و بر چنار
 از زاله نقش این همه پر گوهر بدیع
 وز لاله فرش آن همه باقوت آبدار

رنگست، رنگ رنگ، همه کوهسار و دشت
 طیره است، طرفه طرفه، همه طرف جویبار
 يك كوهسار نمره نخجیر جفت جوی
 يك مرغزار ناله مرغان زار زار
 هامون ستاره رخ شد و گردون ستاره بخش
 صحرا ستاره بر شد و گلبن ستاره بار
 عالم شده به وصل چنین نو بهار، خوش
 من زار و دور از آن رخ مانند نو بهار
 ای نو بهار عاشق، آمد بهار نو
 من بنده دور مانده از آن روی چون بهار
 روزی هزار بار به پیش خیال تو
 دیده کنم به جای سرشک، ای صنم، نثار
 ما را چو روزگار فراموش کرده ای
 جانا شکایت از تو کنم یا ز روزگار؟
 گر آرزوی روی تو جرمیست عفو کن
 و انتظار وصل تو خونست در گداز
 گرد و داعگاه تو، ای دوست، روز و شب
 یعقوب وار مانده خروشان و سو کووار
 پیرانم ز آب دو دیده چو آبگیر
 پیرانم ز خون دو چشم چو لاله زار
 نه بر وصال روی تو، ای دوست، دسترس
 نه بر دریغ و حسرت هجران تو قرار

که لاله بر دمد بر خم بر ، زخون دل
 که سبزه بر دمد زخم دیده بر کنار
 هر قطره ای کز آب دو چشمم فرو چکد
 گردد ز آتش دلم اندر زمان شرار
 ای یادگار مانده مرا یاد روی خویش
 یاد رهی نوشته تو بر پشت یادگار
 از تو یاد روی تو خرسند گشته ام
 زان پس که می بداشتم دردل استوار
 گریک نفس فراق تو اندیشه کردمی
 گشتی زبیم هجر، دل و جان من فگار
 اکنون تودوری. از من و من بی تو زنده ام
 سختا که آدمیست بر احدات روزگار !
 شرطیست مر مرا که: نگیرم بجز تودوست
 عهدیست مر مرا که: نخواهم بجز تویار
 گر کالبد به خاک رساند مرا فراق
 در زیر خاک باشمت ، ای دوست، خواستار
 ما بندگان شاه جهانیسم و نیک عهد
 جز نیک عهد نبود نزدیک شهریار
 شاه جهان ، سپهر هنر ، آفتاب جود
 سلطان شرق ، ناصر دین ، شمس تبار
 کنج محاسن و سراخیار ، ابوالحسن
 نصر ، آن نصیر دولت ، منصور کردگار

شاهی، که تا خدای جهان را بیافرید
 چون او ندید چشم ستاره بزرگوار
 از جود او نهایت موجود شد نهان
 وز فضل او کمال شرف گشت آشکار
 اندازه هنر، هنر او کند پدید
 آوازه خرد، خرد او کند عیار
 فخرست ملک را به چنو شاه ملک بخش
 عزست بخت را به چنو شاه تاجدار
 نی در خرد قیاسش معقول در خرد
 نی در هنر صفاتش معدود در شمار
 معلوم اوست هر چه معانیست در علوم
 موروث اوست هر چه نهانیست در بحار
 آثار عدل او چو ستاره است بی عدد
 دریای جود او چو سپهرست بی کنار
 آتش چو اصل، پاکش، پاکیزه از عیوب
 رسمش چو اعتقادش، تابنده تر ز نار
 گر بادجاه او به زمین بر گذر کند
 ور گرد مو کبش به فلک بر کند گذار
 این توتیای چشم شرف گردد از شرف
 و آن يك قبول عالم اقبال از افتخار
 ای خسروی، که دولت و اقبال روز و شب
 دارند گردد در گه میمون تو قرار

این از منازعان تو صافی کند جهان
 و آن از مخالفان تو خالی کند دیار
 نابری تو روز بزم و هزبری تو روز رزم
 نیلی بروز بخشش و پیلی به روز کار
 میدان پراژدها شود از تو بروز جنگ
 مجلس پر آفتاب بود از تو روز بار
 شمشیر توقضای بدست ، ای ملک، که او
 نه در قراب راحت دارد ، نه در قرار
 تا او پدید نامد معلوم کس نشد
 خورشید خون فشان و سپهر سرشک بار
 گرد ذوالفقار معجز دین بود، ای ملک
 تیغ تو ذوالفقار و صفات تو ذوالفقار
 روزی که کرد معر که تیره کند هوا
 گرد دزمین چوقیر و فلک تار همچو قار
 کیمخت کوه بگسلد از زخم بانگ کوس
 گوش زمانه کر شود از هول گیر و دار
 بی مهر چهرهای دلیران شود زریر
 بی باده چشمهای شجاعان کند خمار
 بر حلقه‌های جوشن، خون مبارزان
 گردد چو لعل خرده به پیروزه بر نگار
 شوریده پیل وار در آبی تو در مصاف
 چون شیر گرسنه که شتابد پی شکار

که کرد بر فشانی بر گوشهٔ فلک
 که آب بر جهانی در دیده سوار
 گاهی کنی ز کشته همه روی دشت کوه
 گاهی کنی به نیزه همه روی کوه غار
 از موج خون کنی تو پر جبرئیل سرخ
 وز جان بد سگال رخ آفتاب تار
 هر حمله‌ای که آری بوسه دهد ز جان
 بر نعل نوسن تو جان سفندیار
 از جود دست تو عجب آید مرا همی
 تا بر عنان چگونه کنی دست استوار؟
 رمح تو بند حادثه بگشاید از سپهر
 گرز تو برج کنگره بر دارد از حصار
 آسیب نعل اسب تو اندر زمین جنگ
 بر آسمان زمین دگر سازد از غبار
 کور افکند به باد و سوار افکند به عکس
 تیغ تو در نبرد و خدنگ تو در شکار
 در عکس تیغ تو به هوا روشنی دهد
 ارواح کشتگان شود اندر هوا فکار
 ای کارزار کرده بر اعدای ملک خویش
 وای آن کسی که پیش تو آید بکار زار

تو سایهٔ خدائی و از روی حفظ خلق
 نشگفت اگر عذاب تو باشد خدای وار
 ابلیس را خدای تعالی عزیز کرد
 آنکه چنانکه خواست لعین کردو خا کسار
 چندین هزار دست بر آورده در دعا
 با یارب و تضرع و زاری و زینهار
 هرگز خدای ضایع کی ماند ای ملک ؟
 خوش زی و عمر خویش به شادی همی گذار
 رنجه مباش هرگز، زین پس به دولتت
 از لشکر تو يك تن وز دشمنان هزار
 ای خسروی، که دولت بی رنج و گنج تو
 از جان بد سگال بر آرد همی دمار
 من بنده گر زیاد تو جان پرورم ز دور
 حاسد چه خواهد از من رنجور دل فکار؟
 تا آب و خاک و آتش و باد، این چهارضد
 با یک دگر به طبع نگردند سازگار
 تا هر شبی کنسار فلک گردد از نجوم
 چون چشم عشق بازان پردر شاهوار
 شاه جهان مظفر و منصور باد و باد
 از عمر شادمانه و از ملک شاد خوار

در گاه او ز جاه شده قبله ملوک
 میدان او ز فخر شده مقصد کبار
 نیکو سگال دولت او همچو او عزیز
 بدخواه جان او شده از غم ذلیل و خوار
 چشمش همه به قد سواران سر و قد
 دستش همه به زلف نگاران گل عذار

* * *

آن سبزه که از عارض تو خاسته شد تا ظن نبری که حسن تو کاسته شد
 در باغ رخت بهر تماشا که دل گل بود بسبزه نیز آراسته شد

* * *

هر دیده که عاشق است خواهش مدهید هر دل که در آتش است آبش مدهید
 دل از بر من رمید از بهر خدا گر آید و در زند جوابش مدهید

- لباب الالباب ص ۳۷۸ . حدائق السحر ص ۶۶۴ . چهار مقاله عروضی ص ۴۴ .
 بهارستان جامی ص ۱۰۷ . هفت آسمان ص ۲۳ . دولتشاه ص ۷۳ . هفت اقلیم ج ۳ ص
 ۴۰۹ . آتشکده ص ۳۳۰ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۷۹ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۲۲۲ .
 ریحانة الادب، ج ۱ ص ۳۵۰ . روز روشن ص ۵۶۹ . سخن و سخنوران ص ۲۳۷ .
 تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۱۷ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفاج ۲ ص ۵۳۵ .
 تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۰۲ . مقدمه دیوان عمق بخارائی .

تاریخ وفات عنصری بلخی

زنالك خيالان شعر و ادب	توئی شهرة عالم ای عنصری
به دنیای شعر و ادب، بی گمان	فطیر تو آمد کم ای عنصری
همانا که در آسمان هنر	توئی نیر اعظم ای عنصری
ترا از فنون سخن گستری	نبودی یکی مبهم ای عنصری
به تاریخ او جمله ای یافتم	شگفتا که شد آنهم (ای عنصری)

۴۳۱ ق

۱۲۲ - عنصری : حسن ، مکنی به ابوالقاسم ، فرزند احمد بلخی ، یکی از استادان و قصیده سرایان گرانقدر سده پنجم هجری است . وی در آغاز سلطنت سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱) به دربار راه یافت و بر اثر قدرت و استعداد شگفت انگیزی که داشت سرآمد شعرا و مقربندمای آن شهر یار گردید .

عنصری چنان مورد توجه سلطان محمود قرار گرفت که در سفرهای شاهانه نیز از ملتزمین رکاب همایونی شمرده می شد . حشمت و خواسته عنصری بدان مایه رسید که از نقره دیگران و از زر آلات خوان ساخت .

چنانکه خاقانی گوید :

زده شیوه کان حلیت شاعری است	به یک شیوه شد داستان عنصری
مرا شیوه خاص و تازه است و داشت	همان شیوه باستان عنصری
به دور کرم، بخششی نیک دید	ز محمود کشورستان عنصری
به ده بیت صد بدره و برده یافت	ز یک فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگرگان	ز ز ساخت آلات خوان عنصری

سر انجام، این شاعر چیره دست به ملک الشعرائی دربار نائل شد و به همه گویندگان زمان خود مانند : فردوسی، عسجدی، فرخی، منوچهری و غضائری برتری یافت و تا قصایدشان از نظر او نمی گذشت در حضور سلطان خوانده نمی شد .

کلیه شعرا که گویا عده آنها به چهارصد نفر می رسید به بزرگی او اقرار کرده و استادش می شمردند .

توانائی عنصری در فن قصیده سرائی انکار ناپذیر است و می توان گفت که هیچ یک از شعرای قصیده سرا بدان پایه نرسیده اند، بیشتر اشعار وی قصیده میباشد بجز چند غزل که آنها هم به اعتراف خودش رودکی وار نیست :

غزل رودکی وار نیکو بود

غزلهای من رودکی وار نیست

دیوانی که از عنصری به جا مانده مشتمل بر مقداری از قصاید و اشعار متفرقه اوست و به نوشته بعضی تذکره نویسان، اصل این دیوان سی هزار بیت بوده و گذشته از آن چندین مثنوی نیز داشته که از میان رفته است .

وفات عنصری به سال ۴۳۱ هجری قمری در غزنه اتفاق افتاد و همانجا به خاک

سپرده شد .

بدیهه گوئی عنصری معروف است : گویند : روزی سلطان محمود در میدان

چو گان بازی می کرد که پای اسبش سر خورد و شاه به زمین افتاده چهره اش خراشیده شد و از فرط خشم و خجلت خواست اسب را پی کند، عنصری که حاضر بود فی البداهه این رباعی را سرود:

شاهها ادبی کن فلک بد خو را

کاسیب رسانید رخ نیکو را

گر گوی خطا رفت به چو گانش زن

ور اسب غلط کرد به من بخش او را

از شنیدن این رباعی آتش خشم شاه فرو نشست و اسب خود را به وی بخشید. استاد عنصری پس از آنکه اسب را تصاحب کرد و در جایی بست بر گشت و رباعی زیر را در حضور شاه خواند:

رفتم بر اسب تا به جرمش بکشم گفتا که نخست بشنو این عذر خوشم

من گاو زمینم که جهان بردارم؟ یا چرخ چهارم که خورشید کشم؟

سلطان محمود از حسن طلب و بدبیه گوئی عنصری بسیار خوشحال شد و امر فرمود دهانش را با جواهر پر کردند. حکیم عنصری این ابیات را در تعریف جشن سده گوید:

ز افریدون و از جم یادگار است	سده جشن ملوک نامدار است
کز نور تجلی آشکار است	زمین امشب تو گویی کوه طور است
و گرشب روز شد، خوش روزگار است	گر این روزست، شب خواندش نباید
که بس پر نور و روحانی دیار است	همانا کاین دیار اندر بهشت است
که وهم هر دو تن در یک شمار است	فلک را با زمین انبازی هست
همه اجسام این اجزای نار است	همه اجرام آن ارکان نور است
چرا باد هوا بیجاده بار است؟	اگر نه کان بیجاده است گردون

چه چیز است آن درختروشنایی
 که بر گش اصل و شاخش صد هزار است
 گهی سرو بلندست و ، گهی باز
 عقیقش گنبد زرین نگارست
 ورایدون کو بصورت روشن آمد
 چرا تیره و ش و هم رنگ قارست ؟
 گر از فصل زمستانست بهمن
 چرا امشب جهان چون لاله زار است ؟
 بلاله ماند این ، لیکن نه لاله است
 شرار آتش نمرود و نارست .

این قطعه شیواهم از اوست اگر چه آن را به فردوسی هم نسبت داده اند:

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست
 بهیچ روی مراورا زمانه جويا نیست
 برو مجاور دریا نشین ، مگر روزی
 بدستت افتد دری کجاش همتا نیست
 خجسته درگه محمود زاوی دریاست
 چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست
 شدم بدریا ، غوطه زدم ، ندیدم در
 گناه بخت منست این ، گناه دریا نیست !

لباب الالباب ص ۲۶۶ . تاریخ گزیده ص ۸۲۲ . چهارمقاله عروضی ص ۳۴ . دولتشاه
 ص ۵۰ بهارستان ص ۹۴ مجالس النفاثس ص ۳۴۱ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۶۰ . مرآت الخیال
 ص ۲۴ . آشکده ص ۳۱۱ . مجمع الفصاح ج ۲ ص ۸۹۷ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۲۲۴ . ریحانة
 الادب ج ۳ ص ۱۳۸ . روز روشن ص ۵۷۵ . سخن و سخنوران ص ۱۱۲ . تاریخ ادبیات رضازاده
 شفق ص ۳۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۳۳ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۵۶۵ - ۵۶۶ .
 مقدمه دیوان عنصری .

تاریخ وفات غازی مازندرانی

نام نامی « غازی » در ترانه پردازی
 موجب تفاخر شد ، مایه سرافرازی
 آنچنان فضیلت گر با تو هم میسر شد
 پیش فاضلان شاید بر کمال خود نازی
 او چورفت از این عالم، به رسال تاریخش
 گفت نکته پردازی: (حیف و حیف آن غازی)

۱۲۷۱ ق

۱۲۳- غازی : محمد قاسم خان ، فرزند محمد حسن خان، از شاعران دوره
 محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بود و در
 دربار محمدشاه سمت خدمت گزاری داشته است. در انواع شعر طبع آزمائی کرده ولی
 بیشتر اشعارش . قصیده می باشد که در مدح محمدشاه سروده است.
 غازی از دوستان خانه یکی رضا قلی خان هدایت بود و اغلب اوقات فراغت را
 در مصاحبت او به سر می برد . غازی اهل مازندران بود و به سال ۱۲۷۱ هجری قمری
 در آنجا وفات یافت .

این غزل از اوست :

ربودند از کف دلم را دو دلبر	دو سنگین دل جور کیش ستمگر
یکی روی او همچو مهری به ظلمت	یکی زلف او همچو مشکى بر آذر
یکی قداو همچو سروی به بستان	یکی روی او همچو ماهی منور
یکی دانه بنماید از خال مشکین	یکی دانه بگشاید از سنبل تر
به يك جان چه بازم همی بادو جانان ؟	به يك دل چه سازم همی با دو دلبر ؟

مجمع الفصحا ج ۵ ص ۷۷۳ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۴۷ . فرهنگ سخنوران ص ۴۱۴ .

تاریخ وفات غنی کشمیری

از جهان گر چه غنی رفت ، ولی	چه اثر ها که ز خود نهاده ؟
دیده ام دفتر و دیوانش را	در سخن ، داد سخن را داده
سال تاریخ وفاتش جستم	عقل گفتا : (غنی آزاده)

۱۰۷۹ ق

۱۲۴- غنی : ملامحمد طاهر، از شاعران قوی دست و بلند پایه سده یازدهم

هجری و از شاگردان شیخ محسن فانی کشمیری

است که سر انجام از استاد مشهورتر شد . وی شاعری نغز گوی و نازک خیال بود

و از صفای طینت و علو همت بهره‌ای کافی داشته و اغلب اشعارش مبین این است که غنی از جهات معنوی نیز غنی بوده است:

سعی روزی بر نمی‌دارد مرا از جای خویش

آبر و چون شمع می‌ریزم، ولی در پای خویش

میرزا طاهر نصرآبادی می‌نویسد: « از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه و الاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه پایتخت نماید، سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن به هند کرد، او ابا نموده گفت: عرض کنید که دیوانه است، خان گفت: عاقلی را چون دیوانه بگویم؟ او فی الفور گریبان خود را دریده روانه خانه شد. سه روز بعد در گذشت!»

در اشعارش مضامین بدیع و معانی بیگانه فراوان به چشم می‌خورد و از آنجاست که خود گوید:

شعر دگران را همه دارند به خاطر

شعری که غنی گفت کسی یاب ندارد

* * *

بر نداریم ز اشعار کسی مضمونی

طبع نازک سخن کس نتواند برداشت

وفات او به سال ۱۰۷۹ هجری قمری دو سال قبل از استادش درعین جوانی

اتفاق افتاد، گویا در سفر واپسین نیز بر استاد سبقت جست. دیوانش در سال ۱۲۶۱ هجری چاپ سنگی شده ولی اکنون نادر و نایاب است.

از اوست :

افتادن و بر خاستن باده پرستان

در مذهب رندان خرابات ، نماز است

* * *

بر تواضع‌های دشمن تکیه کردن ابلهی است

پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

* * *

در نماز نیست مقصد: غیر جست‌وجوی او

می‌روم افتان و خیزان تا بینم روی او

این قطعه را که دارای ماده تاریخ خوبی نیز هست در تاریخ وفات ابوطالب

کلیم کاشانی سروده است :

«طالب» آن بلبل باغ نعیم

بی عاصی کرد این ره را کلیم

شد سخن از مردن طالب یتیم

چون زبان خامه می‌گردد دو نیم

خاک بر سر کرد «قدسی» و «سلیم»

کشته‌اند این هر سه در یکجا مقیم

(طور معنی بود روشن از کلیم)

حیف کز دیوار این گلشن پرید

رفت و آخر خامه را از دست داد

اشک حسرت چون همی ریزد قلم

هر دم از شوقش دل اهل سخن

عمرها در یاد او زیر زمین

عاقبت از اشتیاق یکدگر

گفت تاریخ وفات او «غنی» :

۱۰۶۱ ق

۱- کلیم و قدسی و سلیم تهرانی را در کشمیر در یک مقبره دفن کرده‌اند .

مرآت الخبال ص ۱۶۱ . نصر آبادی ص ۴۴۵ . سرخوش ص ۸۳ . لغتنامه دهخدا ج

۱۹ ص ۳۴۵ . موادالتواریخ ص ۳۸۱-۳۸۲ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۲۸۶ .

تاریخ وفات فخری گرگانی

یکی از نکته پردازان گرگان
 سخن سنجی که در دستاثراتی
 به نظم و ویس و رامینش بنام
 چه گویم من؟ که در پیش فصیحان
 چو از تاریخ وی جستم ز «نظمی»
 بود استاد فخرالدین اسعد
 به عصر خویشتن بودی سر آمد
 کز آن استاد خواهد بود سرمد
 بود اوصاف او افزونتر از حد
 رقم زد: (حیف اسعد حیف اسعد)

۴۶۶ ق

۱۲۵ - فخری: فخرالدین اسعد، از شاعران بزرگ سده پنجم هجری است
 که در دربار سلطان ابو طالب طغرل
 بیک سلجوقی (۴۲۹ - ۴۵۵) می زیسته و از نعمت و نوازش آن شهریار برخوردار
 بوده است:

ابو طالب شهنشاه معظم
 خداوند خداوندان عالم
 ملک طغرل بک آن خورشید همت
 بهر کس زو رسیده عز و نعمت

فخرالدین در داستانسرائی قدرت شگفت انگیزی داشته و داستان «ویس و رامین»
 را که از داستانهای زمان ساسانیان بوده از زبان پهلوی به نظم فارسی ترجمه کرده
 است و بیشتر شهرت وی به خاطر همین منظومه می باشد.

الحق در نظم این کتاب که از شاهکارهای ادب فارسی به شمار می رود بسیار متین
 و زیبا سخن می راند و تا آنجا که امکان دارد از آوردن لغات عربی و سرودن اییات
 مشکل و معقد خود داری می کند، این منظومه بقدری ساده و شیرین و شورانگیز
 ساخته شده که بعضی آن را اشتباهاً به نظامی گنجوی نسبت داده اند!

فخرالدین علاوه بر علوم متداول زمان خود، در خط و زبان پهلوی نیز استاد

بوده است ، از قدرت بیان و ظرافت فکر و وسعت اندیشهٔ این گوینده قوی مایه معلوم می شود که جز منظومهٔ ویس و رامین اشعار دیگری نیز داشته که از میان رفته است. نام او را هیچ يك از تذکره نویسان ضبط نکرده اند شاید نام اصلیش اسعد و فخرالدین لقب وی بوده است . وفات فخرالدین را به سال ۴۶۶ هجری قمری ذکر کرده اند.

از ویس و رامین اوست :

تواند در خانه، من در برف و باران	نگارنا روا داری که اینسان
دوپای اندر گل تیمار مانده	من اینجا بی کس و بی یار مانده
که عاشق چون همی گرید به زاری	تو در خوابی و آگاهی نداری
که بیدل را همه دردی بود خوش	بیارای ابر ، بر جان من آتش
جهان همواره ز آتش بر فروزم	گر آهی بر زخم برفت بسوزم
در آن تندی بهم برزن جهانی	الا ای باد، تندی کن زمانی
ز چشمش آستر کن خواب نوشین	بجنبان کیسوانش را ز بالین
بگو با او که من چون دلفکارم	به گوشش در فکن آوای زارم
به برف اندر ، به کام بدسگالم	به تنهایی نشسته بر چه حالم
که خود بر من دل دشمن بسوزد	مگر لختی دلش بر من بسوزد
به درد من ز من گرید فروتر	اگر زین ابر بیرون آید اختر
ترا آسودگی داد و مرا درد ؟	مگر دادار ما قسمت چنین کرد

اگر یزدان همه کام ترا داد	مرا شاید همیشه همچین باد
ازو خواهم که هر کامی ییابی	که تو نازك دلی ، غم بر نتابی
تو شادی کن که شادی راسزائی	بران کامت که بر من پادشائی
همی دانی که من چون مستمندم	به دل در بند آن مشکین کمندم
شب تاریك و من بی صبر و بی کام	زدیده خواب رفته ، از دل آرام
به دیدارت همی امید دارم	مسوزان این دل امید وارم
مرا بنمای روی جانفزایت	به من برسای زلف مشک سایت
به درد من مشو یکباره خرسند	مرا در چاه رنج افتاده مپسند

لباب الالباب ص ۴۱۷ . تاریخ گزیده ص ۸۲۴ ، بهارستان جامی ص ۱۱۱ .
 مجالس النفاث ص ۳۳۳ . آتشکده ص ۱۵۸ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۹۳۴ . قاموس -
 الاعلام ج ۵ ص ۳۳۴۸ . هفت آسمان ص ۱۷ . صبح گلشن ص ۳۱۳ . سبک شناسی استاد
 بهار ج ۱ ص ۱۴۴ . سخن و سخنوران ص ۳۶۲ . تاریخ ادبیات استاد جلال الدین همائی
 ص ۱۶۹ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۳۷۰ . تاریخ ادبیات هرمان
 اته ص ۷۰ . مقدمه ویس و رامین .

تاریخ وفات فرخی یزدی

فرخی مرد باشکجه و غم
شیر مردی که دوختند لبش
گرچه عمرش به بند وزندان شد
شعر او مرده را روان بخشد
کلك «نظمی» نوشت تاریخش:
لیک بر آبروی یزد افزود
باز دل بر نداشت از مقصود
لیک مردانه آنچه خواست سرود
بر روانش، ز ما هزار درود
(فرخی مرد و از زمان آسود)

۱۳۱۸ ش

۱۲۶- فرخی : میرزا محمد ، فرزند محمد ابراهیم یزدی ، به سال ۱۳۰۶ هجری در یزد به دنیا آمد ، از ۱۵ سالگی به سرودن اشعار انقلابی و اجتماعی آغاز کرد ، در عید نوروز ۱۳۲۷ هجری که شاعر بیست و یک سال بیش نداشت مسمطی بر خلاف انتظار حکومت وقت ساخت و در مجمع آزادیخواهان یزد خواند و این شعر موجب خشم و آزرده گی « ضیغم الدوله فشقائی » حاکم یزد واقع گردید و دستور داد دهان فرخی را بانج و سوزن دوخته به زندان انداختند ؛ فرخی از همین روز در دامان حوادث افتاد ، آن مرد بی پروا در حالی که لبش دوخته و مجروح بود این بیت را بانغال به دیوار زندان نوشت:

به زندان نگرده اگر عمر طی من و ضیغم الدوله و ملک ری

پس از دو ماه از زندان شهر بانی تهران فرار کرد و مدتی متواری شد تا در

اواخر سال ۱۳۲۸ به تهران آمد و مجدداً با سرودن اشعاری که دارای روح آزادی -
خواهی بود به مبارزه پرداخت .

اشعار فرخی سخت مورد توجه آزادیخواهان قرار گرفت و در روحیه مردم
تأثیر چشم گیری گذاشت ، اما از آنجا که تأمین جانی نداشت و مرتب مورد حمله
و سوء قصد قرار می گرفت ، فرار اختیار کرد و مدتی در ماوراءالنهر و بغداد و مسکو
و برلین به سربرد ، سرانجام به ایران آمد و در دربند شمیران در منزل یکی از نزدیکانش
مخفی شد ، و در آن ایام به یکی از دوستانش می نویسد :

ایکه پرسی تا به کی دربند در بندیم ما؟

تا که آزادی بود دربند ، در بندیم ما

ولی پس از مدتی دستگیر و به زندانی تنگ و تاریک «زندان انفرادی» روانه
گردید . این شاعر مبارز و آزادیخواه يك عمر به زجر و شکنجه زندگی کرد :
زندگی کردن من مردن تدریجی بود

آنچه جان کند تنم ، عمر حسابش کردم

در زندان ، ازدادن آب و غذای کافی نیز دریغ می ورزیدند و چنان عرصه را
برای وی تنگ گرفتند که هر لحظه مرگ را در مقابل چشم خود می دید :
بی گناهی گر به زندان مرد با حال تباه

ظالم مظلوم کش هم ، تا ابد جاوید نیست

فرخی . با وجود این همه آزار و شکنجه از مرام خود منصرف نشد و هر وقت
فرستی پیدا کرد شعری نوشت و در میان زندانیان انتشار داد ، تا اینکه در تاریخ
نهم آبانماه ۱۳۱۸ خورشیدی بطور اسرار آمیزی به زندگانی وی خاتمه داده شد .

انصاف و عدل داشت موافق بسی ، ولی

چون فرخی موافق ثابت قدم نداشت

از زیباترین غزل‌های اوست که بسیاری از شعر را استقبال کرده‌اند :
 شب که در بستم و مست از می نابش کردم
 ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش کردم
 دیدی آن ترک خطا دشمن جان بود مرا
 گر چه عمری به خطا دوست خطابش کردم
 منزل مردم بیگانه چو شد خانه چشم
 آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم
 غرق خون بود و نمی مرد ز حسرت فرهاد
 خواندم افسانه شیرین و به خوابش کردم
 شرح داغ دل پروانه چو گفتم با شمع
 آتشی در دلش افکنده و آتش کردم
 دل که خونابه غم بود و جگر گوشه درد
 بر سر آتش جور تو کبابش کردم
 زندگی کردن من مردن تدریجی بود
 آنچه جان کند تنم ، عمر حسابش کردم

تاریخ وفات فردوسی طوسی

به حرمت عالمی رخ بر جنابش	همی نازم به فردوسی که ساید
به میدان ادب، کس هم رکابش	نشد از شاعران و نکته سنجان
نسازد گردش گردون خرابش	بی افکند از سخن، کاخی که هرگز
بود (فردوسی دانا) حسابش	اگر از سال تاریخش بخواهی

۴۱۶ ق

۱۲۲ - فردوسی : حسن ، مکنی به ابوالقاسم ، فرزند علی طوسی ، به سال

۳۲۳ هجری درده «باثر» از دهات طوس به دنیا

آمد . از روزگار جوانی و چگونگی تحصیلات او اطلاعی در دست نیست ولی از گفته نظامی عروضی معلوم می شود که وی مال و خواسته فراوان داشته و به فراغت خاطر روزگار می گذرانیده است .

فردوسی گرانمایه ترین شاعر و بزرگترین حماسه سرای ایران زمین است که از حیث زنده کردن تاریخ و مفاخر ملی ایران به کردن همه پارسی زبانان حقی عظیم دارد .

کتاب شاهنامه که یکی از گنجینه های فصاحت و خزائن لغت زبان فارسی است به وسعت فکر و قدرت بیان و استواری سخن و توانائی طبع و اندیشه شکوهمند و همچنین اطلاعات گسترده این استاد گرانقدر گواهی می دهد بسیاری از گویندگان بزرگ توانائی و استادی او را ستوده اند :

آفرین بر روان فردوسی آن همایون نهاد فرخنده
 او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده
 انوری

ای تازہ و محکم از تو بنیاد سخن
 هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
 فردوس مقام بادت ای فردوسی
 انصاف که نیک داده‌ای داد سخن
 ظہیر فاریابی

سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند
 تا پنداری که کس از زمره فرسی نشاند
 اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
 او دگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشاند
 ابن یمین

از عمق سخن حکیم فردوسی معلوم می‌شود که او علاوه بر فنون مختلفه شعر، در تاریخ و حکمت و فلسفه نیز استادی بی‌مانند بوده است وی درس‌ودن انواع شعر، از قصیده و قطعه و غزل دست داشت ولی شور وطن پرستی و شوق زنده کردن نام پرافتخار گذشتگان و شناساندن شکوه و عظمت ایران باستان او را به حماسه‌سرایی واداشت و قطعاً می‌توان گفت شاهنامه او یک حماسه ملی است که هیچ ملتی نظیر آن را ندارد.

از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر
 وز هر بدایعی که بجوئی بر او نشان

استاد طوس از دل و جان به داستانهای ملی ایران دلبستگی داشت و عشق و علاقه او نسبت به ایران و پادشاهان و پهلوانان این سرزمین از هریت شاهنامه آشکار است و اینکه گویند فردوسی شاهنامه را به امر سلطان محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱) به نظم آورده خطاست،

شاهنامه زاده احساسات و غرور ملی است و قبل از آنکه محمود قدرتی یابد و به سلطنت برسد فردوسی آن را به سال ۳۷۰ شروع کرده و در سال ۴۰۰ به پایان رسانیده است:

ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار
گویا در اواخر عمر به علت پیری و پیریشانی مقدمه‌ای در مدح محمود بدان افزود و به غزنین برد و درخواست کمک و پاداش کرد و چون سلطان محمود شعر شناس نبود، قدر فردوسی را شناخت و به این نامه گرانها واقعی نگذاشت و روزی به فکر تجلیل افتاد که دیر شده بود.

برفت حشمت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که شناخت قدر فردوسی

باری فردوسی سی سال از بهترین ایام عمر خود را صرف سرودن شاهنامه کرد و تنها آرزویی که داشت این بود که از دست روزگار امانی یابد و این کتاب را به پایان رساند:

همی خواهم از داور کردگار که چندان امان یابم از روزگار
کزین نامه نامور باستان بمانم به گیتی یکی داستان

خوشبختانه پس از سی سال زحمت، به آرزوی دیرین خود رسید و با سرودن شصت هزار بیت به بحر متقارب بر کالبد فسرده زبان فارسی جانی تازه دمید و نام

نامی خود را در جهان جاویدان ساخت . او به‌مناات نظم و استواری سخن خود می‌بالیده است :

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت	از این بیش ، تخم سخن کس نکشت
هر آنکس که دارد هش‌ورای و دین	پس از مرگ ، بر من کند آفرین
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم ، کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام

این شاعر بلند پایه ایران به سال ۴۱۶ هجری در عین فقر و تنگدستی ولی با
 يك دنيا افتخار در طوس درگذشت و همانجا مدفون است .

چهارمقاله ص ۴۵ . لب‌الالباب ص ۲۶۹ . تاریخ گزیده ص ۸۲۴ . دولت‌شاه ص ۵۰
 بهارستان جامی ص ۹۶ . مجالس‌النفائس ص ۳۴۳ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۱۹۸ . مرآت‌الخیال
 ص ۲۵ . آتشکده ص ۸۹ . مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۵۸۴ . مجمع‌الفصحا ج ۲ ص ۹۴۸
 ریاض‌العارفین ص ۳۷۶ . قاموس‌الاعلام ج ۵ ص ۲۳۸۶ . ریحانة‌الادب ج ۳ ص ۲۰۵ .
 سخن و سخنوران ص ۴۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۴۵ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده
 شفق ص ۴۱ . مواد‌التواریخ ص ۳۴۴ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۳-۲۵-۱۲۴-۱۲۵
 ۱۶۸-۱۷۳ .

تاریخ وفات فرصت شیرازی

مهمین استاد «فرصت» آنکه بودی
 ز رنج روزگار و جور کردن
 ز لفظ (فرصت شیرازی ما)
 هنرها تابع او، با نکاتش
 به پایان آمد ایام حیاتش
 توانی یافتن سال وفاتش
 ۱۳۳۹ ق

۱۲۸- فرصت: میرزا محمد نصیر، فرزند میرزا محمد جعفر، از سخنسرایان
 و استادان معروف دوره قاجاریه است.

وی به سال ۱۲۷۱ هجری قمری در شیراز دیده به جهان گشود، از آغاز جوانی به شعر
 و موسیقی و نقاشی علاقه پیدا کرد و بر اثر ذوق و استعداد سرشاری که داشت در مدت
 کمی در این سه هنر سرآمد روزگار گردید.

فرصت در نزد مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴) بسیار گرامی بود و
 لقب «فرصت الدوله» را این شهریار به او داد، شاهزاده شعاع السلطنه، پسر
 مظفرالدین شاه فرصت را به ندیمی و معلمی خود انتخاب کرد و پیوسته در احترام وی
 می کوشید. فرصت الدوله مردی بسیار پاکدامن و درستکار بود، چندی ریاست
 اداره فرهنگ و زمانی ریاست عدلیه شیراز را بر عهده داشت.

او علاوه بر ادبیات فارسی و عربی، در حساب و هندسه و هیئت و منطق و اسطرلاب
 نیز اطلاعات خوبی داشته است. فرصت گذشته از دیوان اشعارش که مشتمل بر هفت

هزار بیت غزل و قصیده و قطعه و مثنوی و رباعیات و مسمطات و ترجیعات می باشد تألیفات ارزنده دیگری هم دارد که معروفترین آنها عبارتند از :

- ۱- آثار عجم یا شیرازنامه که در بمبئی چاپ شده است . ۲- اشکالالمیزان در منطق . ۳- بحور الحان در علم موسیقی که در ایران به طبع رسیده است . ۴- دریای کبیر که در علوم مختلفه می باشد . ۵- هجر نامه که مثنوی است .

این شاعر بلند آوازه ۶۸ سال عمر کرد و در سال ۱۳۳۹ هجری قمری درگذشت

این غزل از اوست :

تمثال دو زلف و رخ آن یار کشیدم

یک روز و دو شب زحمت این کار کشیدم

اول شدم آشفته زلفش ، سر زلفش

آخر به پریشانی بسیار کشیدم

آغوش و کنارم همه شد غیرت تاتار

تاتاری از آن طره طرار کشیدم

آشوب قیامت همه شد در نظرم راست

چون قامت آن دلبر عیار کشیدم

اندیشه نمودم که کشم ابروی آن شوخ

اندیشه چو کج بود کمان وار کشیدم

سحر قلم بین که کشیدم چو دو چشمش

گفتی به فسون نقش دو سحرار کشیدم

نوک مژگانش را به یکی خامه دلدوز

خون ریزتر از خنجر خونخوار کشیدم

نقش خد نارسته هنوزش خط مشکین
 کوئی دو طبق کل همه بی خار کشیدم
 آن سبز غباری که فراز لب او بود
 با خامه اسرار، به زنگار کشیدم
 شوری زمکس خاست بر آن صفحه تمثال
 چون صورت آن لعل شکر بار کشیدم
 بیمار دلم بر زفخش کرد اشارت
 سیسی به مراد دل بیمار کشیدم
 در نقش میانش شدم از فکر، چو موئی
 آخر به صد اندیشه و پندار کشیدم
 در دایره فکرتم افکند سرینش
 ناچار یک کردش پرگار کشیدم
 «فرصت» چه کشیدی به برش جامه رنگین؟
 گلناریش از خون دل زار کشیدم

موادالتواریخ ص ۱۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۶ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۱۱. سخنوران
 نامی معاصر ج ۲ ص ۲۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۴۳ . آثار عجم ص ۵۹۴ . سبک -
 شناسی استاد بهار ج ۳ ص ۲۹۱ . مقدمه دیوان فرصت .

تاریخ وفات فروغی بسطامی

حیف و صد حیف از فروغی، آنکه داد
 نغز گفتاری که در دوران وی
 فاضلی وارسته و والا کهر
 نیست در شهر هنر، مانند او
 تا فروغی لب فرو بست از سخن
 او چراغ اهل دل بود، ای عجب
 از پس حافظ، غزل را آبرو
 آبهای رفته، باز آمد به جو
 شاعری آزاده و فرخنده خو
 گشته ام منزل به منزل، کو به کو
 از گلستان غزل شد رنگ و بو
 شد (چراغ اهل دل) تاریخ او

۱۲۷۴ ق

۱۲۹- فروغی: میرزا عباس، فرزند آقا موسی بسطامی به سال ۱۲۱۳

هجری در کربلا به دنیا آمد، پدرش

خدمتگزار مخصوص آغا محمدخان قاجار بود که به علت تغافل گوشش را بریدند
 و او از کثرت ناراحتی به کربلا رفت و دیگر برگشت.

فروغی شانزده ساله بود که پدرش در گذشت و او با مادرش به ایران آمد و

نزد عمویش دوستعلیخان « خزانهدار فتحعلی شاه » درساری مازندران اقامت گزید.

ابتدا بی سواد بود ولی به تحصیل پرداخت و در اندک زمانی به خواندن و نوشتن قسمتی

از دقایق شعر آشنا شد.

گاهی غزلی می سرود و مسکین تخلص می کرد تا اینکه عمویش او را به نهران

آورد و به خدمت فتحعلیشاه معرفی کرد ، چون غزلهایش مورد پسند واقع شد به امر شاه به منشیگری شجاع السلطنه والی خراسان منصوب گردید .

شجاع السلطنه و پسرش فروغ الدوله به تشویق و تربیت وی همت گماشتند و پدروار محبت‌ها ارزانی داشتند تا شهرت و آوازه سخنش در تهران و شهرهای دیگر پیچید و بر اثر همین محبت‌ها بود که مسکین به نام فروغ الدوله تخلص خود را به فروغی تغییر داد .

فروغی بهترین غزلسرای دوره قاجار بود ، اغلب غزلهای خود را از سعدی و حافظ استقبال کرده و به خوبی از عهده برآمده و حتی در بعضی سروده‌ها کاملاً به حریم آنها نزدیک شده است .

فروغی از فتحعلیشاه و محمد شاه قاجار نوازشهای فراوان دید و در دربار ناصرالدین شاه چنان مورد توجه بود که هر وقت شاه ، غزلی می‌سرود به فروغی می‌خواند و از وی نظر می‌خواست .

او قسمتی از غزلیاتش را به مدح این سه شهریار تمام کرده است . این شاعر شیرین سخن بیست هزار بیت شعر داشت که پس از مرگ ، شاهزاده اسدالله میرزای قاجار « پسر فتحعلی شاه » ۵ هزار بیت آن را انتخاب و در آخر دیوان قآنی شیرازی چاپ کرد .

اشعار مزبور بعداً جداگانه به طبع رسیده است . فروغی در اواخر عمر به علت تمایل به تصوف ، گوشه‌نشینی گزید و به ریاضت پرداخت تا در سال ۱۲۷۴ هجری قمری جهان را بدرود گفت .

از اوست :

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا؟
 غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من
 چشمم به صد مجاهده آئینه ساز شد
 بالای خود در آینه چشم من بین
 مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
 خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم
 گر افتد آن دوزلف چلیپا به چنگ من
 طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند
 زیبا شود به کار که عشق کار من
 رسوای عالمی شدم از شور عاشقی
 با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی
 جم دستگاه، فاصردین، شاه تا جور
 شერთ‌زنام شاه «فروغی» شرف گرفت

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا؟
 پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
 با صد هزار دیده تماشا کنم ترا
 تا من به يك مشاهده شیدا کنم ترا
 تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا
 تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا
 خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا
 چندین هزار سلسله درپا کنم ترا
 یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا
 هر که نظر به صورت زیبا کنم ترا
 ترسم خدا نخواستہ رسوا کنم ترا
 میر سپاه شاه صف آرا کنم ترا
 کز خدمتش سکندر و دارا کنم ترا
 زبید که تاج تارك شعرا کنم ترا

رهزن ایمان من شد نازنین تازه‌ای

رفتم از کیش مسلمانی به دین تازه‌ای

خواججه‌ی خاموش باش امشب که اصحاب حضور

خلوتی دارند با خلوت نشین تازه‌ای

کاشکی می ریخت از بهر سرشک دیده‌ام
 دست معمار قضا طرح زمین تازه‌ای
 گر ز چین آشوب برخیزد عجب نبود که باز
 بر سر زلف تو افتادست چین تازه‌ای
 نام یاقوت لب بر خاتم دل کنده‌ام
 اسم اعظم را نوشتم بر نگین تازه‌ای
 گوشه چشمی به سوی من نداری، گوئیا
 خرمن حسن تو دارد خوشه چین تازه‌ای
 در تمام عمر خوردم نیش زنبور فراق
 تا مرا نوشین لب داد انگین تازه‌ای
 ترسم از دست توای سنگین دل‌بیدادگر
 دست غیب آید برون از آستین تازه‌ای
 تا جوان گردی «فروغی» در جهان پیرانه سر
 تازه کن عهد کهن بامه جبین تازه‌ای

مجمع الفصحا ج ۵ ص ۸۲۹. ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۱۳. از صبا تا نیما ج ۱ ص ۸۲.
 تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۳۸. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۶. مقدمه دیوان
 فروغی بسطامی. فرهنگ سخنوران ص ۴۴۵.

تاریخ وفات فرهنگ شیرازی

چو آن فرزانه «فرهنگ» از جهان رفت
 فغانها از زمین تا آسمان رفت
 سخن سنجی که روز ماتم او
 سرور از سینه صاحب‌دلان رفت
 چو پایان جهان را دید فانی
 خرامان سوی ملک جاودان رفت
 دریغا، آنچنان از زنده گوهر
 به مفت از دست صراف زمان رفت
 چو از مقصوره تن، مرغ جانش
 پی مرغان قدسی آشیان رفت
 به تاریخ وفاتش نکته سنجی
 نوشت: (افسوس فرهنگ از جهان رفت)

۱۳۰۹ ق

۱۳۰ - فرهنگ: میرزا ابوالقاسم، پسر وصال شیرازی بود، از ذوق و

قریحه بهره‌ای تمام داشته است، در

آغاز جوانی ادبیات فارسی و عربی و فنون شعر و خط را از پدرش وصال فرا گرفت

و به تشویق قاآنی شیرازی به تحصیل زبان فرانسه پرداخت .
 در نوشتن خط از شیوه پدر و برادرش داوری که هر دو استاد این فن بودند پیروی می کرد . انواع خط ، بویژه خط نسخ و شکسته را بسیار خوب می نوشت و چندین قرآن به شیوه وصال نوشته است . فرهنگ طبع روانی داشت و در اقسام شعر طبع آزمائی کرده است . دیوانش در حدود دوازده هزار بیت و همچنین شرحی بر «حدائق السحر» رشید و طواط نوشته که به گفته معصومعلی شیرازی مؤلف «طرایق الحقایق» بیشتر از پانزده هزار بیت است ، علاوه بر اینها لغتنامه ای دارد بنام «فرهنگ فرهنگ» که از لغتنامه های مفید به شمار می رود .
 فرهنگ به سال ۱۳۰۹ هجری قمری به سن ۶۷ سالگی در زادگاه خود شیراز درگذشت .

این غزل زیبا از اوست :

از سر کوی تو گیرم که روم جای دگر
 کو دلی؟ تا بسپارم به دلارای دگر
 عاقبت از سر کوی تو برون باید رفت
 گیرم امروز دگر ماندم و فردای دگر
 مگر آزاد کنی ورنه چو من بنده پیسر
 گر فروشی ، نستاند ز تو مولای دگر
 عاشقان را طرب از باده انگوری نیست
 هست مستان ترا نشئه ز صهبای دگر
 راه پنهانی میخانه ، نداند همه کس
 جز من و زاهد و شیخ و دوسه رسوای دگر

دل «فرهنگ» ز غمهای جهان خون شده بود
غم عشق آمد و افزود به غمهای دگر

آثار عجم ص ۳۵۴ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۷۲ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۸۰۷ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۱۴ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۴ .

تاریخ وفات فضولی بغدادی

صد حیف از فضولی ، آن زبده گوی چالاک
کاندر فراق او شد ، پیراهن فلک چاک
زان فارسان معنی ، کاندر زمانه بودند
این شهسوار رانده ، رخس ادب به افلاک
از تر کیش نویسم یا فارسی و تازی ؟
بود آن مهین سخنور ، درهرسه شیوه چالاک
ازمر که او توان جست این نکته را که گردون
در جور اهل دانش باشد دلیر و بی باک
چون پاک و بی ریا بود ، از بهر سال فوتش
«نظمی» چنین رقم زد: (آه از فضولی پاک)

۱۳۱ - فضولی : محمد ، فرزند سلیمان ، از شاعران قوی مایه سدهٔ دهم هجری بوده که به زبان فارسی و ترکی و عربی شعر می‌گفته و به شاعر سه‌زبانه معروف است . او شاعری پرکار بود و انواع شعر را با کمال سهولت می‌سرود . تمام اشعار ، بویژه سروده‌های ترکیش بسیار لطیف و دل‌انگیز است ، بیشتر شهرت وی در زادگاهش بغداد و کشور عثمانی بود و در ادبیات عثمانی مقامی بس ارجمند داشت .

در اواخر عمر تبعهٔ عثمانی شد و از سلطان سلیمان خان دهمین پادشاه عثمانی نعمت و نوازش فراوان دید . علت تبعیت او را ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود چنین گوید : « اینک مشارالیه تبعه عثمانی شد ، علتش آن بود که در سال ۹۴۰ هـ - ۱۵۳۵ م عثمانیها مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند . »

آثار او عبارتند از : ۱- دیوان غزل و قصاید به فارسی ۲- رند و زاهد به فارسی ۳- صحت و مرض به فارسی ۴- دیوان غزل و قصاید به عربی ۵- مطلع الاعتقاد به عربی ۶- دیوان غزل و قصاید به ترکی ۷- شاه و گدا به ترکی ۸- مثنوی بنگ و باده به ترکی ۹- حدیقه السعداء به ترکی که ترجمه روضة الشهداءی ملاحسین کاشفی است . ۱۰- مثنوی لیلی و مجنون به ترکی که از بهترین لیلی و مجنون‌ها شناخته شده است . وفات او به سال ۹۶۳ هجری در شهر «حله» اتفاق افتاد و در همانجا به خاک سپرده شد .

ایات زیر از قصیده انیس القلب اوست :

دلم درجیست، اسرار سخن درهای غلطانش
 فضای علم دریا، فیض حق باران نیسانش
 تعالی الله چه درهای لطیف و آبدار است این
 که زیب گوش و گردن می کنند اباکار عرفانش
 رهی دارد زبان گویا سوی این درج آن دریا
 که بی امساک می بینیم هر ساعت در افشانش
 زبانت آنکه انسانیش می خوانند اهل دل
 که حیوان تانمی گوید، نمی گویند انسانش
 کسی قدر زبان خویش می دانم نمی داند
 همانا قیمتی چندان ندارد لعل در کانش
 سخن را رتبه تاحدیست کز تعظیم می خوانند
 معلم که دعا و گاه وحی و گاه قرآنش
 الا ای آنکه زیب شاهد گفتار می بندی
 خدا را از لباس معرفت مگذار عریانش
 مشوقانع به صوت و حرف، کسب فیض معنی کن
 که داود از نبوت می کند دعوی نه الحانش
 زن مپسند جان بیرون رود بی کسب عرفانی
 که جان طفلیست و بهر کسب عرفان تن دبستانش

مگو تن ذرهٔ خاک کیست پا در کنه کارش نه
 که سرگردانی صد خضر بینی دریا بانش
 مگو جان نفخهٔ باد است، فکر عین ذاتش کن
 که بینی صورت و چشم اولوالبصار حیرانش
 بهر علمی که داری اعترافی کن به نادانی
 که دانا چون شود مغرور می خوانند نادانش

باز از اوست :

ای فیض هدایت مرا هادی راه دایم تو ز حال من به از من آگاه
 شادم که دم سؤال و تقریر گناه تو صاحب دعویئی، توقاضی، تو گواه

* * *

جمعی که در این بساط هستند همه
 از بادهٔ جام جهل مستند همه
 هر يك فرضی را بت خود ساخته اند
 این است سخن که بت پرستند همه

* * *

گر طالب آرام دلی کام مجو
 ور کام طلب میکنی آرام مجو
 دامیست جهان، تو مرغی افتاده بدم
 آرام دل و کام در این دام مجو

تاریخ وفات فغانی شیرازی

هزار آفرین بر فغانی که او
همی نازم آن فاضل پاک را
به قول و غزل، توسن طبع او
چو اورخت بیرون کشید از جهان
«فغانی» چو در خاک رفت، اهل دل
به جان بنده شاه لولاک شد
که او سرمه چشم ادراک شد
از این پهنه، بر اوج افلاک شد
دل عالمی در غمش چاک شد
نوشتند تاریخ او: (خاک شد)

۹۲۵ق

۱۳۲- فغانی: بابا فغانی شیرازی از غزلسرایان سده نهم هجری است. وی
پسر کارد سازی یا بنا به قول دیگر پسر میفروشی بوده که
لاابالی زندگانی می کرده است. بر اثر ذوق و استعداد سرشاری که داشت. به شعر
و شاعری روی آورد و در اندک زمانی به حلقه شاعران معروف زمان خود پیوست. در
آغاز شاعری روزگاری به سیر و سفر پرداخت، در هرات عبدالرحمن جامی را ملاقات
کرد و صحبت بسیاری از شعرا و فضلارا درک نمود.

سپس راه آذربایجان را پیش گرفت و مدت هفده سال از عمر خود را در
تبریز گذراند و در دربار سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۳-۸۹۵) که پادشاهی
شعر شناس و شاعر نواز بود احترام زیادی به هم رسانید و لقب بابائی را آن
شهریار به او داد. فغانی بعد از وفات سلطان یعقوب به وطن خود شیراز و از آنجا

به خراسان رفت و در ایبورد اقامت گزید و از حاکم آن نیز نعمت و نوازش دید ولی تا پایان عمر محبت یاران تبریز را فراموش نمی کرد و پیوسته به یاد آنان بود: «فغانی» در وطن مردم گلی از گلشنی دارد ولی مرغ دلش در صحبت یاران تبریز است

وی در غزلسرائی شیوهٔ بخصوصی داشت که بعد از او گروهی از آن پیروی کردند. فغانی با اینکه شاعری رند و عاشق پیشه بود اما از جان و دل دوستدار ائمه اطهار بوده و قصایدی در مدح و منقبت پیغمبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) سروده که در دیوانش موجود است. او از جمله شعرائی است که مؤلف «مجالس المؤمنین» شیعهٔ خالص می شناسد. وفات وی به سال ۹۲۵ هجری قمری در مشهد اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپردند ولی اکنون قبرش مفقودالامر میباشد. نام اصلیش از هیچ مأخذی به دست نیامد. از اوست:

روزی که در دلم غم عشق تولانه ساخت

سیل بلا به خانه صبرم روانه ساخت

نقاش قدرت آن رخ عابد فریب را

آشوب روزگار و بلای زمانه ساخت

آن فطره ها که بر مژه ام خوسه بسته بود

چشمم ز شوق لعل لب ت دانه دانه ساخت

صد بار یاد کرد گلستان کوی تو

بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت

خواب اجل گرفته من خسته را که دل

شرح درازی شب هجران فسانه ساخت

شمشاد را که فاخته در طوق بند گiest

خواهد برای زلف تو مشاطه شانه ساخت

آن شهسوار گومکش ازغمزه تیغ کین
 چون کار عالمی به سر تازیانه ساخت
 عاشق به يك نگاه تو ای ماه چارده
 کار هزار ساله درین آستانه ساخت
 مطرب ز بهر گریه جانسوز اهل درد
 گفتار درد ناک «فغانی» بهانه ساخت

* * *

این باد ز طرف چمن کیست که داند؟
 وین بوی گل از پیرهن کیست که داند؟
 این نافه که بر گل شکند غالبه نسر
 از سلسله پر شکن کیست که داند؟
 دانم که مه بدر بود خسرو انجم
 آن ماه نو از انجمن کیست که داند؟
 من خود شدم افسانه شهری به فسونش
 افسون تو مهر دهن کیست که داند؟
 ما را به رخ زرد بود صد رقم از خون
 آن گلرخ نسرین بدن کیست که داند؟
 ای باد چه داری خبر از غنچه لعلش؟
 آن غنچه دهن با سخن کیست که داند؟

آشوب دل و دیده بیدار «فغانی»
نظاره سرو و سمن کیست که داند؟

تحفه سامی ص ۱۰۲ . مجالس النفائس ص ۳۰۷ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۱۹ . مرآت-
الخیال ص ۷۴ . آتشکده ص ۲۹۸ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۸۹ . ریاض العارفین ص
۱۹۳ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۵ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۲ . ریحانة الادب
ج ۱ ص ۱۳۵ . مقدمه دیوان بابا فغانی شیرازی .

تاریخ وفات فغفور لاهیجانی

روح «فغفور» شاد باد که بود	در میان سخنوران ممتاز
آنکه آوازه اش ز لاهیجان	رفت تا مرزوبوم هند و حجاز
طبع گویای این سخن گستر	کرد در عالم هنر اعجاز
نظم او ، نظم نغز خاقانی	شعر او ، شعر خواجه شیراز
مرغ طبع بلند پروازش	کرد بر بام آسمان پرواز
قلمش گفت با ادیبان رمز	هنرش گفت با بزرگان راز
هرگز از خاک پاک لاهیجان	کس نشد در هنر بدو انباز
سال تاریخ او طلب کردم	دل رقم زد: (مهین سخن پرداز)

ق ۱۰۲۹

۱۳۳- فغفور : میر محمد حسین، معروف به حکیم فغفور لاهیجانی، فرزند

سید احمد، از شاعران و نکته سنجان

برجسته سده یازدهم هجری است که در فنون شعر و حسن خط و موسیقی نادره روزگار خود بود. انواع خط، به ویژه خط نستعلیق را بسیار نیکو می نوشت. در آغاز جوانی مدتی به سیر و سیاحت پرداخت و آذربایجان و گرجستان و بسیاری از شهرها را زیر پا گذاشت، در اصفهان با حکیم شفای شاعر معروف دوره صفویه ملاقات کرد.

گویند: در اولین برخورد، شفای از وی پرسید اهل کجائی؟ فغفور جواب داد: گیلک، آن حکیم از راه هزل و طنز گفت: گیلک و کودن با حساب جمل. «ساوی است» ۸۰ «فغفور بی اندیشه گفت: چنانکه شفای و صاحب جهل مر کب! «۴۰۱» اصفهانی از بدبیه گوئی و حاضر جوابی کیلانی حسابی تمام برد و دیگر او را گرامی شمرد.

چون کیفیت این سؤال و جواب به گوش شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸) رسید حکیم فغفور را به حضور طلبید و برای وی صله و انعام فراوان ارزانی داشت و فغفور نیز در مدح آن شهریار قصایدی سرود.

فغفور با اینکه در عهد شاه عباس بزرگ بسیار محترم بود ولی پس از مدتی سودای سیر هندوستان در سرش افتاد و عازم آن دیار گردید و از شاهزاده پرویز، پسر نورالدین جهانگیر شاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) عزت و احترامی به سزا دید. دیوانش را تا پنجهزار بیت نوشته اند، علاوه بر آن یک مثنوی هم دارد به نام «شهر آشوب» که در گرجستان نظم کرده است.

در آن مثنوی زمین و زیبارویان گرجستان را چنین وصف می کند:

پیش زمینش ز پی رنگ و بو	ریخته گلزار ارم آب رو
می سزد از دانه ز لطف هوا	سبز شود در دهن آسیا

ماه، ز خورشید و شانش به تاب
 تیر مژه، صف شکن عافیت
 مصری و صد یوسف کنعان درو
 هست چو آئینه صد پاره ای
 ذره او غیرت صد آفتاب
 نیم نگه، خون ملک را دیت
 دیری و صد رهن ایمان درو
 هر طرفش جلوه رخساره ای
 حکیم فغفور به سال ۱۰۲۹ هجری قمری در شهر «الله آباد» هند در گذشت
 و همانجا مدفون است.

این غزل از اوست :

چشمت به کرشمه جان فروشد
 يك غمزه از آن دو چشم و صد جان
 امروز زمین ز سایه تو
 ناز تو متاع بی قراری
 مژگان به بلا سنان فروشد
 مگذار که رایگان فروشد
 خورشید به آسمان فروشد
 بر رشته امتحان فروشد
 ارزان خرد و گران فروشد
 « فغفور » غمت ز نقد هستی

تذکره میخانه ص ۴۵۳. مجمع الخواص ص ۲۳۳. سرخوش ص ۸۸. نصر آبادی ص ۲۴۳.
 آتشکده ص ۱۶۷. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۱۷. فرهنگ سخنوران ص ۴۵۲. مواد التواریخ
 ص ۳۷۹.

تاریخ وفات فلکی شروانی

اینچنین خوانده‌ام که در شروان	شاعری بود پر هنر فلکی
از همه شاعران نام آور	داشت آوازه بیشتر فلکی
در میان سخنوران جهان	شد به فضل و ادب سمر فلکی
رفت، لیکن نهاد در عالم	شعرهای لطیف و تر فلکی
گفت «نظمی» برای تاریخش:	(آه از آن قدوة هنر فلکی)

۵۷۷ ق

۱۳۴ - فلکی: محمد، ملقب به نجم الدین، از گویندگان بر جسته سده ششم هجری است که با خاقانی معاصر و معاشر و هردو شاگرد استاد بزرگ، ابوالعلاء گنجوی بوده‌اند. ولادت وی در قصبه شماخی از توابع شروان اتفاق افتاد.

از آغاز شاعری به ستایشگری شروانشاهان گرایش کرد و به حلقه شاعران دربار پیوست، اغلب قصایدش در مدح خاقان اکبر فخرالدین ابوالهیجا منوچهر و پسرش جلال‌الدین اخستان سروده شده است، فلکی در نزد فخرالدین ابوالهیجا عزت و احترامی تمام داشت و به خدمت این شهریار بلند همت می‌بالید:

بوالهیجا فخر دین منوچهر کز خدمت اوست افتخارم

فلکی در اوایل امر به تحصیل علم نجوم پرداخت و در این فن مهارت کامل یافت و به همین جهت فلکی تخلص کرد، او نیز مانند رقیبش خاقانی به زندان شروانشاه افتاد و به تهمت افشای اسرار، چندی در حبس بود تا سرانجام پادشاه بر سر لطف آمد

و از بند وزندان رهائیش داد .

دیوان او را تا هفت هزار بیت نوشته اند ، اما آنچه امروز باقی است از دو هزار تجاوز نمی کند ، بیشتر اشعارش قصیده و بر خلاف خاقانی ، بسیار ساده و روان است و اشعاری که در زندان شروانشاه سروده از لطف و رقت و اثره ای برخوردار می باشد فلکی به سال ۵۷۷ هجری قمری در تبریز در گذشت و در مقبره الشعرای سرخاب به خاک سپرده شد .

از اوست :

سودا زده فراق یارم	بازیچه دست روزگارم
ناچیده کلی ز کلبن وصل	صد گونه نهاد هجر خارم
بی آنکه شراب وصل نوشم	از شربت هجر در خمارم
اندیشه دل نمی گذارد	یک لحظه مرا که دم بر آرم
ای دل سره میکنی چنین کن !	مگذار مرا که سر بخارم
توانم گفت کسز غم دل	ایام چگونه می گذارم
از بهر خدای را نکوئی	ای دل که زدست تو چه دارم
یکباره سیاه گشت روزم	یکباره تباه گشت کارم
این جامه صبر چند پوشم؟	وین نخم امید چند کارم؟
کارم همه انتظار و صبر است	من کشته صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلنوازم	غم دارم و نیست غمگسارم
عید آمد و شد جدا زمن یار	عیدم چه بود؟ چون نیست یارم
ای آنکه ز بیم خصم، نامت	گفتن به زبان همی نیارم
با این همه کز پی تو گریم	حقا که هنوز شرمسارم

هر شب زفراق تو نگارا	رخساره بهخون همی نگارم
رازدل من ، اگر ندای تو	آگاه ز ناله های زارم
جز نقش خیال تو نجویم	بر هر چه دودیده بر گمارم
دریاب ز بهر روز فردا	امروز مرا که سخت زارم

تاریخ گزیده ص ۸۲۴ . دولتشاه ص ۱۱۵ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۸۷ . آتشکده ص ۵۱ . صبح گلشن ص ۳۲۰ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۲۳ . مجمع الفصحا ج ۲ ص ۹۴۶ .
ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۲۸ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۱ . سخن و سخنوران ص ۶۰۱ .
تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۷۷۴ . مقدمه دیوان فلکی شروانی .

تاریخ وفات فیاض لاهیجانی

افتخار خاك لاهیجان بود	نام «فیاض» آن ادیب نیکخواه
آنکه در شهر فصاحت بود میر	آنکه در ملك فضیلت بود شاه
ملك لاهیجان سزد با نام او	گر به طاق آسمان ساید کلاه
می توان گفت آنچه ان اعجوبه را	شاهکار خلقت و صنع اله
کلك او معنی طراز و ذوق فرا	شعر او راحت فزا و رنج کاه
آنچنان فاضل نیابد هیچ وقت	اینچنین شاعر نمیرد هیچگاه
اینت اصحاب ادب را مرتبت	وینت ارباب هنر را پابگاه
گفت «نظمی» از پی تاریخ او:	(آه از آن فیاض لاهیجانی آه)

۱۳۵ - فیاض : عبدالرزاق ، فرزند علی ، معروف به فیاض لاهیجی ، از شعرا و علمای بزرگ دوره صفویه است که در علم منطق و حکمت از کم نظیران روزگار خود به شمار می رفت . در حکمت از شاگردان ممتاز ملاصدرای شیرازی بود که بعدها دختر استاد را به زنی گرفت . فیاض در انواع شعر طبع آزمائی کرده و نزدیک به ۱۲ هزار بیت شعر سروده است . دیوانش چاپ نشده ولی يك نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

این شاعر فاضل و دانشمند گذشته از دیوان اشعار ، تألیفات دیگری نیز دارد که معروفترین آنها عبارتند از : ۱- شرح الهیا کل در علم حکمت . ۲- شوارق - الالهام در حکمت که بارها چاپ شده . ۳- سرمایه ایمان به فارسی که نخست به سال ۱۳۰۴ ق در بمبئی و بعد در تهران به طبع رسیده است . ۴- حدوث العالم . ۵- گوهر مراد که مشهورترین و مهمترین کتاب فارسی اوست . این کتاب را به نام شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۸) تألیف کرده و مکرر چاپ شده است .

فیاض به سال ۱۰۷۲ هجری قمری در قم وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد . فیاض از شاعران نازک خیال و نادره گفتار زبان فارسی است و از این اییات به ظرافت فکر و لطافت طبع وی می توان پی برد :

جنون تکلیف کوه و دشت و صحرا می کند مارا

اگر تن دردهم ، دیگر که پیدا می کند مارا؟

يك جهان بر هم زدم کز جمله بگزیدم ترا

من چه می کردم به عالم ، گر نمی دیدم ترا؟

* * *

سنگ بالین کن و آنکه مزه خواب بین

تا بینی که چه در زیر سر مردان است

* * *

من کجا و دست گل چیدن کجا ای باغبان؟

ناله بلبل مرا اینجا به زور آورده است

* * *

قسمت ما زین چمن، بار تعلق بود و بس

سرو را نازم که آزاد آمد و آزاد رفت

نه غم بیگانگان دارم، نه فکر دوستان

تا تو در یاد منی، عالم مرا از یاد رفت

* * *

کرا دماغ که از کوی یار برخیزد؟

نشسته ایم که از ما غبار برخیزد

* * *

یک بار ناله کرده‌ام از جوش اشتیاق

از شش جهت هنوز صدا می‌توان شنید

* * *

هر سر خاری به مجنون نازدیگر می‌کند

ناقه لیلی مگر امروز از این صحرا گذشت؟

نصر آبادی ص ۱۵۶ . سرخوش ص ۸۷ . آتشکده ص ۱۶۷ . ریاض العارفین ص ۳۸۲ .
مجمع الفصحا ج ۴ ص ۵۱ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۳۰۷۶ . ربحانة الادب ج ۳ ص ۲۳۳ .
فرهنگ سخنوران ص ۴۵۷ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۸۳ - ۲۹۸ - ۲۹۹ .

تاریخ وفات فیض کاشانی

دریغا « فیض » آن استاد کامل
 وحید ملك و ملت، آنکه دائم
 هدایت شیوه و تقوی طریقت
 چنان دانا که دانش گستران را
 بنام بر کمال « ملا صدرا »
 چو عاقل بود در کار زمانه

امیر شاعران ، شاه افاضل
 در او قبله بودی بر قبایل
 ملائک سیرت و قدسی شمایل
 پس ازوی دعوی علم است باطل
 که پرورد اینچنین استاد کامل
 بخوان تاریخ او را : (فیض عاقل)

۱۰۹۱ ق

۱۳۶ - فیض : محمد ، پسر شاه مرتضی ، معروف به ملا محسن فیض کاشانی،

از شاگردان برجسته ملا صدرا شیرازی و یکی

از علما و حکما و شعرای بزرگ دوره صفویه است . او در تفسیر ، فقه ، حکمت و اخبار و احادیث یگانه روزگار خود بوده و تألیفات زیادی دارد که مرحوم مدرس تبریزی از ۱۲۰ جلد آنها در ریحانة الادب اسم برده و موضوع بعضی از آنها را نیز ذکر کرده است . چند جلد از تألیفات مهم او چاپ شده و مورد استفاده ارباب فضل و کمال قرار می گیرد .

فیض طبع روانی داشت و در سرودن شعر از شاعران پرکار زبان فارسی به شمار می رود ، علاوه بر دیوان غزلیات و قصائدش که در تهران چاپ شده متجاوز از ده جلد مثنوی از او به یادگار مانده که «دهر آشوب» و «آب زلال» از مشهورترین آنهاست .

چنانکه در شرح حال ملا عبدالرزاق فیاض اشاره کردیم فیض و فیاض هر دو شاگرد و داماد ملاصدرا بودند و لقب فیض و فیاض را نیز از استاد گرفته‌اند.

بعضی ملا محسن فیض را از اهل تصوف دانسته‌اند ولی عده‌ای برخلاف این، عقیده دارند و می‌نویسند فیض از این طایفه بیزار بود. بهر حال قابل تأمل است و احتیاج به بررسی زیاد دارد. وفات فیض به سال ۱۰۹۱ هجری قمری در کاشان اتفاق افتاد و همانجا مدفون است. مرحوم رضا قلی‌خان هدایت در مجمع الفصحا وفات او را به سال هزارم هجرت نوشته است (!) قطعاً هدایت به تاریخ جلوس شام عباس دوم «۱۰۵۲ - ۱۰۷۸» که فیض در زمان وی می‌زیسته و همچنین به تاریخ وفات ملاصدرا «۱۰۵۰» که استاد فیض معرفی کرده توجهی نداشته است.

از اوست:

در چهره مهر و بیان انوار تو می‌بینم
در لعل کهر باران گفتار تو می‌بینم

در مسجد و میخانه جویای تو می‌یابم
در کعبه و بتخانه زوار تو می‌بینم

از کوی تو می‌آیم، هم سوی تو می‌آیم
در سیر و سلوک خود انوار تو می‌بینم

که قدر مرا گاهی، که قیمتم افزائی
در سود و زیان خود بازار تو می‌بینم

هر جا که روم نالم چون بلبل شوریده
سر تاسر عالم را گلزار تو می‌بینم

از خود نه خبر دارم، نه عین و اثر دارم
در نطق و بیان «فیض» گفتار تو می بینم

آتشکده ص ۲۵۲. ریاض العارفین ص ۳۸۰. ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۳۸. مجمع الفصحا
ج ۴ ص ۴۸. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۶۳. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۲۰۹. مقدمه
دیوان فیض کاشانی.

تاریخ وفات فیضی دکنی

رخ فضل و دانش فتاد از جمال	چو «فیضی» فرو بست چشم از جهان
به صد نطق، با طبع او بود لال	ادیبی که طوطی شکر شکن
چنین آفتابی ندارد زوال	همانا که در آسمان هنر
بود لطف شعرش به اوج کمال	بود حسن نظمش به حد تمام
به کلک وی الفاظ را امثال	به فکر وی اوهام را اتفاق
توان گفتن او را نیامد مثال	پس از وی به دنیای شعر و ادب
نوشت: (آه از فیضی بی همال)	ز «نظمی» چو تاریخ وی خواستم

۱۰۰۳ ق

۱۳۷- فیضی: شیخ ابوالفیض، پسر شیخ مبارک، از شعرای بزرگ سده

دهم هجری است. وی در سال ۹۵۴ هجری

در «ناگور» از شهرهای هند به دنیا آمد، تحصیلاتش را در محضر پدر دانشمند خود

شیخ مبارک به پایان رسانید، در چهارده سالگی در علم عروض و بدیع و خط و لغت

و تفسیر، یگانه روزگار بوده است. در سال ۹۷۴ بیست ساله بود که به دربار جلال الدین اکبر شاه هندی باریافت و به لقب ملك الشعرائی نائل گردید. فیضی با تشویق اکبر شاه خمسه‌ای به پیروی از خمسه نظامی پرداخت که يك قسمت آن به اکبر نامه موسوم است، او تفسیری نیز دارد که در آن، از اول تا آخر حرفی از حروف معجمه (نقطه‌دار) به کار نرفته و به تفسیر بی نقطه معروف است! همچنین کتابی دارد بنام موارد الکلم به عربی که آنهم از اول تا آخر با حروف بی نقطه تألیف شده است! علاوه بر اینها دیوانی دارد نزدیک به پانزده هزار بیت که شامل: غزل، قصیده، قطعه و اشعار متفرقه می باشد.

فیضی و پدرش شیعی مذهب بوده اند و همین تشیع باعث شد که گروهی به مخالفت برخاسته او را بی دین و حتی آفتاب پرست خواندند ولی بدیهی است که شخص آفتاب پرست به تفسیر گرایش نمی کند آنهم با آن زحمت و کیفیت که گفته شد.

فیضی در این شعر به شیعه بودن خود مباحثات می کند :

ما طایر قدسیم ، نوا را شناسیم	مرغ ملکوتیم ، هوا را شناسیم
برهان ثبوتیم ، ز ما نفی نیاید	از ما نعم آموز، که لارا شناسیم
در کشف حقایق، سبق آموز ضمیریم	ترتیب دلیل حکما را شناسیم
با اهل جدل ، نکته توحید نگوئیم	در وحدت حق، چون و چرا را شناسیم
اصحاب یقینیم و گمان را نپسندیم	ارباب صوابیم و خطا را شناسیم
از قافله ما نتوان یافت نشانی	رقص جرس و بانگ در را شناسیم
نور جبروتیم ، ز ظلمت نهراسیم	آئینه صبحیم ، مسا را نشناسیم
بر دانش ما انجم و افلاک بخندند	گر صاحب لولاک لما را شناسیم
صدشکر که ما پیرو اصحاب رسولیم	در شرع، دگر راهنما را شناسیم

تاریخ وفات فیضی را بعضی از تذکره نویسان سال ۱۰۰۴ هجری نوشته‌اند و هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین ۱۰۴۰ آورده است. ولی هیچکدام درست به نظر نمی‌رسد، وفات فیضی به سال ۱۰۰۳ در ۴۹ سالگی در لاهور اتفاق افتاد. فصیح هندی که از مخالفین فیضی بوده ماده تاریخ او را بطور هجو چنین گفته است:

فیضی بی‌دین چومرد ، سال وفاتش « فصیح »

گفت: (سگی از جهان رفت به حال قبیح)

۱۰۰۳ ق

همچنین یکی از شعرای هند بطور معما چنین گفته است :

چون بنا چار رفت ، شد ناچار سال تاریخ : (خالد فی النار)

۱۰۰۳ ق

خالد فی النار « ۱۰۰۷ » منهای چار « ۴ » = ۱۰۰۳

اما پوشیده نماند که در نوشتن این ماده تاریخها آنهم در مرگ علامه‌ای چون فیضی بی‌انصافی کرده‌اند.

این غزل دل انگیز از اوست :

این چه مستی است که بی‌باده و جام است اینجا

باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

ایکه از بادیه عشق خبر می‌پرسی

پای بردار که کوفین ، دو گام است اینجا

زاهدان منتظر چشمه کوثر منشین

که به یک جرعه می ، کار تمام است اینجا

هیچ کس نیست که دردایره حیرت نیست
 صید گاهی است که جبریل به دام است اینجا
 راز سر بسته خم، پیش خرد مگشاید
 سخن از پنخته مگوئید که خام است اینجا
 نام و ناموس ز ما خاک نشینان مطلب
 این مقامی است که ناموس ز نام است اینجا
 چون شدی معتکف می‌کده « فیضی » هشدار
 کز دم پیر مغان فیض مدام است اینجا

تاریخ وفات غزالی مشهدی را فیضی چنین گفته که لفظاً و معنأ تاریخ است :
 قدوة نظم غزالی که سخن
 همه از طبع خدا داد نوشت
 خامه چون بر کف اندیشه نهاد
 نکته پی در پی استاد نوشت
 نامه زندگی او ناگاه
 آسمان بر ورق باد نوشت
 عقل تاریخ وفاتش بدو طرز
 (سنه نهصد و هشتاد) نوشت

۹۸۰

مجمع الخواص ص ۵۲ . میخانه ص ۲۴۷ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۳۷۴ . آتشکده
 ص ۳۵۴ . مرآت الخیال ص ۷۹ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۴۹ . ریاض العارفین ص ۱۹۱ .
 قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۶۵ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۴۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته
 ص ۱۹۴ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۸۳ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۸ .
 مواد التواریخ ص ۳۶۶ .

تاریخ وفات قآنی شیرازی

قآنی ا در چه مرد ، اما
 آری ، به حساب اهل معنی
 استادی آن مهین سخندان
 او از هنر فصیده گوئی
 وز معجزه سخن سرائی
 وصفش به حدیث در نگنجد
 جستم چو حساب سال مرکش
 از مردن خویش زنده تر شد
 کی مرد کسی که پرنه شد؟
 در ملک سخنوری سمر شد
 در حلقه اهل فضل سر شد
 در ملک ادب ، پیامبر شد
 زانجاست که قصه مختصر شد
 گفتند: (نمردوزنده تر شد)

۱۲۷۰ ق

۱۳۸ - قآنی : میرزا حبیب الله ، فرزند میرزا محمد علی گلشن ، به سال
 ۱۲۲۳ هجری قمری در شیراز دیده
 به جهان گشود . گلشن نیز شعر می سرود و اشعاری از وی در بعضی تذکره های دوره
 قاجار آمده است . قآنی یازده ساله بود که پدرش در گذشت و او به فقر و تنگدستی
 در شیراز تحصیل می کرد تا آنکه شاهزاده حسنعلی میرزا « شجاع السلطنه » پسر
 فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) به شیراز رفت و به تشویق و تربیت وی همست
 گماشت .

قآنی مدتها در شیراز و خراسان تحت حمایت آن شاهزاده به تحصیل علوم
 پرداخت و در دو این شعرا مطالعات عمیق کرد و در خلال این مطالعات گاهی قصیده ای

نیز می‌سرود تا شهرت شعرش در محافل ادبی پیچید.

در سال ۱۲۵۰ که محمدشاه بر تخت سلطنت نشست قآنی به حلقه شاعران دربار پیوست و از شاه لقب «حسان العجم» گرفت. پس از محمد شاه که ناصرالدین شاه جلوس کرد وی شاعر رسمی دربار شد و در نزد آن شهریار شعر شناس و شاعر - دوست تقریبی تمام یافت.

قآنی شاعری قصیده سراسر و اغلب قصایدش در مدح محمد شاه و پسرش ناصرالدین شاه می‌باشد. وی در سرودن قصیده قدرت و مهارتی عظیم دارد، زبانش غنی، طبعش روان و در گزینش الفاظ و به کار بستن آنها بسیار استاد و تواناست. چنانکه بعد از صائب تبریزی می‌توان او را معروفترین شاعر ایران از دوره صفویه تا اواخر قاجاریه دانست.

قآنی علاوه بر فارسی، به زبان عربی و ترکی نیز آشنائی داشت و نخستین شاعر فارسی‌زبان ایران است که زبان فرانسه را فراگرفت. دیوان وی به ۲۲ هزار بیت می‌رسد که نخست به سال ۱۲۷۴ به همت شاهزاده جلال قاجار که از دوستان شاعر بود در تهران و سپس در تبریز و هندوستان به چاپ رسیده است. قآنی گذشته از آن، کتابی نیز دارد به نام «پریشان» که به طرز و اسلوب گلستان سعدی نوشته ولی شهرت چندانی ندارد. در اواخر عمر اختلال در حواسش راه یافت و روز چهارشنبه پنجم شعبان سال ۱۲۷۰ هجری پس از ۴۷ سال زندگی به درود جهان گفت و در شاه عبدالعظیم به خاک سپردند.

این مسمط زیبا از اوست:

بنفشه رسته از زمین به طرف جویبارها

و یا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها

ز سنگ اگر ندیده‌ای چنان جهدش راها
 به بر گهای لاله بین میان لاله‌زارها
 که چون شراره می‌جهد ز سنگ کوهسارها
 ندانما ز کودکی شکوفه از چه پیر شد
 نخورده شیر، عارضش چرا به رنگ شیر شد.
 گمان برم که همچو من به دام غم اسیر شد
 زیبا فکند دلبرش چه خوب دستگیر شد
 بلسی چنین برند دل ز عاشقان نگارها
 درین بهار هر کسی هوای راغ دارد
 به یاد ماه طلعتی خیال باغ دارد
 به تیره شب ز جام می به کف چراغ دارد
 همین دل منست و بس که درد و داغ دارد
 جگر چو لاله پیر ز خون ز عشق کله‌ذارها
 بهار را چه می‌کنم چو شدزیر بهار من
 کناره کردم از جهان چو او شد از کنار من
 خوشا و خرما دمی که بود یار یار من
 دو زلف مشکبار او به چشم اشکبار من
 چو چشمه‌ای که اندرو شنا کنند مارها
 غزال مشکبوی من ز من خطا چه دیده‌ای؟
 که همچو آهوان چین از آن خطا ریمده‌ای
 بنفشه بوی من چرا به حجره آرمیده‌ای
 نشاط سینه برده‌ای، بساط کینه چیده‌ای
 بساز نقل آشتی، بس است گیر و دارها

به صلح در کنارم آ ز دشمنی کناره کن
 دل تره ار نمی دهد زدوست استخاره کن
 و یا چو سبحه رشته ای ز زلف خویش پاره کن
 بر او بیند صد گره وز آن پس استخاره کن
 که سخت عاجز آمدم ز رنج انتظارها
 نه دلبری که بر رخس به یاد او نظر کنم
 نه محرمی که پیش او حدیث عشق سر کنم
 نه همدمی که یکدمش ز حال خود خبر کنم
 نه باده محبتی که زو دماغ تر کنم
 نه طبع را فراغتی که تن دهم به کارها
 کسی نپر سدم خبر که کیستم ، چکارهام
 نه مقتیم نه محتسب نه رند باده خوارهام
 نه خادم مساجدم ، نه مؤذن منارهام
 نه کدخدای جوشقان، نه عامل زوارهام
 نه مستشیر دولتم، نه جزو مستشارها
 بهشت را چه می کنم بتا بهشت من توئی
 بهار و باغ من توئی، ریاض و کشت من توئی
 بکن هر آنچه می کنی که سر نوشت من توئی
 به دل نه غایبی زمن که در سرشت من توئی
 نهفته در عروق من چو پودها به تارها

دمن ز خنده لب عقیق زایمن شود
 بمن^۱ ز سبزه خطت بخرمی چمن شود
 چمن ز جلوه رخت پر از گل و سمن شود
 سمن چه بنگر درخت بجان و دل شمن^۲ شود
 از آنکه ننگرد چو تو نگاری از نگارها
 به پیش شکرین لب چه دم زند طبرزدا
 که با لب طبرزدا به خنظلی نیرزدا
 خیال عشق روی تو اگر زمین بورزدا
 ز اضطراب عشق تو چو آسمان بلرزدا
 همی بیوسدت قدم بسان خاکسارها
 بت دو هفت سال من مرا می دوساله ده
 ز چشم خویش می فشان، ز لعل خود پیاله ده
 نگار لاله چهر من مئی بر ننگ لاله ده
 به جای نقل، بوسه ای مرا به لب حواله ده
 که واجبست نقل و می برای میگسارها
 بهل کتاب را بهم که مرد درس نیستم
 نهال را چه می کنم که ز اهل غرس نیستم
 شرابم آشکاره ده که مرد ترس نیستم
 به حفظ کشت عمر خود کم از مترس نیستم
 که منع جانور کند همی ز کشت زارها

۱- بمن : گلخن .

۲- سمن : بت پرست .

من ارشراب می خورم به بانگ کوس می خورم
 به بارگاه تهمت، به بزم طوس می خورم
 پیاله های ده منی علی الرؤس می خورم
 شراب کبر می چشم، می مجوس می خورم
 نه جو گیم که خو کنم به برگ کوکنارها
 الا چه سالها که من می و ندیم داشتم
 چو سال تازه می شدی می قدیم داشتم
 پیاله ها و جامها ز زروسیم داشتم
 دل جواد پر هنر، کف کریم داشتم
 چه خوش به ناز و نعمتم گذشت روزگارها
 کنون هم ارچه مفلسم ز دل نفس نمی کشم
 بهیچ روی منی ز هیچکس نمی کشم
 فغان ز جور نیستی به دادرس نمی کشم
 کشیدم ارچه پیش ازین ازین سپس نمی کشم
 مگر بدان که صد رهم رهانده ز افتقارها ...

- مجمع الفصحا ج ۵ ص ۸۴۴. آثار عجم ص ۴۳۰. طرائق الحقایق ج ۳ ص ۱۴۹.
 تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۳۳. مواد التواریخ ص ۳۹۹. ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۵۱.
 هفت آسمان ص ۱۶۴. سبک شناسی استاد بهار ج ۳ ص ۳۳۴. سفینه المحمود ج ۱ ص ۱۶۹.
 تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۰۳. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۵.

تاریخ وفات قاسم تبریزی

شاه قاسم ، خواجه آزادگان
 آن مهین عارف که در روشندلی
 روح پاکش از غم آباد جهان
 نکته سنجی گفت در تاریخ او:
 آنکه بر کنه حقایق برد راه
 رفتصیت او ز ماهی تا به ماه
 یافت چون فیض ملاقات اله
 (از جهان شد قاسم انوار آه)

۸۳۷ ق

۱۳۹- قاسم : سیدعلی ، ملقب به معینالدین ، معروف به قاسم انوار و شاه قاسم ، فرزند سید نصیر ، از شاعران و عارفان مشهور سده نهم هجری است . وی به سال ۷۵۷ در یکی از دهات سراب از توابع تبریز به دنیا آمد و در این رباعی روستائی بودن خود را تصریح می کند :

از هر طرفی چهره کشائی که منم
 با این همه که گاه غلط می افتم
 در هر صفتی جلوه گر آئی که منم
 نادان کس و بله روستائی که منم

قاسم علوم مقدماتی را در تبریز فرا گرفت و گویا بیشتر نشوونمای او نیز در تبریز شده است . در علوم شریعت و سلوک طریقت شاگرد و مرید شیخ صدرالدین اردبیلی بود و پس از وی به شیخ صدرالدین علی یمنی ارادت ورزید و از صحبت آن پیر روشن ضمیر بهره ها جست . قاسم باشاه نعمت الله کرمانی نیز رابطه نزدیکی داشته است . شاه قاسم مدتها در قزوین و کیلان و سمرقند به سیاحت پرداخت و چندی در هرات لنگر انداخت .

در هرات سخت مورد توجه مردم قرار گرفت ولی چون نسبت به شاهرخ میرزا و فرزندان او روی بی نیازی نشان می داد شاهرخ دستور داد تا قاسم از هرات خارج شود .

قاسم به ماوراء النهر شتافت و در آنجا نیز همچنان عزت و احترام یافت . سرانجام به خراسان بازگشت و تا پایان عمر در خرچرد جام درد و فرسخی تربت جام اقامت گزیده به ارشاد مشغول گردید تا در سال ۸۳۷ به سن هشتاد سالگی درگذشت و همانجا به خاک سپردند . در اواخر سده نهم به امر امیرعلیشیرنوائی عمارت زیبایی بر سر قبر وی ساختند که هنوز باقی و زیارتگاه صاحب‌دلان است .

بیشتر اشعار شاه قاسم عارفانه و ازغلهای حافظ استقبال شده ولی هیچکدام به پایه شعر حافظ نرسیده است . در شعر قاسمی و قاسم و گاهی شاه قاسم تخلص می کند . دیوان او که نزدیک به هفت هزار بیت غزل ، قطعه ، رباعی و مثنوی « انیس - العارفين » می باشد چاپ شده و در دست است .

ازغزلیات اوست :

ای پرتو جمال الهی چه گویمت ؟

ای فیض فضل نا متناهی چه گویمت ؟

خواهم ز لطف و جود تو شکری کنم ادا

آنهم ز لطف تست ، الهی چه گویمت ؟

گر کائنات خصم شوند ، از کسی چه باک ؟

ای جان و دل ، تو پشت و پناهی چه گویمت ؟

وصف تو بر صحیفه دلها نوشته اند

بالا تر از سفید و سیاهی چه گویمت ؟

حیران شدست جان و دل عاشقان ، ترا
 شناخته کسی به کماهی چه گویمت ؟
 گاهی به غمزه‌ای دل صد کاروان زنی
 که مرشد طریقت و راهی چه گویمت ؟
 جان خواستی ز «قاسم» بیچاره ، ای صنم
 جانها کدای تست وتوشاهی چه گویمت ؟

دولت‌شاه ص ۳۸۵ . مجالس النفائس ص ۱۸۳ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۱۵ . آتشکده ص ۲۸
 مرآت الخیال ص ۶۳ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۵۲ . ریاض العارفین ص ۱۹۴ . قاموس الاعلام
 ج ۲ ص ۱۰۵۷ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۴۲ و ج ۳ ص ۲۱ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۴۴ . دانشمندان
 آذربایجان ص ۳۰۴ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۵۱ .
 ازسعدی تا جامی ص ۴۷۰-۵۰۹-۶۳۵-۶۷۱-۶۹۷ . ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۲۲ ج ۳ ص ۲۵۹ .
 مواد التواریخ ص ۳۵۳ .

تاریخ وفات قدسی مشهدی

چو از جور سپهر سفله پرور
 چنان شد اهل معنی غرق ماتم
 سرودند از پستی سال وفاتش
 «محمد جان قدسی» از جهان رفت
 که گوئی: شور و شادی از میان رفت
 که: (قدسی هم بملك جاودان رفت)

۱۰۵۶ ق

۱۴۰- قدسی : حاجی محمد جان ، از سخنوران معروف سده یازدهم هجری
 است ، در ابتدای جوانی در مشهد

به شغل بقالی امرار معاش می کرد ولی چون در شعر نشوونما یافت و آوازه هنرش به گوش خاص و عام رسید مانند سایر شعرای دوره صفویه راه هندوستان را پیش گرفت و در دربار شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) مورد توجه واقع گردید و به نوشته بعضی از تذکره نویسان به مقام ملك الشعرائی نیز نائل آمد.

قدسی در سرودن غزل، قصیده، مثنوی و رباعی بسیار توانا بوده و با وجود شاعران بزرگی چون: کلیم کاشانی و صائب تبریزی از انعام و صلّه سرشار شاهجهان بهره مند بود چنانکه به سال ۱۰۴۵ در مقابل يك قصیده، برابر وزن خود طلا گرفت.

قدسی علاوه بر دیوانش، منظومه‌ای هم دارد بنام ظفر نامه که در شرح فتوحات شاهجهان سروده است، گویا تا کنون هیچکدام به چاپ نرسیده است. او به سال ۱۰۵۶ هجری قمری در هندوستان درگذشت و در مزار الشعرای کشمیر به خاک سپردند که محمد قلی سلیم و ابوطالب کلیم و طغرای مشهدی نیز در کنارش آرمیده‌اند. تاریخ وفات او را کلیم در يك مصرع چنین گفته است:

(دور از آن بلبل قدسی چمنم زندان شد)

۱۰۵۶ ق

این غزل از اوست:

نا گفته ماند صد سخن آرزو مرا

لب بست نا امیدی، از این گفتگو مرا

در چشم خلق بسکه مرا خوار کرده‌ای

نشناسد آبروی، کس از آب جو مرا

دور از تو کار خنجر الماس می کند
 ساقی گر آب خضر کند در گلو مرا
 من دل به خال و خط ندهم ، مهر پیشه کن
 بلبل نیم که مست کند رنگ و بو مرا
 پیمان ما به باده درست است و داده اند
 روز نخست ، دست به دست سبو مرا
 خوردم هزار زخم نمایان ز تیغ او
 هر گز نبود چشم چنین لطف ازو مرا
 «قدسی» چه حالت است؟ که آلوده تر شوم
 هر چند آب دیده کند شستشو مرا

* * *

قدسی ترجیع بند زیبایی دارد که بند اولش این است :

مخمور ز دل سوی لب آید نفس ما	فریاد رس ، ای ساقی فریاد رس ما
بی می لب ما همچو لب مرده خموش است	رنجیده ز لب ، بی لب ساغر نفس ما
ما حوصله سر کشی شعله نداریم	بر آتش می ، سوخته به مشت خس ما
در دل زخم دارم نفس آغشته به خون است	جز طایر بسمل نبود در قفس ما
ما بار سفر بر در میخانه گشودیم	بی واسطه ، مستانه نئالد جرس ما
ساقی شب عید است چرا تیره نشینیم ؟	با آنکه به ساغر نبود دسترس ما
در کنج خرابات ز بی مهری ساقی	از باده بر افروز چراغ هوس ما

عمری است که در پای خم افتاده خرابیم
همسایه دیوار به دیوار شرابیم

نصر آبادی ص ۲۲۵. سرخوش ص ۹۰ مرآت الخیال ص ۸۵. میخانه ص ۲۲۱. آتشکده
ص ۹۶. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۹۰۷ و ج ۵ ص ۳۶۰۷. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۵.
ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۸۱. مواد التواریخ ص ۳۸۱. فرهنگ سخنوران ص ۴۷۰.

تاریخ وفات قطران تبریزی

کجا از کهنه گویان است قطران ؟ ز دیوانش نکات نازه جوئید
حساب سال تاریخ وفاتش ز (قطران بلند آوازه) جوئید
۴۶۶ ق

۱۴۱ - قطران : قطران ، ملقب به فخر الشعرا ، مکنی به ابومنصور ، فرزند
منصور گیلانی ، از مشهورترین شاعران ایران در
سده پنجم هجری است . پدرش از مردم گیلان بود ولی قطران درده « شادی آباد »
که در ۶ کیلومتری جنوب شرقی تبریز واقع است به دنیا آمد :
خدمت توهم به شهر اندر کنم بر جای غم

گرچه اینزدجان من در « شادی آباد » آفرید
خانواده قطران از طبقه دهقانان بودند ولی او از دهقانی به شاعری روی آورد
و بر اثر ذوق و قریحه شگفت انگیزی که داشت از دوران کودکی به سرودن شعر
آغاز کرد.

وی در پاسخ کسانی که به خردسالی و کودکی او طعن می کرده اند گفته است :

مردمان کم خرد گویند قطران کودک است

و آنکه او را سال کمتر، دانشش کمتر بود

قطران از شاعران چیره دست و توانای زبان فارسی است و گویا نخستین کسی بوده که در آذربایجان به فارسی دری شعر سروده و مقتدای سخنوران آذربایجان گردیده است :

ورمرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی

من در شعر دری، بر شاعران نگشودمی

سبک او خراسانی است و به شیوه رودکی شباهت نزدیکی دارد. قطران در حدود دوازده هزار بیت شعر دارد که بیشترش قصیده است و قصیده‌ای که در شرح زلزله شدید سال ۴۳۴ تبریز سروده مشهور می باشد .

وی علاوه بر دیوان شعر، لغتنامه‌ای نیز داشته موسوم به « تفاسیر فی لغة الفرس » که امروز در دست نیست . این گوینده گرانقدر با اینکه در شعر، صنایع بدیعی از ترصیع و تجنیس و ذوقافین را زیاد به کار برده اما قصاید و غزلیاتش بسیار لطیف و روان و دارای مضامین دلپذیر است .

از شعرای معاصر او یکی ناصر خسرو قبادیانی است که در سال ۴۳۸ هجری هنگام عبور از تبریز قطران را ملاقات می کند، از سلاطین معاصر او امیر ابوالحسن علی لشکری فرمانروای گنجه و امیر اجل ابومنصور و هسودان بن محمد فرمانروای تبریز را می توان نام برد و قطران در مدح ایشان قصایدی نیز سروده است . قطران به سال ۴۶۶ هجری قمری به مرض نفرس در تبریز وفات یافت و در مقبره الشعرای سرخاب به خاک سپرده شد .

این قصیده را قطران در وصف زلزله سال ۴۳۴ تبریز گفته است :

بود محال مرا داشتن امید محال
 به عالمی که نباشد هگرز بر یک حال
 از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود
 جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
 دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز
 دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال
 محال باشد فال و محال باشد زجر
 مدار بیهده مشغول، دل به زجر و به فال
 تو بنده ای سخن بند گانت باید گفت
 که کس نداند تقدیر ایزد متعال
 همیشه ایزد بیدار و خلق یافته خواب
 همیشه گردون گردان و خلق یافته هال^۱
 دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر
 تن تو سخره آمال و غافل از آجال
 عذاب یاد نیاری به روزگار نشاط
 فراق یاد نیاری به روزگار وصال
 نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز
 به ایمنی و به مال و به نیکوی و جمال

ز ناز و نوش ، همه خلق بود نوشا نوش
 ز خلق و مال ، همه شهر بود مالا مال
 در او به کام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
 یکی به خدمت ایزد ، یکی به خدمت خلق
 یکی به جستن نام و یکی به جستن مال
 یکی به خواستن جام و بر سماع غزل
 یکی به تاختن یوز بر شکار غزال
 به روز بودن با مطربان شیرین گوی
 به شب غنودن با نیکوان مشکین خال
 به کار خویش همی کرد هر کسی تدبیر
 به مال خویش همی داشت هر کسی آمال
 به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل
 به نیم چندان کز لب تنی بر آرد قال
 خدا به مردم تبریز بر فکند فنا
 فلک به نعمت تبریز بر گماشت زوال
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال گشت جبال و جبال گشت رمال
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
 بسا سرای که بامش همی بسود فلک
 بسا درخت که شاخش همی به سود هلال

کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار
 وز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال
 کسی که رسته شد از مویه، گشته بود چوموی
 کسی که جسته شد از ناله، گشته بود چونال
 یکی نبود که گوید به دیگری که مموی
 یکی نبود که گوید به دیگری که منال...

حدایق السحر ص ۶۲۷. لباب الالباب ص ۴۰۱. دولت شاه ص ۷۶. هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۱۶.
 آتشکده ص ۳۳. جمع الفصحا ج ۳ ص ۱۱۰۴. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۶۷۵. صبح گلشن
 ص ۳۳۴. ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۱۱. هفت آسمان ص ۱۹. دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۷.
 تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۱۳۳-۶۷۳. تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۷۲. تاریخ ادبیات
 هرمان اته ص ۹۸. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۴۲۱. سخن و سخنوران ص ۴۹۲.
 مقدمه دیوان قطران تبریزی.

تاریخ وفات قناری خلخالی

شیخ احمد آن شاعر، وان ادیب کار آگاه
 تا کشید از این عالم، رخت خویشتن ناگاه
 بهر سال تاریخش، فاضلی مکرر گفت:
 (آه شیخ احمد آه) (آه شیخ احمد آه)
 ق ۹۷۵ ق ۹۷۵

۱۴۲ - قناری : احمد ، معروف به شیخ احمد خلخالی ، از گویندگان سده دهم هجری است . وی از فرزندان شیخ ابو یزید خلخالی بود ومدتها ازخرمن فضل علامه شهیر امیر غیاث الدین منصور که یگانه روزگار خود بوده است خوشه‌ها چیده وتوشه‌ها برده بود .
 شیخ احمد در انواع علوم ، به ویژه ادبیات فارسی و عربی مرتبه‌ای بلند داشت .
 بیشتر ایام عمر او در قزوین گذشت و شاگردان بسیاری در آن شهر تربیت کرد و به سال ۹۷۵ هجری قمری در همانجا وفات یافت .
 از اوست :

کشم بر صفحه دل صورت جانانه خود را

بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه خود را

* * *

افتاده به پای زلف سمن سالی تو از چیست ؟

دیوانه منم ، سلسله در پای تو از چیست ؟

* * *

مرا نخل قند از پا در آورد	خرام قامتت از جا در آورد
چهند کز دیدنش رفتم من از دست ؟	تجلسی کوه را از پا در آورد

هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۵۹ . آتشکده ص ۳۵ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۳۷ . نگارستان سخن

ص ۷۸ . روز روشن ص ۶۳۸ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۲ .

تاریخ وفات کاتبی نیشابوری

تا برید از جسم ، جان کاتبی
 «مجمع البحرین» وی نازم که اوست
 وه چه نامی نامه‌ای پرداخته است
 تا ابد با دوستاران ادب
 طبع «نظمی» گفت در تاریخ او :
 باغ جنت شد مکان کاتبی
 در فضیلت ، ترجمان کاتبی
 خامه جادو بیان کاتبی
 باز ماند داستان کاتبی
 (آه از آن طبع روان کاتبی)

۸۳۸ ق

۱۴۳- کاتبی : محمد، ملقب به شمس الدین ، فرزند عبدالله ، معروف به کاتبی نیشابوری ، یکی از شاعران قوی دست دوره تیموریان است . کاتبی فنون شعر و خط را از عارف و شاعر نامی ، سید عمادالدین نسیمی شیرازی فرا گرفت ولی سر انجام چنان شهرت یافت که مورد رشک استاد واقع گردید و بر اثر همین کار، کاتبی از وطن دلگیر شد و روزگاری به سیر و سیاحت پرداخت . چندی در هرات طرف توجه بایسنقر میرزا بود ، سپس به شروان راند و در دربار شیخ ابراهیم شروانشاه به مقامی بلند رسید و جوایز کلان از وی دریافت داشت .

دیوان کاتبی را سه هزار بیت غزل ، قصیده ، قطعه و رباعی ذکر کرده اند که هنوز چاپ نشده است ، گذشته از آن ، چند مثنوی نیز دارد به نام «بهرام و گل اندام» و «حسن و عشق» و «محب و محبوب» و «ناظر و منظور» و «مجمع البحرین» که از اول تا آخر ذو بحرین و ذوقافیتین است .

کاتبی در اواخر عمر از دربار وستایشگری شهریاران کناره گرفت و در
استرآباد به خدمت یزدان ایستاد تا به سال ۸۳۸ هجری قمری به مرض وبا درگذشت
و در گورستان نه کوران استرآباد به خاک سپرده شد.

از اوست :

ماکاروانثیم و جهان کاروانسرا در کاروانسرا ، نکند کاروانسرا

* * *

از گوش بکش پنبه غفلت، چو صراحی

تسبیح شنو از دل هر دانه انگور

* * *

پی درد تو مهمانخانه ای ساخت چو برهم زد قضا آب و گل من

* * *

این ابیات از مثنوی مجمع البحرین اوست :

ای شده از قدرت تو ماء وطن لوحه دیباچه دنیا و دین

فهر تو بی برکی ساز جهان پیش تو پیدا همه راز نهان

طالب این کلشن دنیا مباش خاره ره اندر ره عقبی مباش

در گذراز لاله باغ امل سوزش گل بنگر و داغ اجل

گویند این دویست را در واپسین لحظات زندگیش برای وبای عمومی که در

استرآباد و حوالی آن کریبان گیر مردم شده بود گفته است :

ز آتش فهر وبا گردید ویران ناگهان

استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک

اندر آن از پیر و برنا هیچکس باقی نماند
آتش اندریشه چون افتد نه تر ماند نه خشک

بهارستان جامی ص ۱۲۱ . دولتشاه ص ۴۲۹ . مجالس الفنائس ص ۱۰ . مرآت -
الخیال ص ۶۵ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۵۹ . آشکده ص ۷۲ . مجالس المؤمنین ج ۲ ص
۶۵۹ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۵۵ . ریاض العارفین ص ۲۰۴ . صبح گلشن ص ۳۳۶ .
قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۸۰۷ ، ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۳۵ . از سعدی تا جامی ص
۷۰۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۸۰ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۵۸ .

تاریخ وفات کسائی مروزی

آسمان با کس نمی سازد ، چرا	این خیال خام درس می پزی ؟
کود کسائی ، آنکه ارباب ادب	جمله می خوانند او را مروزی
آنکه بودند اوستادان ، پیش او	همچو طفل ابجدی و هوزی
گر بینی شعر شور انگیز او	بی کمان انگشت حیرت می گزی
سال فوتش جستم از صاحب دلی	گفت: (ایوای از کسائی مروزی)

۳۹۱ ق

۱۴۴ - کسائی : ... حکیم مجدالدین ، مکنی به ابو اسحاق ، از شاعران
بلند آوازه عهد سامانیان بوده که در مدح نوح بن منصور
سامانی (۳۶۶-۳۸۷) و سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱) قصایدی سروده است.
کسائی روز چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۴۱ در شهر مرو به دنیا آمد .

به‌سپرد و چهل و یک رسید نوبت من
 چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
 بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم؟
 سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

وی درس‌رودن شعر، چنان قدرت طبع و وسعت فکر و بلندی اندیشه داشته
 که ناصر خسرو قبادیانی با آن همه خویشتن سالاری او را ستوده و از شیوه‌اش
 پیروی کرده است.

کسائی مذهب شیعه داشت و در مدح پیغمبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع)
 اشعاری دارد:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر
 بستود و ثنا کرد و مدد داد بهر کار
 آن کیست بدین حال، که بودست و که باشد
 جز شیر خداوند جهان، حیدر کرار؟
 این دین هدا را به مثل دایره ای دان
 پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
 علم همه عالم به علی داد پیمبر
 چون ابر بهاری که دهد فیض به گلزار

در شعر از سبک رود کی پیروی می کرد و او را استاد می دانست:

زیبا بود از مرو بنازد به کسائی
 چون آنکه جهان جمله به استاد سمرقند

متأسفانه بیشتر اشعارش دستخوش حوادث شده و ازمیان رفته است. کسائی در
اواخر عمر، گوشه نشینی گزید و به عبادت و ریاضت پرداخت تا در سال ۳۹۱ هجری
قمری چشم از جهان فرو بست.

از تفرلات اوست:

ای ز عکس رخ تو آینه ماه	شاه حسنی و نیکوانت سپاه
هر کجا بنگری دمد نر گس	هر کجا بگذری بر آید ماه
روی دمی تو نامه ای خوبی است	چه بود نامه جز سپید و سیاه؟
به لب و چشم، راحتی و بلا	به رخ و زلف، توبه ای و گناه
دست ظالم، ز سیم کونه به	ای به رخ سیم، زلف کن کوتاه

* * *

ازوبوی دزدیده کافور و عنبر	وزو رنگ برده عقیق یمانی
بماند گل سرخ همواره تازه	اگر قطره ای زوبگل بر چکانی

* * *

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت	هر دم عزیزتر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم	از گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل؟

چهارمقاله عروضی ص ۲۸. لباب الالباب ص ۲۷۰. هفت اقلیم ج ۲ ص ۷. آتشکده ص ۱۳۵.
مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۱۳۴. ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۶۳. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۵۵۹. صبح
گلشن ص ۳۳۹. سخن و سخنوران ص ۳۸. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۴۸. تاریخ ادبیات
رضا زاده شفق ص ۲۹.

تاریخ وفات کلیم کاشانی

به حیرت مانده در وصف صفاتش	کلیم آن نکته پردازی که طبعم
ز دولت خانه خلقت براتش	سخن سنجی که شد نقد معانی
همان اشعار دلکش معجزاتش	پیمبر بود در علم و فضیلت
حساب سال تاریخ وفاتش	(کلیم طور شعر و معنی) آمد

۱۰۶۱ ق

۱۴۵- کلیم: ابوطالب، یکی از برجسته ترین شاعران دوره صفوی است که با سخنسرای بزرگ، صائب تبریزی معاصر و معاشر بود. او نیز مانند اغلب گویندگان عصر صفوی در سال ۱۰۲۸ هجری قمری به هندوستان سفر کرد ولی پس از چندی پشیمان شد و به ایران بازگشت. در تاریخ مراجعت خود به ایران گوید:

طالب ز هوا پرستی هند	بر گشت و سوی مطالب آمد
تاریخ توجه عراقش	(توفیق رفیق طالب) آمد

۱۰۲۸ ق

اما دو سال بعد یعنی در سال ۱۰۳۰ باز از زادگاه خود کاشان دلگیر شده راه هندوستان پیش گرفت و تا پایان عمر در آنجا به سر برد. کلیم در هند شهرت و آوازه ای بسزا یافت و در دربار شهاب الدین شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) به مقام ملك الشعرائی نائل آمد. به سال ۱۰۴۴ در مقابل قصیده ای که برای جلوس شاهجهان بر تخت طاووس عرضه داشت مبلغ ۵۵۰۰ روپیه که معادل وزنش بود صله دریافت کرد!

کلیم از استادان سبک هندی بود و در این سبک چنان توانائی داشت که گاهی به حریم صائب تبریزی نزدیک شده است. دیوان وی که چاپ شده و در دست است به نه هزار بیت غزل، قصیده، ترجیع بند، ترکیب بند، مثنوی و رباعی می‌رسد. علاوه بر آن، شاهنامه ای نیز دارد موسوم به «ظفر نامه شاهجهانی» که به نام شاهجهان تألیف کرده است.

این ظفر نامه را که در حدود ۱۵۰۰۰ بیت است با شرح زندگانی و جنگهای امیر تیمور و احوالات میرزا میرانشاه و شاهرخ و ابوسعید و بابر شاه آغاز کرده و با فتوحات شاهجهان به پایان رسانیده است

وفات کلیم به سال ۱۰۶۱ هجری در شهر کشمیر اتفاق افتاد و پهلوی قبر قدسی مشهدی و سلیم تهرانی به خاک سپرده شد.

از اوست:

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

در راه عشق، گریه متاعی اثر نداشت

صد بار از کنار من این کاروان گذشت

وضع زمانه قابل دیدن دو باره نیست

روپس نکرد هر که از این خاکدان گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی

یا همتی که از سر عالم توان گذشت

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست

در بند نام ماند اگر از نشان گذشت

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت؟
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم «کلیم»، باتوبگویم چسان گذشت:
بکروز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

* * *

نه همین میرمد آن نوگل خندان از من	میکشد خار درین بادیه دامان از من
با من آمیزش او الفت موج است و کنار	روز و شب با من و پیوسته گریزان از من
قمری ریخته بالم به پناه که روم	تا بکی سرکشی ای سرو خرامان از من
بتکلم، بخموشی، به تبسم، به نگاه	میتوان برد بهر شیوه دل آسان از من
نیست پرهیز من از زهد که خاکم بر سر	ترسم آلوده شود دامن عصیان از من
اشک بیپوده مریز اینهمه از دیده «کلیم»	گرد غم را نتوان شست بطوفان از من

مرآت الخيال ص ۹۰ . نصر آبادی ص ۲۲۰. آتشکده ص ۲۵۲ . مجمع الفصحا ج ۴
ص ۵۴ . سرخوش ص ۹۴ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۵ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق
ص ۱۸۸ . مواد التواریخ ص ۳۸۱ . چهل مقاله نخجوانی ص ۱۲۸ . قاموس الاعلام ج ۵
ص ۳۸۱ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۷۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۶ . سخن و سخنوران
ص ۲۸۷ . مقدمه دیوان کلیم کاشانی .

تاریخ وفات کمال اصفهانی

حیف از ادب کمال کامل
 شیرین سخنی که از صفاهان
 مرغی که نوای دل نوازش
 هر کس نرسد به پایه او
 بیهوده ن گفته اند او را
 آوخ که به حمله مغولان
 آن شاعر نامی صفاهان
 چون بلبل پر شکسته، افتاد
 وز شهر فنا پذیر هستی
 تاریخ وفات این سخنندان

آن نادره گوی اصفهانی
 شد شهرت شعر او جهانی
 با اهل زمین شد آسمانی
 در خوش سخنی و تر زبانی
 خلاق یگانه معانی
 آن لشکر کینه توز و جانی
 پوشید رخ از جهان فانی
 آن نغمه سرا، ز نغمه خوانی
 شد راهی ملک جاودانی
 آمد به جمل : (جمال ثانی)

۶۳۵ ق

۱۴۶ - کمال : اسماعیل ، ملقب به کمال الدین ، فرزند محمد جمال الدین

اصفهانی ، یکی از قصیده سرایان بزرگ ایران

در اوایل سده هفتم هجری است که پس از مرگ پدر ، شاعری نامدار و خلف صدق

پدر گردید .

کمال الدین شاعری دانشمند و نکته سنج بود ، در شعر او چندان معانی دقیق

و نکات بدیع وجود دارد که بزرگان ادب او را «خلاق المعانی» نامیده و بر پدر

ترجیح نهاده‌اند. او نیز مانند پدرش جمال‌الدین، مداح خاندان آل‌صاعد و آل‌خجند بود از ممدوحان وی رکن‌الدین مسعود و جلال‌الدین منکبرنی پسر سلطان محمد خوارزمشاه و انا بک سعدبن زنگی را می‌توان نام برد.

در سال ۶۲۰ جلال‌الدین به اصفهان رفت و کمال‌الدین اسماعیل با گروهی از بزرگان اصفهان شرفیاب شد و قصیده‌گرائی در ستایش وی سرود که مورد عنایت واقع گردید. کمال‌الدین به سال ۶۳۳ ناظر خونریزیهای مغول و بدبختی‌های ایرانیان در اصفهان بود چنانکه به قتل عام اصفهان اشاره کرده گوید:

کس نیست که تا بر وطن خود گرید	بر حال تباه مردم بد گرید
دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود	امروز یکی نیست که بر صد گرید

و در این کشتارهای فجیع و وحشتناک خود او نیز دستگیر و در سال ۶۳۵ به دست مغولی کشته شد. گویند: این رباعی را در واپسین لحظات زندگی با خون خود بر دیوار نکاشت:

دل خون شد و شرط جان‌کدازی این است
در حضرت او کمینه بازی این است
با این همه من هیچ نمی‌بارم گفت
شاید که مگر بنده نوازی این است

به‌نوشته برخی، کمال‌الدین از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده و همواره طریق سیر و سلوک می‌یلموده است بطوریکه مضمون رباعی فوق نیز مبین این قول است. دیوان اشعارش که به‌سیزده هزار بیت می‌رسد چاپ شده و مشهور است.

از تفرّلات اوست :

زانم نمی‌رسد به سر زلف یار ، دست
 بر تافته است بنخت مرا روزگار ، دست
 آرام برون زهر شکنش صد هزار دل
 گر در شود مرا به دو زلف نگار ، دست
 صبر و جوانی و دل و دین بود ، در رهش
 شستم به آب دیده از این هر چهار ، دست
 غم نیک دست می‌دهد از هر طرف و لیک
 اینم بتر که می‌نهد غمگسار ، دست
 پیکان تیر غمزه تو در دل من است
 گرنیست باورت زمن ، اینک یار دست

از بهترین رباعی‌های اوست :

از دست مده جام می و دامن گل با سروقدی تازه تر از خرمن گل
 پیراهن عمر ما چو پیراهن گل زان پیش که تا که شود از باد اجل

* * *

یا باغم او صبر بهم بایستی در دیده روزگار غم بایستی
 یا عمر به اندازه غم بایستی یا مایه غم ، چو عمر کم بایستی

* * *

بریاد قیدت دل رهسی ناله کند
 چون مرغ که بر سر و سهی ناله کند
 گویند مکن ناله و این غم که مر است
 بر دل نه که بر سنگ نهی ناله کند

تاریخ گزیده ص ۸۲۲ . دولتشاه ص ۱۶۴ . بهارستان جامی ص ۱۱۴ . مجالس النبائس
 ص ۳۴۸ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۷۳ . مرآت الخیال ص ۳۶ . آتشکده ص ۱۹۰ . مجمع الفصحا
 ج ۳ ص ۱۱۴۲ . ریاض العارفين ص ۳۸۶ . طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۹۰ . قاموس الاعلام ج ۵
 ص ۳۸۸۲ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۸۲ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۸۷۱ .
 تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۲۲ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۳۵ . از سندی تا جامی
 ص ۳۴۶ - ۴۶۸ - ۷۸۱ .

تاریخ وفات کمال خجندی

حیف و صد حیف از «کمال» که بود
 در بر او زبان طوطی لال
 مایه فضل او به حد تمام
 پایه شعر او به اوج کمال
 هر کسی را نداده لطف ازل
 فخر چندین مجال و حسن مقال
 عارفی حق شناس بود که بود
 جان و جانان او محمد و آل
 کو کب زندگیش، در تبریز
 دید از گردش زمانه زوال
 سال تاریخ وی به راه جمل
 شد: (زاهل خجند بود کمال)

۸۰۳ ق

۱۴۷-کمال : مسعود ، ملقب به کمال الدین، معروف به شیخ کمال ، از شعرا
 و عرفای بنام سده هشتم هجری است . تولد وی در

(نخجند) از شهرهای ماوراء النهر اتفاق افتاد. کمال از آغاز جوانی به شاعری
پزداخت و شهرتی عظیم یافت.

گویند: حافظ وقتی غزل او را دید شیوه‌اش را ستود. کمال در ابتدای جوانی
به زیارت مکه معظمه نائل گردید و هنگام بازگشت، راهش به تبریز افتاد و به علت
سازگاری آب و هوا، در آن شهر اقامت گزید و در اندک زمانی آوازه شعر و هنرش
در آذربایجان پیچیده مورد لطف و عنایت سلطان حسین جلایری پسر سلطان اویس
قرار گرفت.

این شهریار در حق شیخ توجه بسیاری ارزانی داشت، در ولیانکوه تبریز باغی
به او اهدا کرد که در آن باغ خانقاهی ساخت و تا پایان عمر در آنجا مشغول عبادت و
ارشاد مریدان خود گردید.

خانقاه شیخ کمال سالها محل گردهم آئی اهل فضل و ادب بود و مردم تبریز
نسبت به وی احترام زیادی قائل بوده‌اند. کمال به تبریز و ولیانکوه که در نیم فرسخی
شهر واقع بود دلبستگی فراوان داشت چنانکه تبریز و ولیانکوه را به بهشت ترجیح
داده گوید:

زاهدا تو بهشت جو که کمال ولیانکوه خواهد و تبریز

هیچ شاعری به اندازه کمال تبریز را تعریف نکرده، گویا این شاعر و عارف
گرانقدر از جان و دل عاشق تبریز بوده است. دیوان کمال که قسمت اعظم آن را
غزلیات دل انگیز تشکیل می‌دهد به سال ۱۳۳۷ خورشیدی در تبریز چاپ و منتشر
گردید.

کمال به سال ۸۰۳ هجری قمری در تبریز در گذشت و در خانقاه خود به خاک سپرده شد.

به نوشته جامی در نفحات الانس : پس از وفات ، در خانقاه او جز يك حصیر که روی آن می خوابید و سنگی که سر به روی آن می گذاشت چیزی به دست نیامد ! قبر شیخ کمال که کمال الدین بهزاد هراتی نقاش و مینیاتورساز معروف دوره صفویه نیز در کنار وی آرمیده هنوز باقی و زیارتگاه ارباب ذوق و صفات .

از بهترین غزلهای اوست :

بهر کوئی چو من دیوانه‌ای هست	مراد کوی جانان خانه‌ای هست
به دست ارنیست چوبت شانه‌ای هست	بزن چوبش که دزد است آن سر زلف
کز آن مه نور در هر خانه‌ای هست	منور شد به نورت دیده ، دل نیز
در این مجلس مگر ییکانه‌ای هست؟	نوا ی ما به زاهد در نکیرد
که زیر خرقه‌ام پیمانه ای هست	مزن ای خم شکن بر صوفیان سنگ

« کمال » ارنیست هیچت لایق دوست

غزلهای تر رندانهای هست

هر شبی تا به سحر دست دعا بکشایم
 تا مگر يك شبت آن بند قبا بکشایم
 همچو من عقده گشائی نبود در عالم
 گر گره زابروی آن ترك خطا بکشایم
 مرغ دل باز هوای سر زلفش دارد
 گاه آن شد که منش بند زپا بکشایم
 مهر آفاق شود مشک فشان ، گر نفسی
 راز کیسوی تو با باد صبا بکشایم

حالیاً عزم سفر دارم و ره درپیش است
 بار بر بسته ندانم که کجا بگشایم
 چه گره‌ها که گشاده شود از کار «کمال»
 گر شبی حلقه آن زلف دو تا بگشایم

دولت‌شاه ص ۳۶۳ . بهارستان جامی ص ۱۱۸ . نجات الانس ص ۶۱۱ . مجالس -
 النفسائس ص ۳۵۵ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۴۵۵ . آتشکده ص ۳۱۹ - ۳۳۹ . مجمع -
 الفصحا ج ۴ ص ۵۶ . مرآت الخیال ص ۵۸ . ریاض العارفین ص ۲۰۰ . قاموس -
 الاعلام ج ۵ ص ۳۸۸۶ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۳۰۷ . ربحانة الادب ج ۲ ص ۲۰۳ .
 تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۵۷ . از سعدی تا جامی ص ۲۲۳ . تاریخ ادبیات -
 هرمان اته ص ۱۸۸ . فرهنگ سخنوران ص ۴۸۹ . مقدمه دیوان کمال خجندی .

تاریخ وفات کوهی شیرازی

چنین خواندم که در صدسال عمرش	به آسایش دمی نغنود کوهی
به ناکامی سرآمد روزگارش	ز خاطر زنگ غم زردود کوهی
قناعت کرد از دنیا به غاری	ولی شد عاقبت مخمود کوهی
دل می جست تاریخ وفاتش	ندا آمد که : (عارف بود کوهی)

۴۰۴ ق

۱۴۸ - کوهی : شیخ علی ، معروف به بابا کوهی ، از شعرا و عرفای سده
 چهارم هجری است . وی در شیراز چشم
 به جهان گشود . در ابتدای جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و از بزرگان علم و ادب

کسب فضل و کمال نمود و به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده سپس به زادگاه خود برگشت و در یکی از کوههای شمالی شیراز خلوت گزیده به ریاضت و عبادت مشغول گردید .

محضروی همواره مرجع اکابر صوفیه بوده است. بابا کوهی نزدیک به صدسال عمر کرد و چون بیشتر ایام عمر را در همان کوه گذرانید به کوهی مشهور شد ، در شعر هم کوهی تخلص می کرد . دیوان بزرگی از وی به جا مانده و اغلب اشعارش در مبانئ عرفانی و بیان توحید سروده شده است .

وفات کوهی به سال ۴۰۴ اتفاق افتاد و در عبادتگاه خود به خاک سپردند . آرامگاه او در کنار شهر شیراز بر فراز کوه بلندی واقع است و از همه جای شیراز دیده می شود .

از اوست :

گر صد هزار شاهد رعنا نموده رخ

منگر به روی جمله که آن دلستان یکی است

* * *

هر که از لطف چو زنجیر تو دیوانه کند
ز آشنایان جهانش همه بیگانه کند

* * *

ای که از فرط بزرگی می ننگجی در جهان

در دلم کان قطره خونی است چون جا کرده ای؟

تاریخ وفات گلشن مشهدی

فشانده آخر فلك دامان بگلشن
 سخن بی پرده باید گفتن ، اینک
 اجل از پیش چشمش پرده برداشت
 یکی آزاده مردی بود وز انجاست
 ز فضل و شعرش اینجا چون نویسم؟
 دریغا، گشته بود از جور گردون
 روا باشد اگر دائم بنالند
 پی تاریخ وی «نظمی» رقم زد:

پربشان شد سر و سامان بگلشن
 دهد کلك فنا فرمان بگلشن
 کنون پیداست هر پنهان بگلشن
 همین آزادگی عنوان بگلشن
 مگر سازم یکی دیوان بگلشن
 سرا پا زندگی زندان بگلشن
 ادیبان از دل و از جان بگلشن
 (هزاران رحمت از یزدان بگلشن)

۱۳۹۴ ق

۱۴۹ - گلشن : علی اکبر ، فرزند حاج محمد ، به سال ۱۳۱۹ هجری قمری
 در تربت حیدریه دیده به جهان گشود. پدرش از
 بازرگانان معتبر خراسان و یزدی الاصل بود که در هفت سالگی شاعر در گذشت .
 گلشن تحصیلات ابتدائی و قسمتی از فنون شعر را در زادگاه خود از استادان بزرگی
 چون : میرزا احمد سهیلی و استاد احمد بهمنیار فرا گرفت ، هجده ساله بود که
 به مشهد آمد و به شغل روزنامه نگاری پرداخت .

وی از روزنامه نگاران ورزیده خراسان بود که ۵۰ سال روزنامه « آزادی »
 را بدون وقفه و تعطیل در آن شهر انتشار داد . گلشن از چهارده سالگی شعر می سرود

و در انواع شعر طبع آزمائی می کرد ، دیوان اشعارش که به پنجهزاریت می رسد در سال ۱۳۳۲ خورشیدی چاپ و منتشر گردید . علاوه بر آن ، کتابهایی نیز دارد که از مهمترین آنها کتاب «داستانها و داستانها» و مثنوی «شاهان و ارون بخت» را می توان نام برد . همچنین تذکره ای دارد موسوم به «گلشن ادب» شامل شرح حال و منتخب اشعار شعرای خراسان در دوازده قرن و این نخستین تذکره ای است که از شعرای خراسان نگارش یافته است .

گلشن با استاد محمود فرخ دوستی و رابطه نزدیکی داشته و حتی آخرین روز زندگی نیز در منزل وی بوده است . او ۷۵ سال در این جهان زیست و سپیده دم روز شنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۵۳ برابر ۱۳۹۴ هـ . ق در مشهد وفات یافت و در باغ خواجه ربیع به خاک سپرده شد .

از اوست :

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پا مال است

* * *

هر روز زین خراب غم آباد می روند

جمعی که هفته دگر از یاد می روند

این زندگی حلال کسانی که در جهان

آزاد زیست کرده و آزاد می روند

چون غنچه چند تنگدل ازغم نشسته اند ؟

آنان که همچو گل همه برباد می روند

با غم ندارد ارزشی این عمر وای خوشا
 آنان که شاد زیسته و شاد می روند
 بیداد گر مباش به یاران که بندگان
 چون «گلشن» از در تو زبیداد می روند

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۲۰۴ . فرهنگ سخنوران ص ۴۹۷ . یاد نامه
 گلشن آزادی .

تاریخ وفات گلشنی آذربایجانی

چو بر بست رخت از جهان «گلشنی»
 شنیدم که آن مرد والا کهر
 به دوران خود دانش و فضل او
 به اشعار نغز و نشاط آفرین
 به گنجینه عمر آن نکته دان
 ولی زنده جاودانست او
 (یکی عارف نکته‌دان بود او)

۹۴۰ ق

زمان نیز ناب آسیابی است کاو
 ز «نظمی» چو تاریخ وی خواستم
 چنین دانه بسیار درهم فشرد
 رقم زد: (پلی گلشنی مردمرد)

۹۴۰ ق

۱۵۰ - گلشنی : شیخ ابراهیم ، فرزند محمد ، به سال ۸۳۰ هجری در شهر (آمد) « دیار بکر امروزی » به دنیا آمد . پدرش از علمای بزرگ عصر خود بود که در آغاز شاعری و جوانی گلشنی در گذشت و گلشنی تحت کفالت عموی خود به تحصیل پرداخت .

ادبیات فارسی و عربی را در زادگاهش به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل عازم خراسان گردید ولی چون در تبریز اطلاع حاصل کرد که خراسان رونق علمی پیشین خود را از دست داده است و شعرا و فضلا از همه جای مملکت به تبریز روی آورده اند از تصمیم خود منصرف شد و در تبریز رحل اقامت افکند .

پس از چندی آوازه فضل و هنرش در آذربایجان پیچید و به پایمردی قاضی حسن وزیر اوزون حسن آق قویونلو به دربار راه یافت و در اندک زمانی کارش بالا گرفته مهرداری دربار را عهده دار گردید .

گلشنی تا انقراض سلسله آق قویونلو مورد عزت و احترام بود ولی از آغاز حکومت صفویه که دوره ترقی تصوف در ایران پایان پذیرفت او چون مذهب تسنن داشته ناگزیر تبریز را به قصد مصر ترک گفت ، در مصر خانقاهی ترتیب داد و بقیه عمر را به عبادت و ارشاد گذراند .

شیخ ابراهیم ازدوستان نزدیک جلال الدین دوانی و شاعر نامی ، عبدالرحمن جامی بوده است . شیخ علاوه بر دیوان قصائد و غزلیاتش که به ۲۰ هزار بیت می رسد یک مثنوی دارد چهل هزار بیت که آن را به پیروی از مثنوی مولوی سروده است .

همچنین دیوانی به زبان عربی و دیوانی به ترکی دارد که بسیار قطور است . این شاعر عارف در علم فقه و تفسیر و حدیث از کم نظیران روزگار خود به شمار می رفت .

وفات گلشنی به سال ۹۴۰ هجری قمری در ۱۱۰ سالگی در مصر اتفاق

افتاد و همانجا به خاک سپرده شد. تاریخ وفات او را عارفی استانبولی که یکی از مریدانش بوده چنین گفته است.

کرد رحلت ز گلستان وفا
زد قدم بر نشیمن لاهوت
گفت هاتف برای او تاریخ:
کشنی اغنی شیخ ابراهیم
شد به خلوتسرای انس مقیم
(مات قطب الزمان ابراهیم)

۹۴۰ ق

از اوست:

دل سرگشته ز من آب بقا می طلبد
آنکه خود منبع آن است ز ما می طلبد
ای عجب، آنکه از او شده ز ابرگ و نوا
از من خاک نشین، بر گک و نوا می طلبد
یار در خلوت و می در خم و ساقی سرمست
دیگر از طالع فیروز چها می طلبد؟
من و دل در طلب جلوۀ عشقیم، ولی
نفس ما را ز هوس، سر به هوا می طلبد
«کشنی» از همه اسباب جهان مستغنی است
قله قاف قناعت چو هما می طلبد

تاریخ وفات لاهوتی کرمانشاهی

کلك معنى طلب لاهوتی	حیف و صدحیف که افتاد از کف
جان پر تاب و تب لاهوتی	دیگر از پنجه غم گشت رها
آسمان بست لب لاهوتی	گر چه آخر زره کور دلی
کوشش روز و شب لاهوتی	لیک همواره ثمر بخش بود
خامه بوالعجب لاهوتی	نفر و ارزنده اثرها دارد
شیوه منتخب لاهوتی	در سخن نیست میسر به کسی
گفت: (فضل و ادب لاهوتی)	رمز تاریخ وی از دل جستم

۱۳۷۵ ق

۱۵۱ - لاهوتی: ابوالقاسم، فرزند الهامی، به سال ۱۳۰۵ هجری در کرمانشاه به دنیا آمد. پدرش الهامی طبع شعر داشت، لاهوتی چون دریک خانواده شعر دوست تربیت یافت از ۱۴ سالگی به سرودن شعر آغاز کرد و ۱۸ ساله بود که نخستین شعر او در روزنامه حبل المتین کلکته چاپ و منتشر گردید.

لاهورتی هم بزمی بود وهم رزمی، در انقلاب مشروطیت به آزادیخواهان پیوست و دریک نبرد خونین با مستبدان رشت به دریافت نشان افتخار از ستارخان سردار ملی نائل آمد. او به سال ۱۳۳۰ که در خدمت ژاندارمری بود به اتهام خرابکاری در ژاندارمری به اعدام محکوم گردید ولی چون از محکومیت خود آگاه شد به کشور

عثمانی گریخت و پس از سه سال اقامت در استانبول مجدداً به ایران بازگشت .
 در سال ۱۳۴۰ که ناخشنودی مردم هرج و مرج به بار آورده بود لاهوتی به کمک
 آزادیخواهان آذربایجان در تبریز قیام کرد و پس از ۱۰ روز مبارزه با قوای
 سرتیپ ظفرالدوله ، شکست خورده به روسیه فرار کرد و مدت ۳۵ سال در آن کشور
 به سر برد تا در اسفند ماه ۱۳۳۵ شمسی برابر ۱۳۷۵ هجری قمری به سن ۷۰ سالگی
 در مسکو درگذشت .

لاهوتی در این زندگانی پرماجرای خود هیچ وقت بی کار نشست و شب و
 روز به آفرینش آثار ادبی و اجتماعی مشغول بود . در زمان اقامت خود در استانبول
 که بیش از سه سال طول کشید مجله ادبی پارس را به زبان فارسی و فرانسه منتشر
 می کرد .

تالیفات زیادی از این شاعر پرکار به یادگار مانده که معروف ترین آنها
 « دوشان لاهوتی » و « جنگ آدمی زاد با دیو » و « ایران نامه » است که
 اولی و دومی در مسکو و سومی در استانبول چاپ شده است . دیوانش در مسکو و
 استانبول و یک بار نیز در تبریز به چاپ رسیده است .

از اوست :

ترسم آزاد نسازد ز قفس ضیادم

آنقدر تا که رود راه چمن از یادم

بسکه ماندم به قفس رنگ گل از یادم رفت

گرچه با عشق وی از مادر گیتی زادم

روز خوبی هم اگر داشته‌ام یادم نیست

آتش از آه به کاشانه صیاد زخم
 گس از این بند اسارت نکند آزادم
 شور شیرین و شکر خنده دلداری نیست
 ورنه من در هنر استاد تر از فرهادم
 بارها دست اجل گشت گریبان گیرم
 باز هم دامن عشق تو ز کف نهادم
 ز اولین نکته که تعبیر نمودم از عشق
 کرد تصدیق به استادی من استادم
 دیگر این شکوه ز من پیش رقیبان ظلمست
 من که بی چون و چرا هر چه تو گفتی دادم
 گر چه باشد غم عالم به دل « لاهوتی »
 هیچ کس در غم من نیست ، از این دلشادم

* * *

زهی دل ، آفرین دل ، مرجا دل	نشد يك لحظه از یادت جدا دل
نمیدانم چه باید کرد با دل ؟	ز دستش یکدم آسایش ندارم
مگر برگشت از راه خطا دل	هزاران بار منعش کردم از عشق
ستمکش دل ، پریشان دل ، گدا دل	درون سینه آهسی هم ندارد
زهی ثابت قدم دل ، با وفا دل	بشد خاك و ز کویت بر نخیزد
چو عشق آمد کجا عقل و کجادل؟	ز عقل و دل دگر از من میرسید
حیا کن یا تو ساکت باش یا دل	تو « لاهوتی » ز دل نالی ، دل از تو

تاریخ وفات لسانی شیرازی

هر چند که رخت خود «لسانی»
لیکن به میان اهل معنی
در گوش زمین سرود، آوخ
آن نادره گو که در لطافت
از تیر اجل چو مرغ طبعش
ارباب ادب به سال مرگش

بر بست از این جهان فانی
آوازه اوست جاودانی
آن نغمه که بود آسمانی
شد شهرت شعر او جهانی
افتاد سبک ز پر فشانی
گفتند که: (فوت شد لسانی)

۹۴۱ ق

۱۵۲ - لسانی : ... از شعرای برجسته شیراز بود ولی بیشتر ایام عمر را در

بغداد و تبریز گذراندید . شاعری بسیار وارسته و خوش صحبت

بود ، در فضل و ادب به اغلب شعرای زمان خود برتری داشت .

شریف تبریزی که از شاعران قوی دست دوره صفویه به شمار می رود شاگرد

او بوده است . علاوه بر آن ، بسیاری از شعرای تبریز از محضروی بهره می جستند .

لسانی در زمان شاه اسماعیل صفوی شهرت فراوان یافت . بنا به نوشته بعضی از تذکره

نویسان . نزدیک به صد هزار بیت شعر گفته و قصاید زیادی در مدح پیغمبر اکرم (ص)

و حضرت علی (ع) سروده است .

اشعاری که از این شاعر خوش قریحه به یادگار مانده بسیار لطیف و دلنشین

می باشد . مرحوم رشید یاسمی می نویسد : « نسخه ای از دیوان او در موزه بریتانیا

بعلامت 307 ضبط است ، وفات لسانی به سال ۹۴۱ هجری قمری در مسجد جامع تبریز اتفاق افتاد در مقبره الشعراى سرخاب به خاک سپرده شد . نام وی از هیچ مأخذی به دست نیامد .

از اوست :

نه با تو دست هوس در کمر توان کردن
 نه آرزوی تو از دل به در توان کردن
 نه از پی تو توان آمدن ز بیم رقیب
 نه از تو رو به دیار دگر توان کردن
 فغان که گریه من آنقدر زمین نگذاشت
 که از فراق تو خاکی به سر توان کردن
 چنین که عاشق روی توام ، ز بیم رقیب
 کی از جمال تو قطع نظر توان کردن ؟
 د لسانی ، از پی وصل تو گر زیاده رود
 متاع زندگیش مختصر توان کردن

* * *

نه لاف از درد عشق دلربائی می توانم زد
 نه در راه وفایش دست و پائی می توانم زد
 تو کز سوز محبت بی نصیبی چاره خود کن
 که من پر وانه ام خود را به جائی می توانم زد

* * *

به دل دردی کز آن شیرین شمایل داشتم گفتم
گذشتم از سر خود ، هر چه در دل داشتم گفتم

مجالس النفائس ص ۱۶۰ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۵۶ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۱۷ .
تحفه سامی ص ۱۰۴ . مجمع الخواص ص ۱۳۲ . روز روشن ص ۷۰۰ . آشکده ص ۲۹۹ .
مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۶۹۶ . قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۹۹۰ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۱۵ .
تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۹ .

تاریخ وفات متین اصفهانی

روزی که «متین» اصفهانی در راه بهشت گشت راهی
گفتند برای سال فوتش : (پیوست برحمت الهی)

۱۱۷۵ ق

۱۵۳ - متین : میرزا عبدالرضا ، فرزند شیخ عبدالله ، از کویندگان دوره

زندیه است . پدرش اهل نجف بود که

مدتی در اصفهان اقامت گزید و متین در آن شهر به دنیا آمد .

متین فنون شعر را از شعرای اصفهان فرا گرفت . وقتی که به رموز و دقایق

شعر خوب آشنا شد به هندوستان سفر کرد و مانند سایر شعرا عزت و احترام دید . مؤلف

تذکره روز روشن می نویسد : « در اکثر اشعار متبع شیخ محمدعلی جزین بود و

شیخ تحسین کلامش می نمود در فن معما که مال مهارت داشت ، دیوانش قریب به دوازده

هزار بیت است »

وفات متین به سال ۱۱۷۵ هجری قمری درهند اتفاق افتاد .

ازاوست :

جز حدیث عشق، حرفی نیست دردیوان ما

سوره یوسف بود سرتاسر قرآن ما

شاخ گل را می کند فواره خون درچمن

ابراگر بر دارد آب از دیده گریان ما

سربرون آریم چون سیل از گریبان محیط

گرد هستی دست بر دارد گرازدامان ما

شیمخ خاموشیم اما روی گرمی کو «متین»؟

تا شود بر خلق روشن، آتش پنهان ما

* * *

به عزم کلشن امشب بر قبی تابانه می آید

خسی باقی است پنداری ز خاک آشیان ما

* * *

از بهشت و حورو کوثر دست بردارد «متین»

گوشه امن و شراب ناب و روی ساده را

تاریخ وفات مجمر اصفهانی

آه از آن «مجمر» که روزمرک او
 شد بهم پیچیده طومار ادب
 سال تاریخ وفاتش خواستم
 عالمی را دل به خون غلتیده شد
 چون بساط عمر او پیچیده شد
 آمد از غیم ندا: (بخشیده شد)

۱۲۲۵ ق

۱۵۴ - مجمر: سید حسن، از سخنسرایان معروف دوره قاجاریه است.

وی به سال ۱۱۹۰ هجری قمری در زواره

ازحوالی اصفهان متولد شد، ازدوران کودکی ذوق و قریحه سرشاری داشت، پس
 از تحصیل علوم ادبی در اصفهان، به تهران آمد و به وسیله میرزا عبدالوهاب نشاط
 به دربار فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) راه یافت و مورد عنایت ملوکانه واقع
 شد و به لقب مجتهدالشعراء ملقب گردید.

مجمر از شعرای دوره بازگشت ادبی به شهر می رود و بیشتر شهرت وی
 به غزلیات و قصاید اوست که به شیوه گویندگان پیشین ساخته است، بعضی از غزلهای
 سعدی را استقبال کرده و بخوبی از عهده برآمده است.

در قصیده سرائی، از انوری و امیر معزی و خاقانی پیروی کرده و اغلب قصاید
 خود را بامدح فتحعلیشاه و درباریان او به پایان رسانیده است. دیوان او به پنج هزار

بیت قصیده ، غزل ، قطعه و مثنوی می رسد که در تهران چاپ شده و در دست است.
مجموعه به سال ۱۲۲۵ هجری در سی و پنج سالگی در تهران در گذشت و در
قم به خاک سپرده شد .

از بهترین غزل‌های اوست :

زنم هر شب هزاران بوسه پای یاسبانش را
که تا بگذارم یکبار بوسم آستانش را
نهان هر شب به کویش می روم نالان و می ترسم
مبادا ناله های من کند آگه سگانش را
مراکز ضعف نبود قوت داد و فغان ، گیرم
که روزی افکند گردون به چنگ من عنانش را
مگر این وادی عشق است و این لیلی است در محمل؟
که هر خاری زنده دستی ، به دامن رهروانش را
تو خود گو چون زدل بیرون کنم مهر بتان ناصح؟
کسی از تن جدا کی می تواند کرد جانش را؟
به بزم از گردش چشم و اشارت‌های ابرویش
توان با مدعی دانست اسرار نهانش را
نیابی در درون این دل آزرده ام چیزی
بجز پیکان بیدادش ، شکافی گر میانش را
بغیر از آنکه گردد طایری بی خانمان ، دیگر
چه حاصل زین که می سوزی نوای برق آشیانش را؟

از آن بگذشت آن بیدادگر بر تربت «مجمر»

که چون نی بازاندر ناله آرد استخوانش را

نگارستان دارا ج ۱ ص ۱۲۶ . تذکره اختر ج ۱ ص ۱۸۶ . سفینه المحمود ج ۱
ص ۲۸۶ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۹۷۱ . ریاض العارفین ص ۵۱۷ . ریحانة الادب -
ج ۳ ص ۴۶۳ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۰ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۰ .

تاریخ وفات مجید طالقانی

آن فاضل خوشدل و وفاکیش	درویش مجید طالقانی
آوازه او ز «میر» شد بیش	آن قدوه اهل دل که در خط
و آسود ازین تلاش و تشویش	روزی که گسست دل ز عالم
خواندند چو (رحمتی به درویش)	تاریخ وفات وی عیان شد

۱۱۸۵ ق

۱۵۵ - مجید : عبدالمجید ، معروف به درویش عبدالمجید طالقانی، فرزند
عبدالله ، از شاعران و خوشنویسان چیره دست
دوره زندیه بود که در خط شکسته رونق بازار دیگران شکسته و دست همگان
را از پشت بسته است . وی علاوه بر هنر خطاطی و خوشنویسی ، در شعر نیز توانائی
کامل داشته و مجید تخلص می کرده است.

از انواع شعر، اغلب به سرودن غزل می پرداخت و اشعاری که از وی به یادگار

مانده به دوهزار بیت می‌رسد. دراصل طالقانی بود ولی بیشتر ایام عمر را در اصفهان به گوشه‌نشینی و درویشی گذرانید و با شاعران بزرگی چون: میرسید علی مشتاق و سیداحمد هاتف و حاجی سلیمان صباحی و آقا محمد عاشق و میرزا محمد نصیر طبیب و آذریبگدلی و ملاحسین رفیق هم‌زمان و هم‌صحبت بوده و در نهضت بازگشت ادبی سهمی داشته است.

درویش عبدالمجید روز چهارشنبه پانزدهم محرم سال ۱۱۸۵ هجری قمری در عین جوانی در اصفهان وفات یافت و جسد او را در تخت فولاد مقابل تکیه میر - ابوالقاسم فندرسکی به خاک سپردند.

از اوست:

پرسید کسی دوش ز بزم‌ت‌خبر از من
 پنداشت که من داشتم از خود خبر آنجا
 ظلم است که بیرون کنیم از قفس اکنون
 کز جور نوام ریخته شد بال و پر آنجا
 دوران تو «مجید» آرزوی خلد ندارد
 کآنجا که توئی از همه جا خوبتر آنجا

* * *

علاج درد دل من توانی و نکنی
 فغان که چاره این کار دانی و نکنی
 از این فزون نتوانی به من جفا، ورنه
 تو آن‌نی که جفائی توانی و نکنی

«مجید» از توبه درد است و چاره دردش

کسی بجز تو نداند، تو دانی و نکنی

* * *

صدچاک در دل ای پسر، دارم زجورت بیشتر

در دل مرا چاک دگر، زان چاک پیراهن مزین

بر چشم مستش کن نظر، وان عارض چون گل نگر

نام می و ساغر مبر، حرف گل و گلشن مزین

صیدت «مجید» ای بی وفا، کز یا فکندیش از جفا

بر صید افتاده ز پا، تیغ ای شکار افکن مزین

تذکره اختر ج ۱ ص ۱۷۰ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۵۰ . سفینه محمود ج ۱
ص ۳۰۱ . آثار عجم ص ۵۴۵ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۷۳ . آتشکده ص ۴۱۵ . صبح
گلشن ص ۳۶۷ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۹۳۱ . روز روشن ص ۷۱۶ . ریاض العارفین
ص ۲۵۰ . ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۶ .

تاریخ وفات مجیر بیلقانی

هرگز نمرده است و نمیرد «مجیر دین»

زیرا که : نام نامی او در زمانه ماند

آوازه‌اش به شعر و ادب جاودانه ماند

از آن چه‌م که خود به جهان ماند یا نماند؟

«نظمی» رقم زد از پی تاریخ رحلتش :

(نام مجیر دین به ادب جاودانه ماند)

۵۸۷ ق

۱۵۶ - مجیر : مجیرالدین، از گویندگان بنام سده ششم هجری است .

زادگاه وی قصبه « بیلقان » از توابع شروان

بود . مجیر در قصبه سرائی دستی قوی داشته و از سبک و شیوه سخن سرایان پیشین

چون : فرخی و منوچهری پیروی می کرده است ولی در همه اشعارش سادگی و

روانی سخن را رعایت می کند .

از احوال و آثار این شاعر توانا چنین بر می آید که مردی ستیزه جو و

تکخو بوده ، چنانکه با بسیاری از شعرای معاصر خود به جدال برخاسته است .

در آغاز شاعری به مدح شروانشاهان پرداخت ، سپس ستایشگر سلاجقه عراق و

اتابکان آذربایجان گردید و از طرف اتابکان به حکمرانی اصفهان منصوب شد .

مجیر نیز از جمله شاعرانی است که با ستایشگری امیران و شهریاران به نام

ونائی رسیده‌اند . از جمله ممدوحان او شمس الدین ایلدگز (۵۵۵ - ۵۶۸) و
نصرة الدین جهان پهلوان (۵۶۸ - ۵۸۱) و قزل ارسلان (۵۸۱ - ۵۸۷) را می‌توان
نام برد .

مجیرالدین ، استاد خود خاقانی را هجو گفت :

پیروزه آسمان نکینم زبید بر توسن روزگار زینم زبید
ازخرمن نظم و نثر، چون خاقانی بالله که هزار خوشه چینم زبید

و این کار او را باید مکافات عمل خاقانی دانست که استاد و پدر زن خود
ابوالعلائی کنجوی را به باد هجو گرفت !

دیوان وی شامل قصاید بلند و غزل‌های نغز و لطیف است که جمعاً به پنج هزار
بیت می‌رسد . وفات مجیر به سال ۵۸۷ هجری قمری در تبریز اتفاق افتاد و در
مقبرة الشعراى سرخاب پهلوی قبر استادش خاقانی به خاک سپردند .

از تغزلات اوست :

نیست روزی که به من از تو جفائی نرسد
وز فراقت به دلم رنج و عنائی نرسد
دل به درد تو اگر خوش نکنم خوش نبود
چون یقین شد که مرا از تو دوائی نرسد
می‌زیم با تو گر از بخت خطائی نبود
می‌کنم جهد گر از چرخ قضائی نرسد

عمر در کار وصال تو کنم، ترسم از آنک
 برسد عمرم و این کار به جایی نرسد
 در زبانم به شب و روز دعای لب تست
 چه کنم؟ دست من الا به دعائی نرسد
 * * *
 ربود چشم من از لعل تو گهر ریزی
 گرفت زلف تو از کار من پریشانی
 همیشه رشک من از آفتاب و سایه بود
 که با تواند چو در مجلسی و میدانی
 به حسن، یوسف عهدی و این عجب که مرا
 دلی به چاه زنخدان تست زندانی
 زمن شنوسخن حسن خود که کس نکند
 حدیث یوسف مصری چو پیر کنعانی
 او خود را در علم و فضیلت استاد بیمانند و بالاتر از همه میداند:

شادم که شده است گردن دهر
 سنگ سخن از مجرّه بگذشت
 از گـوهر نظم من مـزین
 تا یافت ز طبع مـن فلاخن

- تاریخ گزیده ص ۸۲۵ . دولتشاه ص ۱۲۸ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۳۰۶ . آشکده ص ۲۷ .
 مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۱۸۲ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۵ . سخن و سخنوران ص ۵۷۸ .
 ریحانة الادب ج ۳ ص ۴۷۶ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۱۷۲ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۲۰ .
 تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۱ ص ۷۲۱ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۹۹ .

تاریخ وفات محتشم کاشانی

«محتشم» آن شاعری کاندرا سخن
تا که بیرون رفت ازین محنت سرا
سال تاریخ وفاتش را شبی
کز سخن سنجان، یکی در جمع ما
یاقم مانند او بسیار کم
پشت چرخ ازمانم او گشت خم
با جمل می خواستم کردن رقم
آمد و گفتم: (فسوسا محتشم)
۹۹۶ ق

۱۵۷ - محتشم: علی، فرزند خواجه میر احمد کاشانی، از سرایندگان
برجسته دوره صفویه است که در زمان سلطنت شاه
طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) شهرتی به سزا یافت. او در کاشان بزاز بوده ولی از ذوق
وقریحه شاعری بهره ای تمام داشته است.

در انواع شعر طبع آزمائی کرده اما در مرثیه گوئی به اوج قدرت رسیده است.
بطوریکه می توان او را معروفترین شاعر مرثیه گویای ایران دانست. وی در واقعه کربلا
دوازده بندی دارد که در نوع خود بسی نظیر است و عده ای از شعرا آن را استقبال
کرده ولی هیچیک به خوبی از عهده بر نیامده اند.

محتشم در ساختن ماده تاریخ نیز بسیار چیره دست بود، در جلوس شاه اسماعیل
دوم (۹۸۴) شش رباعی سروده که ۱۱۲۸ تاریخ از آن به دست می آید! با اینکه در
زمان محتشم سبک هندی رواجی عظیم داشته و اغلب شعرا دارای آن سبک بوده اند
اما همه اشعار او به سبک عراقی سروده شده و بسیار ساده و شورانگیز است ولی در

بعضی از غزل‌های وی اییانی دیده می‌شود که می‌توان گفت: آنها آثار دوره جوانی شاعر است.

محتشم دو رساله به نام: «رساله جلالیه» و «رساله نقل عشاق» و همچنین دیوانی دارد نزدیک به چهارده هزار بیت که شامل: قصاید و غزلیات و مناقب و مرثیاتی و قطعات و رباعیات و مثنویات می‌باشد.

وفات او به سال ۹۹۶ هجری قمری در زادگاه خود کاشان اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپردند که هنوز بقعه و ساختمانش باقی است.

از غزلیات اوست:

جز من آنکس که به وصل تو نشد شاد که بود؟
 آنکه صد مشکلش از زلف تو نگشاد که بود؟
 غیر من کز تو به پابوس سگان خرسندم
 آنکه روئی به کف پای تو نهاد که بود؟
 جز دل من که فلك بسته بر او راه نشاط
 آنکه بروی دری از وصل تو نگشاد که بود؟
 بعد حرمان من نامه سیاه، آنکه به تو
 برگ سبزی و پیامی نفرستاد که بود؟
 تا بریدی زمن ای گنج مراد، آنکه ساخت
 دل ویران به ملاقات تو آباد که بود؟
 جز من تنگدل ای خسرو شیرین دهنان
 عمرها از تو به جان کردن فرهاد که بود؟

جز تو در ملك دل « محتشم » ای شوخ بلا
آنکه داد ستم و جور و جفا داد که بود ؟

* * *

عرق از برک کله انگیختنش را نگرید
آب و آتش بهم آمیختنش را نگرید
دامن افشاندن و بر خاستنش را بینید
ساغر افکندن و می ریختنش را نگرید
همچو طفلی که دهد بازی مرغان حریص
دام بنهادن و بگریختنش را نگرید
گرچه می گویم و غیرت به دهان می زندم
کوه سیم از کمر آویختنش را نگرید
جان دیوانه من می رود اینک بیرون
از بدن رابطه بگسیختنش را نگرید

مجمع الخواص ص ۱۴۷ . تحفه سامی ص ۱۹۰ . نصر آبادی ص ۴۷۲ - ۵۱۷ .
آتشکده ص ۲۵۳ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۶۰ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۷۱ . قاموس الاعلام ج ۶
ص ۴۱۷۴ . ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۷۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۲ . تاریخ
ادبیات براون ج ۴ ص ۱۵۹ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۵ . مواد التواریخ ص ۳۷ -
مقدمه دیوان محتشم کاشانی .

تاریخ وفات محمود شبستری

ایدریغ از «شیخ محمود» آنکه بود
آن خود آگاهی که بودش هر زمان
اینچنین وارسته ای روشن ضمیر
ملك معنی را فروغ افزود و فر
قول ما هرگز نپنداری کزاف
سال فوتش خواستم «نظمی» نوشت:

آستانش اهل معنی را پناه
دل پر از نور عنایات اله
از شبستر بر نخیزد هیچگاه
کاخ دانش را جلال افزود و جاه
گرگنی بر «گلشن راز» ش نگاه
(آه از آن واقف اسرار آه)

۷۲۰ ق

۱۵۸- محمود : محمود ، معروف به شیخ محمود شبستری، ملقب به سعدالدین،
فرزند عبدالکریم امین الدین ، از مشاهیر شعرا و
مشایخ عرفای آذربایجان است . وی به سال ۶۸۷ هجری قمری در قصبه «شبستر»
واقع در دوازده فرسخی تبریز به دنیا آمد . مدتی از دوران جوانی را به سیر و
سیاحت و تحصیل علم و ادب گذراند :

مدتی من ز عمر خویش مدید

صرف کردم به دانش و توحید

در سفرها چه مصر و شام و حجاز

کردم ایدوست، روز و شب تکتاز

شیخ در این سفرها با بسیاری از علما و عرفا ملاقات کرد و از مصاحبت
آنها بهره جست، سپس به تبریز بازگشت و به تحقیق و تألیف نشست. از تألیفات مشهور
او مثنوی «گلشن راز» و مثنوی «سعادت نامه» را می توان نام برد .

گلشن راز بهترین و دلپذیر ترین اثر اوست که آن را به سال ۷۱۷ سرود و تا کنون شرح‌های زیادی بر آن نوشته‌اند، این مثنوی بارها در ایران و هند و شوروی به چاپ رسیده است .

شیخ محمود در گلشن راز بسیار متین و زیبا سخن می‌راند و گاهی سخنان چنان پخته و شیرین و شورانگیز است که به عطار و مولوی شباهت دارد . شیخ در کرمان تأهل کرد و هنوز نوادگانش در آن شهر ، بنام خواجگان مشهورند . او سی و سه سال در این جهان زیست و به سال ۷۲۰ هجری قمری در شبستر وفات یافت و در کنار قبر استاد و پیرش بهاء الدین یعقوب تبریزی به خاک سپردند . قبر و بقعه بن دو عارف هنوز باقی و زیارتگاه صاحب‌دلان است .

ایاتی چند از گلشن راز :

چه شاید گفت از آن‌کان جای راز است	حدیث زلف جانان بس دراز است
مجنبتانید زنجیر مجانبین	میرس از من حدیث زلف پر چین
سر زلفش مرا گفتا که خاموش	ز قدش راستی گفتم سخن دوش
در او در پیچش آمد راه طالب	کجی بر راستی زان گشت غالب
همه جانها از و گشته مغفل	همه دلها از و گشته مسلسل
نشد یکدل برون از چنبر او	معلق صد هزاران دل زهر سو
به عالم در یکی کافر نماند	اگر زلفین خود را بر فشاند
نماند در جهان یک نفس مؤمن	و گر بگذاردش پیوسته ساکن
به شوخی باز کرد از تن سر او	چو دام فتنه می‌شد چنبر او

اگر زلفش بریده شد چه غم بود
 چو او بر کاروان عقل ره زد
 نیابد زلف او يك لحظه آرام
 ز روی وزلف خود صد روز و شب کرد
 گل آدم در آندم شد مخمر
 دل ما دارد از زلفش نشانی
 ازو هر لحظه کار از سر گرفتیم
 از آن گردد دل از زلفش مشوش
 رخش خطی کشید اندر فکوئی
 ز تاریکی زلفش روز و شب کن
 خضر وار از مقام بی نشانی
 از آنحال دل پر خون تباہ است
 ز حالش حال دل جز خونش نیست
 به وحدت در نباشد هیچ کثرت
 ندانم خال او عکس دل ماست
 دل اندر روی او یا اوست در دل
 اگر هست ایندل ما عکس آن خال
 گهی چون چشم مخمورش خرابست
 گهی روشن چو آن روی چو ماه است
 گهی مسجد بود، گاهی کنشت است

که گر شب کم شد اندر روز بفرود
 به دست خویشتن بروی گره زد
 گهی بام آورد، گاهی کند شام
 بسی بازیچه های بوالعجب کرد
 که دادش بوی آن زلف معنبر
 که خود ساکن نمی گردد زمانی
 ز جان خویشتن، دل بر گرفتیم
 که از رویش دلی دارد در آتش
 که ازمانیست بیرون خوبروئی
 ز خطش چشمه حیوان طلب کن
 بجو در خطش آب زندگانی
 که عکس نقطه خال سیاه است
 کز آن منزل ره بیرون شدن نیست
 که نقطه نبود اندر اصل وحدت
 و یادل عکس روی خال زیباست
 به من پوشیده شد این راز مشکل
 چرا می باشد آخر مختلف حال؟
 گهی چون زلف او در اضطرابست
 گهی تاریک چون خال سیاه است
 گهی دوزخ شود، گاهی بهشت است

گهی برتر شود از هفت افلاک گهی افتد بزیر توده خاک
پس از زهد و ورع گردد دگر بار شراب و شمع و شاهد را طلبکار

هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۱۱ . آتشکدص ۳۴ - ۱۱۹ . ریاض العارفین ص ۲۲۱ . از
سعدی تا جامی ص ۱۸۶ . صبح گلشن ص ۳۸۴ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۴ .
ریحانة الادب ج ۲ ص ۲۹۸ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۲۷ . مجمع الفصحا -
ج ۴ ص ۵۹ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۲۸ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۷۸ .

تاریخ وفات مستوفی قزوینی

آفرین بر روان « مستوفی » آن مهین فاضل و بزرگ استاد
آنکه مانند او به شعر و ادب مادر روزگار کمتر زاد
در «ظفر نامه» آن سخن گستر راستی داد شاعری را داد
تا که آن زبده سخن سنجان رخت بر بست ازین خراب آباد
فاضلی گفت بهر تاریخش : (جای آن با شه شهیدان باد)

۷۵۰ ق

۱۵۹ - مستوفی : احمد ، ملقب به حمدالله، فرزند ابی بکر قزوینی، از مشاهیر

مورخان و نویسندگان و شاعران سده هشتم هجری

است که در زمان خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی شهرتی عظیم یافت و در قزوین
به مقام و پایگاهی بلند رسید . از این شاعر و نویسنده توانا سه کتاب مهم به یادگار
مانده است .

یکی « تاریخ گزیده » که آن را در سال ۷۳۰ به نام خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله نوشته و بیشتر مطالب آن در شرح حال انبیا و اولیا و شعرا و پادشاهان نکارش یافته است .

دیگری « نزهت القلوب » که به سال ۷۴۰ هجری تألیف نموده و در آن ، چگونگی شهرها و راههای ایران و ممالک همسایه را بازگو کرده است .

سومی منظومه « ظفر نامه » که هفتاد و پنج هزار بیت است و مهمترین ظفر نامه‌ها محسوب می‌شود. مستوفی در نظم این کتاب از شاهنامه فردوسی پیروی کرده و آن را ظفر نامه نامیده است :

ظفر نامه کن نام این نامه را بدین تازه کن رسم شهنامه را

کتاب مزبور را که منحصر به فرد است به سال ۱۳۰۳ هجری در ایران برای موزه بریتانیا خریداری و از ایران خارج کرده‌اند و اکنون تحت شماره ۲۸۳۳ در کتابخانه بریتیش موزیوم لندن موجود است .

مستوفی ظفر نامه را که شامل وقایع تاریخی از صدر اسلام تا دوره مغول می‌باشد در سال ۷۲۰ آغاز کرد و در ۷۳۵ یعنی در مدت ۱۵ سال به پایان رسانید .

وفات مستوفی به سال ۷۵۰ در زادگاه خود قزوین اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپرده شد . بالای قبرش گنبد بلندی ساخته‌اند که هنوز آباد و باقی است .

ابیات زیر از آخرین قسمت ظفر نامه است که شاعر، فجایع و قتل عام سربازان مغول را به سال ۶۱۷ در شهر قزوین شرح می‌دهد :

بدانکه که شد شهر ، دریای خون	ده و هفت بودی ز ششصد فزون
ز شعبان گذر کرده بد هفت روز	که پیداشد آن محنت و درد و سوز
در آن وقت بد حاکم آن دیار	مظفر لقب ، مهتری نامدار

به حکم خلیفه، در آن شهره شهر
 چو لشکر در این مرز آمد به جنگ
 سه روز اندر آن، کس ندادند راه
 مغول اندر آمد به فزوین دلیر
 زن و مرد هر جا بسی کشته شد
 بسی خوب رویان ز بیم سپاه
 ز بیم بد لشکر رزم خواه
 نماند اندر آن شهر، جای گذر
 برفتند چندی به جامع درون
 به مسجد مغول اندر آتش فکند
 ز کار حکومت ورا بود بهر
 بیستند دروازه ها را به سنگ
 چهارم به شهر اندر آمد سپاه
 سر همگان آوریدند زیر
 همه شهر را بخت بر کشته شد
 بکردند خود را به خیره تباه
 نگون در فکندند خود را به چاه
 ز بس کشته افکند بی حد و مر
 پیرانده جان و به دل پر ز خون
 زبانه بر آمد به چرخ بلند

قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۹۸۱. ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۲. از سعدی ناجامی ص ۱۲۵.

چهل مقاله نخجوانی ص ۱۱۹. فرهنگ سخنوران ص ۱۷۲.

تاریخ وفات مسرور اصفهانی

چو «مسرور» آن شاعر نکته‌دان
بی سال تاریخ او کلک من
گرفتار در پنجه موت شد
نوشت: (آه مسرور هم فوت شد)
۱۳۴۷ ق

۱۶۰ - مسرور: حسین سخنیار، فرزند حاج محمد جواد کویائی، به سال ۱۳۰۸ هجری قمری در ده «کویا» از دهان اصفهان متولد شد. ادبیات فارسی و عربی و زبان فرانسه و انگلیسی را در اصفهان و شیراز و تهران نزد اساتید بر جسته زمان خود فراگرفت، قنون شعر را از فرصت الدوله شیرازی و دهقان سامانی بیاموخت و از آغاز جوانی به سرودن شعر پرداخت.

مسرور هم نویسنده‌ای شیرین بیان و هم شاعری توانا بود، علاوه بر شاعری، از هنر خوشنویسی و موسیقی نیز بهره‌ای داشت. در قدرت طبع و وسعت فکر، از معاصرین خود ممتاز بود.

وی در مهم‌ترین مسابقه شعری که در سال ۱۳۱۲ خورشیدی بوسیله مرحوم شاهزاده افسر در تعریف الواح تخت جمشید پیشنهاد شده بود از میان ۵۰ شاعر قوی دست، گوی سبقت را ربود. همچنین سال بعد در مسابقه جشن هزاره فردوسی که شاعران بزرگی چون: ملک الشعرای بهار و شهریار شرکت داشتند منظومه وی برنده شناخته شد.

او تألیفات زیادی دارد که از معروفترین آنها «امثال سائره» و «فرهنگ زبان» و «ده نفر قزلباش» را می‌توان نام برد. او شعر کم‌گفت ولی گزیده گفت. مجموعه اشعارش نخست به سال ۱۳۳۸ شمسی به نام «راز الهام» در تهران و بعد به سال ۱۳۴۷ به نام «یادگار سخنیار» در اصفهان به چاپ رسیده است. وی در سال ۱۳۴۷ شمسی به بیماری سرطان در تهران درگذشت.

مسرور این شعر را در وصف سعدی و شهر شیراز سروده است :

دیار فارس که سر سبز باد سامانش

مباد حادثه را ره به چار از کانش

گهی بیالد بر کورش سلحشورش

گهی بنازد بر حافظ غزل خوانش

گهی بر آید «دارا» به اوج اورنگش

گهی نشیند «صدرا» به صدر ایوانش

ز برق نیزه مردان پارس همت خواه

که ارمغان سفر بود مصر و سودانش

هنوز دیده فریب است نقش اصطخرش

هنوز گوش نواز است چنگ عرفانش

نشان عشق ز آرامگاه سعدی پرس

که پادشاه سخن خفته در شبستانش

امیر نثر و بیلاغت به ملک جاویدش

خدای شعر و فضیلت به عرش فرمانش.

چنان بساز سخن نغمه غزل بر بست

که پر صداست هنوز آسمان زایمانش.

به بوستان و گلستان خرام تا بینی
 چکامه گوی و نواخوان هزار دستانش
 گذشته بر چمنش هفتصدخزان و هنوز
 نبرده باد فنا برگی از گلستانش
 بمان که بینی تا هفتصد بهار دگر
 هنوز هر چه بچینی گل است و ریحانش
 نه تشنه کامی از روزگار مردادش
 نه زرد روئی از صورت زمستانش
 کلاه گوشه ایران به آفتاب رسید
 چو این سهیل شرف سرزد از گریبانش
 سلام کن چو به آن بارگاه انس رسی
 که در جواب، خوشآمدستانی از جانش
 سپس ز گفته «سرور» این ترانه نغز
 بخوان و همت عشقی طلب ز دربانش

ای آرزو هنوز جوانی	من پیر گشتم و تو همانی
در گاهواره دیدمت آنروز	امروز بینمت که چنانی
در صد هزار پرده نهفته	با صد هزار پرده عیبانی
گاهی پریش زلف پریشان	گاهی اسیر موی میانی
طراح آن شگرف جمالی	مداح آن شکوفه دهانی
افسانه ساز چشم سیاهی	افسون نویس سروروانی

تاریخ وفات مسعود سعد لاهوری

مسعود سعد سلمان ، آن شاعر بلا کش
 کز جور چرخ، عمری، حسرت کشید و حرمان
 تا از جهان فانی ، دامن فشانند و بگذشت
 از دوریش فلک زد ، صد چاک در گریبان
 مسعود نیست تنها ، آزرده خاطر از غم
 هر جا که اهل فضلی ، آزرده و پریشان
 تاریخ فوت او را ، پرسیدم از ادیبی
 گفتا که: (آه آه از مسعود سعد سلمان)

۵۱۵ ق

۱۶۱ - مسعود سعد : مسعود ، پسر خواجه سعد ، پسر سلمان ، یکی از
 قصیده سرایان گرانمایه ایران ، در سده
 پنجم هجری است . نیاکانش از همدان بوده اند چنانکه خود شاعر گوید :
 کردل به طمع بستم شعر است صناعت
 ورا حقیقی کردم اصل از همدان است
 ولی ولادت مسعود سعد در حدود سال ۴۴۰ هجری در لاهور ، از شهرهای
 هندوستان اتفاق افتاد . پدرش خواجه سعد از مستوفیان بنام دوره اول غزنوی بود ،
 مسعود نیز از آغاز جوانی و شاعری به خدمت دربار غزنویان پیوست و طرف توجه

امیران و پادشاهان واقع شد .

در سال ۴۶۹ با سیف الدوله محمود پسر سلطان ابراهیم (۴۵۰-۴۹۲) به هندوستان رفت و مدت ده سال در آنجا به نعمت و نوازش زیست. به سال ۴۸۰ سیف الدوله محمود مورد بدگمانی پدر واقع شد و با نزدیکان خود گرفتار و زندانی گردید . از آن جمله مسعود سعد بود که مدت هفت سال در قلعه های «سو» و «دهک» و سه سال در قلعه «نای» هندوستان زندانی شد :

هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

مسعود در این ده سال ، قصاید غرائی سرود و نزد سلطان ابراهیم فرستاد و عفو طلبید تا به شفاعت عمیدالملک عماد الدوله ابوالقاسم که یکی از ارکان دولت بود از زندان رهائی یافت . ولی پس از دو سال ، مجدداً دستگیر و مدت نه سال در قلعه «مرنج» زندانی شد و به این ترتیب نوزده سال از بهترین ایام عمر او در بند و زندان گذشت :

مر ترا هیچ باک نامد از آنک نوزده سال بوده ام بندی ؟

وی با اینکه در این نوزده سال ، رنجهای جانکاهی را تحمل کرد اما هیچگاه بردباری و مناعت طبع را از دست نداد . مسعود سعد از علوم فلسفی و ریاضی و هیئت و نجوم بهره مند بوده و به زبان عربی نیز احاطه کامل داشته است . بسیاری از شعرای معاصرش ، مانند : امیر معزی و ابوالفرج رونی و سنائی و رشیدی سمرقندی و عثمان مختاری او را به استادی ستوده اند .

به نوشته عوفی سه دیوان به فارسی و عربی و هندی داشته است ولی اکنون

جزدیوان فارسی که شامل شانزده هزار بیت قصیده، قطعه، مثنوی، غزل و رباعی می‌باشد اثر دیگری در دست نیست.

همه اشعار این شاعر بزرگ، به ویژه حبسیاتش بسیار لطیف و سوزناک است. نظامی عروضی درباره حبسیات او گوید: «ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود، در علو بیجه درجه است و در فصاحت بیجه پایه بود. وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود...»

مسعود سعد در اواخر عمر مدت پانزده سال سمت کتابداری کتابخانه سلطنتی را بر عهده داشت و با کمال عزت و احترام می‌زیست تا به سال ۵۱۵ هجری چشم از جهان فرو بست. دیوانش بارها چاپ شده و مشهور است.

از اوست:

آسان گذرانید جهان گذران را

زیرا که خردمند جهان خواند جهان را

پیش از تو جهان بودست، آن کن که پس از تو

گویند نکو بوده ره و رسم فلان را

پیراسته می‌دار بهر نیکی تن را

آراسته می‌خواه بهر پاکی جان را

میدان طمع جمله فراز است و نشیب است

ای امر کب پر حرص، فرو گیر عنان را

جان است و زبان است و زبان دشمن جان است

گر جانت به کار است نگه دار زبان را

دی رفت و جزا امروزمندان عمر که امید

بسیار بفرساید و برساید جان را

* * *

با همت باز باش و با کبر پلنگ

زیبا به که شکار و پیروز به خنک

کم کن بر غنلیب و طاووس درنگ

کانشا همه بانگ آمد و اینجا همدرنگ

* * *

مر خلق را ز عمر نپندارم

روزی که راحتی نرسد از من

از مردی و مروت بیزارم

گر هیچ آدمی را بد خواهم

* * *

کاندیشه بسیار بیچاند کار

اندیشه مکن به کارها در بسیار

ور توانی به کار دانان بسیار

کاری که برایت آید آسان بگذار

چهار مقاله عروضی ص ۴۳ . لباب الالباب ص ۴۲۳ . حدایق السحر ص ۶۲۵ .
 دولنشاء ص ۵۴ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۵۴۲ . هفت آسمان ص ۱۹ . آتشکده ص ۱۶۱ . مجمع
 الفصحا ج ۳ ص ۱۱۹۱ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۷۹ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله
 صفا ج ۲ ص ۴۸۳ . سخن و سخنوران ص ۲۰۷ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۷۴ . تاریخ
 ادبیات هرمان اته ص ۱۰۰ . مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان .

تاریخ وفات مشتاق اصفهانی

بنام به «مشتاق» شیرین سخن
 به تاریخ شعر و ادب، اصفهان
 اگر از جهان رخت بیرون کشید
 ز «نظمی» چو تاریخ وی خواستم
 بهین نکته سنج و مهین استاد
 چنان اوستادی ندارد به یاد
 ولی جاودان نامی از خود نهاد
 رقم زد: (علی یارمشتاق باد)

۱۱۶۹ ق

۱۶۲ - مشتاق: میرسیدعلی، از گویندگان به نام دوره زنده بوده که در

شهر اصفهان می زیسته است. وی طبعی روان

و ذوقی سرشار داشت و از استادان مسلم عصر خود به شمار می رفت.

مشتاق علاوه بر فنون مختلفه شعر و ادب، از علوم متداوله زمان خود نیز

بهرمند بود. در اصفهان انجمنی داشت که انجمن علمی و ادبی بود و اغلب سرایندگان

بزرگ چون: سید احمد هاتف و لطفعلی بیگ آذر و آقا محمدتقی صهبا و آقا

محمد عاشق و ملاحسین رفیق و سید محمد شعله و حاجی سلیمان صباحی در آن

انجمن شرکت جسته و به سخن سرایی می پرداختند و همه این گویندگان رموز و

دقایق شعر را از آن استاد فرا می گرفتند.

مشتاق در تجدید و احیای سبک عراقی می کوشید و می توان او را قافله سالار

شعرای دوره بازگشت ادبی دانست. دیوان اشعارش که چاپ شده و در دست است به چهار

هزار بیت می رسد که قسمت اعظم آن را غزلیات نغز و لطیف تشکیل می دهد. در

اشعارش معانی نو و مضامین بدیع فراوان به چشم می خورد .
 وفات وی در سال ۱۱۶۹ هجری قمری به سن ۶۸ سالگی در اصفهان اتفاق
 افتاد و در تکیه شیخ زین الدین به خاک سپردند و هنوز قبرش در آنجا باقی است :

از اوست :

گفتم ز صبر کار من آسان شود نشد
 طالع به حکم و بخت به فرمان شود نشد
 یا آنکه ترک او به جفا دل کند نکرد
 یا آنکه او ز کرده پشیمان شود نشد
 یا جان ز دام کفر خط او رهد نرسد
 یا آن فرنگ زاده مسلمان شود نشد
 یا همچو شمع ، آتش هجرت کشد نکشد
 یا گلخن فراق ، گلستان شود نشد
 یا ذوق شهد وصل تو از دل رود نرفت
 یا عادت من به تلخی هجران شود نشد
 یا خود به کوی وصل تو ، دل ره برد نبرد
 یا جذبۀ تو سلسله جنبان شود نشد
 « مشتاق » یا به راه غمت جان دهد نداد
 یا مشکل فراق تو آسان شود نشد

* * *

مرا بخت ، سبز از فلك دوش بود
 ز غمخواری وصل او در دلم
 نگاهش به من در سؤال و جواب
 چه گویم پس از هجر، از وصل وی؟
 لبش داشت صد رنگ با من سخن
 ز صهبای وصلش دلم تا سحر
 که آن سرو نازم در آغوش بود
 غم هر دو عالم فراموش بود
 سراپا زبان ، جمله تن گوش بود
 که آن جمله نیش، این همه نوش بود
 نه چون غنچه از ناز خاموش بود
 به رنگ خم باده در جوش بود

چه فیض امشب از وصل، « مشتاق » دید؟

کزین باده تا صبح بیهوش بود

ای رشته بند گیت در گردن ما

هم از تو بود رو بتو آوردن ما

ما را بگنه مگیر از لطف که هست

ز امید عطای تو گنه کردن ما

-
- آتشکده ص ۴۱۶ . تذکره اختراچ ۱ ص ۱۶۸ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۴۷ .
 سفینه محمود ج ۱ ص ۲۹۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۸-۲۰۹ . مواد التواریخ ص
 ۳۸۷ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۸ .

تاریخ وفات مشرب عامری

لاجرم در این گذر گاه جهان
گر جهان در شادیت کوشد مخند
نیک، یابد، عمر از کف رفته را
چون شد آن «مشرب» که در خوش مشربی
فاضلی نیکو دل و نیکو سیر
نکته پردازی که در دوران خود
بود نظمش در نکوئی چون گهر
سال وی جستم ز «نظمی» با دو طرز
گفت در فوتش ز هجرت رفته بود:

هست چون اندوه و شادی را زوال
ور فلک خون دلت نوشد منال
هیچ نتوان گفت جز: خواب و خیال
کس نبود از همگنان او را همال؟
شاعری فرخ رخ و فرخنده فال
کلك او آراست معنی را جمال
بود شعرش در روانی چون زلال
آنچه نیکو داند ارباب کمال
(یکهزار و یکصد و هشتاد سال)

۱۱۸۰ ق

۱۶۳ - مشرب: اشرف، معروف به میرزا اشرف عامری، اصلش از قبیله
اعراب بنی عامر بود ولی سالها در اصفهان سکونت
گزید و فنون شعر را نیز در آن شهر از میر سید علی مشتاق فرا گرفت، میرزا
اشرف مردی بسیار مبرز و هوشیار و در فن سیاق یگانه آفاق بود. دیوانی دارد در
حدود هزار و پانصد بیت و به نوشته مؤلف تذکره «اختر» تاریخی نیز داشته در چهار
جلد که از میان رفته است.

مشرب در زمان نادر شاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰) در خدمت دولت بود ولی بر اثر

اشتباهی مورد خشم واقع شد و نادر به چشم راستش میل کشید و میرزا اشرف از شغلش استعفا کرد و تا پایان عمر در شیراز به گوشه فقر و درویشی نشست و در به روی آشنا و بیگانه بست :

نه کامی از وطن جستم، نه طرفی بستم از غربت
 نه از بیگانگانم شاد شد خاطر، نه از خویشان
 مشرب به سال ۱۱۸۰ هجری قمری در شیراز وفات یافت و در بقعه شاه چراغ
 به خاک سپرده شد.

از اوست :

چه ره نواختی ای مرغ خوش ترانه عشق؟
 که نه رواق مقرنس پر از ترانه تست

* * *

وصل تو گفتم رسد بیشترم از اجل
 آه که از بخت بد این نرسید آن رسید

* * *

افسانه عشق ما خواندند به دستانها
 طفلان به دبستانها، مرغان به گلستانها

* * *

باشد نهفته گنج دو کونش در آستین
 دست نوکلی که نزد حلقه بر دری

رباعی

چون نیست درین سراچه کون و فساد
 از گردش آسمان کسی خرم و شاد
 خوشوقت کسی است کاین دم از عالم رفت
 بدبخت کسی است کاین دم از مادر زاد

* * *

ماهی که صباحت از جبینش می ریخت
 مشک از سر زلف عنبرینش می ریخت
 چون شاخ شکوفه دیدم از غارت باغ
 می آمد و گل ز آستینش می ریخت

- آتشکده ص ۴۱۹ . تذکره اختر ج ۱ ص ۱۷۴ . نگارستان دارا ج ۱ ص ۲۵۶ .
 سفینه محمود ج ۱ ص ۹۷ . مجمع الفصحا ج ۵ ص ۹۳۲ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۸۸ .
 ربحانة الادب ج ۴ ص ۲۹ . فرهنگ سخنوران ص ۵۴۳ .

تاریخ وفات مشرقی قزوینی

درینجا ، فلك آخر از کجروی
 ندانم چسان دیده آسمان
 چو گل ، دید پژمردن مشرقی؟
 بگو: (حیف از مردن مشرقی)
 بی سال تاریخ آن نکته دان

۱۰۵۰ ق

۱۶۴ - مشرقی : میرزا ملك ، از گویندگان خوش طبع و شیرین بیان
 دوره صفویه است . وی منشی مخصوص
 دربار شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) بوده و در مدح آن شهریار قصایدی نیز سروده است.
 او علاوه بر ذوق شعر ، در هنر موسیقی نیز چیره دست بود . مشرقی از اعیان
 زادگان شهر قزوین و مردی بسیار نیکسیرت و بلند همت بوده است .

حانم بیگ اعتماد الدوله که وزیر مقتدر وقت بود به مصاحبت این شاعر
 توانا رغبتی تمام داشت و همواره در نوازش وی می کوشید . به نوشته اغلب تذکره
 نویسان دیوانش به ده هزار بیت غزل ، قصیده ، قطعه و رباعی می رسد و یک نسخه
 خطی آن در موزه بریتانیا موجود است .

وفات مشرقی به سال ۱۰۵۰ هجری قمری در اصفهان اتفاق افتاد .

از اشعار اوست :

بر خیز که خود را به چراغی برسانیم

تا قوت بر هم زدن بال و پری هست

بگذشتی و بر چشم تر پا نهدادی

در راه تو گویا ز من افتاده تری هست

* * *

گر چو خورشید افسری می داشتم	در جهان من هم سری می داشتم
طرح دنیای نوی می ریختم	گر کف خاکستری می داشتم
می توانستم شکایت کرد ازو	غیر او گر دیگری می داشتم
غیر را با یار دیدم « مشرقی »	کاش با خود خنجری می داشتم

* * *

دل ز سیر چمن ، دلشکسته می آید
 چو داغ لاله ، در آتش نشسته می آید
 ز کعبه آیم و رشک آیدم به خونابی
 که از زیارت دلهای خسته می آید

تاریخ وفات معزی نیشابوری

کو «امیر معزی» آنکه ازو
آنکه در دولت و سعادت بود
اوستادی که در مقابل او
راستی در جهان شعر و ادب
بود در فاضلی، به عصر مثل
سال تاریخ مرگ او جستم
رفت آوازه ها به هر کشور
از همه شاعران بلند اختر
اهل فضل و هنر فکند سپر
کس ندید اینچنین سخن گستر
بود در شاعری، به دهر سمر
دل رقم زد: (امیر اهل هنر)

۵۴۲ ق

۱۶۵ - معزی : محمد، مکنی به ابو عبدالله، پسر عبدالملك برهانی
نیشابوری، از شاعران برجسته خراسان است.
رش عبدالملك برهانی شاعر دربار آلب ارسلان بود که در آغاز سلطنت ملک‌شاه
لمجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) در شهر قزوین در گذشت.
از برهانی جز این يك بیت معروف و پنج و شش بیت ماقبل آن، شعر دیگری
مانده است.

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق

او را به خدا و به خداوند سپردم

زادگاه معزی نیشابور است و در اشعار خود بارها از آنجا یاد کرده و سید -
سن غزنوی هم که معاصر وی بوده در ستایش او چنین گفته است:

در شعر ، همی زیادتی جوید
 بر طبع معزی خراسانی
 معزی در شعر پارسی مقام و مرتبتی بلند داشته و اغلب شعرا او را به استادی
 ستوده و از بزرگان سخن دانسته‌اند. وی در خدمت همه پادشاهان سلجوقی، به ویژه
 ملک‌شاه و پسرش سلطان سنجر بسیار محترم بود. سنجر همواره او را در کنار خود
 می‌نشاند و پدر می‌خواند بطوری که خود معزی گوید:

تا قیامت فخر من باشد که اندر بزم خویش

در بر تخت‌نشانی و پدر خوانی مرا
 امیر معزی ملك الشعرای دربار سلجوقی بوده و مقام و پایگاهی داشته که
 کمتر شاعری در زمان خود بدان دست یافته است. صاحب لب‌الباب می‌نویسد:
 « سه کس از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند. چنانکه کس را آن
 مرتبه میسر نبود.

یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت
 ملک‌شاه ، ناصر خسرو ، رشیدالدین و طواط، عمیق بخارائی و مسعود سعد معاصروی
 بودند ولی هیچکدام آن شهرت و آوازه را نیافت که او. امیر معزی دیوانی دارد
 در حدود نوزده هزار بیت که شامل: قصیده، غزل، قطعه و رباعی می‌باشد، سبک
 اشعارش خراسانی و به شیوه منوچهری و فرخی و عنصری نزدیک است.

درباره وفات او نوشته‌اند: سلطان سنجر روزی نشانه می‌زد که تیرش خطا
 رفته به سینه معزی خورد و مدتی از آن جراحت رنج می‌برد تا به سال ۵۴۲ هجری
 قمری در مرو درگذشت. سنائی در مرثیه او گوید:

تا چند معزای معزی؟ که خدایش
 زینجا به فلک برد و بقای ملکی داد
 چون تیر فلک بود قرینش، بهره آورد
 پیکان ملك برد و به تیر فلکی داد

از این ابیات که از یک فصیده مفصل اوست معلوم می‌شود که امیر معزی در آوردن مضامین عرب در شعر فارسی، توانائی بسزا داشته است:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
 نایکزمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
 ربع از دل پر خون کنم خاک دمن کلگون کنم
 اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
 از روی یار خر گهی ایوان همی بینم نهی
 وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
 بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی
 بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست وزغن
 آنجا که بود آندلستان بادوستان در بوستان
 شد گر گز و روبه را مکان شد گورو کر کس را وطن
 ابرست بر جای قمر، زهرست بر جای شکر
 سنگست بر جای گهر، خارست بر جای سمن
 زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراها را انگون
 دیار کسی گردد کنون کرد دیار یار من؟

از ساده‌ترین غزل‌های اوست:

آن زلف نگر بر آن برو دوش	وان خط سیه بر آن بنا گوش
هر دوشه پیش ماه و خورشید	مانده حاجیان سیه پوش
نی گرمی و بی فروغ آتش	چون عنبر و مشک دوش بردوش

آن داده به عاشقان غم و درد	وین برده ز عاقلان دل و هوش
سنبل خط و لاله رخ نگاریست	آن ماه سمنبر گل آغوش
از سنبل اوست نوش من زهر	وز لاله اوست زهر من نوش
گویند که یاد کن مر او را	و اندر غم او مباش خاموش
گویم که به حیلہ چون کنم یاد	آنها که نکرده ام فراموش ؟

چهار مقاله ص ۳۹. باب الالباب ص ۳۰۰. تاریخ گزیده ص ۸۲۵. بهارستان جامی ص ۱۰۱. دولتشاه ص ۶۵. مجالس النفاث ص ۳۴۷. هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۵۰. آتشکده ص ۳۴۳. مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۲۹۲. روز روشن ص ۷۴۶. قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۳۲۷. طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۳. ریحانة الادب ج ۴ ص ۴۵. سخن و سخنوران ص ۲۳۰. تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۰۷. تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۵۰۸. تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۷۸. از سعدی تا جامی ص ۷۷۱. مقدمه دیوان امیر معزی .

تاریخ وفات مغربی تبریزی

فضا خاک وجود « مغربی » را	نمی دانم کجا ، چون داد بر باد؟
کجارت آن مهین فاضل که اورا	فضیلت بنده ، دانش بود منقاد؟
زیب داد زمین ، افسوس ، افسوس	ز جور آسمان ، فریاد ، فریاد
چو او فرزانه استادی است «نظمی»	بجو تاریخش از: (فرزانه استاد)

ق ۸۰۹

۱۶۶- مغربی: محمد شیرین ، ملقب به شمس الدین ، فرزند عز الدین ، در حدود سال ۷۴۹ هجری در ده امانند واقع در

شمال غربی تبریز به دنیا آمد و در همانجا نشوونما یافت .

گویند : چون بیشتر ایام عمر را در مغرب زمین «شمال غربی افریقا» گذرانید
لهذا مغربی تخلص گزید و بدان مشهور گردید . مغربی به فارسی و تازی اشعاری
دارد و قسمت فارسی دیوانش که به ۲۴۰۰ بیت می رسد بارها در ایران و هند به چاپ
رسیده است .

این شاعر عارف ، سری پرسودا و دلی پر شور داشت و همه غزلیات و ترجیعات
و رباعیاتش عارفانه می باشد :

ای از دو جهان نمان، عیان کیست ؟	وی عین عیان، پس این نمان کیست ؟
گفتی که همیشه من خموشم	گویا شده پس به هر زبان کیست ؟
گفتی که نمانم از دو عالم	پیدا شده در یکان یکان کیست ؟
گفتی که ز جسم و جان بروم	پوشیده لباس جسم و جان کیست ؟
گفتی که نه اینم و نه آنم	پس این که هم این بود هم آن کیست ؟

وی غیر از دیوان شعر، آثار دیگری نیز دارد که عبارتند از :

- ۱- اسرار فاتحه . ۲- جام جهان نما . ۳- در الفرید فی معرفة التوحید .
- ۴- نزهت ساسانیه . شیخ مغربی در زمان شاهرخ میرزا در تبریز اقامت گزید و اغلب اوقات با کمال الدین خجندی معاشرت داشت و هر دو در تبریز مورد احترام خاص و عام بوده اند.

مغربی ۶۰ سال در این جهان زیست و به سال ۸۰۹ هجری در تبریز درگذشت
و در مقبرة الشعراى سرخاب به خاک سپرده شد .

این رباعی زیبا نیز از اوست :

مردان همه در سماع و نی پیدا نیست
 مستان همه ظاهرند و می پیدا نیست
 صد قافله بیشتر در این ره رفتند
 این طرفه که هیچگونه پی پیدا نیست

نفحات الانس جامی ص ۶۱۳ . مرآت الخیال ص ۵۹ . روز روشن ص ۷۵۳ .
 آشکده ص ۳۵ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۵۸ . ریاض العارفین ص ۲۱۳ . طرائق الحقایق
 ج ۲ ص ۹۹ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۱ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۵۳ . تاریخ ادبیات هرمان
 اته ص ۱۸۸ . قاموس الاعلام ج ۴ ص ۲۸۵۸ . نگارستان سخن ص ۹۹ . از سعدی تا جامی
 ص ۲۰۶ - ۲۹۱ - ۴۴۴ .

تاریخ وفات مفتون خوئی

اهل دل را شعرش از خاطر ملال	نام «مفتون» جاودان بادا که برد
و آنکه در شهر هنر شد بی همال	آنکه در ملک سخن شد بی قرین
کز پی او کو چنان شیرین مقال؟	خطه خوی گر بدو نازد رواست
شهرت خوی را به سر حد کمال	او رساند از دولت فضل و ادب
گردش ایام و دور ماه و سال؟	کی پدید آرد چنان فرزانه‌ای
(حشر مفتون باعلی بادا و آل)	گفت «نظمی» از پی تاریخ او :

۱۶۷- مفتون: عبدالرزاق بیگ، پسر نجفقلی خان دنبلی، یکی از شاعران و نویسندگان و دانشمندان بنام دوره فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰) است. او به سال ۱۱۷۶ هجری قمری در شهر خوی چشم به جهان گشود.

پدرش در اواخر سلطنت کریمخان زند حاکم تبریز بوده و در عمران و آبادی تبریز رنج و زحمت فراوان کشیده است. مفتون در زمان کریمخان مدت ۱۴ سال از نخستین سالهای زندگیش را در شیراز بطور حبس نظری گذرانید و در این چهارده سال بر اساس ذوق و علاقه سرشاری که به کسب کمال داشت شب و روز در تحصیل علوم می‌کوشید و بیشتر اوقات در مجلس فضلا و شعرا و دانشمندان شیراز شرکت می‌جست تا اینکه در ادبیات فارسی و عربی به اطلاعات وسیعی دست یافت و از شعرای توانای آن عصر شمرده شد.

مفتون علاوه بر شعر فارسی، در نظم و نثر تازی نیز دستی داشته است. او در زمان ولیعهدی عباس میرزا نایب السلطنه، در تبریز عزت و احترام فراوان دید و به منشیگری دیوان گماشته شد ولی پس از چندی استعفا کرد و به تحقیق و تألیف پرداخت.

وی تألیفات زیادی دارد که از معروفترین آنها تذکره «نگارستان ذارا» و «مآثر سلطانیه» در تاریخ قاجار و تاریخ «ریاض الجنة» و مثنوی «مختارنامه» و مثنوی «ناز و نیاز» را می‌توان نام برد و دیوان بزرگی نیز دارد که شامل قصاید و غزلیات و قطعات اوست. وفات مفتون به سال ۱۲۴۳ هجری قمری در تبریز اتفاق افتاد ولی محل قبرش معلوم نیست.

این ابیات از قصیده‌ای است که در مدح فتحعلیشاه سروده:

تعالی الله که را باشد چو تو منظور خوش منظر
 سمن سیما و سنبل موی و سوسن بوی و نسرين بر؟
 ز خیل خوب رویان سهی قامت ترا دیدم
 پری دیدار و گل رخسار و خوش گفتار و مه پیکر
 لب و زلف و خط و چشم تو ای رشک سیه چشمان
 شکر ریز و عبیر آمیز و عنبر بیز و غارتگر
 دریغ از روز وصل تو، که دورم از تو و دارم
 به سر خاک و به کف بادو به چشم آب و به دل آذر
 به حال زار من رحمی که باشد در غم عشقت
 رخم زرد و دم سرد و دلم گرم و تنم لاغر
 سزد گویم که باغ خلد دارم چون ترا دارم
 که تو حوری، رخت جنت، قدت طوبی، لب ت کوثر
 ربودی از کف من دین و دل زان طره مشکین
 نمی ترسی مگر از عدل شاهنشاه دین پرور؟
 شه گیتی ستان فتح علی شد آنکه فرمانش
 بود جاری به انس و جان، بود ساری به بحر و بر...

تذکره اختراجه ص ۱۸۴. مجمع الفصاحه ص ۶۰۷. دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۳.
 چهل مقاله نخجوانی ص ۲۲۱. سبک شناسی استاد بهار ج ۳ ص ۳۲۰. از صبا تا نیما
 ج ۱ ص ۵۱. سفینه المحمود ج ۱ ص ۲۱۹. ریحانة الادب ج ۴ ص ۵۵. فرهنگ سخنوران
 ص ۵۵۷.

تاریخ وفات مکتبی شیرازی

گرچه از این خاکدان بر بست رخت خویشتن
 در جهان جاوید خواهد ماند نام مکتبی
 در سخن، کس پایه او را نیابد کز ازل
 نوسن شعر و ادب بودست رام مکتبی
 مثنوی بسیار گفتند اوستادان، لیک نیست
 در کلام هیچ کس لطف کلام مکتبی
 سال تاریخ وفاتش جستم از صاحب‌دلی
 گفت: (بادا مجلس مینو مقام مکتبی)
 ۹۰۰ ق

۱۶۸- مکتبی: ... از شیرین سخنان شیراز است که در سرودن انواع شعر
 طبع آزمائی کرده و به پیروی از خمسه نظامی گنجوی،
 خمسه‌ای پرداخته که لیلی و مجنون آن موجود و بسیار معروف است.
 لیلی و مجنون مکتبی پس از لیلی و مجنون نظامی، بهترین و لطیف‌ترین
 مشویهائی است که در این داستان گفته‌اند، ترکیبات و تعبیراتی که در این مثنوی
 هست در لیلی و مجنون امیر خسرو دهلوی و استاد جامی کمتر دیده می‌شود. لیلی و
 مجنون مکتبی ۲۱۶۰ بیت و در اواخر عمر شاعر سروده شده است. چنانکه در پایان
 داستان گوید:

چون مکتبی این کتاب بگشود تاریخ (کتاب مکتبی) بود
۱۹۵ ق

ایات که در حساب پیوست آمد دو هزار و یکصد و شصت
آن شاعر توانا غیر از این ، دیوانی نیز داشته که اکنون در دست نیست اما از
اشعار پراکنده او که در تذکره ها آمده معلوم می شود که در سرودن اقسام شعر
قدرتی شگرف داشته است .

وی علاوه بر ذوق شعر ، در هنر موسیقی نیز چیره دست بود و به نوشته امیر-
علیشیر نوائی . ساز تازه ای هم اختراع کرده است . اسم او از هیچ مأخذی به دست
نیامد ولی شغلش مکتب داری و آموزگاری اطفال بوده و تخلص «مکتبی» را هم از آن
گرفته است . وفات او را در سال ۹۰۰ هجری قمری نوشته اند .

بیتی چند از مثنوی لیلی و مجنون :

چون قصه عشق آند و غم خوار	افتاد ز خانه ها به بازار
هر صوت و غزل که در جهان بود	مجنونی و لیلی در آن بود
روزی بر داوری ملک وار	می شد پدرش میان بازار
ناگاه شنید کز سرائی	با ناله نی غزل سرائی
می خواند ترانه های موزون	از لیلی و دردمند مجنون
گفت این غزل از کجاشنفتی؟	این شعر ز گفته که گفتی؟
گفت این غزلست شعر مجنون	آن آبله جان آتشین خون
دیوانه دختری جمیله است	وان ، دختر شاه این قبیله است
نرسید که فاش گردد این راز	آماج ترانه گردد این ساز

فرمود که خوئی پیوید
 تا یافت چو مرده‌ای به تنگی
 خونی ز خیال خود خجل ماند
 می‌گفت و همی گریست چون میخ
 بر ریزش خون او چه خیزم؟
 گفتا بر م‌ای جوان چه پوئی؟
 یا دود دلم ز دور دیدی
 بوسید زمین و رفتش از پیش
 پیش ملک آمد از ره دور
 چندانکه خرابه‌ها دویدم
 مانا که به دشت مرده باشد

وان عاشق خون گرفته جوید
 با عضو شکسته زیر سنگی
 پایش ز سرشک او بگل ماند
 چون برق، فکنده بر زمین تیغ
 خونی که ندارد او چه ریزم؟
 گر نه اجلی زمن چه جوئی؟
 در جستن آتشی دویدی؟
 جای سر او، بکف سر خویش
 کای قهر ترا زمانه مقهور
 آنخانه خراب را ندیدم
 یا جانوریش خورده باشد

* * *

خمیده پشت از آن دارند پیران جهان‌دیده

که اندر خاک میجویند ایام جوانی را

* * *

بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش

ما که چون دل دشمنی داریم در بهلوی خوش

تاریخ وفات منصف شیرازی

« منصف » آن گوینده والا کهر
 بی نظیر روزگار خویش بود
 طبع او شایسته صد آفرین
 مصطفی بادا پناهش ، زانکه او
 هاتفی گفت از پی تاریخ او :

رفت ، لیکن نام نیکویش بجاست
 بر حدیثم شعر شیرینش گواست
 شعر او شایسته صد مر جاست
 بادل و جان دوستدار مصطفاست
 (منصف ماهمنشین اولیاست)

۱۲۶۴ ق

۱۶۹- منصف : محمدزمان خان ، معروف به منصف قاجار ، پسر فضلعلی
 خان قاجار ، به سال ۱۲۲۷ هجری قمری
 در شیراز به دنیا آمد . پدرش در دربار فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) مقام
 و پایگاهی بلند داشت و از محرمان آن شهریار شمرده می شد . منصف از آغاز
 جوانی به شغل دولتی تمایل نکرد و به تحصیل فضل و کمال پرداخت تا در سلك شعرا
 و فضلا قرار گرفت .

با اینکه زادگاهش شیراز بود ولی بیشتر نشو و نماى او در تهران شد .
 اغلب اوقات گوشه نشین و غرق دریای تفکرات عارفانه بود چنانکه در یک قصیده بهاریه
 به این نکته اشاره کرده گوید :

گسته است دست فلک عقد مر جان
 و لیکن من از غم به کنجی خزیده

فکن دست باد صبا فرش دیبا
 نه آ که ز دین و نه ایمن ز دنیا

منصف در انواع شعر دستی قوی داشت و خط شکسته را بسیار خوب می نوشت. مردی وارسته و بلند همت بود و اهل فضل صحبتش را غنیمت می شمردند و در اوقات دلتنگی به منزل او که در تجریش شمیران واقع بود پناه می بردند. رضا - قلی خان هدایت در مجمع الفصحا به دوستی وی مباحثات کرده می نویسد :

« ... با منش لطفی کامل و سرشار است و مرا بخدمتش اخلاص بی شمار، وی در اقسام شعر طبع آزمائی کرده و در مدح پیغمبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) اشعار زیادی سروده است .

منصف به سال ۱۲۶۴ هجری قمری به سن ۳۷ سالگی در نهران بدرود جهان گفت .

از اوست :

آلت زهد نه شایسته رندان صفاست

سبجه در دست مرا بهر شمار جام است

* * *

بیار باده که بر ما ز کثرت زهاد

نمی رسد کف آبی ز جو بیار بهشت

* * *

ما پا کدامنیم و لیکن به خون دل

آلوده کرده عشق تو دامان پاک ما

* * *

صاحب نظران کام به نظاره ستانند

غافل مشوایدوست که صاحب نظری هست

* * *

می‌نوشد و پنهان کند از من سخنش را
کو قدرت آن تا که بیویم دهندش را؟

رباعی:

خواهی که غم زمانه پستت نکند	خیل الم آهنک شکست نکند
در گردش چشم دلبران دیده مبند	هشدار که يك پياله مست نکند

مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۰۱۷. طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۲۳ فرهنگ سخنوران ص ۵۶۷ -

تاریخ وفات منوچهری دامغانی

یکی دیگر از این سخن گستران	منوچهری دامغانی است هان
مهین اوستادی که استادیش	بدیهی است پیش کهان و مهان
چو خورشید ، آوازه شعر او	گرفت این جهان را کمران تا کران
اگر مرغ جانوی از این جهان	به گلزار جنت گرفت آشیان
ولیکن چنین شاعر زبده گوی	نمیرد، مگو ای دریغ، ای فغان
رقم کرد «نظمی» به تاریخ او:	(منوچهری ما بود جاودان)

۱۷۰ - منوچهری : احمد ، مکنسی بهابوالنجم ، فرزند قوس دامغانی ، یکی از بزرگترین و پرمایه‌ترین شاعران ایران . در نیمه اول سده پنجم هجری است . وی در آغاز شاعری به دربار فلک - المعالی منوچهر بن قابوس دیلمی (۴۰۳ - ۴۲۳) راه یافت و تخلص خود را از نام او گرفت ولی در حق این شهریار . قصیده‌ای در دیوان وی نیست .

منوچهری از سال ۴۲۱ هجری قمری به حلقه شاعران دربار سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۲) پیوست و مورد نوازش واقع شد . عنصری که سمت ملك الشعرائی داشت در تشویق و تربیت او همت کماشت و از هیچگونه راهنمایی دریغ نوزید . منوچهری دو مدح عنصری قصیده‌ای دارد که بسیار معروف است . در این قصیده شمع را مخاطب قرار می‌دهد و در پایان آن به مدح استاد پرداخته شرایط ادب و فروتنی را به جا می‌آورد . مطلع و دو بیت از آخر قصیده این است :

ای نهاده در میان فرق ، جان خویشتن

جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

تو همی تابی چو مهر و من همی خوانم به مهر

هر شبی تا روز ، دیوان ابوالقاسم حسن

استاد استادان زمانه عنصری

عنصر دین و دلش بی‌عیب و بی‌غش و فتن

این شاعر توانا در وصف بهار و خزان ، گل و بلبل ، زمین و آسمان ، ابر و باران و همچنین در تعبیرات و تشبیهات شعری و صنایع لفظی و معنوی مهارت شگفت‌

انگیزی به خرج داده است :

برآمد ز کوه ابر مازندران چو مار شکنجی و ماز اندران
 بسان یکی زنگی حامله شکم کرده هنگام زادن گران
 یکی دیگر از مزایای شعرا و این است که در تمام دیوانش که به سه هزار
 بیت می‌رسد یک عبارت یأس آور و غم‌انگیز وجود ندارد، اغلب اشعارش در وصف
 شراب و زیبایی‌های طبیعت سروده شده است، به ویژه مسطعاتش که در اشعار زبان-
 فارسی کم نظیر است و خود شاعر به آنها مباحثات می‌کند :

طاووس، مدیح عنصری خواند دراج، مسط منوچهری

منوچهری به قول صاحب‌الباب‌الالباب: (در اندک عمر بسیار فضل) بود، بر بسیاری
 از علوم متداول زمان خود، مخصوصاً ادب عرب احاطه کامل داشت :

من بدانم علم طب و علم دین و علم نحو

توندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

منوچهری به سال ۴۳۲ هجری قمری گویا در ۲۴ سالگی درگذشت. محل
 قبرش را هیچیک از تذکره نویسان ذکر نکرده‌اند.

از اوست :

جهانا چه بدمهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازار گانی
 بهر کار کردم ترا آزمایش سراسر فریبی، سراسر زیانی
 و گر آزمایشت صد بار دیگر همانی، همانی، همانی، همانی

همه روز ویران کنی کار ما را نترسی که یکروز ویران بمانی
 خوری خلق را و دهانت نبینم خورنده ندیدم بدین بی دهانی
 ستانی همی زندگانی ز مردم ازیرا درازت بود زندگانی
 بناچار يك روز هم بگذری تو اگر چند ما را همی بگذرانی

* * *

گرفتمت که رسیدی به آنچه می طلبی
 گرفتمت که شدی آنچه آنکه می بایی
 نه هر چه یافت کمال، از پیش بود نقصان؟
 نه هر چه داد، ستد باز چرخ مینائی

* * *

بوستان بانا حال و خبر بستان چیست؟
 این نواها بگل از بلبل پر دستان چیست؟
 و ندرین بستان چندین طرب مستان چیست؟
 گل سردستان بنمود در آن دستان چیست؟

حدائق السحر ص ۶۳۰ . لباب الالباب ص ۲۸۷ . دولت شاه ص ۴۶ . هفت اقلیم ج ۲
 ص ۳۳۶ . صبح گلشن ص ۱۰۶ . روز روشن ص ۷۷۴ . مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۲۴۱ .
 قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۴۵۵ . ريحانة الادب ج ۴ ص ۹۲ . سخن و سخنوران ص ۱۳۴ .
 تاريخ ادبيات رضا زاده شفق ص ۳۹ . تاريخ ادبيات هرمان اته ص ۳۵ . تاريخ ادبيات براون
 ج ۱ ص ۵۴۰-۶۸۶ تاريخ ادبيات استاد جلال الدين همائي ص ۶۶ . تاريخ ادبيات استاد ذبيح
 اللصفاح ج ۱ ص ۵۸۰ . مقدمه ديوان منوچهری دامغانی .

تاریخ وفات مولوی بلخی

بِس دلاویز است نای مولوی	نغمه گوش آشنای مولوی
در سرش پنهان چه شوری بوده است	کس نداند، جز خدای مولوی
هیچکس را عشق ارزانی نداشت	دولت بی منتهای مولوی
مثنوی را اگر نسجد سالها	کس نداند مدعای مولوی
«شمس» را نازم که در سیر و سلوک	بود پیر و رهنمای مولوی
سال فوتش را اگر جوید کسی	گو: (دلاویز است نای مولوی)

۶۷۲ ق

۱۷۱ - مولوی: محمد، ملقب به جلال الدین، معروف به ملای رومی،
فرزند بهاء الدین محمد، یکی از بزرگترین عرفا
و مشهورترین شعرای ایران زمین است. وی به سال ۶۰۴ هجری قمری در میان
خانواده سرشناسی در شهر بلخ به دنیا آمد. پدرش بهاء الدین از بزرگان مشایخ عصر
بود و پیروان بسیار داشت.

بهاء الدین بر اثر بی مهری سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷) در
سال ۶۰۹ زادگاه خود را ترک کرد و با پسرش جلال الدین که در آن تاریخ پنج سال
داشت از راه بغداد به مکه و از آنجا به شهر ملاطیه و لارنده که مرکز حکومت
سلجوقیان در آسیای صغیر بود سفر نمود و مدت ۱۱ سال از عمر خود را در آن نقاط
به سیر و سیاحت گذرانید، سپس به دعوت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی (۶۱۶ -

۶۳۴) به قونیه رفت و در آنجا اقامت گزیده به تدریس و ارشاد پرداخت و به سال ۶۲۸ در آن شهر وفات یافت. مولوی علوم مقدماتی را نزد پدر به پایان رسانید و پس از فوت او از محضر سید برهان‌الدین ترمذی که از اولیاء اهل طریقت بود کسب فیض نمود و با اجازه او به تدریس و ارشاد اشتغال ورزید.

جلال‌الدین همچنان به تدریس و ارشاد مشغول بود که روزی با عارف روشن-ضمیری به نام شمس تبریزی که یکی از نوادر روزگار بود آشنا شد و چنان شیفته نفس گرم و جاذبه معنوی وی گردید که یکباره از درس و بحث مدرسه کناره گرفت و در حلقه مریدان او درآمد و تا سال ۶۴۵ که شمس کشته شد از خدمت وی بهره جست و دیوان غزلیاتش محصول همان شیفتگی و شیدائی است.

مولوی از شاعران چیره‌دست و پرکار زبان فارسی است. او دو اثر بسیار مهم و معتبر دارد: یکی منظومهٔ مثنوی که از شاهکارهای عرفانی زبان فارسی است. این مثنوی شامل شش دفتر و بیست و شش هزار بیت می‌باشد که در مطالب اخلاقی و عرفانی و مبانی سیر و سلوک سروده شده است.

مولوی مثنوی را با تشویق حسام‌الدین چلبی به نظم آورد و بدهمت او به پایان رسانید، چنانکه در آغاز دفتر چهارم فرماید:

ای ضیاء الحق «حسام‌الدین» توئی	که گذشت از مه به نورت مثنوی
همت والای تو ای مرتجی	می کشد این را خدا داند کجا
کردن این مثنوی را بسته‌ای	می کشی آنجا که تو دانسته‌ای
مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای	گر فزون گردد توان افزوده‌ای

دیگری مجموعهٔ غزلیات او که به دیوان شمس تبریزی معروف است و بیشتر از سی هزار بیت غزل، رباعی و ترجیع بند دارد. مولوی آن را به نام مرشد روحانی

خود نامیده و در آخر همه غزلها « شمس » تخلص کرده و اخلاص و ارادت که نسبت به پیر طریقت داشته روشن ساخته است .

او در سرودن شعر به هیچیک از صنایع لفظی و معنوی توجه نداشته ، بلکه می خواسته است به سهولت و سادگی مقصود خود را بیان کند . حتی در بعضی اشعارش به قاعده و قافیه نیز پشت پا زده است :

گفتم مندیش جز دیدار من	قافیه اندیشم و دلدار من
تا که بی این هر سه باتو دم زدم	حرف و صوت و گفت را بر هم زدم

این شاعر گرانمایه پس از ۶۸ سال زندگی به سال ۶۷۲ هجری قمری در قونیه درگذشت و در مقبره پدرش به خاک سپردند که هنوز باقی و زیارتگاه صاحب‌دلان جهان است .

از غزلهای معروف اوست که بسیاری از شعرا استقبال کرده‌اند .

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

گفتی: زناز ، بیش مر نجان مرا ، برو

آن گفتنت که بیش مر نجانم آرزوست

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی چنان میانم میدانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت کرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 گفتم که: یافت می‌نشود جسته ایم ما
 گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست
 گویا ترم ز بلبل، اما ز رشک جام
 مهر است بر دهانم و افغانم آرزوست
 غزل زیر نیز یکی از غزلیات خوب اوست:

با قدسیان آسمان من هر شبی یس‌هاو زَم
 صوفی دم از آلا زند من دم ز آلا هو زَم
 باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من
 تیهو اگر شوخی کند چون باز بر تیهو زَم
 آن پیر کندو دار را گویم که پیش آور عسل
 بینم که کاهل جنبد او من چست بر کندو زَم
 ای کاروان ای کاروان من دزد ورهزن نیستم
 من پهلوان عالم شمشیر رو یا رو زَم
 ای باغبان ای باغبان بر من چرا در بسته‌ای
 بگشا در این باغ را تا سبب و شفتالو زَم

دولت‌شاه ص ۲۱۳. مجالس النفاؤس ص ۳۲۱. مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۰۹. نفعات الانس ص ۴۵۹
 مرآت الخیال ص ۴۲. طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۴۰. هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۷. ریاض العارفین
 ص ۷۹. آشکده ص ۳۱۵. صبح گلشن ص ۱۰۲. قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۸۳۵. ریحانة
 الادب ج ۴ ص ۹۹. تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۱۲۹. تاریخ ادبیات هرمان‌اته
 ص ۱۵۹. مواد التواریخ ص ۳۴۸. از سعدی تاجامی ص ۱۲۰-۱۵۰-۱۵۸-۱۸۱-۲۰۰.

تاریخ وفات مهستی گنجوی

« مهستی » گل بود در باغ ادب چرخ با تیغ اجل زد بیخ او
 سال فوتش جستم از راه جمل (مهستی گل بود) شد تاریخ او
 ۵۷۷ ق

۱۷۲- مهستی : منیژه ، از شاعران دورهٔ سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ -

۵۵۲) است . شوهرش امیر احمد تاج الدین ، پسر

خطیب کتجه از درباریان سنجر بوده و مهستی نیز در نزد آن شهریار بسیار گرامی
 بوده است . مهستی زنی زیبا و خوش اندام بود ، علاوه بر هنر شاعری ، درنواختن
 چنگ و عود نیز توانا داشت .

گویا از انواع شعر ، بیشتر به سرودن رباعی می پرداخته و رباعیهائی که از
 وی به یادگار مانده بسیار لطیف و استادانه ساخته شده است . اما نا گفته نماند که
 در میان اشعارش ابیاتی نیز وجود دارد که از عفت گوینده و متانت سخنش می کاهد :

فصاد جهود بد رگ کافر کیش آن کند زبان که تند دارد سر نیش
 گفتم که رگم تنگ بزن همچو کسم نشنید و فراخ زد چو کون زن خویش

* * *

کیر آلوده بیاری و نهی در کس من

بوسه ای چند به تزویر نهی بر نس^۱ من

مهستی قبل از ازدواج با امیر احمد ، دلباخته قصاب پسری بوده که داستانش معروف است و این رباعی را در حق او سروده است :

قصاب یکی دنبه بر آورد ز پوست
در دست گرفت و گفت و ده چه نکوست
با خود گفتم که غایت حرصش بین
با اینهمه دنبه ، دنبه می دارد دوست

مهستی با ادیب صابر ترمذی معاصر بود و در وصف او قطعه ای نیز دارد .
وفات او به سال ۵۷۷ در شهر گنجه اتفاق افتاد و به احتمال قوی در مقبره نظامی گنجوی به خاک سپرده شد . از آثارش در حدود دویست رباعی باقی مانده که اخیراً به کوشش مرحوم طاهری شهاب چاپ شده است .

از رباعی های اوست :

شبها که بد ناز با تو خفتم همه رفت
درها که به نوك مژه سقتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی
زفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

* * *

ما را به دم تیر نکه نتوان داشت
در حجره دلگیر نکه نتوان داشت
آن را که سر زلف ، چو زنجیر بود
در خانه به زنجیر نکه نتوان داشت

* * *

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم
 در دیده به جای خواب آبی بینم
 وانگه که چو نرگس تو خوابم ببرد
 آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

تاریخ گزیده ص ۸۲۹ . دولتشاه ص ۷۵ . مجالس النفاث ص ۳۵۰ . هفت اقلیم
 ج ۳ ص ۳۰۴ . آتشکده ص ۳۶۰ . صبح گلشن ص ۱۱۴ ، مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۳۳۴ .
 قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۰۱ ، ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۰۸ ، دانشمندان آذربایجان ص
 ۳۶۵ . روز روشن ص ۷۸۵ . فرهنگ سخنوران ص ۵۷۴ . مقدمه دیوان مهستی گنجوی .

تاریخ وفات ناصر خسرو و قبادیانی

ایدریغ از «ناصر خسرو» که او	بود راه علم و دانش را دلیل
دانشی مردی که بود از لطف حق	سلسبیل معرفت بر وی سبیل
نکته سنجان جمله از دیوان او	حکمت آموزند و پند از هر قبیل
یک جهان حکمت نهاد از خود ، خدا	در جزای او دهاد اجر جزیل
گر جمالش در نقاب خاک شد	ماند از وی در جهان ذکر جمیل
سال فوتش خواستم «نظمی» سرود:	(ای فسوس از آن حکیم بی عدیل)
	۴۸۱ ق

۱۷۳ - ناصر خسرو : ناصر ، مکنی به ابو معین ، ملقب و متخلص به حجت ،
 فرزند خسرو قبادیانی ، یکی از بهترین و

بزرگترین شاعران و دانشمندان ایران، در سده پنجم هجری است. تولد وی به سال ۳۹۴ در «قبادیان» از نواحی بلخ اتفاق افتاد. خانواده اش از محترمین قبادیان بودند. ناصر خسرو از کودکی به تحصیل علم و ادب همت گماشت و در هفده سالگی در صرف و نحو و عروض و قافیه و طب و نجوم و هیئت سرآمد اقران گردید.

حکیم از آغاز جوانی به دربار غزنویان راه جست و در دستگاه سلطان محمود غزنوی (۳۸۲-۴۲۱) و پسرش مسعود (۴۲۱-۴۳۲) مقام و پایگاهی بلند یافت و تا چهل و سه سالگی در دستگاههای دولتی به کارهای دیوانی مشغول بوده و شهرت و نفوذی شگرف داشته است.

در چهل و سه سالگی به فکر درک حقایق افتاده راه کعبه پیش گرفت و مدت هفت سال در مصر و شام و فلسطین و حجاز و سوریه و آسیای صغیر و هند و سند و ایران و ترکستان و افغانستان به سیاحت پرداخت و با بسیاری از علما و عرفا و بابادیان مختلف معاشرت و مباحثت کرد و در این سیر و سفر بود که به مذهب اسماعیلیه درآمد و از طرف خلیفه فاطمی مأمور اشاعه مذهب اسماعیلی در ایران گردید.

ناصر خسرو پس از بازگشت به ایران، در شهر بلخ به دعوت مردم پرداخت ولی با آزار و مخالفت اهل سنت روبرو شد و ناگزیر به مازندران و نیشابور و عاقبت به کوهستانهای بدخشان پناه برد و مدت ۲۵ سال در قلعه «یمگان» بدخشان اقامت گزید و به نشر و تبلیغ مذهب اسماعیلیه و عبادت و ریاضت مشغول شد.

ناصر خسرو به تمام علوم متداول زمان خود، از معقول و منقول و فقه و اصول و تفسیر و تاریخ و اخبار و احادیث و حکمت تسلط بسزا داشت. این ایات از قصیده‌ای است که در آن به دانش و اطلاعات خود اشاره می‌کند:

به هر نوعی که بشنیدم ز دانش	نشستم بر در او من مجاور
بخواندم پاک توفیعات کسری	بخواندم عهد کیکاووس و نوزد
که اندر علم اشکال مجسطی	که چون رانم بر او پرگار و مسطر
کهی اقسام موسیقی که هر کس	پدید آورد بر الحان مکرر
کهی الوان احوال عقاقیر	که چه گرم است از آن چه خشک و چه تر
همان اشکال اقلیدس که بنهاد	ارسطالیس استاد سکندر
نماند از هیچگون دانش که من زان	نکردم استفادت بیش و کمتر
نه اندر کتب ایزد مجملی ماند	که آن نشنیدم از دانا مفسر

دیوان ناصر خسرو شامل یازده هزار بیت از قصیده و قطعه می باشد که تماماً در مسائل فلسفی و مذهبی و اخلاقی سروده شده است. علاوه بر آن، دو مثنوی دارد یکی بنام «روشنائی نامه» و دیگری موسوم به «سعادت نامه» که هر دو در پند و حکمت است.

تألیفات نثری نیز دارد که معروفترین آنها عبارتند از: ۱- الاکسیر الاعظم در حکمت ۲- زاد المسافرین در بیان عقاید اسمعیلیه که در برلین چاپ شده است. ۳- سفرنامه که شرح مسافرتهاى اوست به نثر ساده و روان و در برلین و پاریس به طبع رسیده است.

۴- خوان اخوان در تبلیغ عقاید دینی اسمعیلیه. ناصر خسرو از سخنسرایان متین و بلند همت بود، اغلب اشعارش قصیده است و در قصیده سرائی شیوه بخصوصی دارد، او برخلاف سایر قصیده سرایان. از مدح و ستایش گریزان بوده و بیزاری خود را نسبت به مدح آشکارا اظهار کرده است:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

این شاعر قوی مایه پس از ۸۷ سال زندگی به سال ۴۸۱ هجری قمری در
 قصبه «یمگان» از ولایت بدخشان درگذشت و همانجا مدفون است.
 این قطعه از اوست:

بار خدایا اگر ز روی خدائی	طینت انسان همه جمیل سرشتی
چهره رومی و صورت حبشی را	مایه خوبی چه بود و علت زشتی؟
طلعت هندو و روی ترك چرا شد	همچو دل دوزخی و روی بهشتی؟
از چه سعید افتاد و از چه شقی شد	زاهد محرابی و کشیش کنشتی؟
چیست خلاف اندر آفرینش عالم؟	چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی
گیرم دنیا ز بی محلی دنیا	بر گرهی خربط و خسیس بهشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا؟	محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟

تاریخ گزیده ص ۸۲۶ . بهارستان جامی ص ۹۹ . دولتشاه ص ۶۹ . مجالس النفاثات
 ص ۳۴۸ . مرآت الخیال ص ۲۷ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۴۸ . آتشکده ص ۲۰۲ .
 ریاض العارفین ص ۳۹۱ . مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۳۵۹ . صبح گلشن ص ۱۱۸ . نگارستان
 سخن ص ۱۱۵ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۴۸ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۴۶ . سخن
 و سخنوران ص ۱۵۴ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۱۳۳ - ۳۸۸ ، تاریخ ادبیات هرمان
 اته ص ۱۴۲ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۶۹ . تاریخ ادبیات استاد ذبیح الله صفا ج -
 ۲ ص ۴۴۳ . مقدمه دیوان ناصر خسرو قبادیانی .

تاریخ وفات ناطق اصفهانی

«ناطق» که به رمز و راز تاریخ
آن نادره گو که طرز شعرش
چون دیده از این جهان فرو بست
گفتند برای سال فوتش :

او را نبود کسی مقابله
برد آب ز سحرهای بابل
ارباب فضیلت از ته دل
(ناطق به بهشت کرده منزل)

۱۲۳۰ ق

۱۲۴ - ناطق : محمد صادق ، از شعرای چیره دست اصفهان است . این
شاعر جادویان در ساختن ماده تاریخ قدرت
عجیبی داشت ، بطوریکه می توان گفت : در این فن گوی سبقت از همگنان ر بوده
است ، بیشتر قصاید وی از اول تا آخر ، هر مصراعش تاریخ است ! .
در تاریخ تذهیب گنبد مطهر حضرت معصومه در قم ، به سال ۱۲۱۸ هجری
قمری که با دستور فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) صورت گرفت قصیده ای
گفته که شصت و دو بیت است و هر مصراع آن مساوی است با تاریخ ۱۲۱۸ .
عجیب تر آنکه از جمله های زیر نیز همان تاریخ به دست می آید :

(بسم الله الرحمن الرحیم باسم موجود کریم) = ۱۲۱۸ (این قصیده مسما
بقصیده معجزیه است) = ۱۲۱۸ (شصت و دو بیت) = ۱۲۱۸ (یکصد و بیست و
چهار مصراع) = ۱۲۱۸ تاریخ وفات ناطق را هدایت در مجمع الفصحا سال
۱۲۳۵ ذکر کرده ولی سایر تذکره نویسان از جمله مرحوم میرزا محمدعلی مدرس

تبریزی و علامه علی اکبر دهخدا ۱۲۳۰ آورده اند که صحیح تر به نظر می رسد.

اینک ایاتی از قصیده معجزیه :

این قبه گلبنی است بزبور بر آمده ؟

۱۲۱۸

یا پاک گوهریست پر از زیور آمده ؟

۱۲۱۸

این دوحه ایست کامده از جنت العلا ؟

۱۲۱۸

یا کوکبی است سعد و منور بر آمده ؟

۱۲۱۸

این زیب عرش یا که بود گوی آفتاب ؟

۱۲۱۸

یا نور حق که بر همه اشیاء بر آمده ؟

۱۲۱۸

وین قبه راست جای، بجائی که پایه اش

۱۲۱۸

از اوج مهر و ماه و زحل برتر آمده

۱۲۱۸

وین قبه رفیع بدانجا رسانده قدر

۱۲۱۸

کز قدر با سپهر برین همسن آمده

۱۲۱۸

وین قبه وزمین زهمین رفعت و جلال

۱۲۱۸

عرشی بدهر با فلکی دیگر آمده

۱۲۱۸

وین صحن به زصحن جنانست بهر آنک

۱۲۱۸

آبش به از بقا و به از کوثر آمده

۱۲۱۸

از دل سؤال کردم و گفتم مرا بگو

۱۲۱۸

کین صحن از چه رو ز جنان بهتر آمده؟

۱۲۱۸

دل در جواب گفت که اینک درین سؤال

۱۲۱۸

عقل طویل قاصر و فهم اقصر آمده

۱۲۱۸

بهر بود بحسن و علو از جنان در آن

۱۲۱۸

مسکن که بنت موسی بن جعفر آمده

۱۲۱۸

زهرا عفاف فاطمه بنت موسی آنک

۱۲۱۸

بسر وی شرف ز فاطمه و حیدر آمده

۱۲۱۸

تذکره اختر ج ۱ ص ۲۱۳ . سفینه المحمود ج ۱ ص ۳۳۷ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۰۸۸ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۱۳ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۵۳ . لنتامه دهخدا ج ۲۵ ص ۱۸۰ . فرهنگ سخنوران ص ۵۸۹ . متواد التواریخ ص ۵۷۶ .

تاریخ وفات نثاری تونی

از او جستند یاران دستیاری	درینجا از «نثاری» آنکه در نظم
فرو بستند مرغان بهاری	به نطق او ، لب از شیرین زبانی
ندید از وی کسی جز خاکساری	سراپا گر چه آتش بود ، لیکن
به قلب دوستان زد زخم کاری	چراغ اهل معنی بود و مرکش
رقم زد: (آه صدحیف از نثاری)	پی تاریخ مرکش کلک «نظمی»

۹۶۸ ق

۱۷۵ - نثاری: ... معروف به ملا نثاری ، از اهل تون بوده ولی بیشتر عمر خود را در گناباد گذرانیده است. مردی بسیار خوش صحبت و مبادی آداب بوده و در مراتب فضل و هنر به اغلب معاصرین خود برتری داشته است.

منظومه‌ای دارد موسوم به «سرو و تذرو» که شهرت چندانی ندارد. سام میرزای صفوی که با وی معاصر بوده در «تحفه سامی» می‌نویسد:

«نثاری تونی بوفور فضیلت محلی است و شعر او از معایب معرا. و بسرعت فهم وحدت طبع و به حسن خلق و کثرت تواضع معروف است و در شعر و انشاء و معما بی‌بدل است.

از نتایج طبع وقاد او «سرو و تذرو» است که در بحر شاه و درویش گفته و قصاید و غزلیات او اکثر مقبول و مرغوب است» همچنین صاحب تذکره روز روشن می‌نویسد: «نثاری تونی در جناباد توطن داشت. شاعری چرب زبان و شیرین بیان بود «سرو و تذرو» از وی یادگار است و سنه ثمان و ستین و تسعمائه (۹۶۸) تاریخ رحلتش از این دار ناپایدار» نام و مشخصات دیگر او به دست نیامد.

از اوست:

ترك من مست می‌تاب است بیدارش مکن

فته‌ای يك لحظه در خواب است بیدارش مکن

* * *

ای گرد کوی یار دمی از هوا نشین

مهمان مردمان شو و در دیده‌ها نشین

ای تیر یار از نظرش چون فتاده‌ای

ما هم فتاده‌ایم به پهلوی ما نشین

* * *

که گر دستار بینی سر بینی

به جایی دست زن در پایه عشق

* * *

اگر محراب ، طاق ابروی روی بتان بودی
نکستی فوت تا صبح قیامت يك نماز از من

هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۱۹ . تحفه سامی ص ۱۲۳ . روز روشن ص ۸۰۳ . نگارستان
سخن ص ۱۱۸ . نصر آبادی ص ۵۲۲ .

تاریخ وفات نزاری قهستانی

چو بیرون رفت ازین عالم نزاری
سخن سنجی که در ملک فصاحت
همانا جمع بود اندر نهادش
به طبعش غایت سحر آفرینی
درینفا ، آنچنان فرزانه فاضل
چو پیوست آن حکیم نکته پرور
ادیبی گفت در سال وفاتش
دگر افتاد شعر از خرده کاری
مر او را بود شایا شه-ریاری
هنرها را اگر يك يك شماری
به کلکش آیت معجز نگاری
ندید از آسمان جز کجمداری
به فضل و رحمت پرورد کاری
که: (وای از دیده ام گم شد نزاری)

۷۲۱ ق

۱۷۶ - نزاری: ... ملقب به سعدالدین ، معروف به حکیم نزاری قهستانی
از گویندگان قوی دست سده هفتم هجری است که باشیخ
سعدی معاصر بوده و گویا با شیخ دیدارها و مصاحبت‌ها کرده است . صاحب تذکره
روز روشن می نویسد :

« نزاری قهستانی از حکمای عصر و معاصر شیخ سعدی شیرازی است. زمانیکه شیخ در قهستان گذر کرد وی چندی به مهمانداری و دلجوئی شیخ مصروف ماند » حکیم درسردن اقسام شعر ، به ویژه غزل توانائی کامل داشته و همواره از سبک سعدی پیروی می کرده است و پس از مرگ وی ، حافظ و بسیاری از شعرای بزرگ شیوه او را دنبال کردند .

نزاری شاعری آزاده و عاشق پیشه بود. بعضی از تذکره نویسان او را اسماعیلی مذهب و برخی خلاف آن پنداشته اند . دولت شاه سمرقندی در تذکره خود گوید :
 « ... و نزاری را بعضی موحد و عارف می دانند و بعضی از زمره اسمعیلیه میگویند . هر چند سخنان او بر شیوه می پرستی و آداب معاشرت و مستی واقع شده اما معارف و حقایق نیز دارد و از حقیقت سخنان او معلوم میشود که مرد حکیم و صاحب تحقیق بوده و بدو اعتقاد بد بهتان است ... »

دیوان حکیم نزاری را که شامل : غزل ، قصیده ، قطعه و رباعی می باشد از هشت تا سی هزار بیت نوشته اند ولی آنچه اکنون در دست است از هشت هزار هم کمتر است . علاوه بر آن ، دو مثنوی نیز دارد بنام « دستور نامه » و « سفر نامه » که دستور نامه را به شیوه بوستان سعدی نظم کرده و بسیار حکیمانه و اخلاقی است . نزاری بیشتر از صدسال عمریافت و به سال ۷۲۱ هجری در شهر پیر چند قهستان که زادگاهش بود روی در نقاب خاک کشید . نام اصلی وی به دست نیامد .

این ایات از اوست :

بر عاشقی حرام بود عشق و عاشقی

کو ترك هر دو کون نگیرد برای دوست

کردم ز عشق ، زیر و زبر خانمان دل

تا هیچکس دگر نشیند به جای دوست

* * *

خراب کرده چشمان پر خمار توام
بهم بر آمده زلف تابدار توام
هزار بار اگر بفکنی و برداری
همان «تزاری» بر گشته روزگار توام

* * *

اگر بر خون من محضر نویسی
ز هر عضو برون آید گواهی

* * *

بر لبم کس خنده‌ای هرگز ندید ، الامکر
در میان گریه بر احوال خود خندیده ام

* * *

قیامتی که بدان وعده میکنند الحق
فراق یار عزیزست وسخت دشوار است

* * *

خیال را بفرست ار تو خود نمی آئی
که با خیال تو صد گونه ماجرا دارم

* * *

علاج درد دلم مرگ میکند چکنم
که سخت جانم و جان دادن اختیاری نیست

دولت‌شاه ص ۲۵۸ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۳۲۲ . آتشکده ص ۱۰۴ . روز روشن

ص ۸۱۳ . مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۳۵۸ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۷۴ . ریحانة -

الادب ج ۴ ص ۱۸۷ . تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۱۷۴ . ازسعدی تا جلی ص ۱۹۸ .

تاریخ وفات نشاط اصفهانی

روز کاری شد که باشد چشم ما
 طبع من وصف کدامین را کند
 آشنا با شعر شیوای نشاط
 جامه فضل و هنر را دوختند
 شعر تر ، یا خط زیبای نشاط ؟
 مرغ جانس از جهان چون سیر شد
 از ازل بر قد و بالای نشاط
 تا که زد در گلشن شعر و ادب
 باغ جنت گشت مأوای نشاط
 دست گردون ، تیشه بر پای نشاط
 هاتفی گفت از پی تاریخ او :

(نیست ایوای این سراجای نشاط)

۱۲۴۴ ق

۱۷۷- نشاط : میرزا عبدالوهاب ، ملقب به معتمدالدوله، به سال ۱۱۷۵ هجری

قمری در شهر اصفهان چشم به جهان

گشود . نخستین سالهای زندگی را در زادگاه خود به تحصیل علم و ادب گذرانید و در سال ۱۲۱۸ که چهل و سه سال از عمرش می گذشت به تهران آمد و به دربار فتحعلیشاه قاجار راه یافت و سمت منشیگری و لقب معتمدالدوله گرفت و پس از چندی به سرپرستی دیوان رسائل منصوب گردید که تا پایان عمر ، این سمت را عهده دار بوده است و اغلب احکام سلطنتی و فرمانهای رسمی و نامه های خصوصی شاه به خط زیبا و قلم شیوای او نگاشته می شد .

نشاط چنان مورد توجه شاه قرار گرفت که در سفر و حضر از محرمان و

نزدیکان وی شمرده می شد . حتی یک بار با هیئتی از طرف شاه به پاریس رفت و به حضور

فابلئون اول شرفیاب گردید .

نشاط علاوه بر شاعری و نویسندگی ، از هنر خوشنویسی و خطاطی نیز بهره‌ای کامل داشته و خط و انشای او دست‌به‌دست می‌گشته است . وی مردی بسیار وارسته و مهربان و مهمان نواز و بخشنده بود .

از بخشندگی و مهمان نوازی او همین بس که : با وجود حقوق کافی و درآمد سرشاری که از املاک شخصی داشت ، در تهران چهل هزار تومان مقروض شد و اگر فتحعلیشاه این مبلغ را به طلبکارانش نمی‌پرداخت آبروی او در خطر بود. از انواع شعر، بیشتر به سرودن غزل گرایش می‌کرد و غزل‌هایش بسیار لطیف و دل‌انگیز است. بعضی نوشته‌اند : نشاط در مدح فتحعلی‌شاه راه اغراق پیموده و چاپلوسی کرده است. ولی باید انصاف داد که در مقابل نوازشهای فتحعلیشاه که در بالا اشاره کردیم اگر دیگران به جای نشاط بودند در ستایش او شاهنامه‌ها می‌ساختند چنانکه ساخته‌اند. دیوان نشاط بنام گنجینه بارها چاپ شده است . او در سال ۱۲۴۴ هجری قمری به سن ۶۹ سالگی به بیماری سل درگذشت .

این دو غزل دل‌انگیز از اوست :

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست بهر حيله ره‌ی باید کرد

منظر دیده قدمگاه گدایان شده است

کاخ دل در خور او رنگ شهی باید کرد

تیغ عشق و سر این نفس مقنع به خرد

زین سپس خدمت صاحب کله‌ی باید کرد

روشنان فلکی را اثری در ما نیست

حذر از گردش چشم سپهی باید کرد

شب که خورشید جهانتاب نهان از نظر است

قطع این مرحله بانورمهی باید کرد

خوش همی می روی ای قافله سالار به راه

گذری جانب گمکرده رهی باید کرد

نه همین صفزده مژگان سیه باید داشت

به صف دلشدگان هم نگهی باید کرد

جانب دوست نکه از نگهی باید داشت

کشور خصم، تبه از سپهی باید کرد

گرمجاور نتوان بود به میخانه «نشاط»

سجده ازدور بهر صبحگهی باید کرد

* * *

اگر بستند دریا در شکستند

مراهم توبه هم ساغر شکستند

که ما را از رمیدن پر شکستند

کجا طرف کلاهی بر شکستند

درون خانه جزیرون در نیست

چه ظلم است این خدارا کاندین بزم

تو گر آرام جویی رام شو رام

دل آهنگ شکستن کرد، تا باز

نگارستان دارا ج ۱ ص ۱۳۴ . سفینه الم محمود ج ۱ ص ۴۹ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۰۵۴ . ریاض العارفين ص ۵۲۹ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۲۱ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۷۶ . صبح گلشن ص ۵۱۸ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۹۳ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۰۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۲۲ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۱۹۱ . سبک شناسی استاد بهار ج ۳ ص ۳۳۲ . فرهنگ سخنوران ص ۶۰۱ . از صبا تا نیما ج ۱ ص ۲۹ . مقدمه دیوان نشاط اصفهانی .

تاریخ وفات نظام شیرازی

حیف و صدحیف از «نظام دستغیب»
 در سخن سنجی چه نیکو شیوه‌ای
 حسرتا، دردا که در سی سالگی
 سال مرگش را ز «نظمی» خواستم
 آنکه او در بی مثالی شد مثل
 داشت ارزانی بدو لطف ازل
 شد گریبانگیر او دست اجل
 گفت درباب از : (نظام بی بدل)

۱۰۳۹ ق

۱۷۸ - نظام : میرزا نظام ، معروف به میرزا نظام دستغیب، از گویندگان شیراز است . وی فنون مختلفه شعر و ادب را از ملامحمد عزی که از نوادر روزگار بود فرا گرفت ولی سرانجام از استاد مشهورتر شد . میرزا نظام مانند سایر شعرای دوره صفویه به هندوستان سفر کرد و در آنجا عزت و احترام دید .

نظام علاوه بر هنر شعر ، خط نسخ تعلیق را بسیار خوب می نوشت و در موسیقی نیز دستی داشته است . دیوانی دارد نزدیک به سه هزار بیت گه شامل : غزل، قصیده ، ترجیع بند ، رباعی و ساقی نامه میباشد .

میرزا نظام در سی سالگی در شیراز درگذشت و در حافظیه به خاک سپرده شد . پایان حیاتش را سال ۱۰۳۹ هجری ذکر کرده اند .

این ایات از اوست :

بی بوی گلی نیست صبا ، لیک چه حاصل ؟

کز طالع بد ، رخنه ندارد قفس ما

* * *

راضی شدم به قید و ره صد هوس زدم

آتش بهر چه بود ، بغیر از قفس زدم

جان بانفس زسینه برآمد چویاررفت

شرمندهام که بی رخ او یک نفس زدم

جز دامن تو بهر تمنای قتل خویش

باور مکن که دست به دامان کس زدم

* * *

لاف شعر آنکس تواندزد که مانند «نظام»

کرد لفظ کس نکشت و معنی کس بر نداشت

* * *

دوش در بزم نگاهی از خدا می خواستیم

خوش غریب افتاده بودیم آشنا می خواستیم

غیر را جا بر سر کوی ملامت شد (نظام)

شد نصیب دیگران چیزیکه ما می خواستیم

تذکره میخانه ص ۶۴۱ . نصرآبادی ص ۲۷۱ . آتشکده ص ۳۰۴ . قاموس الاعلام

ج ۶ ص ۲۵۸۶ . روز روشن ص ۸۲۹ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۱۹۸ . فرهنگ

سخنوران ص ۶۰۸ .

تاریخ وفات نظام کاشانی

قدوه شاعران « نظام وفا »
 آنکه نثرش بود ملیح و متین
 رخت بیرون کشید ازین عالم
 سال تاریخ رحلتش جستم
 آفتات ادب ، سپهر صفا
 و آنکه نظمش بود روان و رسا
 شد ز دار فنا به ملک بقا
 دل رقم زد: (بشد نظام وفا)

۱۳۸۴ ق

۱۷۹- نظام : میرزا نظام ، معروف به استاد نظام وفا ، یکی از مشاهیر شعرا و

ادبای عصر حاضر ایران بود . وی به سال ۱۳۰۵ هجری

قمری در بیدگل کاشان در یک خانواده روحانی دیده به جهان گشود . پدرش میرزا

محمود امام جمعه کاشان بود و نظام وفا او را چنین تعریف می کند:

مرا بد پدر ، مردی آرامجوی
 جهان بگذرانیده با آبروی

امامش لقب بود و محمود نام
 در اقلیم دل پیشوای تمام

نظام وفا تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود به پایان برد ، سپس در اصفهان

و تهران به تحصیل ادب عرب و معانی و بیان و بدیع و طب و فلسفه پرداخت تا به مقام

استادی رسید .

استاد نظام وفا بیش از چهل سال در دبیرستانها و دانشکدهها ادبیات فارسی

تدریس کرد و در تمام این مدت ، سرگرم شعر و شاعری و تحقیق و تألیف بود . از

این شاعر و نویسنده چیره دست تألیفات زیادی به یادگار مانده که معروفترین آنها

عبارتند از:

۱- مثنوی حبیب و رباب ۲- معراج دل ۳- پیوند های دل ۴- پیروزی دل
 ۵- یادگار اروپا ۶- گذشته‌ها ۷- حدیث دل که شامل غزلیات اوست .
 نظام وفا در انواع شعر طبع آزمائی کرده و نزدیک به بیست هزار بیت شعر
 سروده است . بیشتر به ساختن غزل می پرداخت و غزلیاتش از تعبیرات نو و مضامین
 بدیع خالی نیست و سادگی و روانی ، به سخن او امتیاز ویژه ای بخشیده است . نظام
 وفا ۷۹ سال در این جهان زیست و روز پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۸۴ هجری قمری
 به سکنه مغزی در تهران درگذشت .

این غزل زیبا از اوست :

توئی که با منت ایدوست مهربانی نیست
 منم که بی تو مرا میل زندگانی نیست
 اگر تو مایه شادی من نه ای از چه
 بهر کجا که روم ، بی تو شادمانی نیست؟
 جوان به نیروی عشق توام دل است هنوز
 چه غم به پیکرم از نیروی جوانی نیست؟
 به راه عشق تو جان باختیم و خرسندیم
 که هیچ جا به از این ، جای جانفشانی نیست
 خدای را ، دل درمانده ای به دست آور
 که کار عشق همه جور و دلستانی نیست

شراب نوش و غزل گوی و شادباش «نظام»
 که جای شکوه و غم این دوروزفانی نیست

تذکره خلخالی ج ۱ ص ۳۹۵ . سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۲۳۱ . ادبیات
 معاصر ص ۸۸ . از صبا تانیا ج ۲ ص ۴۱۹ . فرهنگ سخنوران ص ۶۰۹ .

تاریخ و فات نظامی گنجوی

جاوید باد نام « نظامی » که سالهاست
 نقصی ندیده است کسی در کمال او
 آن شاعر یگانه که در عالم هنر
 هرگز نزاده مادر گیتی همال او
 نازم به نطق طوطی طبعش که همچنان
 عالم به حیرت است ز حسن مقال او
 تابنده اختری است نظامی که آسمان
 هرگز ندیده است و نبیند زوال او
 اینجا که بوده است هوا خواه مصطفی
 آنجا پناه و پشت وی او باد و آل او
 چون بود در جهان سخن، شاعری ادیب
 از (شاعری ادیب) توان جست سال او

۱۸۰- نظامی : الیاس ، ملقب به نظام‌الدین ، فرزند یوسف . از استادان و داستان‌سرایان بزرگ سده ششم هجری است .
مادرش از نژاد کرد و نیاکانش اهل قم بودند ولی به نوشته اغلب تذکره نویسان ، نظامی در حدود سال ۵۳۵ در کنجه به دنیا آمد و تا پایان عمر در آن شهر زیسته و در آنجا چشم از جهان فرو بسته است .

او پسری داشت به نام محمد که در چند جا از وی نام برده و گویا بجز آن فرزندی نداشته است . نظامی مردی بسیار پاکدامن و بلند همت بود ، با آن همه احترام که امرا و سلاطین عصر برای وی قائل بودند هیچ‌یک از ایشان رامدح نکرده و تمامی عمر را به قناعت و گوشه‌نشینی گذرانیده است . از شاعران معاصر خود با خاقانی شروانی دوستی داشته و گویا روزگاری هم در کنجه با هم بوده‌اند .

این شاعر گرانمایه جزدیوان قصاید و غزلیاتش که نزدیک به دو هزار بیت است کلیاتی هم دارد به نام خمسه که بارها در ایران و کشورهای دیگر چاپ شده است .

این کتاب از پنج مثنوی جداگانه تشکیل یافته است . مثنوی اول : مخزن - الاسرار ۲۴۰۰ بیت ، مثنوی دوم : خسرو و شیرین ۷۷۰۰ بیت ، مثنوی سوم : لیلی و مجنون ۵۱۰۰ بیت ، مثنوی چهارم : بهرام نامه که هفت پیکر و هفت گنبد نیز گویند ۵۶۰۰ بیت و مثنوی پنجم : اسکندرنامه که شامل دو قسمت ، شرفنامه و اقبالنامه است ۱۰۷۰۰ بیت می‌باشد .

خمسه که پنج گنج نیز گویند رو بهمرفته ۳۷۸۰۰ بیت است که نظامی آن را در مدت ۴۵ سال سروده است .

پس از وی بسیاری از سخنسرایان بزرگ ایران و هند از خمسه ، به‌ویژه از

لیلی و مجنون آن پیروی کرده‌اند که معروفترین آنها لیلی و مجنون عبدالرحمن جامی و هاتفی جامی « خواهر زاده جامی » و امیر خسرو دهلوی و مکتبی شیرازی و فضولی بغدادی است ولی هیچیک از آنها به خوبی نظامی چنین منظومه‌ای نپسداخته است . سال وفات حکیم نظامی را ۵۷۶ ، ۵۸۲ ، ۵۹۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۵۹۶ و ۵۹۸ ذکر کرده‌اند اما بجز تاریخ آخری هیچکدام درست به نظر نمی‌رسد چون نظامی در سال ۵۹۷ زنده بود و تاریخ نظم اسکندرنامه را که آخرین مثنوی اوست چنین بیان می‌کند :

که خواننده را زو نگیرد ملال	به تاریخ پانصد نود هفت سال
که تا دور آخر بود جاودان	نوشتن من این نامه را در جهان

آرامگاه نظامی هنوز در گنجه باقی و زیارتگاه صاحب‌دلان است .

اینک ایاتی از مخزن الاسرار :

ای همه هستی ز تو پیداشده	خاک ضعیف از تو تو! نا شده
هستی تو صورت و پیوند نه	توبه کس و کس به تو ماندند نه
ما همه فانی و بقا بس تراست	ملك تعالی و تقدس تراست
هر که نه گویا بتو، خاموش به	هر چه نه یاد تو، فراموش به
آنچه تغیر نپذیرد توئی	و آنکه نمرده است و نمیرد توئی
ای ز ازل بوده و نابوده ما	وی به ابد زنده و فرسوده ما
چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برائی به که رو آوریم ؟
یارشو ای مونس غمخوارگان	چاره کن ای چاره بیچارگان
قافله شد ، واپسی ما بین	ای کس ما، بی کسی ما بین

از بهترین غزل‌های اوست :

خوشا جانی کز او جانی بیاسود	نه درویشی که سلطانی بیاسود
نکوئی بر نکو روئی بماناد	که از لبهاش دندان بیاسود
مبارک مطبخی فرخنده دیگی	کز آن ناخوانده مهمانی بیاسود
به عمر خود پریشانی نبیناد	دلی کز وی پریشانی بیاسود

* * *

عشق فتوی می‌دهد کز کعبه در بتخانه شو
 یار دعوی می‌کند کز عاشقی دیوانه شو
 عشق زحمت بر نتابد کآشنای خلوتست
 چون تو با عشق آشنائی از همه بیگانه شو
 گر به کویش باریابی مرغ غم را دانه باش
 گر وصال دوست خواهی شمع را پروانه شو
 تا مگر روزی حدیثت بگذرد در پیش او
 چون «نظامی» در زبان هر کسی افسانه شو

باب الالباب ص ۵۲۹ . تاریخ گزیده ص ۸۲۶ . بهارستان جامی ص ۱۱۴ . نفعات -
 الانس ص ۶۰۸ : مجالس النفائس ص ۳۵۲ . تذکره میخانه ص ۱۱ . دولتشاه ص ۱۴۲ .
 هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۹۳ . آتشکده ص ۲۴۳ . مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۴۱۲ .
 ریاض العارفین ص ۲۴۱ . طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۷۹ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۸۹ .
 ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۱۹ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۱ . مواد التواریخ ص ۴۶۹ .
 تاریخ ادبیات هرمان‌اته ص ۷۱ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۸۹ . تاریخ ادبیات
 استاد ذبیح‌الله صفا ج ۲ ص ۷۹۸ . تاریخ ادبیات براون ج ۱ ص ۸۱ - ۱۸۲ . مقدمه دیوان
 غزلیات نظامی .

تاریخ وفات نظیری نیشابوری

تاز جهان رفت « نظیری » غمش
آنکه به زیبائی شعرش ، دلم
بود چو آزاده نیکو سیر
ناهل ادب از پی تاریخ او

داغ نهان بردل احباب هشت
صورت خوبان جهان خواندشت
بود چو وارسته والا سرشت
جمله سرودند که : (جایش بهشت)

۱۰۲۱ ق.

۱۸۱- نظیری : محمدحسین ، از اعیان زادگان نیشابور بود که به تجارت
زندگی می کرد . وی از ابتدای جوانی
به سرودن شعر آغاز کرد و در اندک زمانی آوازه سخنش در خراسان و سایر شهرهای
ایران پیچیده در سلك شعرای بنام قرار گرفت .

او پس از گذراندن دوران جوانی در نیشابور ، عازم کاشان و آذربایجان شد
و سپس راه هندوستان پیش گرفت و در دستگاه عبدالرحیم خان خانان و دربار
جلال الدین اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) و پسرش جهانگیر شاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) عزت
و احترامی تمام دید .

نظیری با وجود عرفی و شکیبی و فیضی و شاعران قوی دست دیگر که در دربار
هند بودند همواره احترام خود را محفوظ داشت و بیش از دیگران از عنایات ملوکانه
برخوردار شد .

جهانگیر شاه در صله يك غزل ۳۶۰۰۰۰ متر مربع زمین بیاض به نظیری انعام

داد! نظیری در انواع شعر طبع آزمائی کرده ولی هنر خاص وی در سرودن غزل بوده و در غزلسرائی، بیشتر به غزلیات خواجه حافظ توجه داشته است. اشعارش به سبک هندی سروده شده و اغلب ابیانش دارای مضامین نو و معانی بدیع است.

دیوان نظیری که شامل: غزلیات و قصاید و ترکیب بند و ترجیع بند و رباعی می باشد نخست در لاهور و بعد در ایران به چاپ رسیده است. او سی سال از عمر خود را در هندوستان گذرانید و به سال ۱۰۲۱ هجری قمری در احمدآباد گجرات هند، چشم از جهان فرو بست و در مسجدی که در نزدیکی منزل خود ساخته بود به خاک سپرده شد. بر سر قبرش گنبدی ساختند که هنوز باقی است.

از اوست:

به موئی بسته صبرم نغمهٔ تار است پنداری
 دلم از هیچ می رنجد دل یار است پنداری
 به تحریک نسیمی خاطر م آشفته می گردد
 به خود رائی سر زلفین دلدار است پنداری
 ته پندم می دهد سودی، نه کارم راست بهبودی
 دلی دارم که هر امسال او پار است پنداری
 تنوشم تا قدح بر من دری از غیب نگشاید
 کلید روزیم در دست خمار است پنداری
 چنانم با سر زلف صنم سر رشته محکم شد
 که رگهای تنم پیوند ز نار است پنداری
 به نوعی طعن مردم را هدف گشتم که دامانم
 ز سنگ کودکان دامان کهسار است پنداری

فلك را دیده‌ها بر هم نمی‌آید شب از کینم
 چنان هشیار می‌خواهد که بیدار است‌پنداری
 چنانم می‌گزد بی او تماشای گل و گلشن
 که شکل غنچه در گلبن سرمار است‌پنداری
 «نظیری» بلعجب شیرین و نازک نکته می‌آری
 ترا شکر به خرمن، گل به خر و ار است‌پنداری

* * *

نیازارم ز خود هر گز دلی را که می‌ترسم درو جای تو باشد

* * *

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

رباعی

در هجر تو، مرگ همنشینم بادا منظور دو دیده آستینم بادا
 گری بی تو به کام دل بر آرام نفسی یارب نفس باز پسینم بادا

مجمع الخواص ص ۲۱۹ . تذکره میخانه ص ۷۸۵ ، سرخوش ص ۱۱۲ . هفت اقلیم
 ج ۲ ص ۲۷۵ . آتشکده ص ۱۴۵ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۰۱ . روز روشن ص ۸۳۷ .
 قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۹۰ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۲۰ . ریاض العارفین ص ۳۹۸ .
 تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۹۰ . مواد التواریخ ص ۳۷۸ . مقدمه دیوان نظیری نیشابوری .

تاریخ وفات نعیم اصفهانی

دریغا د نعیم، آنکه در شاعری
دریغا، که صراف دور زمان
ادیبی پی سال تاریخ او
چنو کس گهرهای معنی نسفت
زدست آنچنان گوهری دادمفت
(نعیم از بلا و غم آسوده) گفت

۱۳۳۴ ق

۱۸۲ - نعیم : نعیم ، معروف به میرزا نعیم سدهی ، فرزند حاجی عبدالکریم
سدهی ، به سال ۱۲۷۲ هجری قمری در ده فروشان
از دهات سده اصفهان متولد شد . مقدمات فارسی و عربی را در زادگاه خود فرا
گرفت ، سپس برای ادامه تحصیل به اصفهان آمد و اغلب نشو و نماي اود را اصفهان
شد .

نعیم طبعی لطیف و ذوقی سرشار داشت و از آغاز جوانی شعر می سرود . او
در شعبان سال ۱۲۹۸ در سلك بهائیان در آمد و چون دوستان و همشهریانش نسبت
به وی بدبین شدند و گاهی در صدد آزارش بر آمدند ، ناگزیر ترك یار و دیار گفت
و به تهران رفت .

در تهران مدتی بی کار و پیریشان بود ، سرانجام در سفارت انگلیس استخفنام
و به سمت معلم زبان فارسی منصوب گردید . او دیوانی دارد مشتمل بر مقداری
قصیده ، مخمس و اشعار متفرقه که در بمبئی چاپ شده است .

نعیم ۶۲ سال در این جهان زیست و سپیده دم روز سه شنبه نهم جمادی الاول

سال ۱۳۳۴ هجری قمری درگذشت .

وی مخمس زیبایی دارد که بر وزن و سبک بهاریه قاآنی سروده شده است .
اینک قسمتی از آن مخمس :

فر جوانی گرفت طفل رضیع بهار لب ز لبن شست باز شکوفه شیر خوار
جمله درختان شدند بارور و بار دار سر نهان هر چه داشت کرد عیان روزگار
چنانکه امروز گشت سر خدا آشکار

فصل بهاری گذشت ، باد ایاری وزید فوا که رنگ رنگ زهر شجر شد پدید
بنفش وزرد و کبود، سیاه و سرخ و سپید ز حیرت بی بری خاک به سر ریخت بید
ز داغ دست تهی نار به خود زد چنار

باز شده بوستان رشک بهشت برین صورت هستی گرفت لطیفه ماء و طین
به صورت گونه گون آمده ماء معین فستق و بادام و جوز فندق و زیتون و تین
ترنج و نارنج و به ، آبی و سیب و انار

چو دید دهقان که تیر تیغ به آفاق زد نار به شش کاخ ریخت شعله به نه طاق زد
خانه ز قشلاق کند ، خیمه به بیلاق زد سخره به کتاب گفت ، طعنه به اوراق زد
ز شهر بر بست دخت به باغ افکند بار

باغ توانگر نگر شکر او تنک تنک سیم و زرش گونه گون، لعل و درش رنگ رنگ
ز بر جدش کیل کیل ، ز مر دش سنگ سنگ لآلیش مشت مشت ، در ایش چنک چنک
خزائش کوه کوه ، جواهرش بار بار

باغ پس فرودین به اردی اولاد داد پس آنکه اردیبهشت به دست خرداد داد
 پس مه خردادشان به تیر و مرداد داد گاه به دایه سپرد، گاه به استاد داد
 تا همه اطفال باغ شدند کامل عیار

شکوفه در نوبهار چون به در آورد شاخ کنون شکوفه بر یخت چون ثمر آورد شاخ
 بر اثر یکدگر بار و بر آورد شاخ دانه بر آورد بیخ، بیخ بر آورد شاخ
 شاخ بر آورد بر کک، بر کک بر آورد بار

طارم پیچان ناک سپهر آیین بود خوشه انگور او سهیل و پروین بود
 به شاخ نیلوفری دسته نسرين بود یا به کف شیخ شهر سبحة سیمین بود
 یا به گلوی عجز عقد در شاهوار ...

تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۶۵ . از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۶ . فرهنگ سخنوران

ص ۶۱۳ .

تاریخ وفات نقی کمره‌ای

الحق از دولت شیرین سخنی
همچو خورشید، کله گوشه خود
از سرای ستم آباد جهان
فاضلی گفت پی تاریخش :

قدر شعر و ادب افزود نقی
از فضیلت به فلک سود نقی
راه آن خانه چو پیمود نقی
(مردپا کیزه صفت بود نقی)

۱۰۳۱ ق

۱۸۳- نقی : علینقی ، معروف به شیخ علینقی کمره‌ای ، فرزند ابوالعلاء
از شعرا و علمای بزرگ دوره صفویه است. وی
به سال ۹۵۳ هجری در خانواده‌ای که همگی از فقها و فضای کمره بوده‌اند دیده
به جهان گشود. نخستین سالهای زندگی در کاشان به تحصیل علم و ادب گذشت و
به آن شهر دلبستگی زیاد داشته است :

نقی تو خط خطا کاش بر بهشت کنی

کنون که خطه کاشان تراست کاشانه

در سرودن انواع شعر ، به ویژه ماده تاریخ و معما گوئی بسیار قوی دست بود.
شیخ در زمان سلطنت شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) شهرتی بسزا یافت و شاه او را
سخت گرامی می‌داشت و علینقی در مدح این شهریار و وزیر شاعر پرور و سخن -
شناسش حاتم بیگ اعتماد الدوله قصاید غرائی دارد . گویا شیخ ازدوستان و ندیمان
اعتماد الدوله بوده و از وی نوازشهای فراوان دیده است .

میرزا علینقی با وحشی و محتشم و میرداماد و شیخ بهائی معاصر و معاشر بود.
تألیفات او را تا ۸ جلد بر شمرده اند که مهمترین آنها عبارتند از :
۱- حدود العالم . ۲- مناسک حج . ۳- همم الثواقب . ۴- دیوان شعر که
شامل غزل، قصیده، قطعه، رباعی، ترکیب بند و مرثی می باشد . وی پس از ۷۸
سال زندگی به سال ۱۰۳۱ هجری در اصفهان درگذشت .

از اوست :

در عشق تو بی تاب و توانم چه توان کرد ؟
دوری ز تو کردن نتوانم چه توان کرد ؟
گفت آنچه توان گفت به رویم، چه توان گفت ؟
کرد آنچه توان کرد به جانم، چه توان کرد ؟
کردم دل و دین صرف و خریدم غم و اندوه
سودا گر بازار زیانم چه توان کرد ؟
در ناله من رنگی و بوئی ز فرح نیست
من بلبل ایام خزانم چه توان کرد ؟
گفتی که توان کرد « نقی » شرح غم دل
حیرت که شود بند زبانم چه توان کرد ؟

* * *

ای اجل روز فراق آمد و دلسوزی نیست

من اگر کشتیم بهتر ازین روزی نیست

* * *

ای وای بر آن مرغ کس رفتار که از وی

صیاد شود غافل و در دام بمیرد

* * *

شمع مجلس گرتو باشی از هوا پروانه بارد

ورگل کلشن تو باشی از زمین بلبل پروید

نصر آبادی ص ۲۳۴ . آتشکده ص ۲۱۴ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۰۳ . ریحانه-
الادب ج ۴ ص ۲۳۲ . مواد التواریخ ص ۱۰۳-۱۳۹-۲۹۲ . قاموس الاعلام ج ۴ ص
۳۱۹۹ . مجمع الخواص ص ۱۶۶ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۴۸۲ . مقدمه دیوان شیخ علیبنی
کمره‌ای .

تاریخ وفات نوائی جغتائی به صورت معما

فرو بست از صحبت خلق دم	«علیشیر» چون از جفای فلک
زمین غرق ماتم، زمان غرق غم	ز اندوه آن مرد شایسته شد
امیر سخن بود و شاه قلم	پناه هنر بود و پشت ادب
زدانا نوازی، به عالم علم	ز دانش پژوهی، به گیتی سمر
برون بود احسانش از کیف و کم	وزیری که در وقت داد و دهش
ادیبی که نظمش به لطفی اتم	فصیحی که نثرش به حسنی تمام
پرستش کند عالمی لاجرم	چنین مرد فرزانه را هر زمان

«نوائی ، چنان بود عاقل که او چو از ملک عالم برون زد علم
قضا گفت در سال تاریخ او ز فوت علیشیر شد عقل کم

فوت علیشیر ۱۱۰۶ منهای عقل ۲۰۰ = ۹۰۶ ق

۱۸۴- نوائی : امیر علیشیر ، ملقب به نظام الدین ، از مشاهیر وزراء و

درباریان سلطان حسین میرزای گورکانی

(۸۷۳ - ۹۱۱) و از بزرگترین شاعران و دانشمندان سده نهم هجری است که گویا

در کودکی نیز با آن شهریار دوست و همدرس بوده است .

این وزیر شاعریشه و بلند اندیشه به زبان فارسی و ترکی شعر می سرود که

در فارسی فانی و در ترکی نوائی تخلص می کرد . وی گذشته از اینکه در فنون شعر

و ادب استاد مسلم بود در تشویق و تربیت شعرا و فضلا و هنرمندان نیز می کوشید و

از هیچگونه یاری و نوازش دریغ نمی ورزید .

با آن همه مقام و منزلت و خدمات مهم که بر عهده داشت تمامی اوقات فراغت

خود را به صحبت علما و فضلا و تحقیق و تألیف می گذراند و مجلس او همواره مجمع

ارباب کمال و مرجع اصحاب ذوق و حال بود .

کتابخانه بزرگی داشت که محل استفاده مورخ مشهور خواندمیر صاحب

کتاب حبیب السیر و دانشمندان و پژوهشگران دیگر بود . امیر علیشیر بر اعمال

نیک و ایجاد و ابقای آثار و ابنیه تاریخی علاقه فراوان داشت .

در حدود ۳۷۰ مسجد و مدرسه و خانقاه و پل و بقاع متبر که در نواحی خراسان

بنا نهاد ، یا تعمیر کرد . نوائی ۲۹ جلد به فارسی و ترکی تألیف دارد که معروفترین

آنها عبارتند از :

- ۱- تذکره مجالس النفايس که به ترکی جغتائی بوده و بعداً دو ترجمه فارسی آن یکی از سلطان محمد فخری هراتی و دیگری از حکیم شاه محمد قزوینی به طبع رسیده است . ۲- چهار دیوان ترکی به نام: غرائب الصغر و نوادر الشباب و بدایع الوسط و فوائد الکبر ۳- خمسه ترکی که به پیروی از خمسه نظامی به نظم آورده و ۲۶ هزار بیت است .
 - ۴- دیوان فارسی که شامل ۶ هزار بیت است . ۵- تاریخ الانبیاء به ترکی .
 - ۶- خمسة المتحیرین به ترکی که شرح حال عبدالرحمن جامی است .
- امیرعلیشیر نزدیک به نیم قرن به عزت و احترام زیست و در اواخر عمر گوشه نشینی گزید و به عبادت پرداخت تا به سال ۹۰۶ هجری پس از ۶۲ سال زندگی، درهرات که زادگاهش بود درگذشت و همانجا مدفون است .

اینک ایاتی از اشعار فارسی او :

رسد هر کس به مقصودی زیارب یارب شبها

چرا حاصل نشد مقصود من یارب زیار بها ؟

* * *

بلبلی دی در قفس می مرد و می نالید زار

کای دریغ، ایام عمرم در گرفتاری گذشت.

* * *

خیال طاعت شب می کنم بروز بسی چو شب رسید ربود از خودم خیال کسی

نیست این دل که من زار بلاکش دارم
از تو در سینه خود پاره آتش دارم

* * *

از غزلهای اوست :

کوثر و حور ز گلزار جنان ما را بس	باده و مغبچه از دیر مغان ما را بس
طوبی نسیه تورا زاهد خود بین که بنقد	سایه رفعت آن سر و روان ما را بس
عالم؛ از اهل عنان گیرد و از کهنه و نو	باده کهنه و آن تازه جوان ما را بس
چند گویی که ز افلاک بجان آفت هاست	غمزه شوخ مهی آفت جان ما را بس
ما کجا؟ وصل کجا؟ اینکه دل و جان باشد	بغم هجر تو خرسند همان ما را بس
آتش عشق تو چون زاهل محبت جویند	بر جگر داغ وفای تو نشان ما را بس
چهنم آلودگی می؟ چو در آید در موج	بهر غفران تو يك قطره از آن ما را بس
ای صبا؛ هر یکی از اهل وفا را یاریست	یاری و مهر فلانی بجهان ما را بس

فانی؛ از خلق بریدن سبب خوش حالیست

باش خوشحال که این سیرتوسان ما را بس

- تخفه سامی ص ۱۷۹ . مجالس النفائس ص ۳۵۷ . بهارستان جامی ص ۱۲۲ .
دولنشا ص ۵۵۹ . مرآت الخيال ص ۷۲ . آتشکده ص ۱۹ . نصر آبادی ص ۵۰۰ .
نگارستان سخن ص ۷۲ . روز روشن ص ۸۵۰ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۴۶ . مجمع -
الفصحا ج ۱ ص ۸۲ . قاموس الاعلام ج ۲ ص ۳۱۹۵ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۳۵ .
فرهنگ سخوران ص ۶۱۶ . مواد التواریخ ص ۳۵۶ - ۳۵۷ . از سعدی تا جامی ص
۵۲۹ - ۵۲۶ - ۵۵۹ - ۶۰۲ . مقدمه مجالس النفائس .

تاریخ وفات نیر تبریزی

نکیه بر چرخ ستم پیشه مکن
 با کسی یار نگردد او هین
 خاصه اهل هنر و دانش را
 « نیر » آن قدوه ارباب ادب
 آخر این چرخ، ز کج رفتاری
 نیر آن بود که خیل شعرا
 رمز بینش ز کلامش پیدا
 هر چه از دانش او گویم باز
 بر سخندانی و استادی وی
 بلبل باغ ادب بود، آوخ
 از جهان گرچه برون رفت ولی
 روز و ماه و سنه فوتش شد:

کو نبخشیده سری را سامان
 با کسی مهر نوزد او هان
 سینه بر تیر جفا کرده نشان
 که نبودی به کمالش نقصان
 زندگی کرد مر او را زندان
 جمله بودند سپاه، او سلطان
 راز دانش به ضمیرش پنهان
 بود فضل و هنرش صد چندان
 هست «آتشکده» او برهان
 کاخر از قول و غزل بست زبان
 ماند نامش به جهان جاویدان
 (دهم و جمعه، بمه ماه رمضان)

۱۳۱۲ ق

۱۸۵ - نیر: میرزا محمد تقی حجة الاسلام، فرزند ملا محمد ممقانی، از

شعرا و علمای دانشمند

آذربایجان بود که به سال ۱۲۴۸ هجری قمری در تبریز دیده به جهان گشود.

تحصیلاتش را نخست در تبریز و سپس در نجف به پایان رسانید. در ادبیات فارسی و

عربی وفقه و اصول و حکمت از نوادر روزگار شمرده می‌شد و در فنون شعر نیز استاد و صاحب نظر بود. همچنین انواع خط، به‌ویژه خط شکسته نستعلیق را بسیار نیکو می‌نوشت، عجیب‌تر اینکه با دست چپ‌چنان خط می‌نوشت که با دست راست! در تعریف حسن خط او همین بس که ادیب الممالک فراهانی گوید:

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان

بر شکسته خط طغرای صفاهانی را

نیر با اینکه از اجله علمای تبریز بود و اقامه نماز جمعه و جماعت می‌کرد اما دلی پر شور و سری پرسودا داشت و محضرش همواره از شعرا و فضلا پر بود. در مطالعه و سنجش دواوین شعرا استغراقی عظیم داشت و در غزلسرائی، بیشتر از سبک سعدی و حافظ پیروی کرده و به استقبال غزل‌های این دو استاد رفته و بخوبی از عهده برآمده است، همه اشعار او، به‌ویژه غزلیاتش از نظر حسن ترکیب و فصاحت بیان و ظرافت فکر ستودنی است.

نیر همچنان که در فن غزلسرائی استاد بود در شیوه مرثیه‌گوئی نیز قدرت شگفت‌انگیزی داشت بطوریکه مرثیه او بیشتر از هشتاد سال است در مجالسها و منبرها مورد استفاده روضه‌خوانان قرار می‌گیرد.

از تألیفات نیر که نه جلد می‌باشد هفت جلد به چاپ رسیده است که معروفترین آنها عبارتند از: ۱- آتشکده که شامل غزلیات و مرثیه است. ۲- منظومه الفیه به عربی. ۳- منظومه صحیفه الابرار که به نوشته مرحوم تربیت هشتاد هزار بیت است. (!)

درباره وفات و تشییع جنازه این مرد بزرگوار، شاد روان حاج حسین

نخجوانی که با وی معاصر بوده در مواد التواریخ می‌نویسد:

« مرحوم مغفور میرزا محمدتقی حجة الاسلام متخلص به نیر از فحول علما و اعظم فضلاء تبریز بود وجود مبارکش با پیرایه انواع فضل و کمال آراسته و حسن فصاحتش باذوق سلیم و طبع کریم پیراسته از سنین عمرش شصت و پنجسال گذشته در روز جمعه دهم رمضان المبارک سال ۱۳۱۲ اداعی حق را لبیک گفته و رخت بجنان کشید باقتضای شأن رفیع و مقام منیع آن بزرگوار جمع کثیر و جم غفیر در تشییع جنازه آن مرحوم با سوگواری بی اندازه حاضر بودند کثرت ازدحام و جمعیت خاص و عام بدرجه ای بود که از تنگی مقام و محل درخارج شهر در دامنه کوه (عین علی) ادای صلوة برای دفن آن مرحوم قرار دادند و پس از ادای صلوة جنازه آن مرحوم را با تجلیل و احترام تمام از دامنه کوه بمقام امامزاده سید ابراهیم آورده بخاک سپردند رحمة الله علیه »

غزل زیر از بهترین غزلهای اوست :

زلف جانان سحر از باد صبا درهم شد
 عاقلان مرده ، که زنجیر جنون محکم شد
 ساقی از نشئه مستی کله از سر بگرفت
 گل و سنبل به هم آمیخت عجب عالم شد
 سالها بود که دل را سرو سامانی بود
 عاقبت در سر آن زلف خم اندر خم شد
 ز خط سبز تو موئی به دو عالم ندهم
 تا نگوئی سر موئی ز ارادت کم شد

گفتمش: خون دل عاشق بیچاره که خورد؟

به تبسم نکهی کرد و سخن مبهم شد

گفتمش: هیچ سر صحبت ماداری؟ گفت:

کی پری را هوس انس بنی آدم شد؟

کم مباد از سر من سایه این غم «نیر»

کافتتاحی شد اگر کار مرا زین غم شد

باز از بهترین غزلهای اوست:

چه هنرها که ز فیض نظر آموخته‌ام

دل به دریا زدن از چشم تر آموخته‌ام

که من این غوطه به خون جگر آموخته‌ام

غوطه خون جگر کس نبرد راه چو من

که از او سوختن بال و پر آموخته‌ام

حق شکرانه پروانه فرامش نکنم

من به بیداری شب تا سحر آموخته‌ام

با خیالت مژه برهم نگذارم کاین کار

خود به آتش زده تا این هنر آموخته‌ام

دیده را تاب تجلای حضور تو نبود

غیر سودای تو کاری دگر آموخته‌ام

به سر زلف درازت که من از در همه عمر

من به خون دل و سوی بصر آموخته‌ام

ز اب چشمم نرود نقش تو کاین فن بدیع

آه اگر تیغ تو ترک سر نیر گوید

سالها پا زده تا ترک سر آموخته‌ام

مواد التواریخ ص ۲۴۸. دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۹. لغتنامه دهخدا ج ۱۱ ص

۳۲۱ - ۳۲۴. ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۱۶. فرهنگ سخنوران ص ۶۲۳. مقدمه آتشکده

تاریخ وفات واعظ قزوینی

تکته سنجان گزین برخاستند
گفته ما کس نپندارد کزاف
واعظ قزوینی آن فاضل که بود
در همه ابواب «ابواب الجنان»
یوسف مصر ادب بود، ایدریخ
از چنان فرزانه فاضل حیف حیف
گفت «نظمی» از پی تاریخ او :

از محیط پاک قزوین گاهگاه
گر کند بر گفته «واعظ» نگاه
محضرش ارباب دانش را پناه
بر کمال و فضل او باشد گواه
آسمان ناگه فکند او را به چاه
وز چنان آزاده شاعر آه آه
(واعظ آزاده ناید هیچگاه)

۱۱۰۵ ق

۱۸۶- واعظ : محمد ، ملقب به رفیع الدین ، معروف به واعظ قزوینی ، فرزند
ملا فتح الله ، از شعرا و علمای بزرگ دوره صفویه
است که در فنون شعر و ادب از کم نظیران روزگار خود به شمار می رفت . وی در
علوم معقول و منقول و فقه و تفسیر و وعظ و خطابه توانائی کامل داشت . کتاب معروف
« ابواب الجنان » که در مراتب پند و نصیحت تألیف شده اثر این شاعر دانشمند است .
کتاب مزبور بارها در ایران و هندوستان به چاپ رسیده و تا این اواخر در مکتب -
خانه ها جزو کتابهای درسی بوده است .

واعظ با کلیم کاشانی و صائب تبریزی معاصر بوده و شیوه او در شعر ، به سبک
هندی نزدیک است ، وی در بیشتر اشعارش به گفتن پند و اندرز می کوشد و توانگران

را به دستگیری از بی نوایان دعوت می کند :

صدای زر شمردن کرده کر گوش ترا منعم

چنین گر نیست بسم الله فریاد گدا بشنو

به زمین برد فرو خجالت محتاجانم

بی زری کرد به من آنچه به قارون زر کرد

واعظ در ساختن ماده تاریخ نیز بسیار چیره دست بود و ماده تاریخهای

خوبی دارد، این قطعه را در تاریخ فوت فرزند خود عبدالحسین گفته است :

رفت نور دیده ام عبدالحسین تا بم از دل برد و خواب از دیده ام

چون تواند دید خالی جای او دیده در خون خود غلتیده ام ؟

موی آتش دیده را ماند تنم بسکه از دردش به خود پیچیده ام

گفت یاری، چیست ای محزون ترا؟ کاین چنین آشفته ات کم دیده ام

در جوابش گفتم و تاریخ شد (رفت نور دیده ام از دیده ام)

۱۰۷۲ ق

وفات او به سال ۱۱۰۵ هجری قمری اتفاق افتاد .

ابیات زیر نیز از اوست :

آنقدر فیضی که من از بی زبانی دیده ام

ترسم آخر شکر خاموشی کند گویا مرا

* * *

از هیچکس بجز دو زبانی ندیده ام

خلق زمانه راهمه گویا زبان یکی است

* * *

گر چه ما را نیست پیشاپیش دود مشعلی
نیست دود آه مظلومی هم از دنبال ما

* * *

صد حیف که ما پیر جهان دیده نبودیم
روزی که رسیدیم به ایام جوانی

نصر آبادی ص ۱۷۱ . سرخوش ص ۱۲۱ . ریاض العارفين ص ۳۹۹ . آتشکده ص
۲۳۴ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۷۰ . مواد التواریخ ص ۳۷۸ . قاموس الاعلام ج ۶ ص
۴۶۶۲ .

تاریخ وفات واله داغستانی

توانا اوستادی بود واله	به نزد نکته سنجان زمانه
ره فضل و ادب پیمود واله	به عمر خویشتن تا واپسین دم
به زیر بار غم فرسود واله	دریغا، در فراق نازنینی
ز کار دل گره نگشود واله	به زور ناخن تدبیر، آوخ
(قرین رحمت حق بود واله)	سروشم گفت در سال وفاتش:

۱۱۷۰ ق

۱۸۷ - واله : علیقلی خان ، فرزند محمدعلی خان، معروف به واله داغستانی،
از خانزادگان داغستان بود. آبا و اجدادش

دراوائل دولت صفویه از داغستان به اصفهان افتادند. واله به سال ۱۱۲۴ هجری قمری در اصفهان به دنیا آمد و در همان شهر نشوونما یافت و به سرودن شعر پرداخت. واله در زمان سلطان حسین صفوی به مرتبه عالی رسید.

وی به خدیجه سلطان نامی که دختر عمویش بود عشق می ورزید ولی در غلبه افغان بر صفویه و تصرف شهر اصفهان به سال ۱۱۴۴ معشوقه اش به دست افغانها افتاد بیچاره در اثر این پیش آمد ناگوار عنان طاق از دست داد و دیوانه وار از اصفهان به بندر عباس و از آنجا به هندوستان رفت و تا پایان عمر بر نکست و در سال ۱۱۷۰ به سن ۴۶ سالگی در آنجا درگذشت. واله در فراق معشوقه از دست رفته خود ناله ها کرده و شعرهای دردناکی سروده که این رباعی ها از آن جمله است:

در هند غریب و زار و گریان مردم	«واله» ز فراق روی جانان مردم
مردم زغم خدیجه سلطان مردم	نکذاشت اثر زهستیم مهر رخس

* * *

آشفته ام آن زلف پریشان کرد دست	جانانه مرا بی سر و سامان کرد دست
آواره مرا خدیجه سلطان کرد دست	گفتی که ترا کرده چنین آواره؟

* * *

زان ظالم جور کیش دارم فریاد	از دختر عم خویش دارم فریاد
پیوسته ز قوم خویش دارم فریاد	فریاد کسان بود زیبگانه و من

* * *

از لیلی و داستانش خاموش کنی	افسانه درد من اگر گوش کنی
مجنون و حکایتش فراموش کنی	ور قصه عشق ابن عمم شنوی

علاوه بر واله ، امیر شمس الدین فقیر از شعرای هند با اجازه واله یک مثنوی لطیف دایر بر داستان او و معشوقه اش نظم کرده که نسخه خطی آن موجود است .
 واله بجز دیوانش که در حدود چهار هزار بیت است تذکره ای به نام «ریاض الشعراء» در هند نوشته که شرح حال ۲۵۰۰ شاعر را در آن ذکر کرده است و نسخه خطی آن نیز در کتابخانه ملی تهران موجود می باشد .

این غزل از اوست :

نه هر که نام ، علی کرو حیدری داند
 نه هر که گشت محمد پیمبری داند
 نه هر صحابه شود ز اهل بیت چون سلمان
 نه هر که روی نبی دید بوذری داند
 نه هر که تکیه کند بر وساده دولت
 طریق سروری و رسم مهتری داند
 نه هر نهال که افراخت قد به طرف چمن
 چو سرو قامت یارم صنوبری داند
 نه هر که زلف و خط و خال باشدش «واله»
 طریق یاری و آئین دلبری داند

تاریخ وفات و ثوق تهرانی

حیف از حسن و ثوق کز فضل
والا گهری که مرغ طبعش
او رفت و کسی نماند، آوخ
تاریخ وفات او خرد گفت:

از اهل زمانه بود ممتاز
بر بام سپهر کرد پرواز
تا ساز سخن کند چنوساز
(ایوای و ثوق نکته پرداز)

۱۳۲۹ ق

۱۸۸- و ثوق : حسن ، ملقب به و ثوق الدوله ، به سال ۱۲۹۲ هجری قمری

در یک خانواده سرشناس تهران تولد یافت. پدرش

میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه در عهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) مستوفی دیوان و مصدر خدمات مهم بوده است .

نخستین سالهای زندگی و ثوق در تهران به تحصیل علم و ادب گذشت. فارسی و عربی و فقه و اصول و معانی و بیان و حکمت و فلسفه را از استادان بنامی چون: میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا محمد ادیب کلپایگانی و میرزا هاشم رشتی فرا گرفت و سپس به تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی پرداخت .

در بیست و دو سالگی به عضویت وزارت دارائی منصوب شد و در سی و دو سالگی از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و پس از مشروطیت ایران و خلع محمدعلی شاه نوبت به نوبت به وزارت های خارجه و داخله مأموریت یافت . با وجود این خدمات خطیر ، اوقات فراغت خود را با شعرا و ادبا می گذرانید و صحبت

اهل فضل را چاشنی زندگی می‌دانست.

و ثوق از ذوق و فریحه شاعری بهره‌ای کافی داشت و در اقسام شعر طبع آزمائی کرده، غزل را نیکو و قصیده و مثنوی را نیکوتر سروده است. با اینکه شعر کم گفت ولی گزیده گفت.

در آغاز شاعری «ناصر» تخلص می‌کرد که بعدها به «و ثوق» تغییر داد. دیوانش به نام «آثار و ثوق» چاپ شده و در دسترس است. او به سال ۱۳۲۹ خورشیدی در تهران درگذشت.

از بهترین غزل‌های اوست :

کرد بنیاد ستم ، یار ستم پیشه ما	تا زبن برفکنند سیل غمش ریشه ما
از وفا گشته فزون رونق بازار جفا	تا جفا پیشه او گشت و وفا پیشه ما
زاهدان گوپس از این منع من از می‌مکنید	بعد از این کی شکند سنگ شماشیشه ما؟
شیر عشقیم و به خود پوست بدریم ز رشک	گر دمی شیر فلک بگذرد از پیشه ما
ره به بار یکی زلف تو سپردیم و ز فکر	از میانت شده باریکتر اندیشه ما

* * *

نامرا در سر هوای صحبت دیوانه بود	از حدیث شیخ و وعظ واعظم پروا نبود
سو ختم از عشق و هم در خدمتش استادام	هیچکس دیدی چو من هم شمع و هم پروانه بود
در دل ما دلنشین و بر سر ما سر فراز	نازم این مهمان که هر جا بود صاحبخانه بود
ای بسا افسانه‌ها خواندیم از خوبان ولیک	جز رخ خوب تو باقی هر چه بود افسانه بود
بوی گل، آواز بلبل، جمعد سنبل هر چه بود	جلوه‌های مختلف زان گوهر یکدانه بود

تاریخ وفات و حشی بافقی

«وحشی» آن شاعر که از اهلیتش
 آن مهین گوینده کاندرا پیش او
 این شنیدستم که در میخانه ای
 خوش به پایان آمد ایام فراق
 گفت «نظمی» از پی تاریخ او :
 شهرت او بود بر اوج کمال
 بود طوطی با دو صد گفتار لال
 به روی زد چرخ، کوس ارتحال
 از کف جانانه زد جام وصال
 (حشر و حشی باعلی یاد او آل)

۹۹۱ ق

۱۸۹- وحشی : کمال الدین ، به سال ۹۲۹ هجری قمری در قصبه بافق در

۲۴ فرسخی یزد به دنیا آمد . از آغاز شاعری

به دربار شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) راه یافت و مورد توجه واقع شد و در
 اغلب قصایدش او را ستوده است .

در شعر شاکرد شاعر و فاضل بزرگ عهد صفوی . شرف الدین علی بافقی
 بود ولی سرانجام از استاد معروفتر گردید . وحشی شاعری عاشق پیشه و شوریده
 بود ، سوز و رقتی که در غزل او هست در شعر دیگران کمتر می توان یافت . وی در
 سرودن غزل و قصیده و مثنوی بسیار توانا بوده و به تقلید از نظامی گنجوی به نظم
 منظومه : « ناظر و منظور » و « خلدبرین » و « فرهاد و شیرین » پرداخت
 که به خوبی از عهد بر آمده است . ولی مثنوی فرهاد و شیرین ناتمام بود که روزگارش
 به سر آمد و وصال شیرازی در سال ۱۲۶۵ آن را به پایان رسانید .

شهرت وحشی ، بیشتر بخاطر تر کیب بند و مربع زیبائی است که در زبان فادسی بی نظیر است .

در چگونگی وفات او اختلاف آراء زیاد است بعضی نوشته اند در خانه خود وفات یافت و برخی گویند به دست معشوق کشته شد و چندی بر آنند که در میخانه در گذشت .

تقی الدین اوحدی مؤلف تذکره « عرفات العاشقین » که باوی معاصر بوده به قول آخری اشاره کرده تاریخ وفات او را چنین گفته است :

چو سرمستانه وحشی باده نوشید از خم وحدت

روان شد روح پاک او به مستی سوی علین

من از بیر مغان تاریخ فوت او طلب کردم

بگفتا هست تاریخش: (وفات وحشی مسکین)

۹۹۱ق

این شما و این هم مربع زیبای وحشی :

دوستان شرح پسریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید

قصه بی سرو سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصه جانسوز نهفتن تا کی ؟

سوختم سوختم این راز نگفتن تا کسی ؟

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
 دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم بسته سلسله سلسله موئی بودیم
 کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
 يك گرفتار از این جمله که هستند نبود

نر کس غمزه زتن اینهمه بیمار نداشت سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
 این همه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
 اول آنکس که خریدار شدش من بودم
 باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبائی او
 بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او
 این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد
 کی سر و برگ من بی سر و سامان دارد؟

چون چنین است پی کار دگر باشم به مرغ خوش نغمه کلزار دگر باشم به
 عندلیب گل رخسار دگر باشم به چند روزی پی دلدار دگر باشم به
 نوگلی کو؟ که شوم بلبل دستان سازش
 سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تورفت وز دلتش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
 شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تورفت با دل پر کله از ناخوشی روی تو رفت
 حاش لله که وفای تو فراموش کند
 سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

مجمع الخواص ص ۱۴۲ . تذکره میخانه ص ۱۸۱ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۱۵۷ .
 آتشکده ص ۱۲۴ . نصر آبادی ص ۴۷۲ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۰۷ . روز روشن ص.
 ۸۹۷ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۶۸۰ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۷۹ . هفت آسمان ص
 ۱۰۹ . مواد التواریخ ص ۳۷۳ . فرهنگ سخنوران ص ۶۴۶ . تاریخ ادبیات استاد جلال-
 الدین همائی ص ۵۹ . تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق ص ۱۸۷ . تاریخ ادبیات براون
 ج ۴ ص ۱۸۱ . مقدمه دیوان وحشی باقی .

تاریخ وفات وحید دستگردی

ز فقدان وحید دستگردی
 توان گفتن که روز ماتم او
 ادب را مایه با او بود افزون
 به رمز شعر و راز نکته سنجی
 اگر صد باب از فضل و کمالتش
 کسی را مرده نتوان گفت «نظمی»
 اگر خواهد کسی سال وفاتش
 دل عالم گرفت اندوه و ماتم
 فتاد از غم به پشت آسمان خم.
 سخن را پایه با او بود محکم.
 مر او را بود استادی مسلم
 بگویم ، باز هم کم گفتند ، کم
 که بانیکی علم گردد به عالم
 بگو: (روح وحید آسود از غم)

۱۹۰ - وحید: حسن، فرزند محمد قاسم، معروف به وحید دستگردی، به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در ده دستگرد ازدهات اصفهان تولد یافت. نخستین سالهای زندگی در اصفهان به تحصیل علم و ادب گذشت، سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد و تا پایان عمر در این شهر زیست. وحید یکی از گویندگان و استادان بزرگ عصر حاضر ایران بود، در ادبیات فارسی پس از سعدی وی نخستین کسی است که او را استاد سخن خوانده‌اند. مردی بسیار خوش صحبت و فروتن و مهربان بود و شعرا و فضلا به مصاحبت او رغبتی تمام داشتند.

وحید در سرودن اقسام شعر توانائی کامل داشت، به ویژه سبک نظامی گنجوی را به استادی پیروی می کرد، بر اثر علاقه زیادی که به سخن نظامی داشت انجمن ادبی حکیم نظامی را در تهران تاسیس کرد که تا آخر عمر، اداره آن را بر عهده داشت. او مدت ۲۲ سال مجله «ارمغان» را که بهترین و ادبی ترین مجله ایران بود بطور مرتب منتشر ساخت.

تصحیح و چاپ دیوان ابوالفرج رونی، دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان عبید زاکانی، دیوان قائم مقام فراهانی، دیوان هاتف اصفهانی، دیوان بابا طاهر عربیان، جام جم اوحدی، خمسه نظامی و تذکره تحفه سامی و تذکره نصر آبادی از جمله کارهای ادبی اوست.

وحید در آغاز انقلاب مشروطیت ایران به آزادیخواهان پیوست و در این راه خانه و زندگی را به تاراج رفت و مدتها از یار و دیار خود دور افتاد. از این شاعر و نویسنده توانا اشعار زیادی باقی مانده که از آنها تنها «ره آورد» در دو جلد چاپ و منتشر شده است.

وحید پس از ۴۷ سال فعالیت ادبی و باقی گذاشتن چندین جلد کتاب پسر
ارزش، در بیستم ذیحجه ۱۳۶۱ هجری قمری برابر ۱۳۲۱ شمسی در ۶۴ سالگی
در تهران درگذشت و جنازه اش در امامزاده عبدالله «شهر ری» به خاک سپرده شد.

از غزلیات اوست:

ستوده سیرت و خوش صورت و نکوشیمی

چو روزگار جوانی دوی دردغمی

نشاط ساز و روان پرور و طرب انگیز

چو بامداد عدالت پس از شب ستمی

شکفت دارم ازین روی: این دهن که تراست

که آفتاب وجودی و حامل عدمی

مکن دو بوسه درینغ از گدای خرمن حسن

بشکر آنکه ز کالای حسن محتشمی

صنم پرست به جانست در جهان و به جاست

از آن زمان که به بتخانه جهان صنمی

به ذوق چون شکری، در نظر گلستانی

به مغز نافه و در گوش، لحن زیر و بمی

ز چهره پرده بر افکن به کام ما، هر چند

چو آفتاب زمستان به پرده محترمی

نشان جام جم از من مجو بیین درخویش
 که بر نمایش اسرار دهر جام جمی
 رقم چگونه کند شرح خوبی نو «وحید»؟
 که بر صحیفه ایجاد بهترین رقمی

تذکره خلخالی ج ۱ ص ۴۲۲ . تذکره خوان نعمت ج ۱ ص ۳۹۴ . از صبا تا نیما
 ج ۲ ص ۳۲۲-۴۲۳ . گلزار معانی ص ۷۲۹ . فرهنگ سخنوران ص ۶۴۷ . مواد التواریخ
 ص ۴۲۹ .

تاریخ وفات وصال شیرازی

شاعر نیکخوی و نیکو خواه	ایدریغ از وصال شیرازی
بهر ارباب فضل بود پناه	آن مهین شاعری که محضر او
خط او، غم زدا و محنت گاه	شعر او بود نغز و شور افزا
وز تمام رموز شعر، آگاه	در تمام فنون خط، ماهر
از نظر نا پدید شد نا گاه	بی نظیر زمانه بود، آوخ
زد در آن جاودان سرا خر گاه	خیمه بر کند ازین جهان فنا
(شد به مینو وصال طاب ثراه)	کلك «نظمی» نوشت تاریخش:

۱۹۱ - وصال : میرزا شفیع ، معروف به میرزا کوچک ، یکی از بهترین

و بزرگترین شاعران و خوشنویسان دوره

فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) و پسرش محمد شاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) است

که در شعر و حسن خط شهرتی به سزا دارد . وصال در زمان سلطنت کریمخان زند

(۱۱۶۳ - ۱۱۹۳) در یک خانواده سرشناس شیراز از پدری به نام محمد اسماعیل ،

چشم به جهان گشود .

ادبیات فارسی و عربی و فنون شعر و نوشتن انواع خط را در زادگاه خود فرا

گرفت و بر اثر استعداد فوق العاده‌ای که داشت در اندک زمانی آوازه شعر و حسن

خطش در شیراز و شهرهای دیگر پیچید . هنگامی که فتحعلیشاه به شیراز رفت فضل

و هنر وصال را شنید و او را به حضور طلبید ، وصال شرفیاب شد و قرآنی را که با

هفت نوع خط نوشته بود به شاه تقدیم کرد و پس از کسب اجازه ، قصیده‌ای را که

برای خیرمقدم سروده بود قرائت نمود .

فتحعلی شاه که خود شاعر و شعرشناس بود او را ستود و دوهزار تومان صلّه

داد . وصال علاوه بر اینکه در اقسام شعر و خط استاد بوده ، در فن موسیقی نیز دست

داشته است .

در ساختن مثنوی بسیار توانا بود ، گذشته از مثنوی «بزم وصال» که هفت

هزار بیت است مثنوی داستان «فرهاد و شیرین» و حسی بافقی را که ناتمام بود با کمال

استادی به پایان رسانید .

از تألیفات دیگرش کتاب ترجمه «اطواق الذهب» ز مخشری و کتاب

«صبح وصال» را که به طرز گلستان نوشته است می‌توان نام برد . وصال مردی

خوش صحبت و فروتن و درویش بود . محفلش مجمع ارباب کمال و اصحاب ذوق و

حال بوده و همه، صحبت او را مغتنم می‌شمردند. وصال ۶۷ جلد قرآن باخط زیبای خود نوشته که سه جلد از آنها در کتابخانه مصر دیده شده است و کتابهای دیگر نیز به خط او در کتابخانه‌های معتبر موجود می‌باشد.

وی در اواخر عمر نابینا شد و به سال ۱۲۶۲ هجری به سن ۶۹ سالگی درگذشت و در بقعه شاه چراغ به خاک سپردند. دیوانش که شامل: غزل و قصیده و مثنوی و مدایح و مرثیاتی می‌باشد در تهران چاپ سنگی شده است.

این غزل از اوست:

داد چشمان تو در کشتن من دست به هم
 فتنه برخواست چون نشست دو بد مست به هم
 هر يك ابروی تو کافی است پی کشتن من
 چه کنم با هو کماندار که پیوست به هم؟
 شیخ پیمانۀ شکن توبه به ما تلقین کرد
 آه ازین توبه و پیمانۀ که بشکست به هم!
 عقلم از کار جهان رو به پریشانی داشت
 زلف او باز شد و کار مرا بست به هم
 مرغ دل زیرک و آزادی ازین دام محال
 که خم کیسوی او بافته چون نشست به هم
 دست بردم که کشم نیر غمش را از دل
 نیر دیگر زد و بردوخت دل و دست به هم

هر دو ضد را به فسون جمع توان کرد «وصال»
غیر آسودگی و عشق که نشست به هم

آثار عجم ص ۳۵۸ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۶۵ . تاریخ ادبیات براون ج ۴
ص ۲۲۵ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۹۰۱ . ریاض العارفین ص ۵۷۶ . تذکره اختر ج
۱ ص ۲۱۵ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۹۳ . مواد التواریخ ص ۳۹۸ . سفینه-
المحمود ج ۲ ص ۵۱۴ . از صبا تا نیما ج ۱ ص ۴۰ .

تاریخ وفات ولی کرمانی

« نعمت الله ولی » را پس از او	کس نشد در ادب و دانش جفت
کلك وى سفت به الماس هنر	بس گهرها که دگر نتوان سفت
آنچنان عارف وارسته ، کسی	سالها شد که نه دید و نه شفت
سال تاریخ وفاتش به جمل	(پیر پاکیزه صفت) باید گفت

۸۲۷ ق

۱۹۲- ولی : نعمت الله ، ملقب به نورالدین ، معروف به شاه نعمت الله ولی ،

فرزند سید عبدالله کرمانی ، از شاعران و عارفان

عالیقدر ایران زمین است . وی روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری قمری در

قریه ماهان کرمان و به قولی در شهر حلب به دنیا آمد .

علوم مقدماتی را در نزد شیخ رکن الدین شیرازی و علم بلاغت را

از شیخ شمس الدین مکی وفقه و اصول را در خدمت قاضی عضدالدین ایجی فرا گرفت .

شاه نعمت‌الله پس از تحصیل علوم، روزگاری در مکه و مصر و سمرقند و ماوراء النهر به سیر و سفر پرداخت و با بسیاری از علما و عرفای بزرگ عصر خود ملاقات کرد و سرانجام از دست سید عبدالله یافعی خرقه پوشیده به کرمان بازگشت و تا پایان عمر در آن شهر به ارشاد مریدان خود مشغول گردید.

از اشعارش چنین برمی آید که وی به زادگاه خود کرمان دلبستگی زیاد

داشته است:

هر چند که پا بسته این آب و گلیم

از روی کریمان دو عالم خجلیم

در روی جهان نیست چو کرمان جائی

کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم

شاه نعمت‌الله علاوه بر اینکه در شعر و ادب پارسی مقامی بلند داشت، مؤسس و راجمند سلسله نعمت‌اللهی بوده، امرا و بزرگان عصر او را بسیار گرامی می‌داشتند. این عارف گرانقدر با سید شریف گرگانی «مؤلف کتاب صرف میر» و خواجه حافظ شیرازی دوستی و رابطه داشته است و شاید حافظ این غزل را:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟

در برابر غزل معروف او سروده باشد:

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم

نعمت‌الله دیوانی دارد نزدیک به ۱۴ هزار بیت که قسمت اعظم آن را غزلیات

دل‌انگیز عرفانی تشکیل می‌دهد و گذشته آن، رسالاتی نیز به او منسوب است. در

اشعارش «نعمت‌الله» و گاهی (سید) تخلص می‌کند ولی از آنجا که به ولی کرمانی

معروف است مانام او را در ردیف حرف واو قرار دادیم .
 ولی ۹۷ سال عمر یافت و به سال ۸۲۷ در قصبه دلکشای ماهان واقع در ۴۰
 کیلومتری کرمان در گذشت و همانجا به خاک سپردند . مزارش هنوز در آنجا باقی
 و زیارتگاه صاحب‌دلان است .

از غزلیات اوست :

داند که قماش ما کجائی است	یاری که ز ملک آشنائی است
آن میل به تزدماهوائی است	زاهد بر مست اگر کند میل
با همت عارفان گدائی است	سلطانی این جهان فانی
در مذهب عشق، بی وفائی است	عاشق ز بلا اگر گریزد
ما را چون نواز بینوائی است	مائیم و نوای بی نوائی
این مائی ما ز خود نمائی است	گفتیم که غرق بحر عشقیم

مستیم و حریف « نعمة الله »

این نیز عنایت خدائی است

* * *

صددرد دل به گوشه چشمنی دوا کنیم	ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم
بنگر که در سراچه معنی چها کنیم	در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم
هشیار را به مجلس خود کی رها کنیم؟	رندان لاابالی و مستان سر خوشیم
ما میل دل به آب و گل آخر چرا کنیم؟	موج محیط و گوهر دریای عزیم
باری بگو که گوش به عاقل چرا کنیم؟	در دیده روی ساقی و بردست جام می

از خود در آ و در صف اصحاب ما خرام
تا سیدانه روی دلت با خدا کنییم

دولت‌شاه ص ۳۷۱ . مرآت‌الخیال ص ۶۰ . آتشکده ص ۱۲۳ . صبح‌گلشن ص ۲۱۴ .
مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۸۷ . طرائق‌الحقایق ج ۳ ص ۲ . نامه دانشوران ج ۷ ص ۱۱۷ .
از سعدی تا جامی ص ۶۸۲ . مواد‌التواریخ ص ۱۷۳ . قاموس‌الاعلام ج ۴ ص ۲۷۴۲ و
ج ۶ ص ۲۵۹۳ . ریحانة‌الادب ج ۴ ص ۳۰۱ . مقدمه دیوان شاه نعمت‌الله ولی .

تاریخ وفات هاتف اصفهانی

هر که سخنی سروده هاتف
زانجاست که سال فوت او شد :
گوی از دگران ر بوده هاتف
(استاد بزرگ بوده هاتف)

۱۱۹۸ ق

۱۹۳ - هاتف : سید احمد . یکی از قویترین و معروفترین شاعران دوره

افشاریه و زندیه است . نیاکان وی از مردم

اردو باد آذربایجان بودند که در زمان پادشاهان صفوی به اصفهان افتادند و هاتف در

نیمه اول سده دوازدهم هجری در آن شهر تولد یافت .

اوبه ادبیات فارسی و عربی احاطه کامل داشته و انواع شعر را خوب می‌سروده

است .

دیوان او مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات، ولی بیشتر شهرت

وی بخاطر ترجیع‌بندی است که در شعر فارسی پس از ترجیع‌بند معروف سعدی بهترین

ترجیع بند شناخته شده است .

هاتف يك پسر و يك دختر داشت که نام پسرش سید محمد متخلص به (سحاب)
که صاحب دیوان است و نام دخترش بیگم متخلص به (رشحه) است که طبع لطیفی
داشته و اشعاری نیز از وی به یادگار مانده است.

از شعرای معاصر هاتف میر سید علی مشتاق، میرزا محمد نصیر طبیب ، لطفعلی
بیگ آذر ، حاجی سلیمان صباحی و صهبای قمی را می توان نام برد . هاتف به -
سال ۱۱۹۸ هجری قمری در قم وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد .

این غزل از اوست :

گفتم نگرم روی تو ، گفتا به قیامت
گفتم روم از کوی تو ، گفتا به سلامت
گفتم چه خوش از کار جهان گفت غم عشق
گفتم چه بود حاصل آن گفت ندامت
هر جا که یکی قامت موزون نکرد دل
چون سایه به پایش فکند رحل اقامت
در خلد اگر پهلوی طوییم نشانند
دل می کشدم باز به آن جلوه قامت
دامن ز کفم می کشی و می روی امروز
دست من و دامان تو فردای قیامت

ناصر که رخش دیدلب خویش گزیده

«هاتف» به چه رو می‌کندم باز ملامت؟

آتشکده ص ۴۲۳ . نگارستان داریا ج ۱ ص ۲۷۷ . تذکره اختر ج ۱ ص ۲۳۵ .
نگارستان سخن ص ۱۴۳ . صبح گلشن ص ۶۰۲ . مجمع القصص ج ۶ ص ۱۱۷۵ . طرایق
الحقایق ج ۳ ص ۹۹ . روز روشن ص ۹۱۵ . سفینه‌المحمود ج ۱ ص ۲۰۰ . دانشمندان
آذربایجان ص ۳۹۶ . ریحانة‌الادب ج ۴ ص ۳۰۳ . موادالتواریخ ص ۳۸۸ . تاریخ ادبیات
هرمان اته ص ۲۰۱ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۲۰۹ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص
۱۸۹ . فرهنگ سخنوران ص ۶۲۵ . مقدمه دیوان هاتف اصفهانی .

تاریخ وفات هاتفی جامی

آفرین بر «جامی» جامی که او	در سخن شد رهنمای هاتفی
همچو جامی در زمان خویشتن	عالمی شد آشنای هاتفی
سالها در گوش ارباب ادب	خوش نواها داشت نای هاتفی
طبع «نظمی» گفت در تاریخ او:	(صدرمینو بوده‌جای هاتفی)

۹۲۷ ق

۱۹۴ - هاتفی : عبدالله ، خواهر زاده و شاگرد شاعر نامی عبدالرحمن

جامی بوده است . او یکی از گویندگانی است

که در انجمن فضلی هرات در اواخر عهد تیموریان پرورش یافت . از اقسام شعر،
بیشتر به سرودن مثنوی می‌پرداخت و به پیروی از خمسه نظامی گنجوی به نظم

خمسهای دست زد که چهار جلد آن را به نامهای : ۱- لیلی و مجنون ۲- خسرو و شیرین ۳- هفت منظر ۴- تیمور نامه به پایان رسانید .

علاوه بر آن ، به تشویق شاه اسماعیل صفوی شاهنشاه نامه‌ای در احوال و فتوحات آن شهریار منظوم کرد ولی هزار بیت آن را سروده بود که روزگارش به سر آمد و این مثنوی بهترین مثنوی اوشناخته شده است .

هاتفی از شعرای معروف زمان خود بوده و در خدمت سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱) و وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوائی احترامی تمام داشته است و شاه اسماعیل صفوی نیز در تعظیم و تکریم وی می کوشید . هنگامی که شاه اسماعیل صفوی شهر هرات را فتح کرد از روی کدورتی که نسبت به مولانا جامی داشته دستور داد تا عمارت مقبره او را درهم کوبند و در کتابها و دیوانها هر جا که نام جامی هست نقطه جیم را تراشیده بالای آن گذراند تا خامی خوانده شود! چون این خبر به هاتفی رسید سخت متأثر شد و قطعه زیر را سروده به حضور شاه فرستاد :

بس عجب دارم ز انصاف شه کشور گشای

آنکه عمری بردرش گردون غلامی کرده است

کز برای خاطر جمعی لوند نا تراش

نقطه «جامی» تراشیدست و خامی کرده است

شاه اسماعیل وقتی شعر را خواند و از مفهوم ظاهری و باطنی آن آگاهی یافت از حکم خود منصرف شد و تصمیم گرفت دیگر خامی نکند. هاتفی نزدیک به صدسال عمر کرد و سرانجام به سال ۹۲۷ هجری قمری در گذشت و در باغ شخصی خود واقع در خرچرد جام که زاد گاهش بود به خاک سپردند .

ایات زیر را در مدح شاه اسماعیل صفوی سروده است :

سرشته به مردی و مردانگی	مثل در زمانه به فرزانیگی
دگر زن نیامد از و در وجود	چه مردی که هر کس که نامش شنود
چو بر جدش آئین پیغمبری	برو ختم شد آیت سروری
درم منتهی ، بینهایت گرم	نمی آورد تاب بذلش درم
زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه	ز خون دلیران و گرد سپاه
چو کشتی که افتد به دریای خون	سپر ها فتاده همه واژگون
چو دلهای عشاق پر خون همه	کله خودها گشته وارون همه
ز چشم زره، خون تراوش گرفت	سر نیزه در سینه کاوش گرفت
چو تاج خروسان جنگی به فرق	نیرزین به خون یلان گشته غرق
چو بالا بلندان بیرحم دل	نه از قتل کس نیزه ها منفعل
سر نا تراشیده چون خار پشت	فتاده در آن پهن دشت درشت
یکی کوچه پیدا ز شهر فنا	ز صفهای مردان آهن قبا

مجالس الفنائس ص ۲۳۵ . تحفه سامی ص ۹۴ . هفت اقلیم ج ۲ ص ۱۸۶ . تذکره
میخانه ص ۱۱۲ . آتشکده ص ۷۸ . روز روشن ص ۹۱۸ . طرایق الحقایق ج ۳ ص ۴۸ .
مجمع الفصحی ج ۴ ص ۱۱۶ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۷۲۱ . ریحانة الادب ج ۴ ص
۳۰۵ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۶۲ . مواد التواریخ ص ۳۵۹ . چهل مقاله نخبوانی ص
۱۳۰ . تاریخ ادبیات براون ج ۴ ص ۱۷۴ .

تاریخ وفات هدایت طبرستانی

«هدایت» آنکه از مدحش، زبانم
 ز ند تا خیمه در ملک فراغت
 به چندین نامه، آن فرزانه فاضل
 به تاریخ وفاتش نکته سنجی
 به چندین ترزبانی هست کوتاه
 ازین محنت سرا بر کند خرگاه
 توان گفتن که مرد؟ استغفرالله
 رقم زد: (شد هدایت طاب مثواه)

۱۲۸۸ ق

۱۹۵ - هدایت: رضا قلی خان، معروف به الله باشی، فرزند محمد هادی، به سال

۱۲۱۵ هجری قمری در تهران دیده به جهان

گشود. پدرش در دربار آغامحمد شاه و فتحعلیشاه قاجار مقام و مرتبه‌ای بلند داشت و در سال ۱۲۱۸ در گذشت.

هدایت پس از مرگ پدر همراه مادر به بارفروش مازندران که موطن کسان مادریش بود رفت و در خدمت محمد مهدی خان متخلص به شحنه به تحصیل پرداخت. وی از آغاز جوانی شعر می‌سرود و چاکر تخلص می‌کرد که بعدها به هدایت تغییر داد. رضا قلی خان از فتحعلی شاه سمت امیر الشعرائی یافت و پس از فوت فتحعلی خان صبا به لقب ملک الشعرائی مفتخر گردید. پس از فتحعلیشاه در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه نیز با کمال احترام می‌زیسته و به خدمات مهم منصوب بوده است ولی با وجود این خدمات، مرتب به خدمت عرفا و شعرا و بزرگان ادب می‌رسید و از

هر خرمی خوشه‌ای می‌چید و از هر بلبللی نوائی می‌شنید و آنی از عالم معنا غافل نبود
و شب و روز به تألیف و تصنیف کتابهای گرانبها، در تاریخ و فرهنگ و تذکره شعرا و
عرفا می‌کوشید. آثار قلمی او عبارتند از:

- ۱ - تذکره مجمع الفصحا ۲ - تذکره ریاض العارفین ۳ - فرهنگ انجمن
- آرای ناصری ۴ - روضة الصغای ناصری ۵ - فهرس التواریخ ۶ - اجمل التواریخ ۷ -
- مظاهر الانوار ۸ - سفر نامه خوارزم ۹ - اصول الفضول در عرفان ۱۰ - لطایف المعارف
- ۱۱ - نژادنامه ۱۲ - مثنوی منهاج الهدایة ۱۳ - مثنوی گلستان ارم ۱۴ - مثنوی
- بحر الحقایق ۱۵ - مثنوی انیس العاشقین ۱۶ - مثنوی خرم بهشت ۱۷ - مثنوی انوار -
- الولایه ۱۸ - مثنوی هدایت نامه ۱۹ - مفتاح الكنوز در شرح شعرهای دشوار خاقانی
- ۲۰ - مدارج البلاغه در علم بدیع. علاوه بر اینها بیشتر از سی هزار بیت شعر دارد که
- در حدود ۶ هزار بیت آن در آخر مجمع الفصحا چاپ شده است. او به سال ۱۲۸۸ هجری
- قمری درگذشت. این ابیات از اوست:

در خاک شاد میکند آنکس دل مرا کرد بخاک من نفسی قاتل مرا

* * *

یا کشتن من یا که یکی بوسه، علی الله

یک روز شوم مست و بگیرم سر راهش

* * *

با رشته زلف توام امشب سر راز است

افسوس که شب کوتاه و این رشته دراز است

* * *

بر روی تو تا زلف پیریشان تو دیدم

شادم که به عشقت زمن آشفته تری هست

* * *

یا به حالت یا به حیلت یا به زاری یا به زور

عاقبت اندر دل سخت تو راهی می کنم

* * *

فراقت به جانم چو آرد شبیخون

شبی آیم از دیده آید، شبی خون

* * *

گردهی صد بوسه ده، بشمارمش، اندر شمار

در میان دانسته که اشتباهی می کنم

* * *

خواهم که آن مشکین رسن، امشب بعلقم او فتد کوتاه مشوای شب که من، فکر درازی کرده ام

* * *

فراقت بجانم چو آرد شبیخون شبی آیم از دیده آید شبی خون

* * *

شوکت نخرد عشق که آخر چو غلامان بنشست زلیخا بسر راه غلامی

طرائق الحقایق ج ۳ ص ۱۳۱ - ۱۳۲ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۱۰ . سبک شناسی استاد
بهار ج ۳ ص ۳۶۷ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۲۰۹ . ریاض العارفین ص ۶۰۱ . از صبا تا
نیما ج ۱ ص ۲۶۱ . تاریخ ادبیات رضا زاده شفق ص ۱۹۸ . مواد التواریخ ص ۴۰۰ .

تاریخ وفات هلالی مشهدی

«هلالی، که در شعر و شیرین مقالی
چو از ملک قول و غزل رفت بیرون
نبخشید لطف ازل هیچ کس را
در بیخ از جفا های چرخ کمانی
همانا که دانا کداز است گردون
ز صاحب دلی خواستم سال فوتش

مر او را فلک داد فرخنده فالی
دگر آن ولایت ندید دست والی
چنان شعر شیوا، چنان طبع عالی
فغان از ستم های طاق هلالی
خوشا وقت کانا، خوشا لا بالی
بگفتا بنخوان: (رحمتی بر هلالی)

۹۳۶ ق

۱۹۶ - هلالی: بدرالدین، یکی از بهترین و معروفترین شاعران ایران،
در سده دهم هجری است. تولد وی در -
استرآباد خراسان اتفاق افتاد ولی چون نیاکانش از ترکان جغتای بودند به جغتائی مشهور
شده است.

هلالی در سرودن غزل شیوه خوبی دارد و غزلیاتش بسیار شیرین و شورانگیز
است. وی علاوه بر غزلیاتش که به ۴ هزار بیت می رسد دو مثنوی نیز دارد یکی به نام:
(شاه و درویش) و دیگری موسوم به: «صفات العاشقین»، که هر دو را خوب سروده
است.

هلالی در خدمت سلطان حسین بایقرا (۸۷۳ - ۹۱۱) و وزیر دانشمندش امیر -
علیشیرنوائی احترامی بسزا داشت و از هر گونه ناز و نعمت برخوردار بود. این شاعر

شیرین بیان دراستیای ازبکان به خراسان ، به جرم تشیع مورد خشم عبیدالله خان ازبک واقع شد و در هرات بدست سیف‌الله نامی به قتل رسید.

میرک حسین که از فضلی وقت بود جمله (گشت سیف‌الله) را در این بیت تاریخ شهادت او یافت .

گشت چون در دست سیف‌الله گشته در هرات

زان سبب تاریخ قتلش (گشت سیف‌الله) گشت

۹۳۶ ق

این غزل از اوست:

بهر کجا که نهی پای در قدم باشیم	زهی سعادت اگر خاک آن حرم باشیم
که ما به خواری عشق تو محترم باشیم	مکوش این همه در احترام و عزت ما
بیا که یک دو سه روز دیگر بهم باشیم	مرو که آخر ایام عمر نزدیک است
که باز ساکن سر منزل عدم باشیم	غریب ملک وجودیم و اندکی ماندست
سک توایم چرا از رقیب کم باشیم؟	رقیب را به جناب تو قدر بیش از ماست
رفیق ما غم یار است، یار غم باشیم	حریف بزمگه عیش را بقائی نیست
غنیمت است اگر لایق ستم باشیم	نه خدمات «هلالی» امید لطف از یار

مجالس النوائس ص ۲۴۲ . تحفه سامی ص ۹۰ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰۹ . آتشکده
ص ۲۴ . مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۱۸ . ریاض لعارین ص ۴۰۱ . قاموس الاعلام ج ۶ ص
۴۷۴۴ . روز روشن ص ۹۲۷ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۱۹ . مواد التواریخ ص ۳۶۱ .
تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۸۷ . مقدمه دیوان هلالی جغتائی .

تاریخ وفات همای شیرازی

از جهانی گسست جان «هما»
 چهره اندر نقاب خاک کشید
 حیف از آن شیوه بدیع و لطیف
 قصه پرداز روزگار، آوخ
 گفت «نظمی» برای تاریخش:
 شد به مینو روان، روان هما
 از که جوئی دگر نشان هما؟
 آه از آن طبع در فشان هما
 برد از یاد، داستان هما
 (حال پوسیده استخوان هما)

۱۲۹۰ ق

۱۹۷ - هما: رضا قلی خان، از سخنوران برجسته دوره قاجاریه است.
 او به سال ۱۲۱۲ هجری قمری در شیراز تولد یافت، علوم مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت و سپس برای ادامه تحصیل عازم نجف شد و مدت هیجده سال در آنجا لنگر انداخت و به کسب کمال پرداخت.
 روزگاری نیز در کشورهای عربی و هندوستان و ترکستان گذرانید و ازهر خرمنی خوشه‌ای چید و از هر بلبللی نوائی شنید آنکاه به ایران بازگشت و به دربار محمد شاه قاجار باریافت و طرف توجه شاه واقع گردید.
 پس از مرگ محمد شاه به حلقه شاعران دربار ناصر الدین شاه پیوست و عزت و احترامی تمام دید چنانکه همواره از ملازمان رکاب همایونی بوده است.
 هما در قصیده‌سرایی توانائی کامل داشت و اغلب قصایدش در مدح محمد شاه و ناصر الدین شاه قاجار و ائمه اطهار سروده شده است. هما با اینکه از مقربان دربار و ملازمان

شاه شمرده می‌شد پیوسته درسلک درویشان و کسوت ایشان بود .
دیوان اشعارش شامل بیست هزار بیت قصیده، غزل، قطعه، مثنوی، ترجیع‌بند،
ترکیب بند و مناقب و مرثی می‌باشد که به سال ۱۳۲۰ هجری درنهران چاپ‌سنگی
شده است . وی پس از ۷۸ سال زندگی به سال ۱۲۹۰ هجری قمری روی درنقاب
خاک کشید .

از اشعار اوست :

زلف برافکن که شام هجر سر آید	در دل شب نور آفتاب بر آید
شب همه شب مست خواب غفلتی ار نه	مژده رحمت ز دوست هر سحر آید
کشتی نوح است مهر آل پیمبر	هر که درین کشتی است بی خطر آید
مرد هنرور «هما» به عیب نکوشد	عیب کسان جوید آنکه بی هنر آید

* * *

عاشق دیوانه ام ، با کفر و دینم کار نیست
کفر و دین جز زلف و روی آن بت عیار نیست
کی ز سر نقطه خال تو باید آگهی
آنکه در این دایره سر گشته چون پرگار نیست
رهنمای عاشقان عشق است در این ره «هما»
عقل را در بزم سلطان محبت بار نیست

تاریخ وفات همام تبریزی

جاودانی است نام «خواجه همام»
 لطف گفتار او به قول و غزل
 شاعر خوش کلام تبریزی
 شهره کردست نام تبریزی
 کم کنی از (همام تبریزی)
 بهر تاریخ فوت او، یکسال
 ۷۱۴ ق

۱۹۸ - همام ؛ محمد ، ملقب به همام الدین، معروف به خواجه همام، پسر
 علاءالدین تبریزی و شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی
 بوده است . همام یکی از نزدیکان و وزیرگان خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
 بود و سالها نیز وزارت آذربایجان را برعهده داشت. او با مقام وزارت، بسیار مهربان
 و فروتن بود، وزرا و بزرگان و شعرای عصر صحبتش را غنیمت می شمردند. در فصاحت
 و بلاغت و شعر و انشاء و حسن خط از بی نظیران روزگار خود بشمار می رفت. همام از
 جمله آن دویست فاضل است که بر کتاب «توضیحات» خواجه رشیدالدین
 فضل الله همدانی تفریظ نوشته اند. در سرودن شعر شیوه سعدی را پیروی کرده و
 از حیث روانی و لطافت، گاهی به حریم شیخ نزدیک شده است :

پس از سالی به خوابت دیده ام دوش
 مبادا هرگز آن خوابم فراموش
 هنوزم هست دیدار تو در چشم
 هنوزم هست گفتار تو در گوش

واز اینجاست که او را سعدی آذربایجان گفته اند . در تبریز خانقاهی داشت

که در آنجا از اهل علم و ادب پذیرائی می کرد و هزینه این خانقاه سالی هزار دینار بود که از طرف خواجه شمس الدین صاحب دیوان مقرر شده بود. دیوانش در حدود دوهزار بیت است که بیشتر آن غزل می باشد.

گذشته از آن يك مثنوی دارد موسوم به « صحبتنامه » که بنام خواجه شرف الدین هارون ، پسر شمس الدین جوینی سروده است .

به نوشته اغلب تذکره نویسان ، استاد اجل سعدی شیرازی در زمان سیاحت خود به تبریز رسید و در حمامی خواجه را ملاقات کرد. همام به سال ۷۱۴ هجری قمری به سن ۱۱۶ سالگی در تبریز وفات یافت و در خانقاه خود به خاک سپردند. با این حساب تولد وی در سال ۵۹۸ بوده است. این غزل دل انگیز از اوست :

ولی به چاره بیچارگان پرداز	به يك کرشمه توانی که کارماسازی
خوشا کسیکه تو اش همنشین و هم رازی	در آرزوی خیالت غلام خواب شدم
مکن که خوش نبود ده دلی و طنازی	اگر حریف منی یکزبان و یکدل باش
نسیم با سر زلفت چرا کند بازی ؟	چوما بدیدن رویت زدور خرسندیم
که هست پیشه آن هرزه گرد، غمازی	به دست باد سر زلف را تو باز مده
که عشق باقد و بالای خویشان بازی	مکن تفرج سر و سهی ، همان بهتر
که در میان ریاحین به حسن می نازی ؟	به گل بگو که زرویم خجل نمی گردی
روا بود که نواهای عشق پردازی ؟	پیام ده سوی بلبل که با وجود (همام)
ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی	همام را سخنی دلپذیر و شیرینست

تاریخ گزیده ص ۸۲۷ . دولتشاه ص ۲۴۱ . مجالس الفانس ص ۳۴۹ . هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۲ . مرآت الخیال ص ۴۳ . آتشکده ص ۲۷۶ . مجمل الفصح ج ۳ ص ۱۴۴۹ . نگارستان سخن ص ۱۴۶ . دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۹ . ریاض العارفین ص ۴۰۰ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۷۴۶ . روز روشن ص ۹۲۷ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۳۱ . تاریخ ادبیات رضازاده شفق ص ۱۳۵ . از سعدی تاجامی ص ۱۹۶ . چهل مقاله نخجوانی ص ۲۳۳ . مواد التواریخ ص ۳۵۱ . مقدمه دیوان همام تبریزی .

تاریخ وفات همگر شیرازی

کو به‌دانش فرینه « همگر »
 آنکه در گوش و گردن کیتی
 اوستادی که در سخندانی
 دیده روزگار کم دیده
 کم رسانیده است شعر و ادب
 از وی امروز نیست جز نامی
 جمله تاریخ من نکوست، ولی

آن مهین فاضل سخن گستر؟
 شد در گفته‌های او زیور
 رفت آوازه اش بهر کشور
 اینچنین نامجوی نام آور
 شاعری را به پایه همگر
 آه ازین چرخ کجرو خود سر
 هست تاریخ مجد (نیکوتر)
 ۶۸۶ ق

۱۹۹- همگر : خواجه مجدالدین ، یکی از بزرگترین شاعران و سخن -
 شناسان سده هفتم هجری است که نسبتش
 به کسری انوشیروان می‌رسد. در فنون شعر و خوشنویسی از کم نظیران روزگار
 خود به‌شمار می‌رفت .

گویند: چنان تندنویس بود که کتاب « سلجوق نامه » را در يك روز نوشت!
 در آغاز جوانی به شغل رفوگری می‌پرداخت و از این جهت به همگر معروف شده
 است. همگر از جمله شاعرانی است که در شعر و ادب شهرت جهانی یافته و با کمال
 عزت و احترام زیسته‌اند.

وی در زمان اتابکان فارس ملك الشعرا و ندیم مجلس سلاطین و امرا بوده

گویا به مقام وزارت نیز رسیده است . دولت‌شاه گوید: «در روز کار خود ملك الشعرای فارس و عراق عجم بوده و هر مشکلی که در علم شعر، در آن دیار واقع شدی همگان رجوع به او کردند و دیوان خواجه مجدالدین در عراق شهرتی عظیم دارد و لطایف و ظرایف او بین الخواص و العوام مذکور است .»

در فصیده سرائی دستی قوی داشت و نخست «مجد» تخلص می کرد که بعدها به «همگر» تغییر داد . دیوانش را در حدود سه هزار بیت نوشته اند . او به سال ۶۸۶ هجری قمری در ۹۰ سالگی درگذشت .

از اوست :

ای چهره تو آینه صنع خدائی
جان چهره گشاید ز تو چون چهره گشائی
آینه همه چیز نماید بجز از جان
تو هیچ بجز صورت جان می نمائی
بر دعوی من عارض تو شاهد عدلست
بر روی تو خط بدهد نیز گوائی
من مهر کیا ورزم و از وی نبرم مهر
تا سبزه خط تو کند مهر گیائی
دانم به حقیقت که همه خلق ترایند
من هیچ ندانم که تو از خلق، کرائی

کینسی نمائی که نه در مهر فزایم مهری نمایم که نه در کینه فزائی

تاریخ گزیده ص ۸۲۵ . دولتشاه ص ۱۹۶ . هفت اقلیم ج ۱ ص ۲۰۳ . مرآت -
الخیال ص ۳۶ . آتشکده ص ۲۹۹ . روزروشن ص ۷۱۴ . ازسعدی تا جامی ص ۱۶۱ -
۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۰ . مواد التواریخ ص ۷۲۵ - ۷۲۶ . مجمع الفصحا ج ۳
ص ۱۳۳۵ . قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۱۶۷ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۲۷ .

تاریخ وفات یغمای جندقی

هزاران آفرین بر طبع « یغما »	که از آن، پایه بر گردون رسانده
سخن سنجی که ارباب ادب را	ز داغش بر سر آتش نشانده
مقام و مایه این زبده شاعر	ندانند آنکه دیوانش نخوانده
به تاریخ وفاتش گفت «نظمی» :	(به نیکوئی زیغما یادمانده)

۱۲۷۶ ق

۲۰۰ - یغما میرزا ابوالحسن ، از بهترین و بزرگترین شاعران دوره

قاجاریه است که طبعی روان و ذوقی سرشار

و خطی زیبا داشت . وی به سال ۱۱۹۶ هجری در دهکده خور بیابانک از توابع

جندق به دنیا آمد . پدرش حاجی ابراهیم از محترمین جندق بود که در ابتدای جوانی
شاعر در گذشت .

یغما نخستین سالهای زندگی را به منشیگری امیر اسماعیل خان فرمانروای

جندق و سردار ذوالفقار خان حاکم سمنان و دامغان گذرانید ولی در اثر بدخوئی سردار، از این شغل دلگیر شد و به سیر و سیاحت پرداخت. بعد از مدتی به تهران آمد و به پایمردی حاجی میرزا آقاسی وزیر مقتدر وقت به دربار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴) راه یافت و به حلقه شاعران دربار پیوست و از شاه عزت و احترام فراوان دید. یغما در نظام و نثر استاد بود و خط شکسته را بسیار خوب و درست می نوشت. وی شاعری غزل سراست ولی اشعار دیگری نیز در هجو و هزل و مرثیه و مطالب گوناگون دارد اما بیشتر شهرت او به «سرداریه» می باشد که پر از دشنام های رکیک و به تخلص سردار سروده شده است.

گویند: این مجموعه را به درخواست خود سردار نوشت و «سرداریه» نامید! غزلیات و سایر اشعارش با کمال استادی ساخته شده و مبین آن است که گوینده در هنر شاعری قدرت و مهارتی تمام داشته است.

دیوان او را نخست به سال ۱۲۸۳ در تهران و سپس بارها در بمبئی و تهران چاپ کرده اند. یغما پس از ۸۰ سال زندگی روز سه شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۷۶ در دهکده خور بیابانک درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

این غزل از اوست:

نگاه کن، که نریزد، دهی چو باده به دستم

فدای چشم تو ساقی به هوش باش که مستم

کنم مصالحه یکسر به صالحان می کوثر

به شرط آنکه نگیرند این ییاله ز دستم

ز سنگ حادثه تا ساغر م درست بماند

به وجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم

چنین که سجده بر می حفاظ پیش جمالت
 به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
 کمند زلف بتی گردنم بیست به موئی
 چنان کشید، که زنجیر صدعلاقه گسستم
 نه شیخ می دهم توبه و نه پیر مغان می
 زبسکه توبه نمودم، زبسکه توبه شکستم
 زگریه آخرم این شد نتیجه در پی زلفش
 که در میان دودریای خون، فتاده نشستم
 ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
 نشست و گفت قیامت به قامتی است که هستم
 نداشت خاطر م اندیشه ای ز روز قیامت
 زمانه داد به دست شب فراق تو دستم
 بخیز از بر من، کز خدا و خلق، رقابت
 بس است کیفر این یک نفس که با تو نشستم
 حرام گشت به «یغما» بهشت روی تو روزی
 که دل به گندم آدم فریب خال تو بستم

تذکره اخترص ۲۴۵ . روز روشن ص ۹۴۵ . نگارستان دارا ص ۲۸۰ . تاریخ ادبیات
 براون ج ۴ ص ۲۳۹ . مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۲۰۴ . سفینه المحمود ج ۱ ص ۲۶۴ . از صبا
 تا نیما ج ۱ ص ۱۰۹ . تاریخ ادبیات هرمان اته ص ۲۰۳ . تاریخ ادبیات رضا زادشفق
 ص ۱۹۸ . نگارستان سخن ص ۱۴۹ . ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۳۹ . مقدمه دیوان یغمای جندقی .

فهرست شاعران

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۱	۱	آذر بیگدلی
۴	۲	آصفی هروی
۵	۳	آهی ترشیزی
۶	۴	ابن یمین فریومدی
۸	۵	ابوالحسن خرقانی
۱۰	۶	ابوسعید ابوالخیر
۱۱	۷	ایر اخسیکتی
۱۳	۸	ادیب ترمذی
۱۵	۹	ادیب نیشابوری
۱۶	۱۰	اززقی هروی
۱۷	۱۱	اسدی طوسی
۱۹	۱۲	اسرار سبزواری
۲۱	۱۳	اشرف مراغه‌ای
۲۲	۱۴	اشرف قزوینی
۲۴	۱۵	اشهری نیشابوری
۲۵	۱۶	افسر سبزواری

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۲۷	۱۷	اقبال لاهوری
۲۹	۱۸	اکبر شاه ہندی
۳۰	۱۹	الفت کشانی
۳۱	۲۰	الہی از دیلی
۳۳	۲۱	امیدی تهرانی
۳۴	۲۲	امیری فراہانی
۳۷	۲۳	امینی تبریزی
۳۹	۲۴	انوری ایوردی
۴۲	۲۵	اوحدی کرمانی
۴۴	۲۶	اوحدی مراغہای
۴۶	۲۷	اہلی ترشیزی
۴۸	۲۸	اہلی شیرازی
۵۰	۲۹	ایرج میرزا
۵۲	۳۰	بہائی عاملی
۵۵	۳۱	بہار خراسانی
۵۷	۳۲	بہار شروانی
۵۹	۳۳	بیدل لاهوری
۶۰	۳۴	پروین اعتصامی
۶۲	۳۵	پژمان بختیاری
۶۴	۳۶	جامی جامی
۶۷	۳۷	جمال اصفہانی
۶۹	۳۸	جوہای کشمیری

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۷۱	۳۹	حاجت شیرازی
۷۲	۴۰	حافظ شیرازی
۷۴	۴۱	حالتی تبریزی
۷۵	۴۲	حاوی سنندجی
۷۶	۴۳	حزین لاهیجی
۷۸	۴۴	حسن غزنوی
۸۰	۴۵	حیدری تبریزی
۸۲	۴۶	حیرت تبریزی
۸۴	۴۷	حیرنی تونی
۸۵	۴۸	خاقانی شروانی
۸۸	۴۹	خسر و دهلوی
۹۱	۵۰	خواجوی کرمانی
۹۴	۵۱	خواری تبریزی
۹۶	۵۲	خیام نیشابوری
۹۹	۵۳	دانش مازندرانی
۱۰۰	۵۴	دانش مشهدی
۱۰۲	۵۵	داوری شیرازی
۱۰۴	۵۶	دقیقی سمرقندی
۱۰۶	۵۷	دهخدای قزوینی
۱۰۹	۵۸	دهقان سامانی
۱۱۱	۵۹	رحمت شیرازی
۱۱۳	۶۰	رشید بلخی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۱۱۵	۶۱	رضی اصفهانی
۱۱۶	۶۲	رفیق اصفهانی
۱۱۸	۶۳	رنجی تهرانی
۱۲۱	۶۴	رودکی سمرقندی
۱۲۴	۶۵	روزبهان شیرازی
۱۲۵	۶۶	رهی اصفهانی
۱۲۷	۶۷	رهی تهرانی
۱۲۹	۶۸	زرگر اصفهانی
۱۳۱	۶۹	زرگر اصفهانی
۱۳۳	۷۰	زکی شیرازی
۱۴۴	۷۱	زکی مراغدای
۱۳۶	۷۲	زلالی خوانساری
۱۳۸	۷۳	سرمد تهرانی
۱۴۰	۷۴	سروش اصفهانی
۱۴۳	۷۵	سعدی شیرازی
۱۴۶	۷۶	سلطان ولد
۱۴۷	۷۷	سلیمان ساوجی
۱۵۱	۷۸	سلیم تهرانی
۱۵۳	۷۹	سنائی غزنوی
۱۵۶	۸۰	سوزنی سمرقندی
۱۵۸	۸۱	سهیلی تبریزی
۱۶۰	۸۲	شریف تبریزی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۱۶۲	۸۳	شفائی اصفهانی
۱۶۵	۸۴	شوریده شیرازی
۱۶۸	۸۵	شوکت بخارائی
۱۷۰	۸۶	شهید بلخی
۱۷۲	۸۷	شیدای سنندجی
۱۷۴	۸۸	شیدای اصفهانی
۱۷۶	۸۹	صائب تبریزی
۱۷۹	۹۰	صبای کاشانی
۱۸۲	۹۱	محمودخان صبای کاشانی
۱۸۵	۹۲	صباحی کاشانی
۱۸۷	۹۳	صبوری خراسانی
۱۹۰	۹۴	صحبت لاری
۱۹۲	۹۵	صفیر اصفهانی
۱۹۶	۹۶	صفی اصفهانی
۱۹۸	۹۷	صفی صفوی
۲۰۰	۹۸	صفی اصفهانی
۲۰۲	۹۹	صهباى قمی
۲۰۵	۱۰۰	ضیائی تبریزی
۲۰۷	۱۰۱	طالب آملی
۲۱۰	۱۰۲	طاهر همدانی
۲۱۲	۱۰۳	طاهره قزوینی
۲۱۴	۱۰۴	طیب اصفهانی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۲۱۶	۱۰۵	طیب اصفهانی
۲۱۷	۱۰۶	طرب شیرازی
۲۲۰	۱۰۷	ظہیر فاریابی
۲۲۳	۱۰۸	عابد اصفهانی
۲۲۶	۱۰۹	عارف قزوینی
۲۲۸	۱۱۰	عاشق اصفهانی
۱۳۱	۱۱۱	عبرت نائینی
۲۳۳	۱۱۲	عبیدزاکانی
۲۳۷	۱۱۳	عذری بیگدلی
۲۳۳	۱۱۴	عراقی ہمدانی
۲۴۲	۱۱۵	عرفی شیرازی
۲۴۴	۱۱۶	عسجدی مروزی
۲۴۶	۱۱۷	عصمت بخارائی
۲۵۰	۱۱۸	عطای رشتی
۲۵۳	۱۱۹	عطار نیشابوری
۲۵۶	۱۲۰	عماد کرمانی
۲۵۹	۱۲۱	عمیق بخارائی
۲۶۹	۱۲۲	عنصری بلخی
۲۷۳	۱۲۳	غازی مازندرانی
۲۷۴	۱۲۴	غنی کشمیری
۲۷۷	۱۲۵	فخری کرگانی
۲۸۰	۱۲۶	فرخی یزدی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۲۸۳	۱۲۷	فردوسی طوسی
۲۸۷	۱۲۸	فرصت شیرازی
۲۹۰	۱۲۹	فروغی بسطامی
۲۹۴	۱۳۰	فرهنگ شیرازی
۲۹۶	۱۳۱	فضولی بغدادی
۳۰۰	۱۳۲	فغانی شیرازی
۳۰۳	۱۳۳	فغفور لاهیجانی
۳۰۶	۱۳۴	فلکی شروانی
۳۰۸	۱۳۵	فیاض لاهیجانی
۳۱۱	۱۳۶	فیض کاشانی
۳۱۳	۱۳۷	فیضی دکنی
۳۱۷	۱۳۸	قاآنی شیرازی
۳۲۳	۱۳۹	قاسم تبریری
۳۲۵	۱۴۰	قدسی مشهدی
۳۲۸	۱۴۱	قطران تبریزی
۳۳۲	۱۴۲	قناری خلخالی
۳۳۴	۱۴۳	کاتبی نیشابوری
۳۳۶	۱۴۴	کسائی مروزی
۳۳۹	۱۴۵	کلیم کاشانی
۳۴۲	۱۴۶	کمال اصفهانی
۳۴۵	۱۴۷	کمال خجندی
۳۴۸	۱۴۸	کوهی شیرازی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۳۵۰	۱۴۹	گلشن مشهدی
۳۵۲	۱۵۰	گلشن آذربایجانی
۳۵۵	۱۵۱	لاهوری کرمانشاهی
۳۵۸	۱۵۲	لسانی شیرازی
۳۶۰	۱۵۳	متین اصفهانی
۳۶۲	۱۵۴	مجمر اصفهانی
۳۶۴	۱۵۵	مجید اصفهانی
۳۶۷	۱۵۶	مجیر ییلقانی
۳۷۰	۱۵۷	محتشم کاشانی
۳۷۳	۱۵۸	محمود شبستری
۳۷۶	۱۵۹	مستوفی قزوینی
۳۷۹	۱۶۰	مسرور اصفهانی
۳۸۲	۱۶۱	مسعود سعد لاهوری
۳۸۶	۱۶۲	مشتاق اصفهانی
۳۸۹	۱۶۳	مشرب عامری
۳۹۲	۱۶۴	مشرقی قزوینی
۳۹۴	۱۶۵	معزی نیشابوری
۳۹۷	۱۶۶	مغربی تبریزی
۳۹۹	۱۶۷	مفتون خوئی
۴۰۲	۱۶۸	مکتبی شیرازی
۴۰۵	۱۶۹	منصف شیرازی
۴۰۷	۱۷۰	منوچهری دامغانی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۴۱۱	۱۷۱	مولوی بلخی
۴۱۵	۱۷۲	مهستی گنجوی
۴۱۷	۱۷۳	ناصر خسرو قبادیانی
۴۲۱	۱۷۴	ناطق اصفهانی
۴۲۴	۱۷۵	نثاری تونی
۴۲۶	۱۷۶	نزاری فهستانی
۴۲۹	۱۷۷	نشاط اصفهانی
۴۳۲	۱۷۸	نظام شیرازی
۴۳۴	۱۷۹	نظام کاشانی
۴۳۶	۱۸۰	نظامی گنجوی
۴۴۰	۱۸۱	نظیری نیشابوری
۴۴۳	۱۸۲	نعیم اصفهانی
۴۴۶	۱۸۳	نقی کمره‌ای
۴۴۸	۱۸۴	نوائی جغتائی
۴۵۲	۱۸۵	نیرتبریزی
۴۵۶	۱۸۶	واعظ قزوینی
۴۵۸	۱۸۷	واله داغستانی
۴۶۱	۱۸۸	وثوق نهرانی
۴۶۳	۱۸۹	وحشی بافقی
۴۶۶	۱۹۰	وحید دستگردی
۴۶۹	۱۹۱	وصال شیرازی
۴۷۲	۱۹۲	ولی کرمانی

شماره صفحه	شماره شاعر	نام شاعر
۴۷۵	۱۹۳	هاتف اصفهانی
۴۷۷	۱۹۴	هاتفی جامی
۴۸۰	۱۹۵	هدایت طبرستانی
۴۸۳	۱۹۶	هلالی مشهدی
۴۸۵	۱۹۷	همای شیرازی
۴۸۷	۱۹۸	همام تبریزی
۴۸۹	۱۹۹	همگر شیرازی
۴۹۱	۲۰۰	یغمای جندقی

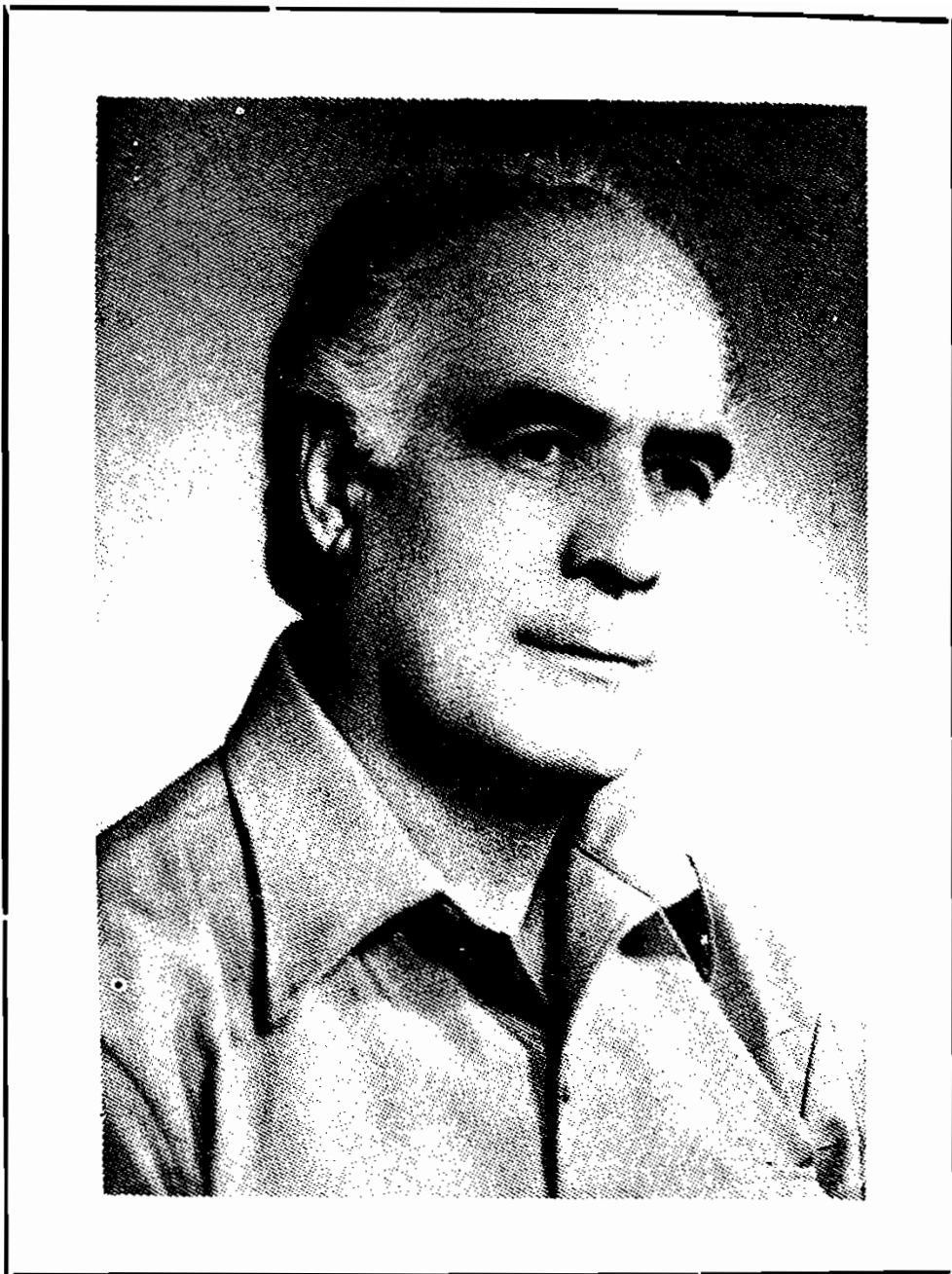
سال تألیف :

ریختم طرح نامه‌ای که در آن
لطف و تأیید آسمان باشد
عمر ما نیست جاودانه، ولی
عمر این نامه جاودان باشد
نام این نامه هر چه می‌خوانی
سال تألیف وی همان باشد

(دویت سخنور)

۱۳۹۶ ق

پایان



از این سراینده :

۱ - هفت شهر در سال ۱۳۵۲ شمسی. ۲ - چاپ اول این تذکره در سال ۱۳۵۵ شمسی.

۳ - تدوین و چاپ دیوان امینی تبریزی در سال ۱۳۵۶ شمسی. ۴ - دیوان کامل در

سال ۱۳۶۲ شمسی.

